

(قلم و رفاه)

قلم و رفاه / ماهنامه تحلیلی در زمینه سیاستگذاری اجتماعی
سال چهارم / شماره ۳۶ و ۳۷ / فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۹ / صفحه / قیمت ۷۰۰۰ تومان

- چرا توسعه صنعتی در ایران موفق نبود؟
- چگونه می‌توان بیماری صنعتی نشدن در ایران را درمان کرد؟

بیماری تاریخی تولید

شوک در عصر ترامپ

درباره نوآمی کلاین و کتاب‌های تازه‌اش
درباره تغییرات اقلیمی و سیاست‌های ترامپ

کارگران روی زمین کارگران زیرزمین

پرونده‌ای درباره وضعیت کارگران ایرانی
به مناسبت روز کارگر

دکتر



یاسر باقری

پژوهشگر سیاست اجتماعی

سیاستگذاری اجتماعی ایران در تاریخ چهار دهه پس از انقلاب، جهت گیری های متفاوتی را تجربه کرده است. شدت تفاوت تجارب مذکور تا آنجاست که به یک قرن تاریخ فراز و فرود مکاتب مختلف شبیه است، از دولت چپگرای مهندس موسوی تا دولت راستگرای آیت الله هاشمی و دولت های میانی و التقاطی بعدی، از دولت ارزشگرایی که در تخصیص بودجه نیز از «ضریب اینار» برای انقباضی کردن آن استفاده می کرد تا دولت تکنوکراتی که بانسخه های روز دنیای غرب در تعدیل ساختاری همراه شد و دولت هایی که گاه به این سو و گاهی بدان سو روان بوده اند. در میان نوسان های مختلف مذکور، قانون اساسی نیز از خوانش های متمایز و تفاسیر متفاوت در امان نماند. گاه اصول ۲۹، ۳۰، ۳۱ و ۴۳ و... برجسته شد و گاه بخشی از اصل ۴۴ خودنمایی و سایر اصول را زیر چتر خود پنهان کرد. در چند دهه اخیر با وجود غلبه نگرش راستگرایانه، دولت ها هرگز حاضر به فروگذاری سویه های مقبولیت افزا و مشروعیت آور چپگرایانه نیز نبوده اند، گاه شعارهای عدالت محورانه در کنار طرح تعدیل یارانه ها قرار گرفته و ترکیب منحصر به فردی را بر ساخته اند. به واسطه همین در هم آمیختگی های نظری و عملی با وضعیتی مواجه شده ایم که بسیاری از صاحب نظران علمی و اجرایی کشور (همچون علی اصغر سعیدی (استاد دانشگاه تهران)، رضا امیدی (استاد دانشگاه تهران)، احمد میدری (معاون رفاه اجتماعی)، علی ربیعی (وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی)، فرشید یزدانی (کارشناس حوزه رفاه و تامین اجتماعی) و بسیاری از صاحب نظران دانشگاهی و اجرایی) از فقدان گفتمان سیاستگذاری در ایران سخن گفته اند. نگارنده نیز در برهه های نه چندان دور، موضع مشابهی داشته و حتی در این مورد به ایراد سخنرانی نیز پرداخته است.

با این وجود، مطالعات و واکاوی های نظری و کنششی نکته مهم

تمایزی را در برابر ما قرار می دهد و آن این است که گفتمان ها، مشتقی از نظریات منسجم هستند و اساسا مساله وجود گفتمان رفاه و سیاستگذاری اجتماعی یا نبود آن، در جوامعی موضوعیت می یابد که نظریات منسجمی در حوزه رفاه و سیاستگذاری اجتماعی وجود داشته باشد. این در حالی است که ما در کشور با نظریات منسجم و مشخصی در حوزه سیاستگذاری اجتماعی روبه رو نیستیم، جز رویکرد راستگرایانه در مدیریت اقتصاد کشور و دانشکده های اقتصاد که غالبا به سوی سیاست های غیر اجتماعی سوق دارند؛ رویکردهای بدیل آن یعنی سیاستگذاری اجتماعی، فاقد نظریه منسجم و اجرایی هستند. رویکردهای بدیل عموما به طرح انتقادات سلبی پرداخته و در بهترین حالت و ایجابی ترین شکل خود نیز، نسخه های موردی ارائه کرده اند. بنابراین، اگر چه صاحب نظران مذکور به درستی فقدان گفتمان در کشور را تشخیص داده و آن را پرابلماتیک کرده اند، اما در نقطه ای ایستاده اند که گفت و گو و تحلیل های شان را تا حد زیادی بی اثر خواهد کرد. به زعم نگارنده در تحلیل حاکم، وجود نظریه و دکتترین، پیش فرض گرفته شده و یا مورد بی توجهی قرار گرفته، به همین دلیل جدال درباره گفتمان، جدال بر مشتقی است که تابع پایه آن تعریف نشده باقی مانده است.

در واقع، گفتمان در مواجهه میان دانش و قدرت معنا می یابد، جایی که حامیان یک حوزه شناختی در صدد چیرگی اندیشه خود بر سایر اندیشه های موجود باشند، در صورتی که به نظر می رسد اساسا در ایران هنوز در مرحله نخست با مساله روبه رو هستیم. به عبارتی محل نزاع در ایران کوشش ابتدایی برای رسیدن به یک یا چند دیدگاه نظری منسجم در حوزه سیاستگذاری اجتماعی است، نه غلبه و سیطره یکی بر دیگری.

دیدگاه های نظری مورد بحث در اینجا یکب نظریه منفرد محدود

دکتر فلاح

به سوی یک گفتمان منسجم سیاست اجتماعی در ایران

۱۱

با قطع بودجه، فلاکت‌شان قطعی است، گاه به ناچار حمایت برخی محدودتر می‌شود و گاه برخی اساساً تحت پوشش قرار داده نمی‌شوند. بودجه حوزه سیاستگذاری اجتماعی محدود است و چاره‌ای جز سهمیه‌بندی و تخصیص هدفمند آن وجود ندارد. تخصیص و سهمیه‌بندی نیز با مخاطرات اخلاقی روبه‌روست و تصمیم‌گیری در آن، دشوار، تلخ و گاه بی‌رحمانه است. سیاستگذار چاره‌ای ندارد جز اینکه واقعیت تلخ موجود را بپذیرد و بکوشد تا بهترین تصمیم را بر پایه دکتترین خویش و نظام اخلاقی پشتیبان آن اتخاذ کند.

بدیل این موضوع، یعنی پرهیز از انتخاب‌های تلخ و دردناک، «سیاست‌ناگذاری» و «رها کردن» است که خود تصمیمی بسیار پرهزینه‌تر است. در چنین فضایی از سیاستگذاری کوشش بر این است تا مخاطبان مساله‌دار شناسایی نشوند تا سیاستگذاران با افزایش میزان مشکلات و انتخاب‌های دردآور تر روبه‌رو نشوند، گروه‌های هدف نزدیک‌تر به قدرت به دلیل داشتن صدا و امکانات ابراز مشکلات خود، بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرند، اقدامات واکنشی نسبت به مسائلی که تبدیل به بحران می‌شوند چیرگی می‌یابد و خدمات اجتماعی دنباله‌رو سیاست‌های رسانه‌ها می‌شوند.

کوتاه آنکه به‌زعم نگارنده مساله اساسی امروز حوزه سیاستگذاری اجتماعی، فقدان دکتترین سیاستگذاری اجتماعی یا سیاستگذاری رفاهی در کشور بوده و لازم است نهادهای علمی و پژوهشی و کنشگران و سیاستگذاران اجتماعی در این زمینه همراه با یکدیگر در راستای تدوین دکتترین یا دکتترین‌های سیاستگذاری اجتماعی قدم بردارند. روشن است که تهیه چنین دکتزینی به دلیل دلالت‌های اخلاقی قابل توجه آن، به ناچار و بدون هیچ تعارفی باید بومی و مبتنی بر ارزش‌ها و فرهنگ جامعه باشد و گر نه در عمل توفیقی نخواهد یافت.

نیستند بلکه رشته گزاره‌های نظری مشخص و منسجمی هستند که باید قادر به تبیین کل حوزه سیاستگذاری اجتماعی باشند و بتوانند ضمن در نظر گرفتن اثرات سیاست‌های اجتماعی در حوزه‌های مختلف، منطق و هسته اصلی خود را در همه راهکارها حفظ کرده و پایداری نسبی سیاست‌ها را نیز منطقاً تضمین کنند. به همین دلیل به نظر می‌رسد که مساله ما در ایران، بیش از هر چیز، فقدان دکتترین یادکترین‌های سیاستگذاری اجتماعی است.

در مواجهه تاریخی میان انتقادات پراکنده طرفداران ایده‌های رفاهی و اصول و اندیشه‌های راستگرایانه در کشور، عموماً موفقیت و برآیند نیروها به سوی جهت‌گیری‌های راستگرایانه بوده است. به‌زعم نگارنده این مهم، بیش از هر چیز ناشی از فقدان دکتترین منسجم کنشگران رفاهی‌گرا در کشور بوده است. اگر چه رخدادهای مذکور از این امر هم بسیار متأثر بوده که عموماً کرسی‌های برنامه‌ریزی و سیاستگذاری در اختیار راستگرایان بوده، اما دست کم یکی از دلایل کسب جایگاه‌های مذکور از سوی آنان، بر خورداری از یک دکتترین مشخص و ایجابی در برابر مسائل مختلف پیش‌روست.

فقدان دکتترین در حوزه سیاستگذاری اجتماعی در نهایت به نوعی پریشانی نظری منجر شده و نظام رفاه اجتماعی کشور بارها نشان داده، توان راهکار یابی برای مسائل مختلف و سیاستگذاری در شرایط مختلف را ندارد و غالب اقدامات سیاستگذاران در این حوزه، موقتی، تک‌بعدی و واکنشی است. بدترین پیامد این وضعیت، استیصال نظام مذکور در مخاطرات اخلاقی مواجهه با مسائل است. بسیاری از مداخلات اجتماعی و سیاستگذاری رفاهی نیازمند تصمیم‌گیری میان دو گزینه تلخ است و نظام سیاستگذاری اجتماعی عموماً بر سر دو راهی برای انتخاب گزینه‌ای قرار دارد که هزینه اجتماعی کمتری داشته باشد. در این میان گاه به ناچار بودجه کسانی قطع می‌شود که

از چندپارگی به

قدم‌هایی به سوی سیاست اجتماعی یکپارچه در ایران



احمد میدری

معاون رفاه اجتماعی
وزارت تعاون، کار و رفاه
اجتماعی



کاهش فقر و حمایت از اقشار کم‌درآمد یکی از پذیرفته‌شده‌ترین اصول دولت‌های مدرن است. تمام دولت‌ها مسئول هستند که از مردم خود در برابر ریسک‌های اجتماعی و اقتصادی حمایت کنند. ریسک‌هایی نظیر بیماری، پیری یا سالمندی، حوادث ناشی از کار، کاهش شدید درآمد، عدم دسترسی به نیازهای اولیه و... ریسک‌هایی به شمار می‌روند که افراد یک جامعه می‌توانند در معرض آنها قرار گیرند. حکومت‌ها و دولت‌هایی که نتوانند مردم خود را در برابر این آسیب‌ها مصون یا بیمه کنند از یک دولت مردمی فاصله می‌گیرند و دیر یا زود در برابر شورش‌ها و نارضایتی‌ها قرار خواهند گرفت. دستیابی به این هدف والای انسانی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و در اصول مختلف بر آن تاکید شده نیازمند ابزار، دانش و قدرت اجرایی است. بسیاری از اهداف به علت نداشتن دانش یا قدرت اجرایی بر زمین می‌مانند و به قول آن شاعر معاصر تنها می‌توانیم بگوییم دانه گندمی بودند که می‌توانستند خوشه‌ای شوند. این اهداف عملیاتی نمی‌شوند مگر اینکه مقدمات و لوازم اجرایی آن فراهم شود.

چندپارگی نظام اجرایی را می‌توان یکی از مشکلاتی نام برد که در کشور ما در حوزه حمایت‌های اجتماعی وجود داشته و در دولت دکتر روحانی برای حل آن اقدامات گسترده‌ای انجام شد و خوشبختانه دستاورد بزرگی نیز داشت. حوزه حمایت‌های اجتماعی، اساساً یک حوزه چنددستگاهی، میان‌دستگاهی و میان حکومت و مردم است و باید سازوکاری وجود داشته باشد تا بتواند دستگاه‌های اجرایی مختلف را هماهنگ کند و تلاش‌های حکومت و تلاش‌های مردمی را نیز هم‌جهت کند. حمایت اجتماعی در تمام جهان بر اساس دو رکن حکومت و مردم بنا شده است، بدین معنا که علاوه بر دولت، موسسات مردمی، خیریه‌ها و موسسات مردم‌نهاد نقش مهمی در کاهش فقر ایفا می‌کنند. تا قبل از دولت اول تدبیر و امید درباره این تعارض‌ها و ناهماهنگی‌ها بحث نشده و هیچ سازوکاری برای هماهنگی آنها طراحی نشده بود، اما خوشبختانه وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی موفق شد علاوه بر آوردن این مسائل روی میز سیاستگذاران، مصوبات لازم برای هماهنگی نیز به وجود آورد و اقدامات اجرایی روشنی انجام دهد که به سبب آن امروز زمینه همکاری و هماهنگی میان دستگاه‌های اجرایی، حکومت و مردم فراهم شد.

اما ابتدا در صورت مساله، ما در نظام حمایت اجتماعی دچار چندپارگی هستیم. این چندپارگی نظام حمایت اجتماعی را به شدت مختل ساخته است. چندپارگی نظام



A large crowd of people, including men, women, and children, walking outdoors. Many are wearing traditional Islamic clothing like headscarves and kurtas. The crowd is dense, and the background is slightly blurred, suggesting a large gathering or event.

حمایت اجتماعی بیش از مشکل دوگانگی است که در سایر حوزه‌ها با آن روبه‌رو هستیم. دوگانگی در بسیاری از نظام‌های اجرایی ایران وجود داشته و روشن‌ترین راه‌حلی که برای آن اندیشه شد ادغام دستگاه‌ها در یکدیگر بود. در این ارتباط به طور مثال، به موضوع دو دستگاه اجرایی در بخش کشاورزی و روستایی می‌توان اشاره کرد. همانطور که می‌دانیم از ابتدای انقلاب اسلامی هم جهاد سازندگی و هم وزارت کشاورزی را داشتیم. وجود دو دستگاه مسئول مشکلات فراوانی را به وجود آورده بود. تا اینکه در دوره دولت اصلاحات این دو وزارتخانه در یکدیگر ادغام شد. برای امنیت شهرها، کمیته انقلاب اسلامی و شهرستانی‌ها را داشتیم تا اینکه آنها در هم ادغام شدند و یک نیروی واحد، امنیت شهرها را به دست گرفت. مادر تمام حوزه‌ها از سیاست خارجی تا امور نظامی دچار یک دوگانگی هستیم. اما در حوزه حمایت‌های اجتماعی علاوه بر این دوگانگی در درون قوه مجریه نیز چندپارگی وجود دارد. دوگانگی مرسوم که در حوزه حمایت‌های اجتماعی وجود دارد این است که بخشی از دستگاه‌ها مانند سازمان اوقاف، کمیته امداد امام خمینی (ره)، بنیاد مستضعفان، ستاد اجرایی فرمان امام (ره) و بسیج مستضعفان زیر نظر مقام معظم رهبری هستند. تمام این نهادها در حوزه حمایت‌های اجتماعی به شکل فعال حضور دارند و بودجه‌هایی را صرف حمایت‌های اجتماعی می‌کنند. در بودجه قوه مجریه نیز سازمان بهزیستی کشور و هلال احمر در حوزه حمایت‌های اجتماعی فعالیت می‌کنند و هنگامی که به زیربخش‌های حمایت اجتماعی نظیر اعتیاد توجه می‌کنیم، می‌بینیم نهادهای مختلفی مانند وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، سازمان بهزیستی کشور، ستاد مبارزه با مواد مخدر، دانشگاه‌های علوم پزشکی و استانداری‌ها فعالیت می‌کنند. در حوزه معلولان نیز وزارت آموزش و پرورش، سازمان بهزیستی کشور، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و هلال احمر فعالیت دارند. در حوزه زنان نیز همین روند وجود دارد، یعنی در هر حوزه مربوط به اقشار آسیب‌پذیر با تعدد دستگاه‌های مسئول روبه‌رو هستیم و چند دستگاه در قوه مجریه و یا دستگاه‌های حکومتی فعالیت دارند. بنابراین، ما دچار یک تعدد اجتناب‌ناپذیر هستیم؛ برخی اجتناب‌ناپذیر و برخی غیرضروری.

سازوکاری که در ایران معمولاً برای ایجاد هماهنگی میان این دستگاه‌ها طراحی و خود یا با مقاومت و یا با شکست روبه‌رو می‌شود، ادغام دستگاه‌ها در یکدیگر است. به عنوان

مثال، امروز عده‌ای به دنبال این هستند که بهزیستی در وزارت بهداشت ادغام و حوزه معلولان یکپارچه‌سازی شود، غافل از اینکه ادغام بهزیستی در وزارت بهداشت قبلاً وجود داشته اما به این دلیل که حمایت از معلولان یا معنادان امری اجتماعی است و درمان تنها یک بخش از حمایت اجتماعی را دربرمی‌گیرد، این سیاست نمی‌تواند سیاستی صحیح باشد.

وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی از سال ۱۳۹۳ این مشکل نظام اجتماعی و یا این آسیب را بررسی و تحلیل کرد. پراکندگی بودجه، تعارض‌های سازمانی و ناهماهنگی در میان دستگاه‌های اجرایی و تجربیات جهانی به طور دقیق مورد بررسی قرار گرفت. از کارشناسان بین‌المللی و مسئولان دستگاه‌های اجرایی سایر کشورها مانند مکزیک، اردن، ترکیه، کره جنوبی و... دعوت کرد تا بررسی کنند که چگونه این کشورها با مساله هماهنگی بین نهادهای حوزه حمایت‌های اجتماعی روبه‌رو شدند و این مساله را حل کردند. پس از بررسی‌های داخلی، ملی و بین‌المللی به این نتیجه رسیدیم که راهکار حل این مساله، پدیده یا ابزاری است به نام «پنجره واحد خدمات حمایتی».

در «پنجره واحد خدمات حمایتی» که تجربه آن از کشورهای بسیار کم‌درآمدتر از ایران نظیر کامبوج تا کشورهایی مانند کانادا، فرانسه و آلمان اجرا شده، خدمات حمایتی در یک سامانه هماهنگ می‌شود. «پنجره واحد خدمات حمایتی» سه بخش اصلی دارد. نخست، هر فرد و خانواده دارای یک شناسنامه وضعیت اجتماعی و اقتصادی است که درآمدها، هزینه‌ها و ثروت‌شان در آن شناسنامه ثبت می‌شود و به کمک آن شناسنامه استحقاق افراد سنجیده می‌شود. اینکه آیا یک فرد مستحق دریافت خدمات حمایتی است یا نه، به کمک این شناسنامه و مقایسه آن با سایر خانوارها مشخص می‌گردد. رکن دیگری که در اینجا وجود دارد پرونده خدمات رفاهی است. هر فردی که از یک دستگاه، خدمتی را می‌گیرد آن دستگاه خدمت را در پرونده ثبت می‌کند. به عنوان مثال، اگر فرد معتادی برای ترک اعتیاد تحت پوشش سازمان بهزیستی کشور قرار گیرد و همان فرد از یک موسسه خیریه کمک دریافت کند و یا کمیته امداد امام خمینی (ره) به آن فرد وامی ارائه دهد، همه در یک پرونده الکترونیک ثبت می‌شود.

رکن دیگر «پنجره واحد خدمات حمایتی» این است که فرد به جای مراجعه مستقیم به دستگاه‌ها در یک سامانه، تقاضای خدمت و برای نیازمندی و نوع خدمتی که می‌خواهد، خوداظهاری کرده و در سامانه ثبت‌نام خدمات حمایتی نام

با ایجاد شناسنامه اقتصادی، اجتماعی خانوار مشخص شد ۱۳۶ هزار کودک در خارج از مدرسه هستند. بیماران خاص و سایر مشکلاتی که هر یک از اقشار آسیب پذیر داشتند با «پنجره واحد خدمات حمایتی» دارای تصویر روشنی شد

بحران‌زایی تغییر



حسین راغفر

پژوهشگر حوزه فقر و نابرابری

بحران ارزی اخیر را می‌توان ریشه در تغییر جهت‌گیری‌های کلان اقتصاد به سمت خصوصی‌سازی، بازار آزاد و مقررات‌زدایی دانست. تلاش برای اجرای این سیاست‌ها موجب نابرابری، فروپاشی اجتماعی، اخلاقی و بحران بی‌اعتمادی در کشور شده که برون‌رفت از آن نیازمند تجدیدنظر اساسی در ایدئولوژی اقتصادی و ایجاد اعتماد میان مردم و حاکمیت است.

تحولات اخیر از جمله التهابات بازار ارز را می‌توان از منظر تغییر گفتمان اقتصادی در سال ۱۳۶۸ بررسی کرد؛ چرا که در این سال گفتمان اقتصادی از عدالت اجتماعی به حمایت از سرمایه تغییر نگارش داد. همچنین در ادامه این دگرگونی، جهت‌گیری سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نیز تغییر و در پی آن فرهنگ جدیدی شکل گرفت که امروز نیز شاهد آن هستیم. این فرهنگ آشکارا به سمت نوعی سلطه فردگرایانه مبتذل سوق یافت که باید مورد بازخوانی قرار گیرد. مهمترین نشانه این تغییر مسیر، تهدید جدی اخلاق در جامعه است. از این رو، رابطه تنگاتنگی بین اقتصاد و فرهنگ وجود دارد و به جرات می‌توان قربانی اصلی این شرایط را فرهنگ نامید، در صورتی که شعارهایی که داده می‌شود با این واقعیت همخوانی ندارد. فرهنگ به معنای بازنمایی یا معنابخشی به پدیده‌ها است. آنچه که پس از جنگ اتفاق افتاد، تغییر و ایجاد معناهای جدید در کشور بود. مفاهیمی همچون کارایی، آزادسازی، بازار آزاد، رقابت، مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی و... سیاست‌هایی است که پس از جنگ در ایران اجرا شد و گفتمان جدیدی را در جامعه شکل داد. با دامن زدن به فرهنگ فردگرایی شاهد تشکیل چرخه فرهنگی بودیم که در این چرخه تولید بر الگوهای مصرفی تأثیر می‌گذارد و تأثیر می‌پذیرد. در رابطه الگوهای مصرفی و سیستم انتظام‌بخش نیز همین ارتباط صادق است.

نتیجه این تغییر گفتمان، شکل‌گیری روند فرسایش سرمایه اجتماعی بود که به دو شکل رابطه مردم با مردم و مردم با دولت صورت گرفت. با ورود گفتمان جدید، عدالت اجتماعی از موضوع خطبه‌های نماز جمعه حذف و جای خود را به مفاهیم سرمایه‌گرایانه داد. همچنین پس از آن، ترویج و تشویق مصرف‌گرایی و دنیاطلبی را به آن افزودند. در نتیجه فرهنگ جامعه آسیب دید. از طرف دیگر، ساختار اقتصادی کشور، یک ساختار سرمایه‌داری رفاقتی است، به معنای اینکه برخی حاکمان می‌توانند فرصت‌هایی را برای دوستان و هم‌پالکی سیاسی خود فراهم کنند که از نظر اقتصادی قرن‌ها زمان لازم است تا افراد به این فرصت‌ها دست پیدا کنند. اقتصاد رفاقتی ویژگی‌هایی مانند توزیع منابع

بانکی بین دوستان و آشنایان، توزیع فرصت‌ها و تشکیل انحصارطلبی و نیز دستکاری نظام قیمت‌گذاری را به دنبال دارد. از این رو، تولید صنعتی در کشور بی‌معنا جلوه می‌کند. طبق آمار رسمی از سال ۱۳۳۸ سهم تشکیل سرمایه ثابت ناخالص در بخش صنعت حدود ۲۵ تا ۲۰ درصد بوده که ۵ تا ۳ درصد آن به کشاورزی و مابقی آن به خدمات تعلق دارد. خدمات ماعدتاً جز دلالتی و سفته‌بازی است. بنابراین مفاهیمی چون بازار آزاد و اقتصاد رقابتی عملاً در دستکاری که توسط نظام قیمت‌گذاری صورت می‌گیرد، غیرممکن خواهد بود. به عنوان نمونه در طول دولت‌های نهم و دهم، دیون معوقه بانکی از ۱۲ هزار میلیارد تومان به ۱۶۰ هزار تا ۲۶۰ هزار میلیارد تومان رسید. همچنین می‌توان به سلطان شکر و یا پنج نفری که واردات میوه را در دست دارند و با انحصار واردات چادر مشکی نیز اشاره کرد که فرصت‌های سود بی‌سابقه‌ای را برای یک عده در یک دوره خیلی کوتاه رقم می‌زند. تنها در اقتصاد رفاقتی می‌توان شاهد بود که یک نهاد غیر دولتی و «خصولتی» ۱۳۰ هزار خودرو را وارد کند و سپس با دستکاری نرخ ارز و افزایش تعرفه بر خودرو، سودی نزدیک به ۵۰ تا ۶۰ میلیون تومان را در هر دستگاه به دست آورد. از این رو، بعضی از نهادها در شکل‌دهی جو روانی که می‌تواند ضد دولت‌سازماندهی شود، مورد سوال اند.

خصوصی‌سازی و افزایش نابرابری

تحولات جهانی و همچنین فروپاشی اقتصاد جهانی در سال ۲۰۰۸ واکنشی بود به تلاش‌هایی که برای جهانی شدن اقتصاد، صورت گرفت. پس از روی کار آمدن مارگارت تاچر و رونالد

ریگان، تلاش غرب پس از رکود اقتصادی خود، تسلط بر اقتصاد جهانی بود. برای اجرای این مهم نیازمند اجرای سیاست‌های جدید بودند که این سیاست به نام تعدیل ساختاری شناخته می‌شود. پایه اصلی سیاست‌های تعدیل ساختاری مفاهیم نظریه اقتصاد نئوکلاسیک است که بعدها به سیاست‌های نئولیبرالیسم شناخته شد. نئولیبرالیسم تحول تاریخی لیبرالیسم نیست بلکه آن را می‌توان یک پروژه جهانی برای کنترل اقتصاد کشورهای دیگر نامید. پس از جنگ ۸ ساله، این سیاست‌ها بر کشور ما حاکم و به بهانه بازسازی اقتصاد بحث وام‌گیری از صندوق‌های بین‌المللی پول و وام جهانی مطرح شد که پیش شرط‌های این وام، تغییر سیاست‌های اقتصادی در جامعه بود. پس از تغییر گفتمان اقتصادی در پایان جنگ تحمیلی و سر دادن شعار

گفتمان اقتصادی

سال ۱۳۹۷ شاهد آن بودیم، موجب شد همه اقشار جامعه احساس التهاب کنند. افزایش قیمت ارز موجب افزایش قیمت کالاهای مصرفی و زمینه‌ساز شورش نان در طبقات فرودست می‌شود. همچنین در کاهش پس‌اندازهای طبقه متوسط نیز اثرگذار خواهد بود. وقتی افراد جامعه، نزول ارزش پس‌اندازها را احساس کنند، بر اساس یک واکنش منطقی سعی در تبدیل آن با دارایی‌های دیگر مانند ارز دارند. نظام تصمیم‌گیری کشور قادر به حل مشکلات نخواهد بود؛ چراکه خود مسئول بروز این مشکلات است. از طرف دیگر، ما با یک جامعه اتمی روبه‌رو هستیم که منافع اجتماعی در آن بی‌معنا شده و هر کس به فکر منافع خویش است.

باید به این نکته نیز توجه کرد که دولت‌ها معمولاً قربانی تصمیمات اشتباه دولت قبلی می‌شوند. برای نمونه می‌توان به پروژه مسکن مهر که توسط دولت نهم و دهم اجرا شد، اشاره کرد که در نتیجه ده‌ها هزار میلیارد تومان خرج بر دست دولت یازدهم گذاشت. این در حالی است که این سیاست‌ها مدام تکرار شده است. به عنوان مثالی دیگر، سیاست اشتباه ایجاد ۷ کارخانه ذوب‌آهن در خراسان رضوی در مناطق کم‌آب که در حال حاضر ۲۰ درصد آنها کار می‌کنند، یک نمونه دیگر است این پروژه در قبل از دولت نهم در دستور کار قرار گرفت که شاهد هدر رفتن منافع کشور در کویر بودیم. این در حالی است که نظام تصمیم‌گیری کشور مدام از نبود منابع کافی دم می‌زند. با وجود بحران‌های مالی که دولت دوازدهم درگیر آن است، تنها در سال ۱۳۹۶ تا ۱۳۹۲ نزدیک به ۲۰ هزار میلیارد تومان صرف ایجاد کارخانه فولاد شد که البته بدنه کارشناسی دولت با این طرح مخالف بود. این تصمیم‌گیری‌های اشتباه، موجب می‌شود این ایده در ذهن نگارنده ایجاد شود که در بخشی از سیستم تصمیم‌گیری کشور عناصر غیر معتمد وجود دارد.

چند ماه قبل طرحی در مجلس به تصویب رسید که به دنبال آن آب از دریای عمان به کارخانه‌های فولاد انتقال یابد که به نظر می‌رسد مافیای آب به طور غیر مستقیم در تصویب این طرح تأثیرگذار بوده است.

کارکرد بخشی از نظام بانکی کشور مانند غده سرطانی است؛ چراکه در این شرایط اقتصادی ۲۰ هزار میلیارد تومان از اعتبارات بانک مرکزی صرف

خصوصی‌سازی توسط مسئولان کشور شاهد افزایش نابرابری‌ها در جامعه بودیم. نابرابری‌ها موجب فروپاشی ارزش‌های جامعه می‌شوند. همچنین بر تمامی پدیده‌های اقتصادی مانند تعیین نرخ ارز تأثیرگذار هستند. این در حالی است که اصلی‌ترین چالش بیشتر اندیشمندان بزرگ جهان بخصوص در این چند قرن اخیر، پاسخگویی به نابرابری بوده است. یکی از مسیرهای اصلی ایجاد نابرابری را می‌توان خود نظام تصمیم‌گیری کشور نامید. سیستم تصمیم‌گیری متهم اصلی رشد نابرابری در ۳۵ سال اخیر ایران است. این مهم در سال‌های اخیر تشدید شد که در پی آن شاهد ستایش بازار آزاد و رد اقتصاد دولتی و یا توهم رشد بی‌انتهای در جامعه هستیم. صرف‌نظر از اینکه چه دولتی بر سر کار می‌آید، این سیاست‌ها دنبال می‌شود. برای مثال شیوه اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی کشور که یکی از اصلی‌ترین عوامل نابرابری و زمینه‌ساز اتلاف سپرده‌های مردم و منابع طبیعی در بخش معدن بود، علت اصلی ادامه این سیاست‌ها و منافع برخی صاحبان قدرت است. همچنین در این قانون، امکان واگذاری بانک‌ها و معادن به بخش خصوصی فراهم شد. نحوه اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی این امکان را فراهم کرد که فرصت‌های بی‌بدیلی در اختیار گروه‌های خاصی قرار گیرد. ورود نیروهای خصوصی به اقتصاد را می‌توان در راستای همین تغییر گفتمان اقتصادی کشور دانست که موجب رشد بی‌اعتمادی در جامعه و فرسودگی نظام سیاسی کشور می‌شود. تا مدامی که این نهادها از اقتصاد خارج نشوند، امکان بازسازی اقتصاد منتفی خواهد بود.

ما پدیده‌ها را می‌توانیم از دو منظر داخلی و بین‌المللی بنگریم. به عنوان نمونه در التهابات اخیر بازار ارز، فساد در بخشی از سیستم تصمیم‌گیری کشور نقش کانونی داشت و منابع مردم در معرض غارت نظام بانکی و افراد خاصی قرار گرفت. یکی از مفاهیم مهم این شرایط که توسط رابرت مرتون ارائه شد، مفهوم خود برآوردکننده یا پیشگویی‌های خودبرآورد است. این مفهوم به نظام تبلیغاتی اطلاق می‌شود که مفاهیم غلط را تبدیل به باورهای ذهنی جامعه می‌کند. به عنوان نمونه، تبلیغاتی که بر نرخ ارز ۵ هزار تومانی تأکید می‌کرد در شکل‌دهی انتظارات عمومی جامعه موثر بود. بنابراین یکی از عوامل اصلی شکل‌بخشی به انتظارات، پدیده پیشگویی‌های خودبرآوردکننده است. آنچه که در ابتدای

گروگانگیری نظام
تصمیم‌گیری کشور

نظام بانکی
به مثابه غده
سرطانی

تخصیص نامطلوب

با وجود بحران‌های مالی که دولت دوازدهم درگیر آن است، تنها در سال ۱۳۹۶ تا ۱۳۹۲ نزدیک به ۲۰ هزار میلیارد تومان صرف ایجاد کارخانه فولاد شد که البته بدنه کارشناسی دولت با این طرح مخالف بود



برنده و بازنده

باید دید برنده و بازنده اجرای سیاست‌های اقتصادی چه کسانی هستند. برنده‌ها سیاست‌ها را جلو می‌برند و حمایت می‌کنند. مردم نیز به صورت ملموس مشکلات را لمس کرده و نسبت به نظام تصمیم‌گیری بی‌اعتماد می‌شوند.

تخلفات بانک‌ها و موسسات شد که این پول از جیب مردم پرداخت می‌شود. این همان اتفاقی است که در اقتصاد آمریکا افتاد و موجب اعتراضات زیادی در آن کشور شد. دولت آمریکا بالغ بر ۳ هزار میلیارد دلار به خاطر چپاول بانک‌های آمریکایی از منابع مردم، از شهروندان خود مالیات گرفت و به بانک‌ها پرداخت کرد. یکی از مشکلات اساسی کشور طی ۳۰ ساله گذشته را می‌توان حل مساله در آن چارچوبی که این بحران به وجود آمده، دانست. از این رو، می‌خواهند مسائل پولی را نیز با همین ساز و کار حل کنند. اگر چه به اعتقاد من، اقدام دولت در تکنرخی کردن دلار کار درستی بود.

باید دید برنده و بازنده اجرای سیاست‌های اقتصادی چه کسانی هستند. برنده‌ها سیاست‌ها را جلو می‌برند و حمایت می‌کنند. مردم نیز به صورت ملموس مشکلات را لمس کرده و نسبت به نظام تصمیم‌گیری بی‌اعتماد می‌شوند. با این روش مدیریتی نمی‌توان اعتماد عمومی را نسبت به دولت بازگرداند. از طرف دیگر، اعتماد مردم نسبت به رسانه ملی سلب شده و گوش مردم به سمت رسانه‌های خارجی است. از این رو، پیام‌های ترامپ می‌تواند نرخ ارز را ۱۰ یا ۱۲ هزار تومان افزایش دهد یا اینکه به گفته جان بولتون این التهابات ناشی از تأثیرات سیاست‌های دولت آمریکا بر اقتصاد ایران است. در این شرایط بحرانی تمامی ما مسئول هستیم که اقداماتی را برای بازسازی اعتماد عمومی انجام دهیم.

پس از اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری در کشور و فساد و غارت گسترده‌ای که به اسم خصوصی سازی در ایران انجام شد، شاهد تضعیف سرمایه اجتماعی بودیم. آنچه که امروز اتفاق افتاده

نویسنده: ابیسم
و قلمرو فراه

به خاطر فرسایش سرمایه اجتماعی است. ادامه این روش به فروپاشی سیاسی کشور منجر خواهد شد؛ چرا که نظام تصمیم‌گیری ما مساله می‌آفریند و قادر به حل آن نیست. جامعه‌ای که مردم در آن سهمی نداشته باشند جامعه‌ای است که آدم‌ها نسبت به آن وفادار نخواهند بود. وقتی آموزش و پرورش و بهداشت خصوصی می‌شود، درصد بالایی از جامعه را دچار چالش می‌کند. نظام تصمیم‌گیری ما باید به این مسائل رسیدگی کند. در این نظام آموزشی یک گروه حاکمان، و کلاً و نماینده‌های مجلس و وزرای بعدی را می‌سازد و مابقی اگر شانس بیابند در آینده مشاغل ساده را انتخاب می‌کنند از این رو، باید به مبارزه و اصلاح ادامه داد و این مهم با آگاهی بخشی میسر خواهد شد.

برای بازسازی کشور به اعتقاد نگارنده باید چند اقدام ضروری صورت گیرد. اولین اقدام عفو عمومی است. البته این اقدام شامل کسانی که دست‌شان به خون مردم و اموال عمومی آنها آلوده شده، نمی‌شود. اجرای این طرح می‌تواند به بازگشت اعتماد مردم کمک کند. البته بازگشت اعتماد زمان‌بر است. همچنین اعتماد به همین سادگی میسر نخواهد شد. اعتماد به سرعت تخریب می‌شود، اما به سختی می‌توان آن را ساخت. اقدام دومی که باید انجام شود، باز کردن فضای گفت‌وگوی عمومی در جامعه است. اگر پدیده‌ای در جامعه شکل می‌گیرد بایستی فضای گفت‌وگوی عمومی در جامعه فراهم شود. باید اعتماد و انسجام عمومی به جامعه بازگردد. همچنین اقتصاد کشور باید بازسازی شود. نباید تنها به بازار و مکانیسم آن توجه کرد. برای ایجاد انسجام اجتماعی باید به اصل اجتماع بازگردیم که لازمه آن توجه به سرمایه اجتماعی و تقویت آن است. در آخر ذکر این نکته الزامی به نظر می‌رسد که دولت باید سیاست‌هایی را در پیش گیرد که به کاهش نابرابری اجتماعی منتهی شود. همچنین باید به نهادهای مدنی توجه کرد؛ چرا که حافظ منافع مردم هستند.

اقتصاد سیاسی حمایت از تولید ملی



فرهاد مومنی



اقتصاددان

صحبت از کشاورزی می‌شود منظور تفکیک تولید کشاورزی در کادر معیشتی در برابر تولید کشاورزی صنعتی شده و مبتنی بر دستاوردهای جدید علمی و فنی است.

در دانش توسعه بحث‌های بسیار راهگشایی در این زمینه وجود دارد. در چارچوب این درک از تولید صنعتی مدرن می‌توان به آثار «فردریک لیپست» اشاره کرد که بیان می‌دارد اگر کسی بنیه تولید خود را از طریق صنعتی شدن ارتقا دهد، این ارتقا با استقلال ملی، تمامیت ارضی، وضعیت فرهنگ و کیفیت زندگی مردم پیوند دارد. در آنجا فردریک لیپست حتی بر این مساله تاکید می‌کند که حتی اگر قصد جنگجویی هم وجود داشته باشد، موفقیت در جنگ مبتنی بر این است که سلاح‌های موجود بر اساس استانداردهای تولید صنعتی مدرن تولید شده باشند، در غیر این صورت با تیر و کمان و گرز، رویارویی با رقبایی که بنیه تولیدی خود را متحول ساخته‌اند، وجود ندارد. وقتی اینگونه تصور شود دیده می‌شود که حتی اساساً موضوعیت پیدا کردن اندیشه توسعه به معنای رمزگشایی از چرایی پیشرفت گروهی از کشورها و عقب‌ماندگی گروهی دیگر از کشورها ریشه در این مساله دارد. لذا یکی از مراحل کلیدی برای برخورد با این مساله این است که تکلیف خود را از لحاظ مفهومی با این مساله روشن کرد. آیا هر فعالیتی که به هر شکلی خلق ارزش افزوده می‌کند را می‌توان تولید نامید یا نه، منظور تولید توسعه‌گرا است؟ یعنی آن تولیدی که هم ارتقای کیفیت زندگی و هم همه کار کردهای اشاره شده را ایجاد می‌کند. تا آنجا که به دانش توسعه برمی‌گردد، در نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ یکی از مطرح‌ترین متفکران و استراتژیست‌های توسعه به نام «شوماخر» کتابی نوشت که خیلی مورد توجه قرار گرفت به طوری که برخی از افراد اندیشه توسعه را پیش از نگارش کتاب «کوچک زیباست» و پس از نگارش آن کتاب از یکدیگر تفکیک می‌کنند. یکی از شاه‌بیت‌ها در اثر این است که شوماخر بیان داشته که اگر فرزندی میراثی از پدر خود به ارث برده باشد و سپس هیچ کار موثری انجام ندهد و بخشی از آن دارایی‌های موروثی را جهت ساماندهی امور خویش به فروش رساند، آیا می‌توان گفت این فرد در حال تولید کردن است؟ اگر پاسخ منفی است، تمام کشورهای صادرکننده مواد خام باید از این توهم خارج شوند که این کاری که آنها انجام می‌دهند یک منبع تمام‌شدنی زیرزمینی را به فروش

به اعتبار اینکه مساله دفاع از تولید ملی از منظر ملاحظات سطح توسعه یک مساله زیربنایی است که به گونه‌ای بقا و بالندگی کشور و نیز کیفیت زندگی مردم و تمامیت ارضی کشور به چگونگی دستیابی به یک فهم جمعی از مساله تولید و چگونگی دفاع از آن برمی‌گردد، لذا پرداختن به این مساله مهم به نظر می‌رسد. به امید آنکه گوشی برای شنیدن و چشمی برای دیدن آنها وجود داشته باشد.

اگر پذیرفته شود در یک ساخت توسعه نیافته رانتهی بحث از تولید صرفاً و منحصر از نگاه سطح توسعه معنادار خواهد بود آن موقع می‌توان درباره این مساله با جزئیات بیشتر صحبت کرد که یک تولید توسعه‌گرا واجد یا متضمن چه ویژگی‌هایی است و آنچه امروزه به نام تولید مطرح می‌شود چه نسبتی با آن دارد. به طور مثال در کادر دانش توسعه هنگامی که صحبت از تولید می‌شود منظور تولیدی است که مبتنی بر دستاوردهای جدید علمی و فنی باشد زیرا فقط از طریق آن تولید است که امکان برون‌رفت از فقر و عقب‌ماندگی پدید می‌آید. گزینه رقیب در این زمینه، مفهوم تولید در چارچوب ساخت تولید معیشتی است. یعنی جایی که سهم دستاوردهای علمی و فنی جدید در خلق ارزش افزوده بسیار ناچیز است. در چارچوب ساخت تولید معیشتی فعالیت تولیدی صورت می‌گیرد اما به اعتبار سه ویژگی مهمی که دارد به هیچ وجه آن تولید، مضمون توسعه‌ای پیدا نمی‌کند. آن سه ویژگی شامل: اول اینکه در چارچوب ساخت تولید معیشتی فعالیت تولیدی یک فعالیت جانکاه و پرمشقت است، ویژگی دوم این است با وجود اینکه برای خلق ارزش افزوده از آن طریق مشقت زیادی کشیده می‌شود اما دستاورد و بازدهی آن بسیار اندک است و ویژگی سوم تولید معیشتی این است که امکان بهره‌گیری از دستاوردهای جدید علمی و فنی در آن بسیار ناچیز است.

در ربع اول قرن بیستم و یکم وقتی صحبت از تولید می‌شود، منظور تولید صنعتی مدرن است. در اینجا تولید صنعتی مدرن متناسب با درک متعارف از صنعت نیست که تصور شود فعالیت صنعتی یک فعالیت انتزاعی است که در یک گوشه‌ای به نام کارخانه و در زیر یک سقفی با یکسری استانداردها صورت می‌گیرد. در چارچوب درک توسعه‌گرا از مفهوم تولید، تولید صنعتی مدرن به مثابه نظام حیات جمعی در نظر گرفته می‌شود. لذا در آن کادر وقتی

رساننده و برای تقویت روحیه نام آن را یک رکن اساسی تولید ناخالص داخلی می‌گذارند! شوماخر بیان می‌کند تا زمانی که این کشورها از این شوخی صرف‌نظر نکنند و گستاخی فهم‌واقعیت را پیدا نکنند که این تولید نیست و از جیب خوردن است نمی‌توانند جایگاه صحیح خود را در دنیا پیدا کرده و دائماً در این توهم مانده و اعمال غیرمتعارف و گاه‌اشگفت‌انگیز و فاجعه‌ساز خواهند کرد. از این زاویه هم نیاز به شفاف‌سازی وجود دارد، در باب اینکه رکن اصلی تولید ناخالص داخلی ایران به‌ویژه طی پنجاه سال اخیر فروش نفت خام بوده و این توهم از کانال‌های دیگر نیز در حال بسط دادن است. به طور مثال با اینکه نام این کار را تولید گذاشته‌اند اما در حال افزایش به هم‌ریختگی‌ها و پس‌افتادگی‌های این کشور است، لذا بر صادرات غیرنفتی تکیه شد. همچنین به اعتبار آنکه ساخت تولید معیشتی رکن اصلی فعالیت‌های تولیدی در ایران است مشاهده شد که صادرات غیرنفتی به سود ایران نبوده و اقلام عمده شامل پوست، روده، فرش، پسته و خاویار است. اینجا هم دوباره از نفت مدد گرفته و گفته شد که اگر اقلام مشتقات نفتی صادر شوند از این به بعد به آنها صادرات غیرنفتی گفته می‌شود. این مساله ممکن است در یک دوره زمانی جهت تقویت روحیه دستاوردی داشته باشد اما جهت اداره جامعه و رقابت در یک دنیای متکی بر تولید صنعتی مدرن به هیچ‌وجه کفایت نکرده و حتی می‌تواند موجب افزایش شدت غیرمتعارف پس‌افتادگی‌ها و به هم‌ریختگی‌ها در جامعه ایران شود. عیناً ژرف‌کلوی متناظری درباره «حمایت» هم موضوعیت دارد. اگر درباره مفهوم حمایت هم کار لازم صورت نگیرد و به لحاظ مفهومی و نظری دچار باتکلیفی شود، راه برای برخورد فرصت‌طلبانه گشوده شده و در یک ساخت توسعه‌نیافته رانتی نیز که اساس بر عدم شفافیت است، طبیعتاً بستر برای برخوردهای فرصت‌طلبانه در این حیطه هم بسیار فراهم می‌شود.

بحث بر سر این است که درباره حمایت از تولید داخلی تکلیف باید روشن باشد. وقتی گفته می‌شود حمایت، منظور حمایت توسعه‌گرا است. اینکه تصور شود در بحث حمایت از تولید ملی در سطح توسعه، مخاطب عامه مردم هستند یک خطای راهبردی روش‌شناختی است. مخاطب حمایت در چارچوب اندیشه توسعه در درجه اول دولت توسعه‌گرا، در درجه بعدی تولیدکننده‌ها و در آخرین مرحله مردم است که در این آخرین مرحله نیز ده‌ها تامل کوچک و بزرگ نهادی موجود است. متأسفانه الان در ایران به گونه‌ای صحبت می‌شود که در این زمینه توپ در زمین مردم است، زمانی که راجع به رفتار انسان‌های

مخاطبان تولید ملی

منفرد صحبت می‌شود از منظر روش‌شناختی در سطح خرد، بحث می‌شود. از سوی دیگر، اگر به مردم گفته شود کالای کم‌کیفیت‌تر و گران‌تر را به کالای باکیفیت‌تر و ارزان‌تر ترجیح دهید، این یعنی دعوت آنها به غیرعقلانی رفتار کردن که به نوعی نقض غرض است. این مسئولیت دولت توسعه‌گرا است که باید آرایش نهادی را به گونه‌ای سامان دهد که واحدهای سطح خرد با منطق‌های عقلانی ترجیح دهند که محصول داخلی را مصرف کنند. این مساله عیناً مانند ماجرای لامپ اضافی خاموش است که درباره بحران مصرف حامل‌های انرژی مطرح بوده و هست که آنجا هم همین خطا وجود داشت. به طور مثال فرض کنید گزارش‌های متعدد ترازنامه انرژی کشور نشان داده که طی دو دهه گذشته تقریباً روزانه معادل یک میلیون بشکه نفت خام در فرایندهای تولید، انتقال و توزیع حامل‌های انرژی اتلاف منابع وجود داشته است. اگر همه خانوارها تمام سعی خود را به کار برند که بدون صرفه‌جویی مصرف کنند به اندازه بی‌کفایتی‌ای که عرضه‌کننده انحصاری ناکارآمد حامل‌های انرژی در حال اتلاف انرژی است، قادر به انجام این کار نیستند؛ بنابراین درست است که گفته شود باید سازه‌های ذهنی مردم را برای اهداف توسعه‌گرا آماده کرد اما آنها اولاً هدف‌شان در ماجرای دستکاری قیمت‌های کلیدی نسبتی با توسعه نداشت بلکه با ضد توسعه نسبت داشت و با تشدید نابرابری‌های ناموجه و تشویق ناکارآمدی‌های تولیدکننده انحصاری ناکارآمد روبه‌رو شد و از طرف دیگر تمام وجدان دردها را معطوف به مردم می‌دانستند، در حالی که مردم خود قربانی آن ساختار نهادی مشوق نابرابری‌های ناموجه و ناکارآمد بودند؛ بنابراین در مورد خود مفهوم حمایت از منظر سطح توسعه نیز نیاز به بحث‌های بسیار جدی است.

حمایت اسمی، حمایت حقیقی

با کمال تأسف به اعتبار اقتضائات جامعه‌ای که در آن اندیشه توسعه در غربت است و سلطه غیرمتعارف کوتاه‌نگری، شتاب‌زدگی و بی‌اعتنایی به دستاوردهای علمی در فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع بیداد می‌کند، اگر خیلی بخواهند عنایتی به دانش توسعه داشته باشند، حمایت را در کادر تعرفه تعریف می‌کنند. در دانش توسعه گفته شده که یک حمایت اسمی و یک حمایت حقیقی وجود دارد. فلسفه وجودی حمایت اسمی فقط آزاد کردن زمان است. جایگاه تعرفه، آزاد نمودن زمان جهت جبران پس‌افتادگی‌ها در زمینه تولید صنعتی مدرن است. حال بر حسب اینکه از آن زمان آزاد شده هر جامعه‌ای چگونه استفاده می‌کند، آن عنصر تعیین‌کننده است. در کشورهای در حال توسعه به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه رانتی معمولاً دولت‌ها نسبت به حمایت‌های اسمی رغبت نشان

جریان تولید ملی

متأسفانه در جامعه ایران کسانی هستند که اصل مداخله دولت و اصل برنامه‌ریزی را قبول نداشته و تقریباً در تمام برنامه‌ریزی‌های توسعه بعد از انقلاب نقش تعیین‌کننده داشته‌اند



وضعیت کنونی اقتصادی ایران و وضعیت کنونی مسائل توسعه در ایران میراث یک برخورد کاریکاتوری، ترجمه‌ای به نام بازارگرایی در ایران است

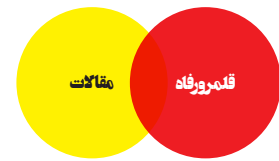
آزموده‌هایی هم که بارها و بارها در معرض آزمون قرار گرفته و خطا بودن آنها آشکار شده را دوباره ادامه داده ولی با وجود این همچنان اگر گفته شود که این وضعیت کنونی اقتصادی ایران و وضعیت کنونی مسائل توسعه در ایران میراث یک برخورد کاریکاتوری، ترجمه‌ای و مضحک به نام بازارگرایی در ایران است، کسی در این زمینه مسئولیتی بر عهده نمی‌گیرد.

در طی بحران ۲۰۰۸ متفکران بزرگ کشورهای صنعتی که بازارگرا بودند، ده‌ها کتاب نوشتند و اظهار داشتند که در ماندگی‌های بازار و مساله تنظیم‌گری را دست کم گرفته و به مسائل سطح توسعه از نظر پایش و پیشبرد به شکل جدی توجه نکرده‌اند لذا با بحران مواجه شده‌اند. سپس طیف نئو کلاسیک‌های وطنی ده‌ها مقاله نوشتند که آن بحران نیز به مداخله‌های دولت مربوط می‌شده و هیچ نسبتی به مناسبات بازاری ندارد. در مورد کشورهای در حال توسعه، کارشناسان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی یک تکنولوژی رادر سطح جهانی آموزش دادند و به این طیف فکری اظهار داشتند مسئولیت هر فاجعه‌ای که در اثر اجرای این بازارگرایی کاریکاتوری ایجاد شد را به عهده نگیرید. در کتاب «اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری» از یکی از برجسته‌ترین کارشناسان بانک جهانی نام آورده شد که در اتاق خویش تابلویی بزرگ نصب کرده و در آن خطاب به کارشناسان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی گفته بود اگر رهنمودهای بازارگرایانه شما در کشورهای در حال توسعه به فاجعه منجر شد و با واقعیت‌های آن جوامع تناسبی نشان نداد این مشکل پیش آمده را متوجه آن رویکرد نکنید و بیان کنید که واقعیت‌های شما اشکال داشته که خود را با تئوری ما منطبق نکرده است. این همان کاری است که متاسفانه در جامعه ایران هم شد و کسانی هستند که اصل مداخله دولت و اصل برنامه‌ریزی را قبول نداشته و تقریباً تمام برنامه‌ریزی‌های توسعه بعد از انقلاب نقش تعیین‌کننده داشته‌اند و اکنون که آثار آن کارهای زیانبارشان معلوم شده مسئولیت را به عهده نمی‌گیرند. بحث بر سر این است که اگر مساله سر جای خود قرار گیرد مساله فهم نظری بسیار تعیین‌کننده است. متفکران بزرگی در استاندارد «داگلاس نورث» پیدا می‌شوند که بیان می‌دارند اگر اقتصادی به آن مفهومی که اینجا مطرح شده بخواند توان مقاومتش افزایش یابد گام اول اصلاح سازه‌های ذهنی است. تعبیر این است که عنصر گوهری در افزایش توان مقاومت اقتصاد ملی، قدرت انعطاف برای نشان دادن واکنش‌های مساعد و به موقع در برابر تغییرات است. این سوال مطرح می‌شود که آیا با اندیشه‌های جزم‌اندیش می‌توان انتظار

نکست بازارگرایی

می‌دهند؛ چرا که برای آنها امکان کسب درآمد را فراهم می‌کند. دولت خواهان این است که مرتباً تعرفه‌ها را بالا ببرد، نه به نیت اینکه به معنای دقیق و توسعه‌گرای ماجرا قصد حمایت از تولید ملی را داشته باشد بلکه اعتیاد به مفت و بی‌زحمت درآمد کسب کردن پیدا نموده و این مانند همان شوک درمانی‌ها که توهم کسب درآمد است و عملاً هم هزینه‌های دولت، هم فساد و هم ناکارآمدی را بیشتر می‌نماید و هم به اعتبار ضدانگیزشی که در باره سرمایه‌گذاری‌های تولید دارد، پس افتادگی کشور را نیز افزایش می‌دهد. پس ماجرای تعرفه، ماجرای آزاد کردن زمان است، برای اینکه فرصتی فراهم شود تا آن عقب‌افتادگی‌های تاریخی در زمینه تولید صنعتی مدرن جبران شود. حال اگر دولتی این زمان را آزاد نمود و هیچ کدام از آن سرمایه‌گذاری‌های توسعه‌گرا که منجر به ارتقای بنیه تولید ملی شود را انجام ندهد که معمولاً کشورهای در حال توسعه عموماً و رانته‌ها اصلاً انگیزه‌ای ندارند که مسئولیتی در زمینه حمایت‌های حقیقی انجام دهند حتی موجب بدنامی تعرفه نیز شده و ذیل عنوان تعرفه اصل اساسی حمایت‌گرایی نیز بدنام می‌شود. اگر از منظر سطح تحول توسعه به تاریخ تحولات دنیا نگرین، گزارش‌ها نشان داده که تا به امروز حتی یک کشور موفق وجود نداشته مگر اینکه دورانی از حمایت‌گرایی جدی را با مضمون توسعه‌گرا در دستور کار قرار داده باشد.

در چارچوب مناسبات رانته به اعتبار اینکه علم در فرایندهای تخصصی فصل الخطاب نیست، فهم نظری بایسته نیز جایگاهی ندارد، لذا اگر دقت شود در هیچ یک از اسناد برنامه و بودجه کشور تدوین‌کنندگان آن هرگز از پایه نظری بحث خود حرفی نمی‌زنند، کما اینکه درباره یک تعریف شفاف و عملیاتی از مفاهیم کلیدی نیز طفره می‌روند. در غیاب یک فهم روشمند نظری آشفتنگی و هرج و مرج فکری پیش می‌آید، به این معنا که هر چیزی را به هم می‌توان نسبت داد و رابطه هر چیزی را با هم می‌توان منکر شد. اگر دقت کنیم در همین مدت کوتاهی که از مطرح کردن این ایده می‌گذرد به عدد کسانی که در این زمینه حرف زده‌اند، حرف‌های متفاوت و بعضاً متناقض مطرح شده و هر کسی منافع و برداشت‌های خویش را جلو می‌برد؛ صرف‌نظر از اینکه معیار علم در اینجا چیست و چه بیان می‌دارد، به روایت کارشناسان قدیمی سازمان برنامه و بودجه تنها حرف «و» بین دو کلمه برنامه و بودجه واقعیت دارد. به منظور خروج از این شرایط و حرکت به معنای دقیق کلمه، به سمت یک برنامه و بودجه که ما را به سمت توسعه می‌برد آن وقت در آن شرایط می‌توان تقاضای یک مطالعه جدی ملی صورت داد درباره اینکه در این آشفتنگی نظری که به‌ویژه طی سه دهه گذشته در ایران حاکم بوده و به سمت بازارگرایی حرکت کرده و هیچ کدام از کسانی که مسئولیت‌های جدی عملی در این زمینه داشته‌اند در حال حاضر مسئولیت نمی‌پذیرند و تمام



عنصر گوهری در افزایش توان مقاومت اقتصاد ملی، قدرت انعطاف برای نشان دادن واکنش‌های مساعد و به موقع در برابر تغییرات است

گوناگون این فرصت تاریخی را نیز با همکاری تمام‌عیار دولت گرامی و مجلس گرامی تراز دست داد.

درک مفهومی و پایه نظری با منطق توسعه‌ای در زمینه دفاع از تولید ملی نیاز به بحث جدی درباره ابعاد اهمیت تولید به مثابه نظام حیات جمعی است. اگر تولید در جامعه‌ای شکل گیرد زیربنای اصلی آن سطوحی از امنیت حقوق مالکیت است؛ بنابراین حمایت از تولید در بالاترین سطح به حکومت برمی‌گردد که حقوق مالکیت را چگونه تعریف، تضمین و اجرا نماید و اگر هر نوع سهل‌انگاری در این زمینه اتفاق افتاد امکان ندارد که تولید صنعتی مدرن در کشوری به شکل ریشه‌دار شکل یابد. پس از طریق حقوق مالکیت تولید به ساخت سیاسی مربوط می‌شود، از طریق اینکه اگر مردم تصویری از عادلانه بودن مناسبات موجود نداشته باشند نسبت به حقوق مالکیت بر خورد توسعه‌گرا نخواهند کرد؛ بنابراین آنجا می‌توان به ساخت اجتماعی و اینکه اگر مردم در کشان از مناسبات حاکم در کی مبتنی بر مناسبات دارای حد نصابی از عدالت نباشد، آنها نیز مالکیت‌ها را به رسمیت نشناخته و به هر نحوی به آن اعتراض خواهند کرد. حال می‌توان وارد جزئیات مناسبات اقتصادی اجتماعی ایران شد و مشاهده کرد که مردم و حکومت چه اندازه در این زمینه در پاسداشت حقوق مالکیت جدی هستند. گفته شده تصمیم‌گیری درباره تولید صنعتی مدرن نسبتی وسیع با کیفیت دانایی در جامعه دارد، لذا از اینجا به فرهنگ مربوط می‌گردد. در دانش توسعه‌نگامی که راجع به دانایی توسعه‌گرا صحبت می‌شود از زبان برخی از برجسته‌ترین متفکران شنیده شده که بیان می‌دارند اگر کل ذخیره دانایی بشر را یک پیکره واحد در نظر گرفت که واجد دو نوع دانایی است، شامل دانش آشکار و دانش ضمنی، مشاهده می‌شود که سهم دانش ضمنی در کل ذخیره دانایی بشر حدود ۹۰ درصد است. دانش ضمنی، دانشی است که در نهایت اقتصاد از طریق انجام دادن کار حاصل می‌شود. پس اگر یک نظام آموزشی موجود باشد که حافظه‌محور باشد و اعتنایی به ارتقای توانایی‌های آموزش‌گیرندگان نداشته باشد، آنجا تولید صنعتی مدرن قادر به رشد نخواهد بود. سپس مساله حمایت که مطرح می‌شود در استاندارد آنگونه گفته شده که تولید به صورت ابتدا به ساکن به هیچ‌وجه قادر به رقابت با فعالیت‌های غیر مولد نیست. در آنجا توضیح داده می‌شود تولید حداقل با ۱۰ گروه هزینه‌های متفاوت روبه‌رو است که فعالیت‌های دلالی و سوداگری و به طور کلی غیر مولد یا اصلا به طور کلی فاقد آن هزینه‌ها یا در اندازه‌ای که تولید با آن هزینه‌ها روبه‌رو است فاقد آن هزینه‌ها هستند، لذا ابتدا به ساکن اگر کسی قصد حمایت از تولید را دارد باید برنامه حمایت‌گرایی از تولید داشته باشد که در آنجا گام اولش افزایش هزینه فرصت مفت‌خوری است. گفته شده اگر کسانی از طریق بدون اینکه زیاد به دانایی نیاز داشته باشند، بدون

داشت که اقتصاد قدرت بالایی داشته باشد که پاسخ آن هم اکیدا منفی است. لذا اگر فرصتی برای گفت‌وگوهای ملی جدی فراهم می‌شد مثلاً راجع به مفهوم اقتصاد مقاومتی در آنجا باید این بحث مطرح می‌شد که اگر واقعا اقتصاد مقاومتی بحث مهمی است باید دید گاه‌های جزم‌اندیش و متصلب با دیدگاه‌هایی که قادر به هم‌آوا شدن با پویایی‌هایی عصر شتاب تاریخ هستند، جایگزین می‌شد. اینگونه نیست که به فرض تشریح اندیشه‌های دینی و علمی به گونه‌ای باشد که تصلب و جزم‌اندیشی را ترویج کرده و تصور شود که یک قرارگاه مقاومتی تاسیس شود. آن موقع است که متوجه می‌شدند راه‌ارتقای توان مقاومت اقتصاد ملی نیست بلکه راه آن این است که در درجه اول به جای اینکه بازارگرایی‌های افراطی را در ساحت علم و قاعده‌گذاری محور قرار داده که اساسش بر جزم‌اندیشی و تصلب و ایستایی است لازم است اندیشه‌هایی ترویج شوند که خود قادر به وفق با این پویایی‌ها باشند.

اگر واقعا کسی به دنبال مقاوم کردن توان اقتصاد ملی و یا خواهان دفاع و حمایت از تولید ملی باشد در شرایطی که کشور با بحران حاد امنیت حقوق مالکیت روبه‌رو است، باید بیشترین مواخذه‌ها و توضیح‌خواهی‌ها از دستگاه قضا و طرز عمل آنها صورت گیرد. در هیچ جای دنیا تازمانی که یک قوه قضایی با یک حداقل کیفیتی که با منطق هزینه‌مبادله نیز قابلیت سنجش کمی دارد تا آنجا کار به سامان نرسد امکان سروسامان دادن به کار اقتصاد میسر نیست. با کمال تاسف در مناسبات رانتهی ایران تا مساله‌ای پیش می‌آید، خطاها را متوجه قوه مجریه می‌کنند در حالی که مسئولیت قوه قضاییه و قوه مقننه که قاعده‌بازی اقتصادی را تدوین و تصویب می‌کنند، اگر بیشتر از نقش قوه مجریه نباشد کمتر نیست؛ اما متاسفانه شرایط به گونه‌ای است که زیر سوال بردن قوه مجریه حداقل فعلا کم‌هزینه‌تر از بقیه کارها بوده و امکان فراقنی را بهتر مهیا می‌کند. در حالی که اگر به این مسائل به صورت ملی نگریسته شود باید به صورت سیستمی در این باره فکر کرده و باید این موضوع هم دانسته شود که در غیاب یک برنامه اصولی توسعه‌ای هم امکان حل و فصل هیچ مشکلی وجود ندارد. هر قدر که به دولت فعلی در این زمینه انتقاد شود در زمینه برخورد سهل‌انگانه با تدوین برنامه میان مدت توسعه آن انتقادها وارد است؛ چرا که بر اساس قانون، مسئولیت تدوین برنامه میان مدت بر عهده دولت و به طور مشخص و ویژه شخص رئیس‌جمهور است که او نیز از کانال سازمان برنامه و بودجه این مسئولیت را دنبال می‌کند. کشور در بالاترین و بی‌سابقه‌ترین سطح نیازمند یک برنامه باکیفیت میان مدت بود که به دلایل و علل

مقدمت ساختاری
تولید ملی



۸

کسری بانک‌ها

بر اساس آمارهای سال ۱۳۹۵ یک شکاف ۵۰۰ هزار میلیارد تومانی موجود است. بدین معنا که سیستم بانکی ایران میزان تسهیلاتی که داده ۵۰۰ هزار میلیارد تومان کمتر از سپرده‌هایی است که از مردم گرفته است



هزینه فرصت ارتکاب فساد را افزایش نمی‌دهد. فقط برنامه‌های مبتنی بر پیشگیری می‌توانند از عهده این کار بر آیند. از روزی که دولت دکتر روحانی سر کار آمد حداقل در ۱۰ سخنرانی عمومی و همایش‌های مختلف بر این مساله تاکید و شواهد تجربی، تاریخی، ایرانی را هم ذکر کرده و بیان شد که اگر به طور مثال ۴ تا ۵ کانال مشخص است که اگر آنها بسته شوند، بیش از دوسوم زمینه‌های بروز فساد در ایران منتفی می‌شود. متأسفانه اراده و اهتمامی در هیچ‌یک از عناصر و اجزای ساختار قدرت دیده نمی‌شود. چطور می‌شود برای واردات خودرو می‌شود طرح آورد ولی برای برنامه ملی مبارزه با فساد بر محور پیشگیری چرا چنین اهمیتی وجود ندارد؟ منطق طراحی برنامه‌های ملی مبارزه با فساد نیز همین است که اگر از طریق فاسد بتوان به سهولت درآمدهای سرشار دست یافت دیگر کسی انگیزه‌ای به صورت سیستمی برای حرکت به سمت تولید نخواهد داشت. پس از انجام این کارها نوبت به طراحی یک برنامه توسعه‌گرای حمایت‌های خاص از تولید است که در خود همان برنامه‌دها مولفه وجود دارد که به آنها باید به صورت یک به یک رسیدگی کرد.

اگر کسی بخواهد ایده‌ای پیدا کند راجع به اینکه رمز موفقیت کوشش‌هایی که در یک گوشه از دنیا در این زمینه موفق شده و یک کوشش‌هایی موفق نمی‌شوند، کتاب «صنعتی شدن و توسعه» اثر «تام هیوویت» (انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی) را مطالعه کند. در این کتاب اشاره شده مساله جذب سرمایه خارجی و تجهیز پس اندازها و تمام کارهایی که در بحث‌های کلاسیک رشد مطرح می‌شود، همگی منوط و موکول به این است که قبلاً آن حمایت‌های ریشه‌ای درباره امنیت حقوق مالکیت، درباره مهار مفت‌خوری، درباره کنترل فساد و از این قبیل انجام شده باشد. در این کتاب بیان شده که به طور مثال

راهی که دیگران پیروند

اینکه متحمل ریسک زیادی باشند و بدون اینکه تلاش زیادی کنند بتوانند درآمدهای غیرعادی کسب کنند در آن جامعه محال است گرایش تولیدی گرایش مسلط شود و اگر از این زاویه نگریسته شود می‌توان به چند صد سال قبل به ماجرای تداوم توسعه‌نیافتگی در ایران بازگشت. در این باره می‌توان کتاب «تاریخ اقتصادی ایران» از «چارلز عیسوی» را مطالعه کرد. نویسنده در آنجا اشاره می‌کند که ساختار نهادی ایران به طرز سیستمی مشوق دلالتی است و تازمانی که وضعیت اینگونه است امکان توسعه به تعبیر امروزی وجود ندارد. لازم به ذکر است این متفکر اواسط قرن نوزدهم را گزارش می‌دهد. در نیمه دوم قرن بیستم حدود سال‌های ۱۳۳۸-۱۳۳۷ گروه مهندسان مشاور هاروارد که به ایران آمدند چهار کتاب نوشتند که تا پایان دوره پهلوی هیچ‌یک از آن کتاب‌ها که هر کدام از آنها یک ذخیره دانایی بسیار ارزشمند است، اصلاً کسی جرات ترجمه و انتشارشان را پیدا نکرد. در دوران جمهوری اسلامی نیز خیلی طول کشید این جرات آرام آرام پیدا تا کارهای آنها ترجمه شود. در یکی از آن کتاب‌ها با نام تأمین مالی صنعتی در ایران، با اینکه درباره اواخر دهه ۱۳۳۰ صحبت می‌شود، باز در آنجا گفته می‌شود که محال است تولید صنعتی مدرن در ایران ریشه‌دار شود. در آنجا دو دلیل ذکر می‌شود. آنها بیان داشتند در بازددی که از ایران داشتند مشاهده کردند که از طریق سوداگری در مورد زمین و مسکن و از طریق سوداگری بر روی پول که شیوه بسیار محترم رباخواری است، می‌توان درآمدهای سرشار و بدون زحمت و کهریسی به دست آورد. آنها اظهار داشتند تا زمانی که اوضاع اینگونه باشد امکان ندارد تولید ملی شکل گیرد. پس حمایت کلیدی اولی برای حرکت به سوی تولید توسعه‌گرا این است که هزینه فرصت مفت‌خوری بالا رود تا افراد نتوانند از این طرق به درآمدهای سرشار برسند.

عصر گوه‌ری دوم در این زمینه، طراحی یک برنامه ملی مبارزه با فساد است. او به این نکته اشاره کرد که برنامه‌های مبارزه انفعالی و پسینی با فساد به هیچ‌وجه اثر بازدارندگی اجتماعی نداشته و



۸

نابرابری اعطای تسهیلات

۶ درصد سپرده گذاران (بسیار قدرتمندها و بسیار ثروتمندها) بالغ بر ۹۰ درصد تسهیلات اعطا شده توسط بانکها را دریافت کردند در حالی که ۵۰ درصد خانوارهای ایرانی در این دوره حتی یک بار هم قادر به استفاده از تسهیلات بانکی نبوده‌اند

یکی از مطرح‌ترین و موفق‌ترین کشورها در این زمینه کره جنوبی است. آنها اولین کاری که انجام دادند این بود که مجراهای غیرمولد را برای بهره‌مند شدن بستند. بعد از آن به صنعت مدرن پرداخته و برای توسعه‌اش برنامه‌ریزی کردند چرا که تا آن کار انجام نشده باشد هر چه در این زمینه هزینه شود بی‌فایده خواهد بود. در صفحه ۴۰۷ این کتاب بیان می‌دارد که دولت کره جنوبی در سال‌های اولیه دهه ۱۹۶۰ مجراهای سوداگری و بر خوردهای سوداگرانه از تجارت بر روی مستغلات را هم در بخش شهری هم در بخش روستایی به صورت یکپارچه و مبتنی بر برنامه بست. کار دوم آنها این بود که بانک‌ها را ملی کرده تاراه بر روی سوداگری بر روی پول بسته و انگیزه‌های کوتاه‌نگرانه انباشت غیرعادی ثروت و دارایی از طریق تجارت پول مسدود شود. گام سوم به تعبیر تام هیوویت این بود که فرصت‌های مناسب برای به دست آوردن سودهای فراوان از طریق تجارت نیز بسته شد.

اکنون یکسری مطالعات وجود دارد بخصوص بر روی تجارت خارجی ایران که نشان می‌دهد چقدر منفذ برای رانت و فساد وجود دارد. یک محقق مطالعاتی انجام داده و داده‌های آماری کشورهای طرف تجارت ایران را با داده‌های گمرک ایران مقایسه کرده بود. محاسبات این محقق برای یک دوره ۱۰ ساله نشان داده بود که ۴۰۰ هزار میلیارد تومان سوءاستفاده و رانت فقط از این طریق به دست آمده است. پس وقتی می‌گویید باید فرصت‌های به دست آوردن سودهای غیرعادی از طریق تجارت را بست بدین معناست که اینگونه نباشد که اسم یک وارداتی را قاچاق گذاشته که اندازه‌های بسیار هیولایی دارد و اگر یک افرادی در ساخت قدرت با همدیگر هماهنگی نکرده باشند امکان ندارد که این چنین اندازه‌ها و حجم‌های هیولایی را بشود وارد کرد. یعنی باید تمام این حساب و کتاب‌ها شفاف و روشن باشد و ماجرای حمایت از تولید مستلزم این دقت‌های پیشینی است تا بعدها راجع به توسعه فناوریانه ذهن خود را درگیر کرد. آخرین نکته‌ای که تام هیوویت تحت نام اقدامات پیشینی عنوان می‌کند این است که بیان داشته دولت کره جنوبی ریشه‌های

سوداگری بر روی ارزهای خارجی را نیز خشک کرد. برای بقای تولید صنعتی مدرن و بالندگی آن باید توان رقابت داشت. سپس برای اینکه توان رقابت وجود داشته باشد نیاز است که هزینه‌های تبدیل را بررسی کرد. تمام این قاعده‌گذاری‌هایی که در ایران صورت می‌گیرد وجه هم‌تش این است که هزینه‌های تبدیل و هزینه‌های مبادله را برای تولیدکننده‌ها کاهش یا افزایش دهد. به طور مثال فرض شود اکنون گزارش‌هایی در اختیار است که نشان می‌دهد برای تولیدکننده ایرانی هزینه تامین سرمایه در گردش به طور متوسط ۱۰ برابر میانگین جهانی است. یعنی در ایران به جای تشویق تولیدکننده‌های داخلی کسانی را که به تجارت پول مشغول هستند، تشویق می‌کنند. بحث بر سر این است دولت که منظور حکومت است، هر وقت به تنگنای مالی برخورد می‌کند، قیمت‌های کلیدی را دستکاری می‌کند. به عنوان مثال، نهاده انرژی به عنوان طیفی که با نام حامل‌های انرژی شناخته می‌شوند در فاصله سال‌های ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۳ این حامل‌های انرژی برای تولیدکنندگان داخلی بین ۲۳ تا ۴ برابر قیمت‌اش افزایش یافته است. برخی از افراد مرتکب این شیرین کاری‌ها شده، بعد بیان می‌کنند که در ایران تورم ایجاد شده و چون این تورم ایجاد شده قیمت حامل‌ها را بالا برده، دوباره نرخ ارز را بالا برده و به همین منوال در این دور باطل توسعه‌نیافتگی مردم را می‌چرخانند و زمانی هم که کار گره می‌خورد، هیچ‌کس مسئولیت قبول نمی‌کند و همه مشکلات را ناگزیر به استکبار جهانی ربط و نسبت می‌دهند.

در زمینه واکاوی هزینه‌های تبدیل در ایران، کارشناسان در دفتر پژوهش‌های اقتصادی و توسعه اتاق مشهد به‌ویژه مهندس بحرینیان بررسی‌های بسیار ارزشمندی انجام داده‌اند که در صورت آماده شدن نهایی این تحقیقات وضعیت ایران در این زمینه تا حدی روشن خواهد شد. مهندس بحرینیان و همکاران‌شان اوضاع و احوال ایران را از زاویه تعداد تعطیلی‌ها و مقایسه میزان تعطیلی‌هایی که برای بنگاه‌های تولیدی ایران وجود داشته با کشورهای دیگر مقایسه کرده و یافته‌های بسیار



حمایت اصولی از تولید در شرایط کنونی ایران به یک بازآرایی ساختاری نیازمند است

نابرابری، اصل
اساسی بازآرنده

به گفته مهندس بحرینیان، برای حمایت اصولی از تولید در شرایط کنونی ایران باید یک سیستم به یک بازآرایی ساختاری نیازمند است اما هیچ عنصری به اندازه نابرابری های ناموجه و آن ساختار نهادی استمرار بخش به این نابرابری ها در مغایرت کامل با بایسته های حمایت از تولید نیست. او جهت یادآوری و ارائه ایده بیان داشت در تمام سخنانی که از مشاور اقتصادی رییس جمهور تاریخ سازمان برنامه و بودجه و سایرین شنیده شده هیچ یک از این افراد این بحث را مطرح نکردند که چرا در شرایطی که ایران با بی سابقه ترین سطوح تاریخی تجربه شده رشد نقدینگی روبه روست، حادث ترین مشکل تولیدکنندگان ایرانی کمبود نقدینگی است. متأسفانه این افراد به این مساله هیچ اشاره ای نداشتند. تمام گزارش هایی که مرکز پژوهش های مجلس تا به حال در مورد فضای کسب و کار منتشر کرده ویژگی مشترک همه آنها این است که بیان کردند حادث ترین بحران تولیدکنندگان ایرانی در کوتاه مدت بحران دستیابی به سرمایه در گردش است که اگر به آن دست یابند قیمت آن به طور متوسط ۱۰ برابر میانگین جهانی است.

طبق گزارش های بانک مرکزی، نزدیک به سه دهه گذشته که ایران به صورت شکسته و بسته در حال تجربه تغییر ساختاری است، در این دوره ۶ درصد سپرده گذاران (بسیار قدرتمندها و بسیار ثروتمندها) بالغ بر ۹۰ درصد تسهیلات اعطا شده توسط بانک ها را دریافت کردند در حالی که ۵۰ درصد خانوارهای ایرانی در این دوره حتی یکبار هم قادر به استفاده از تسهیلات بانکی نبوده اند. بر اساس گزارش ها معلوم شد که به طور مثال رشد ارزش افزوده واسطه گری های مالی در سال ۱۳۵۴ نسبت به سال ۱۳۵۳ حدود ۷۵ درصد بوده در حالی که ایشان بیان کردند که آخرین داده که توانسته اند به دست آورند مربوط به ۱۳۹۵ است که رشد ارزش افزوده واسطه گری های مالی در سال ۱۳۹۵ نسبت به سال قبل حدود ۴۱ درصد بوده است. این تنها مربوط به مبادلاتی است که در بازار رسمی اتفاق می افتد که به طور واضح توضیح دهنده نظام پاداش دهی است. طی سال های ۱۳۹۵ تا ۱۳۶۵ حجم اشتغال واسطه گری های مالی در ایران حدود ۵ برابر شد در حالی که در همین دوره حجم اشتغال مربوط به خدمات عمومی و اجتماعی تقریباً بدون تغییر است. این مساله بیان کننده این است که پاداش ها به چه سمت هایی می رود و از چه سمت هایی فاصله می گیرد.

برآوردها نشان داده اگر بر روی نابرابری های ناموجه تمرکز شود آن موقع می توان بسیاری از مسائل حیاتی دیگر را شناسایی کرد. طی ۴ تا ۵ سال اخیر حدود ۷ بار مسئولان کشور دعوت

تکان دهنده ای را مطرح کردند. به طور مثال در گزارش آنها بیان شده که تعداد تعطیلی های رسمی ایران به غیر از تعطیلات آخر هفته ۲۵ روز است که این یکی از بالاترین ها در تمام دنیا محسوب می شود. اکنون یک سازه ذهنی شگفت انگیزی وجود دارد که هر کس قصد تقدیر از هر مساله ای دارد با تعطیل کردن قصد انجام آن را دارد، چون اندیشه توسعه جایگاه بایسته ای ندارد. از نظر دینی مگر خداوند در قرآن نفرموده که عزت به صورت انحصاری به خداوند، رسولش و مومنان تعلق دارد. آن افراد اظهار می کنند که این تعطیلات جهت عدم اغتشاش عزت در دنیا کم است و باید بیشتر تلاش کرد اما این افراد به گونه ای رفتار می کنند که انگار تعداد تعطیلات در ایران کم بوده و مرتباً کاندیداهای جدید برای تعطیلی اضافه می شوند. در این گزارش تعطیلی کشورهای دیگر را نیز آورده اند. مثلاً ترکیه و آلمان تعطیلات رسمی شان بین ۱۳ تا ۷ روز، آمریکا، ویتنام، سنگاپور و امارات ۱۰ روز، چین و فرانسه ۱۱ روز است. به عبارتی کشورهایی که به طور مثال بیش از ۱۰۰ سال است از مرحله تولید انبوه عبور کرده اند با مساله تعطیلی اینگونه برخورد کرده اند و در ایران به این منوال برخورد می شود. یا در جای دیگری از این گزارش مرخصی سالانه با حقوق کارکنان را نیز مقایسه کرده اند که در این زمینه نیز ایران حائز رتبه اول است. هنگامی که این مساله با کشورهایی که جهش های بزرگ داشته اند مانند چین مقایسه شده این مرخصی ها بر حسب شرایط خاص بین ۱۰ تا ۵ روز است. سپس میانگین ساعات کار در سال را نیز قیاس کرده اند که این بررسی ها نشان داد در ایران نیاز به بازنگری جدی و بنیادی در تمام زمینه ها وجود دارد؛ اگر به معنای واقعی کلمه هدف حمایت از تولید باشد.

در ایران علاوه بر هزینه های تبدیل و مبادله پدیده قابل اعتنای دیگری به نام هزینه های ناطمینانی طبق بررسی های مهندس بحرینیان نیز وجود دارد. در گزارش ها، او نوسانات بسیار شدید در عرصه سیاست گذاری و تمایل افراطی به دستکاری های افراطی در قیمت های کلیدی و ماجراهای دیگری مانند تمایلات تنش زایانه توسط برخی دولت ها در عرصه سیاست خارجی و سیاست های تورم زا و از این قبیل را نیز مقایسه کرده که واقعا تکان دهنده بود و نشان دهنده این است که اگر خواسته شود حمایت از تولید به شیوه ای که متأسفانه بیشتر شعاری و مراسمی و نمادین است، صورت گیرد، آینده به گونه ای دیگر رقم خواهد خورد ولی اگر رویه تغییر پیدا کند و به معنای دقیق کلمه حمایت از تولید در دستور کار قرار گیرد باید فرصت های جدی و نوینی باز شود و اینگونه نباشد که دست بالا را در به تسخیر در آوردن تریبون ها و رسانه ها کسانی داشته باشند که تمایلات رانتی دارند که متأسفانه در ایران به طرز حیرت انگیزی اوضاع اینگونه است.

نابرابری اعطای تسهیلات

۶ درصد سپرده گذاران (بسیار قدرتمندها و بسیار ثروتمندها) بالغ بر ۹۰ درصد تسهیلات اعطا شده توسط بانک ها را دریافت کردند در حالی که ۵۰ درصد خانوارهای ایرانی در این دوره حتی یکبار هم قادر به استفاده از تسهیلات بانکی نبوده اند



۸

سلسله تاجران املاک

سهمی که عابد صاحبان املاک
مشاد در حیطه صنعت نساجی
می شود چیزی حدود ۲ تا ۳ برابر
نیروی کار شاغل در فعالیت های
نساجی است

به مطالعه گزارش تحلیلی رویترز بلافاصله بعد از نهایه شدن توافق برجام شده اند. این گزارش برنامه راهبردی ۵+۱ درباره ایران را مطرح کرده است. این گروه نیز دل بسته اند به اینکه این مناسبات به شدت نابرابر ساز برای آنها این فرصت را فراهم می کند تا تظاهر به همکاری و مشارکت با ایران کرده بدون اینکه گرهی از توسعه ایران باز کنند. زمانی که او باما ماجرای توافق را خواست بیان کند عنوان کرد که این توافق نه بر اساس حسن تفاهم که بر اساس راستی آزمایی بنا شده است و به صراحت به گروه ۵+۱ اعلام کرد که شما با ایران کار بلندمدت تولیدی انجام ندهید. بعد بلافاصله تحلیل ۱۵ نوامبر ۲۰۱۵ رویترز انتشار یافت که متکی بر کاری گروهی و پژوهشی بود. در این گزارش آمده است درست است گفته شده راستی آزمایی و نمی توان به طور جدی با ایران وارد کار شد، اما باید تظاهر به این کار کرد. راه حل تظاهر به این کار این است: در ایران یک جمعیت ۳ میلیون نفری که به سوپر ریچ (super rich) از آنها تعبیر شده بود، یعنی بسیار ثروتمند وجود دارد که اشتباهی سیری ناپذیر برای مصرف کالاهای لوکس تجمعاتی دارند. ویژگی دوم این جمعیت این است که هیچ محدودیتی در زمینه قیمت کالاها ندارند، لذا آنها بیان داشتند اگر بنای مراوده با این جمعیت گذاشته شود هم تظاهر به همکاری با ایران شده و هم کاری در مسیری که خلاف احتیاط باشد، انجام نشده است. در تئوری های توسعه این بحث مطرح شد که پیوندی تمام عیار بین وضعیت نابرابری های ناموجه و گرایش به واردات کالاهای لوکس و خارجی وجود دارد.

بحث کلیدی این است کسانی که بسیار ثروتمند هستند مهمترین ویژگی تقاضاهایی که دارند این است که آن تقاضاها ارز طلب است. از این بحث می توان به اقتصاد سیاسی اجتناب ناپذیر بازی دائمی با قیمت ارز نیز پی برد. نکته بسیار مهم دیگر این است وقتی که ساختار نهادی پشتیبان تولید نیست حتی خود تولید نیز به محملی برای توزیع رانت تبدیل می شود. یکی از انواع کار کرد این محمل این است اگر به هر یک از رشته های فعالیت صنعتی دقت شود باید بگوییم که اهتمام جدی تری به تعمیق ساخت داخلی دارند بحران داشته ولی آنهایی که ادای تولید در آورده و با ضرب بالا می مونتاز می کنند، اوضاع و احوال مالی بسیار بسامان تری دارند.

مساله بسیار حیاتی که از این زاویه مطرح می شود این است در دورانی که ایران مشمول شدیدترین تحریم ها بوده هرگز واردات کالاهای لوکس و تجمعاتی محدودیت و مانعی نداشته است. فهم این مسائل بسیار سخت نیست بلکه مهم فهم نظری است که حکمت کارهای آنها را فهمیده و آسیب پذیری های خویش را با یک منطق نظری بتوان ریشه یابی دقیق کرد. در دانش توسعه بر این مساله تاکید شده که مهار تمایلات مصرفی لجام گسیخته و غیر معطوف به نیازهای اساسی یکی از مهمترین پیش نیازهای حمایت از تولید ملی است. اگر اکنون به شرایط ایران دقت شود نابرابری های ناموجه بسیار عمیق که در ایران اوضاع فاجعه آمیزی پیدا کرده سبب شده تا حدود زیادی فقر ا قدار به خرید محصول داخلی نبوده و اغنیا نیز تمایلی به خرید محصول داخلی ندارند. اینگونه است که مشاهده می شود با وجود اینکه ایران در حال تجربه یکی از عمیق ترین تجربه های تاریخی ر کود خود است اما بخش قابل اعتنائی از همین میزان اندک تولید موجود نیز به فروش نمی رسد.

اصل ایده حمایت از تولید ملی، ایده ای نجات بخش است. اگر قرار باشد منطق توسعه و منطق علمی را کنار گذاشته و بیشتر به کارهای نمایشی و شعاری بسنده کرد به واقع از یک ایده بسیار درست، بد دفاع شده و اثرات تخریبی بد دفاع کردن از خوب حمله کردن خیلی بیشتر است. باید به تمام اجزای ساختار قدرت تذکر مشفقانه داد که اگر مسئول همه کارها قوه مجریه دانسته شود کافی نیست و گرهی از مشکلات کشور حل نمی کند، ضمن اینکه چنانچه قوه مجریه دلخوش به این باشد که تنها انتقادهای متوجه این قوه است و کوتاهی ها، سهل انگاری ها و نقص های ریشه ای فاجعه آمیزی که درون مجموعه مدیریت اقتصادی کشور وجود دارد را نادیده بگیرد، آن هم نقض قرض است.

افراطی ترین اقتصاددان های بازار به این قائل هستند که به نیروی کار به اندازه حداقل معیشت باید دستمزد تعلق گیرد. آنچه اکنون مشاهده می شود از سر آغاز برنامه تعدیل ساختاری در ایران

حمایت از دستمزد
کارگران



وقتی که اقتصاد با بحران و با کج کار کردی سیستمی روبه‌رو است، وصله و پینه کردن و دستکاری‌های جزئی نگر قادر به کمک کردن نیست

کشور پنهان است دارد کار می‌کند. گزارش بانک مرکزی بیان داشته که از این ۵۰۰ هزار میلیارد تومان مقدار ۴۰۰ هزار میلیارد تومان آن در اختیار بانک‌های خصوصی است. اگر به اسامی بانک‌های خصوصی دقت و کلیددار اصلی هر یک از آنها مشخص شود آن موقع معلوم خواهد شد که اینها چقدر خصوصی هستند!

یکی از استراتژی‌هایی که مانع از تحقق اقتصاد مقاومتی است، مطالبه تغییر در اقتصاد بدون تمهید بستر برای شکل‌گیری تغییرات متناسب در ساحت فرهنگ، در ساحت سیاست و در اجتماع غیر ممکن است؛ یک ابرانتزاعی به نام

اقتصاد که از فرهنگ و سیاست و اجتماع جدا باشد که وجود ندارد. برخی از افراد انتظار دارند که مناسبات فرهنگی همین باشد، مناسبات سیاسی نیز همین باشد سپس اقتصاد در خلاء توان مقاومتی‌اش افزایش پیدا کند در حالی که چنین چیزی وجود ندارد که یکی از خطاهای راهبردی این بود. یکی دیگر این بود که مسئولیت قوه مقننه و قضائیه اگر از قوه مجریه بیشتر نباشد کمتر هم نیست در حالی که هیچ بحثی هم نشد راجع به اینکه امنیت حقوق مالکیت و وضعیت هزینه‌های مبادله در ایران چگونه است و چگونه علیه توسعه ملی مانع تراشی می‌کند و نقش و مسئولیت قوه قضائیه در این زمینه چیست. یاد شرایط کج کار کردی سیستمی ساختار نهادی باید حتما شیوه قانونگذاری زیر ذره‌بین گذاشته شود که شیوه قاعده‌گذاری معلوم شود. یکی از معاونان مرکز پژوهش‌ها در طی یک سخنرانی ارزشمند بیان کرد که یکی از بزرگترین کانون‌های فساد و ناکارآمدی در ایران کثرت قوانین بی کیفیت یا کم کیفیت در حیطه‌های معین است، پس معلوم شد که شیوه قاعده‌گذاری هم یک شیوه نامتعارف است. به طور مثال تا به حال در کجای ایران بررسی شده که زور اقتصادی خصولتی‌ها و عمومی‌های غیردولتی بیشتر یا کمتر از قوه مجریه است؟ چطور می‌شود که خواهان تغییر در اقتصاد هستید ولی از آنها مشارکت نگرفته‌و از آنها مسئولیت مطالبه نشود. مگر چنین چیزی امکان دارد. اگر دقت شود هرگز گفته نشد شفاف‌سازی شود که جایگاه هر کسی در این اقتصاد چیست و هر کس هم متناسب با سهم خویش مسئولیت به عهده گیرد، لذا برداشت این است که یکسری مسائل بدیهی اولیه است که به آنها توجه نمی‌شود. او ابراز داشت که تمام بحث‌های بیان شده در این جلسه نیز می‌تواند در آن کادر قرار گیرد. مگر ارتقای توان مقاومت اقتصاد از مسیر ارتقای بنیه تولید نمی‌گذرد. در این باره راجع به حتی یکی از لوازم آن در طی این چند سال سخنی شنیده نمی‌شود، بنابراین تحت آن عنوان آمال و آرزوهای خویش را داریم بیان می‌کنیم و تاکنون به یک برنامه به معنای دقیق کلمه تبدیل نشده است.

کثرت قوانین بی کیفیت

۱۱

تا به امروز مرتباً سهم حقوق و دستمزد در کاست ساختار بنگاه‌ها در حال کم شدن است. ماجرا این است که بازاریابی را در ایران به راه انداختند که بیان کنند قیمت‌های نسبی تصحیح شود که نه تنها تصحیح نشده بلکه غیرعادی‌ترین تخریب‌ها در قیمت‌های نسبی روی داده و این تخریب هم یک تخریب گیج و گنگ نیست بلکه تخریبی است که دقیقاً جهت‌گیری‌های خاص داشته، بدین معنا که برای غیرمولدها بر خورداری غیرعادی و برای عامه مردم هم تنگنای معیشتی حاد ایجاد کرده است. یکی از مسائل به رغم تلاش‌های زیاد این است که از ابتدای روی کار آمدن دولت آقای روحانی تا به امروز دائماً به آنها گفته شده وقتی که اقتصاد با بحران و با کج کار کردی سیستمی روبه‌رو است، وصله و پینه کردن و دستکاری‌های جزئی نگر قادر به کمک کردن نیست. بحث این بوده به عنوان راه برون‌رفت از شرایط کنونی بسیار نگران‌کننده نیاز به یک بازآرایی سیستمی در ساختار نهادی وجود دارد که بر محور اقتضائات بالندگی بخش‌های مولد و بقای فرودستان طراحی شده باشد. در آن صورت می‌توان مشخص کرد که برای حقوق و دستمزد در هزینه‌های تولید چه چیزی در نظر گرفته شده است. سهمی که عاید صاحبان املاک مثلاً در حیطه صنعت نساجی می‌شود چیزی حدود ۲ تا ۳ برابر نیروی کار شاغل در فعالیت‌های نساجی است؛ یعنی تقریباً تمام تعادل‌هایی که یک سیستم را به سمت بقا و بالندگی می‌برد اکنون به هم ریخته و در این شرایط با دستکاری‌های جزئی نگر و رفوکارانه نمی‌توان مساله را حل و فصل کرد.

اساساً تاسیس بانک به معنای برخورداری از یک رانت عظیم و نامرئی است به نام خلق پول از هیچ. بحث بر سر این است که اگر بخواهیم به سمت توسعه حرکت کنیم و این مجرا باز باشد که یک عده بتوانند

برخورداری خیلی غیرعادی از این محل داشته باشند آن وقت است که امکان ندارد تولید ریشه پیدا کند؛ بنابراین شیوه‌های مهار این رانت می‌تواند خیلی متفاوت باشد ولی برآوردها و ارزیابی‌هایی وجود دارد که اگر رهبران ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بانک‌ها را ملی نمی‌کردند در ماجرای جنگ، ایران دو سال هم نمی‌توانست دوام بیاورد. جزئیات فراوانی دارد راجع به اینکه اکنون وقتی اندازه سپرده‌های مردم در بانک‌ها را با اندازه تسهیلاتی که بانک‌ها اعطای می‌کنند مقایسه شود. بر اساس آمارهای سال ۱۳۹۵ یک شکاف ۵۰۰ هزار میلیارد تومانی موجود است. بدین معنا که سیستم بانکی ایران میزان تسهیلاتی که داده ۵۰۰ هزار میلیارد تومان کمتر از سپرده‌هایی است که از مردم گرفته است. در واقع معنای آن این است که در یکسری مجاری که از دید سیستم اداره

بانک خلق پول از هیچ

فقرای ناتوان، اغنیای فراری
اگر اکنون به شرایط ایران دقت شود نابرابری‌های ناموجه بسیار عمیق سبب شده تا حدود زیادی فقرا قادر به خرید محصول داخلی نبوده و اغنیا نیز تمایلی به خرید محصول داخلی نداشته باشند



نوشتار و قبل از مرگ دارو

سیاست اجتماعی در زمینه واردات دارو به ما چه می گوید؟

ستار مهربان



پژوهشگر حوزه سلامت

در نظام سیاستگذاری مدرن، دارو به عنوان یک نهاد استراتژیک شناخته می شود که فراهم بودن آن در زمان مورد نیاز با قیمت مناسب و دارا بودن استانداردهای بین المللی از منظر کارایی و اثربخشی نه تنها نشان دهنده عملکرد مطلوب نظام سلامت است بلکه یکی از شاخص های حکمرانی خوب نیز تلقی می گردد. همچنین در فرایند درمان، دارو در کنار تکنولوژی پزشکی، مکمل مجموعه فعالیت های تیم درمان جهت ارتقای سطح سلامت جامعه به عنوان کارکرد نهایی نظام سلامت است. در کلامی دیگر، دارو و مکمل های دارویی، نهاده هایی بدون جانشین تلقی می گردند، لذا سیاست های این حوزه باید با نهایت دقت اتخاذ گردد.

صنعت دارو در ایران در طی دهه های گذشته در مسیر خود کفایی گام نهاده و هم اکنون بسیاری از داروهای مصرفی نظام سلامت در سطح کشور تولید می گردد، اما به رغم تمام تلاش ها، در بخش های مرتبط با مواد موثر تشکیل دهنده داروها، تکنولوژی تولید و داروهای High-Tech نیازمند واردات است. این مسائل باعث گردیده بحث سیاستگذاری در مورد واردات دارویی، شیوه و چگونگی اجرای آن محل مناقشه سیاستمداران و کارشناسان حوزه سلامت قرار گیرد. برخی سیاستمداران عنوان می کنند که واردات دارو خصوصاً اقلامی که نمونه مشابه داخلی دارند نه تنها باعث خروج ارز از کشور می گردد، بلکه با شعار سال ۱۳۹۷ یعنی سال حمایت از تولید کالای ایرانی نیز منافات دارد. با انجام واردات و عدم حمایت از داروهای تولید داخل وضعیت مالی کارخانجات تولید دارو در کشور ممکن است نامساعد گردد، درآمدهای مالیاتی وصولی، کاهش و در صورت تعدیل نیرو در آنها نرخ بیکاری افزایش یابد. همچنین تجربه سال های اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ شمسی نشان داده در صورت وابستگی به واردات دارویی مخصوصاً با وضع تحریم ها علیه کشور و نوسانات نرخ ارز تنظیم بازار دارویی کشور به سهولت میسر نگردد و سلامت جامعه به مخاطره بیفتد. از منظر سیاستگذاری عمومی هزینه های اجتماعی و تبعات سیاسی واردات دارو مورد توجه قرار گرفته است.

تفکر دیگری نیز در این حوزه وجود دارد که طرفداران آن ادعا می کنند داروهای تولید داخل به لحاظ کارایی و اثربخشی توان رقابت با نمونه های مشابه خارجی را ندارند، لذا خرید مطلق از تولیدات داخلی باعث اتلاف منابع محدود نظام سلامت می گردد و همچنین با مصرف آنها سطح سلامت بیماران بهبود نخواهد یافت. این طرز تفکر نه تنها در میان بخشی از کارکنان حوزه سلامت شایع است بلکه بسیاری از مردم جامعه نیز به این مساله باور دارند و ترجیح شان

خرید داروهای وارداتی است. آنها استدلال می کنند که با مصرف داروهای وارداتی با کارایی و اثربخشی بالا فرایند درمان بیماری ها در افراد با سرماخوردگی ساده تا بیماری که اعمال جراحی سنگین انجام داده اند تسریع می گردد، در نتیجه، بیماران زودتر می توانند به آغوش خانواده یا محیط کار باز گردند و باعث کاهش هزینه های مستقیم (هزینه های مرتبط با اقامت در بیمارستان و ...) و غیرمستقیم فرایند درمان (روزهای غیبت از کار به واسطه بیماری، هزینه های غیرملموس ناشی از اضطراب و استرس وارده بر خانواده و ...) گردند که منافع آن به کل جامعه باز می گردد و اثر نهایی آن افزایش سطح رفاه عمومی جامعه است.

جهت جمع بندی به نظر می رسد در ارتباط با اقلامی که نمونه مشابه داخلی دارند منطقی است از واردات اجتناب گردد مگر اینکه کارایی و اثربخشی آنها مورد تردید قرار گرفته باشد. جهت بررسی اینگونه تردیدها تشکیل کارگروه هایی متشکل از پزشکان، انجمن های دارویی، اقتصاددانان و مدیران سلامت ضروری است تا با بهره گیری از روش های هزینه - اثربخشی بتوانند تصمیمات مبتنی بر شواهد با تاکید بر منافع ملی اتخاذ کنند. اگر اثربخشی داروهای داخلی تایید گردد منطقی است اجازه واردات داده نشود اما در مقابل اگر داروهای داخلی توان رقابت را نداشته باشند ممنوع کردن مطلق واردات می تواند هزینه بر باشد، به این صورت که دارو از مبادی قاچاق وارد کشور خواهد شد یا بازار سیاه تشکیل گردد که با منشا و کیفیت نامشخص دارو در آنها ممکن است سلامت مردم به مخاطره بیفتد. ذکر این نکته الزامی است که در فرایند مقایسه داروهای داخلی و وارداتی در نظر گرفتن فاکتورهای متعددی همچون نوع دارو، بیماری هدف آن و سطح اثربخشی داروی داخلی در مقایسه با داروی وارداتی الزامی است و به صورت منطبق به یا خیر نباید تصمیم گیری کرد. در ارتباط با گروه داروهای شیمی درمانی با توجه به اینکه تولید آنها نیازمند دانش و تکنولوژی بالا است، واردات اجتناب ناپذیر است اما جهت کنترل قدرت ارزیابی این داروها تهیه گایدلاین های درمانی با تاکید ویژه بر انجام تست های ژنتیک جهت تشخیص اینکه گیرنده دارو در بدن فرد بیمار وجود دارد یا خیر الزامی به نظر می رسد. همچنین جهت کاهش وابستگی در این حوزه، دولت، مجلس، وزارت سلامت و بخش خصوصی باید حمایت های فنی، مالی و تکنیکی خود را بر روی شرکت های دانش بنیان در حوزه دارو متمرکز کنند زیرا با توسعه دانش داروسازی، بیوتکنولوژی و نانو تکنولوژی در سطح کشور امکان خود کفایی در حوزه داروهای High-Tech وجود دارد.

تهیدستان شهری فرصت یا تهدید

نگاهی تاریخی به مساله مسکن تهیدستان شهری

مجید ابراهیم پور



پژوهشگر مطالعات
شهری

شورای اسکان گودنشینان و تعاونی‌های مصرف محلی را نام برد. بنابراین در این دوره تهیدستان شهری خود به عنوان نیرویی تاثیرگذار در سیاست‌های شهری بودند و زیست تهیدستان شهری به عنوان مساله‌ای سیاسی تلقی می‌شد که نیروهای قدرت سیاسی، مشروعیت خود را از طریق حمایت از تهیدستان شهری کسب می‌کرد. اما از همان سال‌های اوایل پس از انقلاب، تهیدستان شهری تبدیل به مساله‌ای شهری شد و سیاست‌های شهری مرتبط با آن رویکردی بالا به پایین به خود گرفت. به عبارت دیگر، برای حکومت، تهیدستان شهری نه به عنوان سوژه‌ای که می‌تواند در فرایند تولید فضای خود نقش داشته باشد بلکه به موضوعی تبدیل شد که به عنوان یک «مساله شهری» می‌بایست از طریق سیاست‌های شهری آن را «حل» کرد. در دهه ۱۳۶۰، این سیاست‌های شهری در قالب ۵ سیاست اصلی و در عین حال متناقض بود که عبارتند از ساخت محدود مسکن از طریق بنیاد مسکن، محدود کردن مهاجرت از روستاها به شهر، رسمیت بخشیدن به بخش‌های از سکونتگاه‌های غیررسمی، تخریب محلات و «بردباری بالفعل» (Bayat, ۱۹۹۷).

در اوایل دهه ۱۳۷۰، موج بی‌سابقه‌ای از نارضایتی‌ها و اعتراضات تهیدستان شهری و تغییرات ساختاری پس از جنگ در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی منجر به تمرکز وزارت مسکن و شهرسازی به مساله تهیدستان شهری شد. مداخله این نهاد در مساله تهیدستان شهری به آن شکلی فضایی بخشید و این وزارتخانه با تمرکز بر مساله مسکن و برنامه‌ریزی شهری، موضوع اصلی را در طرد شدن این اقشار از فرایندهای توسعه شهری آسیب‌شناسی کرد و در این دوره مصوبه‌ای به نام «مساله‌یابی در بافت‌های شهری و ساماندهی بافت‌های مساله‌دار» را به تصویب رساند که نتیجه آن سند «ساماندهی و توانمندسازی سکونتگاه‌های غیررسمی» بود. این سند به عنوان یک برنامه اجتماعی مترقی «ایجاد محیطی قابلیت‌زا برای مشارکت ساکنان» و «تضمین حق اقامت و امنیت در سکونت به همراه مسئولیت‌پذیری مدنی» را مورد تاکید قرار می‌دهد. این سند توصیه می‌کند نیاز اقشار کم‌درآمد در برنامه‌های مسکن و تامین خدمات و زیرساخت‌های شهری مورد توجه قرار گیرند و بخش دولتی - عمومی با عرضه زمین کافی و در حد توانایی خانوارهای کم‌درآمد با امکان ساخت تدریجی و تراکم بالا و کاربری مختلط از خانه‌سازی این گروه‌ها حمایت نماید و با ایجاد صندوق‌های محلی

زیست تهیدستان شهری در تمام جوامع همواره مساله اصلی سیاست‌های شهری بوده است. شکل‌گیری صنایع در شهرها در دوران پس از انقلاب صنعتی، جمعیت زیادی را از روستاها به شهرها روانه کرد. تسهیلات شهری موجود گنجایش اسکان چنین جمعیتی را نداشت و این موضوع منجر به آسیب‌های زیادی نظیر حاشیه‌نشینی، آلودگی، فقر شهری و نظایر آن شد.

در دوران پس از جنگ جهانی دوم، با روند صنعتی‌زدایی و شکل‌گیری ساختارهای نئولیبرالی و جهانی‌شدن آن، روند بازتولید تهیدستان شهری به دلیل افزایش نابرابری در شهرها شدت گرفت و در دهه اخیر به دلیل مساله پناهنده‌ها و گسترش تروریسم، مساله تهیدستان شهری از ابعاد مختلف، مهمترین موضوع سیاست‌های شهری شد. در ایران نیز زیست تهیدستان شهری موضوع سیاست‌های شهری بوده است. اما رویکردها نسبت به آن در حدود ۴۰ دهه پس از انقلاب بسیار متحول شده که این تحول چیزی جدا از تحولات روابط و نیروهای تولید فضای شهری در ایران نیست. این یادداشت در تلاش است تا تفسیری از باز نمود این تحولات در سیاست‌های شهری پس از انقلاب ارائه دهد.

هجوم تهیدستان شهری به شهرها به قبل از انقلاب ۵۷ در شهرهای ایران بر می‌گردد. شهری‌شدن و سیاست‌های مدرنیزاسیون رشد کردند. نظام برنامه‌ریزی کشور نیز عموماً تهیدستان شهری را در فرایندهای توسعه‌ای نادیده می‌گرفت و به دنبال حذف آنها بود. تا سال ۱۳۵۹ حدود یک میلیون نفر تهیدست در محلات تهیدست تهران ساکن بود (Bayat, ۱۹۹۷). بیات در کتاب خود ادعا می‌کند که در دوران انقلاب ۵۷ تهیدستان شهری به هیچ وجه انقلابی نبودند و تا روزهای آخر انقلاب از آن دور بودند اما موازی با انقلاب از طریق پیشروی آرام در تلاش برای تثبیت و ارتقای وضعیت زیست خود بودند (Bayat, ۱۹۹۷). چه این ادعا را بپذیریم، چه نپذیریم، نمی‌توانیم یارگیری نیروهای بعد از انقلاب را با ادعای حمایت از تهیدستان شهری انکار کنیم. بنابراین سیاست‌های شهری سال‌های اولیه پس از انقلاب، حمایت از تسخیر خانه‌های خالی و تلاش برای مشروعیت بخشی به سکونتگاه‌های به اصطلاح غیررسمی بود که هم از طرف نهادهایی مانند بنیاد مسکن و هم از طرف نیروهای رادیکال آن زمان حمایت می‌شد. همچنین در این زمان و خصوصاً در زمان جنگ، نهادهای شورایی از طرف حکومت حمایت می‌شد که از جمله می‌توان شورای محلات،

موج اول

در اوایل دهه ۱۳۷۰، موج بی‌سابقه‌ای از نارضایتی‌ها و اعتراضات تهیدستان شهری و تغییرات ساختاری پس از جنگ در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی منجر به تمرکز وزارت مسکن و شهرسازی به مساله تهیدستان شهری شد

برای پرداخت وام‌های کوچک و ایجاد امکان پس‌انداز برای مسکن و اشتغال و تخصیص بارانه به صندوق‌ها و بیمه وام‌های بانکی، گروه‌های غیرمتشکل شغلی را از نظر تامین منابع مالی یاری کند (خاتم، گفت‌وگو شماره ۶۱). پیگیری دولت وقت اصلاح‌طلب و کمک‌های بانک جهانی منجر به این شد که این سند در برخی از شهرهای کشور اجرایی شود و تا نیمه اول دهه ۱۳۸۰ ادامه یابد.

در نیمه دوم دهه ۱۳۸۰، پس از فاجعه زلزله بم در سال ۱۳۸۲، مساله تهیدستان شهری با بزرگ جلوه دادن آسیب‌پذیری بافت‌های قدیمی در برابر زلزله از مساله‌ای اجتماعی-فضایی به مساله‌ای صرفاً کالبدی تقلیل داده و تمرکز از بافت‌های حاشیه‌ای به بافت‌های قدیمی داخل شهرها منتقل و با عنوان «بافت فرسوده»، سیاست‌های شهری برای تهیدستان تدوین شد. در سال ۱۳۸۴، در قانون بودجه تسهیلات ویژه‌ای برای سازندگان خصوصی و عمومی فعال در بافت‌های «فرسوده» در نظر گرفته شد (قانون بودجه، ۱۳۸۴). اما برای جلوگیری از فساد رانتی در شهرها ناشی از تخصیص این تسهیلات، نیاز بود تا ابتدا بافت‌های «فرسوده» تعریف شود. بنابراین در سال ۱۳۸۵، وزارت مسکن و شهرسازی (راه و شهرسازی کنونی) مصوبه‌ای ابلاغ کرد که در آن نحوه تشخیص بافت‌های «فرسوده» تعیین شده بود. طبق این مصوبه سه معیار برای شناسایی بافت‌های «فرسوده» تعریف شد: ریزدانی، عدم نفوذپذیری و ناپایداری. چنانچه بلوک شهری هر سه این معیارها را دارا باشد جزو بافت‌های «فرسوده» محسوب می‌شود. از معیارهای تعریف شده دولت برای بافت‌های «فرسوده» می‌توان دریافت که رویکرد دولت نسبت به فرسودگی نگاهی صرفاً کالبدی بوده است. بنابراین دور از انتظار نبود که سیاست‌های متناسب با این رویکرد را برای حل مساله تهیدستان شهری در دستور کار قرار دهد؛ یعنی ایجاد و ارزان‌سازی رانت از طریق تراکم تشویقی و تسهیلات مالی. به عبارت دیگر از نیمه دوم دهه ۱۳۸۰، از طریق کالایی‌سازی زمین و مسکن و ارزان کردن رانت در محلات تهیدست شهری، مسئولیت اجتماعی دولت نسبت به تهیدستان شهری به امکانی برای سوداگری تبدیل شد. از این به بعد مساله تهیدستان شهری، به حاشیه رانده شد و باز نمود کالبدی آن یعنی «بافت فرسوده» به عنوان گفتمان غالب درآمد. این تغییر، مسیر سیاست‌های شهری برای تهیدستان را با مسیر کلان اقتصاد کشور هم‌راستا کرد؛ یعنی شهری شدن رانت و سوداگری در حوزه مسکن و مستغلات.

پس از روی کار آمدن دولت اعتدال‌گرای روحانی، بازار مسکن دچار قفل‌شدگی شد و بخش اعظمی از سرمایه کشور، در قالب خانه‌های خالی و مال‌های تجاری نیمه‌کاره، از چرخه اقتصاد بیرون افتاد. سیاست‌های دولت برای رونق بازار مسکن بر افزایش تسهیلات مالی برای مصرف‌کننده مسکن بود اما به دلیل رشد قیمت مسکن این سیاست چندان تاثیری در بازار مسکن نداشت. در این دوران دولت درباره مساله تهیدستان شهری از خود سلب مسئولیت کرد و از طریق باز کردن فضا برای سازمان‌های مردم‌نهاد، مساله تهیدستان شهری را به آنها واگذار کرده بود. تمرکز دولت در موضوع تهیدستان شهری تنها آن بخشی بود که با اقتصاد فضایی کشور گره خورده است یعنی «بافت فرسوده».

در سال ۹۳ سند ملی راهبردی احیا، نوسازی و بهسازی و توانمندسازی بافت‌های ناکارآمد و «فرسوده» شهری به تصویب هیات وزیران رسید. مطابق این سند رویکرد جدید به بافت‌های ناکارآمد رویکرد بازآفرینی تعریف شد و برای تحقق آن «ستاد ملی و استانی بازآفرینی پایدار محله‌ها و محدوده‌های هدف برنامه‌های احیا، بهسازی و نوسازی» تشکیل شد. به تبع این سند، یک ماه بعد، دولت مصوبه‌ای را به تصویب رساند که مطابق آن ۱/۸ میلیون واحد تسهیلات مسکن و ۲۶۰ هزار تسهیلات ودیعه مسکن موقت تا پایان برنامه ششم برای بافت‌های «فرسوده» اختصاص یافت. این مصوبه حاکی از ادامه رویکردهای گذشته نسبت به بافت‌های ناکارآمد شهری بود؛ چراکه به رغم تغییر رویکرد به بازآفرینی اما سیاست‌ها و اقدامات هنوز ادامه رویکرد نوسازی مسکن در بافت‌های «فرسوده» بود. دو ماه بعد، شورای عالی شهرسازی و معماری مصوبه‌ای ابلاغ کرد که طی آن بر ضرورت تغییر رویکرد از فرسودگی به ناکارآمدی و از نوسازی به بازآفرینی تاکید شد. بر اساس این مصوبه شرکت عمران و بهسازی شهری موظف شد دستورالعمل جدیدی برای شناسایی بافت‌های ناکارآمد تنظیم نماید که این مهم تاکنون محقق نشده است. در دولت دوازدهم، تمرکز بر رونق بازار مسکن شدت یافته است. دولت این موضوع را با یکی کردن «حل مشکل بازار مسکن» و «حل مشکل عمران و بهسازی شهری» پیگیری می‌کند. التقاط این دو با هم، چه در برنامه و چه در گفتمان رایج و خبرها، سوءاستفاده از مساله کاهش دسترسی به مسکن (که مسکن را به مثابه نیاز دائمی بشر به سرپناه به مساله تبدیل می‌کند) به نفع حل



تهیدستان شهری از سوژه‌های سیاست‌ورز در اوایل انقلاب به مساله‌ای فضایی-اجتماعی در دهه ۱۳۷۰ یعنی دوران بازسازی اقتصادی و سیاسی پس از جنگ تبدیل شد

تلاش است تا تهیدستان شهری را از مساله به فرصت تبدیل کند بلکه از طریق گمراه کردن ذهن‌ها از مساله به راه‌حل باعث انکار نابرابری فضایی و سرکوب فضای زیست تهیدستان به نفع گروه منفعت‌جوی جدیدی است که دولت آن را «توسعه‌گران» معرفی می‌کند.

سخن پایانی اینکه، با بررسی تاریخی رویکرد سیاست‌های شهری نسبت به تهیدستان از انقلاب به بعد می‌توان دریافت که تحولات بنیادین در ساختارهای سیاسی و اقتصادی کشور تأثیر مستقیمی بر آن داشته است. به گونه‌ای که تهیدستان شهری از سوژه‌هایی سیاست‌ورز در اوایل انقلاب، به مساله‌ای فضایی-اجتماعی در دهه ۱۳۷۰ یعنی دوران بازسازی اقتصادی و سیاسی پس از جنگ تبدیل شدند، اما چرخش اقتصاد سیاسی کشور به سمت شهری شدن رانت در دهه ۱۳۸۰ تا اوایل دهه ۱۳۹۰، این مساله‌ای فضایی-اجتماعی را به مساله‌ای کالبدی تبدیل کرد و از سال ۱۳۹۰ تاکنون، مساله کالبدی به فرصتی برای به حرکت درآوردن چرخ اقتصاد کشور تبدیل شد. این تغییر رویکردها نه تنها منجر به بهبود وضعیت زیست تهیدستان شهری نشده بلکه آنها را بیش از پیش از زیست اولیه خود نیز محروم کرده است. اینطور به نظر می‌رسد که سیاست‌های دولت جدید هم نه بهبود زیست تهیدستان شهری بلکه (سو)استفاده از آنها برای جبران خسارت‌های اقتصادی است. برنامه دولت برای بحرانی که بعضی اوقات به عنوان «بازار مسکن» و بعضی اوقات به عنوان «مسکن» ذکر می‌شود، نه برای حل مساله دسترسی به مسکن برای اقشار کم‌درآمد بلکه برای به رونق انداختن بازار سوداگران مسکن و جبران ضرر قشر منفعت‌جوی بورژوازی مستغلات است که جاه‌طلبی سوداگران آنها در دهه اخیر که به نام تامین مسکن برای ساکنان شهری، بازار مسکن را از مرحله حباب قیمتی به رکود تورمی و در نهایت به قفل‌شدگی کشاندند و بخش اعظمی از سرمایه کشور را که می‌بایست برای رفاه و عدالت بیشتر ایرانیان سرمایه‌گذاری می‌شد را در چاه بی‌پایان سوداگری مسکن و مستغلات ریختند. ضرر این جاه‌طلبی را در برنامه‌های دولت دوازدهم قرار است تهیدستان شهری پرداخت کنند. کافی است به تجربه کشورهای همسایه رجوع کنیم تا بتوانیم نتایج اسفبار چنین سیاست‌هایی را مشاهده کنیم، در حالی که بسیاری از کشورها با استفاده از قوانین حمایتی و ارتقای بازار اجتماعی به جای بازار آزاد نتایج بهتری را در جهت کاهش فاصله طبقاتی، فقر و حاشیه‌نشینی کسب کرده‌اند.

بحران بازار مسکن (که مسکن را کالایی برای سود سوداگران قلمداد می‌کند) است. به عبارت دیگر، در این دوران مساله تهیدستان شهری به «فرصتی» برای رونق بخشیدن به بازار مسکن تبدیل شد. طبق گفته وزیر راه و شهرسازی، حدود ۱۱ میلیون نفر حاشیه‌نشین وجود دارد که با ساکنان بافت‌های فرسوده که در حدود ۸ میلیون نفر است، ۱۹ میلیون نفر «جمعیت هدف» در این دو حوزه را شامل می‌شود و برنامه دولت دوازدهم، جای دادن این ۱۹ میلیون نفر در بافت‌های «فرسوده» از طریق نوسازی آنها است. به رغم اینکه از سال ۹۳ تاکنون، صحبت از بازآفرینی شهری می‌شود ولی هنوز اساس سیاست‌های نوسازی صرفاً بر تراکم تشویقی و افزایش رانت زمین استوار است. تسهیلات بانکی با سود ۸ درصد هم که در گزارش‌ها بنا به گفته وزیر راه و شهرسازی برای «توانمندسازی مالی ساکنان محلی است تا بتوانند خانه بهتری برای خود بسازند»، در عمل نه مالک بلکه سازنده آن را تصاحب می‌کند و سود آن را به جیب می‌زند؛ چراکه اساساً مالک ساکن در بافت‌های فرسوده از هیچ لحاظ توانمند نشده که بتواند خانه خود را خود بسازد و به ناچار و از روی استیصال مجبور به واگذاری ملک خود به سازنده‌ای است که تنها به دنبال کسب سود سوداگران از آن است. وزیر محترم راه و شهرسازی به درستی حاشیه‌نشینان را به عنوان جامعه هدف برای خرید این واحدهای مسکونی انتخاب کرده؛ چراکه تنها کسانی که به ناچار حاضر به خرید این آپارتمان‌های بی‌کیفیت می‌شوند به حاشیه رانده‌شدگان شهری هستند و ادامه این وضعیت نه تنها کمکی به بهبود شرایط زیست در بافت فرسوده نمی‌کند بلکه باعث انباشت فقر شهری، کمبود بیشتر خدمات و افزایش تراکم جمعیتی در این محلات خواهد شد و تنها برندگان آن بازگرانی هستند که به دنبال سود سوداگران در بازار مسکن هستند. بنابراین بازی گرفتن این دو حوزه تقاضای مسکن، نه برای تامین مسکن مناسب برای زیست آنها بلکه برای رونق دادن به بازار مسکن و جبران خسارت ناشی از قفل‌شدگی در بازار مسکن است.

گفتمان اخیری هم که حتی از جانب برخی صاحب‌نظران در حوزه شهری دنبال می‌شود، بافت «فرسوده» را به عنوان «فرصتی» برای بازآفرینی شهری تلقی می‌کند. این موضوع مانند آن است که «فقر» را به عنوان فرصتی برای «عمل خیر» تلقی کنیم. این گفتمان نه تنها در

دولت رفاه دشمن فقر

چگونه با سیاست رفاهی، فقر را در جامعه کاهش دهیم؟

هانس برنر شفر

استاد حقوق
و اقتصاد دانشگاه
هامبورگ و رییس
پیشین انجمن حقوق و
اقتصاد اروپا

در کشورهای غنی، اما این افراد چگونه گذران زندگی می کنند و ما چگونه می توانیم به آنها کمک کنیم. بخصوص من می خواهم به روشی اشاره کنم که در کشورهای اروپایی برای رفع این مشکل در نظر گرفته شده و از جمله خصوصیات دولت های رفاه به حساب می آید. می خواهم اطلاعاتی در مورد دولت رفاه در این کشورها و نحوه عمل آنها ارائه کنم. منظورم از دولت رفاه دیدگاه محدود آن است و نمی خواهم در مورد فعالیت هایی مانند پوشش بهداشت، بیمه، بیمه بیکاری و سوانح و سالمندی صحبت کنم و سعی می کنم که صرفاً در مورد فقر عمومی و خاص صحبت کنم.

اگر به تاریخ نگاه کنید، همیشه تفاوت های درآمدی در بین ملت های مختلف وجود داشته است. یک اقتصاددان هلندی، اطلاعاتی را در این مورد گردآوری کرده که براساس آن ۲ هزار سال قبل، مصر ثروتمندترین کشور بود. اگر به هزار سال قبل برگردیم، غنی ترین شهر دنیا بغداد بود. در سال ۱۲۰۰ میلادی چین درآمد سرانه اش ۴۰ درصد بیش از غرب اروپا

فقر عمومی
کشورها

پروفسور شفر متخصص حقوق و اقتصاد در دانشگاه هامبورگ و برکلی است. این اقتصاددان که به گفته خودش مسائل حقوق را نیز دنبال می کند، در واقع تخصص اش تحلیل اقتصادی قانون است. علاقه مندی اصلی او مسائل کشورهای در حال توسعه است و بحث توسعه اقتصادی در این کشورها را دنبال می کند. شفر در یکی از کتاب های خود با «رابرت کوتر»، با نام «گره سلیمان» به بحث رشد اقتصادی و توسعه پرداخته و در این کتاب به اهمیت اعتماد در فرایند توسعه و رشد می پردازد. آنچه در ادامه می آید، سخنرانی پروفسور شفر است که ماه گذشته به دعوت موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی در سازمان تامین اجتماعی انجام شد.

فقر عمومی وضعیت کلی یک ملت است که در آن کلیت یک جامعه فقیر به حساب می آید و در نتیجه اکثریت افراد فقیر هستند. این نوع فقر را تنها می توان با افزایش دستمزدها حل کرد. دستمزدها زمانی افزایش پیدا می کنند که درآمد سرانه افزایش پیدا کند که خود در نتیجه رشد اقتصادی اتفاق می افتد. اما فقر عمومی تنها سیمای فقر نیست و ما انواع فقر در کشورهای فقیر و غنی داریم. در اغلب کشورها حدود ۴ یا ۵ درصد افراد جامعه هیچ درآمدی ندارند و کاملاً محروم هستند، حتی



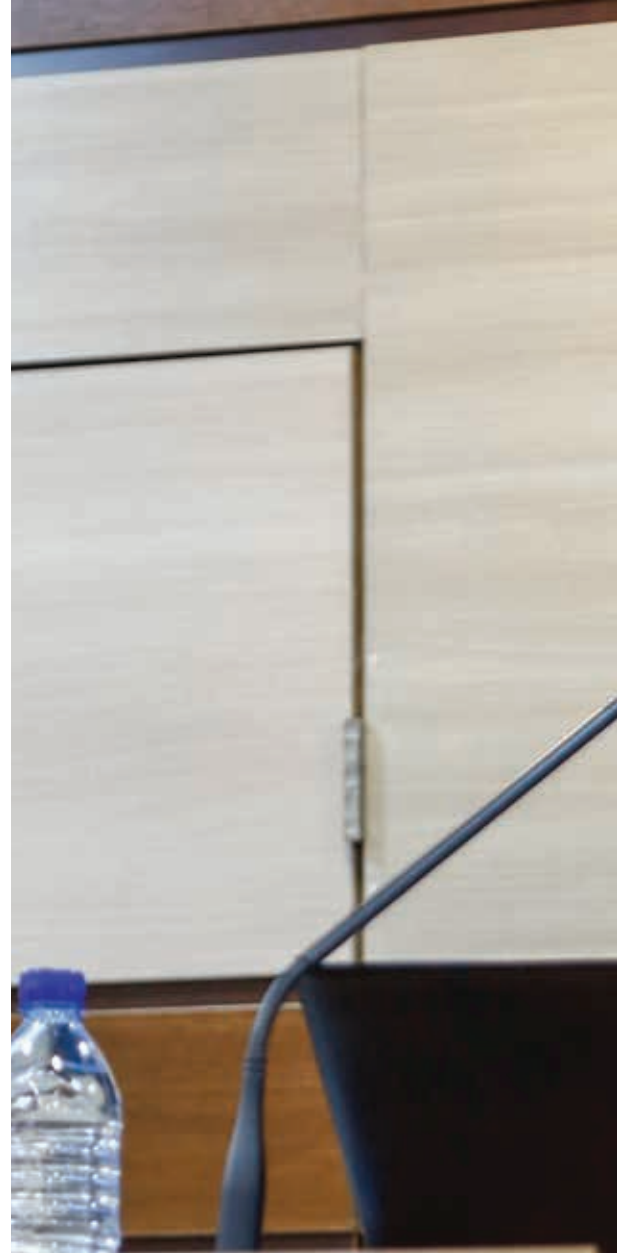
برای رهایی از فقر، رشد اقتصادی و به تبع آن افزایش دستمزد اهمیت زیادی دارد

دادن به کارگران کردند. به همین دلیل آمار دقیق درآمد کارگران این دوره را داریم. تا قرن نوزدهم حدود ۶۵۰ سال افزایش زیادی در دستمزد داشتیم و در بعضی موارد کمتر می شد و نوسان داشت، اما به صورت یک منحنی کلی در ۶۵۰ سال، دستمزدها تغییرات زیادی نکرد و ثابت بود. دستمزدها زمانی شروع به افزایش کرد که تقریباً اوایل قرن نوزدهم، حدود ۲۰۰ سال پیش بود. حتی در بعضی از کشورها این افزایش در دوره اخیر بوده است.

حدود ۲۰۰ سال قبل ما شاهد افزایش شدید دستمزدها بودیم که باعث شد بیشتر افراد از فقر خارج شوند. در کل، در دوره زمانی سال ۱۸۰۰ تا به حال، دستمزدهای واقعی در آمریکا و اروپای غربی افزایش پیدا کرد و حدود ۳۰ برابر شد. این نشان می دهد که برای رهایی از فقر، رشد اقتصادی و به تبع آن افزایش دستمزد اهمیت زیادی دارد. البته این مغایر با این نظریه است که افراد خود می توانند از فقر خارج شوند. من خود عقیده چندانی به این نظریه ندارم.

هیچ داده ای برای حمایت از این نظریه وجود ندارد که خویش فرمایی بتواند باعث خروج از فقر شود. سهم این افراد در صورت غنی شدن کشور، کاهش پیدا می کند. به دو دلیل، با غنی شدن کشور، افراد، کشاورزی را رها می کنند. این در حالی است که در کشاورزی اکثر افراد خویش فرما هستند و در کشورهای فقیر که نمی توانند از اقتصادهای مقیاس استفاده کنند، با بزرگتر شدن اقتصاد، تعداد کارگران بیشتر می شود. برای نمونه در ترکیه به عنوان یک کشور در حال توسعه، نسبت خویش فرمایی ۳۰ درصد است، اما در ایالات متحده به عنوان کشور اصلی سرمایه داری، این نسبت فقط ۶ درصد است. با غنی شدن کشورها، تعداد افراد در استخدام افزایش پیدا می کند. در اینجا این میزان دستمزد آنها است که فقیر و غنی بودن را تضمین می کند.

حالا می خواهیم ببینیم چه عاملی باعث رشد یک کشور می شود؟ درآمد سرانه در بعضی از کشورها به صورت مستمر افزایش پیدا می کند و در کشورهای دیگر این اتفاق نمی افتد. اقتصاددان ها، نظریه های مختلفی در این زمینه دارند. به طور خلاصه بر اساس این نظریه ها، میزان پویایی منابع به این معنا است که نخست باید نیروهای کار را مجهز کنیم. در دهه ۱۹۵۰ به یاد داریم که در اتحاد جماهیر شوروی نرخ رشد زیادی داشتیم؛ چرا که دولت، مردم را ناچار به کار می کرد تا درآمد ملی افزایش پیدا کند. به این ترتیب میزان تولید را افزایش می داد. پس وقتی که



و ۵۰۰ سال قبل ایتالیا بود. این تفاوت همیشه وجود داشته، اما نسبت غنی به فقیر یک به دو بوده است. ما در کتاب خود «گره سلیمان» درآمد سرانه را برای ۱۰ کشور غنی آن زمان گردآوری کردیم. همه آنها یا در اروپای غربی بودند یا در آمریکای شمالی و ۱۰ مورد از فقیرترین کشورهای دنیا، افغانستان، هائیتی و برخی از کشورهای آفریقایی بودند. اما در کل نسبت اغنیا به فقرا در قرن نوزدهم، سه به یک و چهار به یک بوده، اما از ۲۰۰ سال قبل دیگر هیچ وقت چهار به یک نبوده است. در گذشته حداکثر اغنیا چهار برابر فقرا درآمد داشتند. اگر همین محاسبه را برای سال ۲۰۰۸ انجام دهیم، درآمد سرانه ۱۰ کشور غنی نسبت به ۱۰ کشور فقیر، دو به یک و حتی چهار به یک نیست، بلکه ۶۰ تا ۷۰ به یک است. در ۲۰۰ سال اخیر این نسبت در بین کشورهای غنی و فقیر به شکل تصاعدی افزایش پیدا کرده و کشورهایی مانند چین، در حال رشد و در حال پر کردن این شکاف هستند.

دستمزد کارگران و رفع فقر

حال کمی در مورد دستمزد صحبت کنیم. ما آمار دورانی طولانی را داریم که به قرن سیزدهم در اروپای غربی بازمی گردد که کلیساها شروع به ثبت اطلاعات و رسید

سرمایه بیشتری در بخش کار می‌گذارید، بهره‌وری شما افزایش پیدا می‌کند. این نظریه پیشبرد منابع کاری است. در حقیقت نظریه مرجع موسساتی مانند بانک جهانی، این نظریه یا در واقع تجهیز منابع کار بوده است. اما حالا می‌دانیم که با این نظریه پیشبرد تجهیز منابع کار، به ندرت می‌توانیم ۳۰ درصد رشد را توضیح دهیم، اما ۷۰ تا ۷۵ درصد در این قالب قابل توجیه نیست.

وکلای اقتصادی در دهه ۸۰ به این نظریه مظنون بودند و دریافتند که قوانین و موسسات کارآمد برای رشد از اهمیت زیادی برخوردار است. ما در این موسسات قوانینی داریم که اگر آنها را نقض کنیم به

مشکل برخورد خواهیم خورد. پس ما باید تلاش کنیم اهمیت چارچوب‌های قانونی موسسات را درک کنیم. تا به حال کمتر در مورد حاکمیت قانون در رشد اقتصادی بحث شده است. در اینجا ما شاخص حاکمیت قانون بر درآمد سرانه را اندازه‌گیری کردیم. موسسات با حاکمیت قانون مورد نظر ما باید این مشخصات را داشته باشند: یکی بحث استقلال قوه قضاییه است. قوه قضاییه نباید تحت تاثیر بخش سیاسی و یا جاهای دیگر باشد و یا قاضی نباید مسائل شخصی خود را به جامعه وارد کند بلکه باید پایبند و وفادار به قانون باشد. این یکی از مشخصات حاکمیت قانون است.

بانک جهانی پرسشنامه‌ای را برای وکلا و مشاوران اجتماعی طرح کرد که در مورد حاکمیت قانون بود. پاسخ‌ها از منفی ۲ برای کشورهایی که حاکمیت قانون در آنها ضعیف تا مثبت ۵ برای کشورهای با حاکمیت قانونی قوی در نظر گرفته شده بود. نتایج آن نشان از یک همبستگی قوی بین حاکمیت قانون و درآمد سرانه داشت. در کشورهای ثروتمند، کشوری را نمی‌بینیم که شاخص حاکمیت قانون، منفی داشته باشد. البته کشورهایی مانند کویت که خیلی ثروتمند است، در این چارچوب قرار نمی‌گیرد. این نشان می‌دهد که این رابطه علی و معلولی نیست. اما دلایلی وجود دارد که حاکمیت قانون باعث ثروتمندتر شدن کشورها می‌شود. ما هم همین تحقیق را برای ۱۳۰ کشور انجام دادیم؛ اما نه بر اساس درآمد سرانه، بلکه بر اساس نرخ رشد. در اینجا هیچ همبستگی بین این دو مورد وجود ندارد. این نشان می‌دهد که برای نرخ رشد بالا حاکمیت قانون ضروری نیست، اما حاکمیت قانون از جایی به بعد

موسسات کارآمد و حاکمیت قانون

برای نرخ رشد بالا ضروری است و باید موسسات حامی پیمانکاران و کارگران وجود داشته باشند، در غیر این صورت نمی‌توانند رشد پایداری داشته باشند.

هال و جونز در ژورنال اقتصاد، یک مقاله‌ای ارائه داده و مقایسه‌ای بین تمامی کشورهای جهان انجام و نرخ رشد و فاکتورها و عوامل دخیل در آنها را مورد تحقیق قرار دادند. آنها دریافتند که کمتر از یک سوم رشد به وسیله سرمایه‌گذاری و تجهیز نیروی کار و غیره تعریف می‌شود و دو سوم دیگر به عوامل دیگری مرتبط است که مربوط به موسسات هستند. آنها بر این باورند کشورهایی که مقامات فاسد دارند، مشکلات بسیاری در مورد دخالت دولت در قانون دارند و در حقیقت آنها نمی‌توانند به آن رشد نزدیک به اروپا و آمریکای شمالی برسند.

در حقیقت اینجا می‌خواهم راجع به ارتباط و همبستگی بین پیمانکاری و قراردادهای صحبت کنم. برای اینکه یک اقتصاد رو به رشد و بالنده‌ای داشته باشیم، ما باید موسسات و عامل تشکیلاتی بسیار قوی داشته باشیم تا بتوانند در جای خود فعالیت کنند. باید چنین موسساتی بر اساس حاکمیت قانون، تاسیس و در حقیقت جایگزین شوند و از طرف حاکمیت قانون عمل کنند. باید در چنین نظامی از سرمایه‌گذاران در برابر همه‌ها حمایت شود. همچنین سرمایه‌گذاری مورد حمایت قرار گیرد تا سرمایه‌گذار سرمایه خود را به بیشترین میزان ارزش تولید منتقل کند. حمایت از سرمایه‌گذاری اهمیت زیادی در رشد خواهد داشت.

قرارداد و اعتماد

بحث بعدی، مساله قرارداد است. قوانین مربوط به قرارداد باعث اعتماد بین افراد می‌شود. در کشورهای با حاکمیت قانون ضعیف، کسب و کار به افرادی محدود می‌شود که یکدیگر را

می‌شناسند و به هم اعتماد دارند. تمامی قوانین، اصول و فلسفه اقتصادی و قوانین قرارداد، ایجاد اعتماد در بین افرادی است که فاقد شناخت از یکدیگر هستند و قوانین قرارداد حافظ منافع طرفین می‌شود. در مواردی مانند چین هم، قراردادهایی وجود دارد و اعمال می‌شود و افراد به هم اعتماد می‌کنند. در اینجا نوع سیستم حقوقی حامی قرارداد مهم است. در چین این کار به دشواری انجام می‌شود. برای نمونه در روابط اداری، دخالت اعضا و رهبران محلی حزب کمونیست مسائل فی‌مابین را حل می‌کند که این باعث مواردی از فساد



فقر از هر نژاد و رنگی می‌تواند حق و حقوقی اساسی و بنیادی را که برای زنده ماندن به آن احتیاج دارد، از حکومت مطالبه کند و حکومت موظف است به این خواسته‌ها جوابگو باشد

مشکل اصلی فقر چیست. اما در بیشتر کشورها مردمی وجود دارد که به دلایلی، هیچ درآمدی ندارند. این مساله در هر دو مورد کشورهای فقیر و غنی وجود دارد، اما برای نمونه در آلمان این افراد هیچگاه به گرسنگی نمی‌افتند. نه به خاطر ثروتمند بودن آلمان، بلکه این به دلیل وجود موسساتی برای حمایت از این افراد است. این فقر خاص ارتباطی به بالا بودن درآمدها و افزایش نرخ رشد و غیره ندارد. اما این افراد نیاز به درآمد دارند. در قرون وسطا در آلمان بحث اعانه‌ها و خیریه‌ها در حل این مشکلات وجود داشت و یا حمایت خانوادگی. اما امروزه این مساله دیگر از طریق خیریه‌ها و خانواده‌ها قابل حل نیست. در کشورهای مدرن این کشورها هستند که مسئول رفع این نوع فقر هستند. البته موسسات خیریه هنوز نقش مهمی دارند، اما کار اصلی را باید حکومت و حاکمیت انجام دهند.

در اروپای غربی، فلسفه پشت این ایده فقرزدایی خاص توسط حکومت‌ها، به ایده اخلاقی مسیحیت برای فقرزدایی بازمی‌گردد. اینکه انسان‌ها تجسم و تصویرهایی از خداوند و مقدس هستند. اما در عصر روشنگری، این مورد برای نمونه در فلسفه کانت در بحث اخلاق عملی به عنوان شرافت انسان مطرح شد که تمامی انسان‌ها را در بر می‌گرفت. به این معنا که انسان‌ها را نمی‌توان صرفاً به عنوان یک وسیله نگاه کرد، بلکه ارزش و کرامتی در درون آنها وجود دارد و به این ترتیب شرافت و کرامت، راه خود را به قانون باز کرد. ما قوانینی داریم که حقوق بشر را ارائه و از شهروندان در برابر حاکمیت قانون دفاع می‌کنند، مانند آزادی بیان و غیره. اما کرامت انسانی یک حق و موقعیتی را برای انسان ایجاد می‌کند که می‌تواند از حاکمیت مطالبه کند و حاکمیت باید احترام خاصی برای شرافت و کرامت انسانی قائل باشد. در آلمان، ما سیستم قانونی، دیوان عالی یا دادگاه قانون اساسی داریم که قدرت اجرایی رد قوانین موضوعه مجلس را دارد؛ قوانینی که حقوق انسانی شهروندان را نقض می‌کنند. این یک مفهوم مدرن از حاکمیت قانون است.

در این رویکرد، یک فرد فقیر از هر نژاد و رنگی می‌تواند حق و حقوقی اساسی و بنیادی را که برای زنده ماندن به آن احتیاج دارد، از حکومت مطالبه کند و حکومت با در نظر گرفتن کرامت و شرافت انسانی موظف است به این خواسته‌ها جوابگو باشد و حداقل امکانات زندگی را در اختیار آنها قرار دهد.

می‌شود. در واقع در اینجا ما جایگزین حاکمیت قانون را داریم.

موضوع بسیار مهم دیگر، قوانین مربوط به شرکت‌ها هستند. شرکت‌های مهم از مهمترین نهادهای رشد اقتصادی هستند. برای نمونه ونیز در اروپا زمانی یکی از ثروتمندترین شهرهای جهان بود. اما چگونه این وضعیت امکان‌پذیر شد؟ این شهر از وضعیت انحصاری در تجارت با اسکندریه مصر برخوردار بود و کالاها از تمامی جهان از این مسیر وارد اروپا می‌شد. تجارت بین ونیز و اسکندریه، تجارتی بین‌المللی و مخاطره‌آمیز بود. این تجارت در دریا بود و همیشه با مخاطراتی همراه بود. تجار ونیز راه‌حلی برای رفع مخاطرات پیدا کردند. آنها در واقع نوعی شرکت سهامی عام فعلی را ایجاد کردند و آن را کمپانی یا فرتز نامیدند. از این طریق تمامی تجار با هم جمع می‌شدند و کشتی‌های خود را در کنار هم قرار می‌دادند. وقتی یک کشتی دچار مخاطره می‌شد و از بین می‌رفت، صد درصد تمام دارایی یک نفر از بین نمی‌رفت، بلکه یک کشتی در بین صد کشتی دیگر، تنها یک درصد دارایی فرد را شامل می‌شد و از بین می‌رفت که بشدت میزان ریسک را کاهش می‌داد. این نوآوری قانونی آغاز شرکت‌های مدرن بود که باعث ثروتمندتر شدن ونیز شد.

شرکت‌ها به معنای قوانین و هنجارها در بطن رشد اقتصادی قرار دارند. در کشورهای خیلی ثروتمند، حاکمیت قانون وجود دارد. آخرین تحقیقات نشان می‌دهد که رشد بیشتر نیازمند به شرکت‌های پیچیده‌تر و قوانین بیشتری است. اگر به کشورهای نگاه کنیم که زمانی فقیر بودند و امروز غنی هستند، این کشورها پنج کشور ژاپن، کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و تاحدی مالزی هستند. برای نمونه تایوان یک نوع دیکتاتوری داشت. آنها به سوی رشد و توسعه گام برداشتند و به سوی حاکمیت قانون و اکنون یک کشور ثروتمند هستند. ۱۰۰ سال قبل کره جنوبی چگونه بود؟ درآمد سرانه آرژانتین ۵ برابر کره جنوبی بود، اما امروز درآمد سرانه کره جنوبی ۵ برابر بیش از آرژانتین شده و آنها هم حاکمیت قانون و هم یک سیستم بسیار پیچیده حقوقی و قانونی دارند. در دیگر کشورها هم این تحرک از فقیر به غنی با گسترش و اعمال حاکمیت قانون اتفاق افتاده است.

اما در مورد فقر مشخص توضیح دادیم که چه چیزی باعث تغییرات مثبت و ثروتمند شدن کشورها می‌شود و در مورد ازدیاد حقوق صحبت کردیم و اینکه

فقر خاص و کرامت انسانی



مقالات

قلمرو فاه

کودتا، زیرپوشش فسادستیزی

درباره بازداشت و حصر لولا، رئیس جمهور سابق برزیل



چیست؟ برای فهم این مساله باید تاریخ اخیر برزیل و نقش لولا را مرور کرد.

لولا رهبر اتحادیه کارگری بود و حزب کارگر برزیل (Partido dos Trabalhadores) را پایه گذاری کرد. این حزب، حزب طبقه محرومان بود و حزبی بود که برای تغییراتی بنیادین هم در برزیل و هم در کل آمریکای لاتین تلاش زیادی کرد. لولا در چندین انتخابات پیاپی ریاست جمهوری شرکت کرد. او دست کم یک بار به رغم پیروزی، احتمالاً با تقلب به ریاست جمهوری نرسید. اما در نهایت او در اکتبر ۲۰۰۲ پیروز انتخابات ریاست جمهوری برزیل شد.

در نظام انتخاباتی برزیل تعداد زیادی حزب حضور و مشارکت دارند اما هیچکدام از آنها هرگز نتوانسته به بیش از بیست و چند کرسی در مجلس قانونگذاری که از تعداد کرسی های اکثریت مطلق بسیار کمتر است، برسد. بنابراین برای کنترل امور و تشکیل دولت، حزب دارای اکثریت نسبی باید با دیگر احزاب که گرایشات ایدئولوژیک کاملاً متفاوتی دارند، وارد معامله شود. به رغم این محدودیت لولا توانست دولت تشکیل دهد و حمایت قانونگذاران را برای انتقال منابع قابل توجهی به سمت یک سوم فقیرترین بخش جمعیت برزیل جلب کند و همین اقدامات دلیل محبوبیت زیاد او در بین

در تاریخ ۷ آوریل ۲۰۱۸ لوئیز ایناسیو «لولا» داسیلوا در برزیل بازداشت و برای گذراندن ۱۲ سال حبس در کوریتیبایا روانه زندان شد. او از ژانویه ۲۰۰۳ تا ژانویه ۲۰۱۱ ریاست جمهوری برزیل را برعهده داشت. لولا از محبوبیت زیادی برخوردار بود، به طوری که در سال ۲۰۱۱ با ۹۰ درصد مقبولیت نزد مردم دفتر خود را ترک کرد. بعد از آن، او به ارتکاب فساد مالی در دوره ریاست جمهوری اش متهم شد. گرچه داسیلوا این اتهام را رد کرد، اما محکوم شد؛ محکومیتی که توسط دادگاه تجدیدنظر تایید گردید. او سپس درخواست استیناف محکومیت اش را به دادگاه عالی ارائه کرد.

طبق تفسیری از قانون برزیل، وقتی یکبار محکومیت لولا به حبس از سوی دادگاه تجدیدنظر تایید شده است، او بدون تصمیم دادگاه عالی هم می تواند بازداشت شود. با این وجود، لولا داسیلوا درخواست صدور قرار احضار زندان را ارائه کرد که سبب می شد او بتواند تا زمانی که تمام راه های ممکن را امتحان می کند، به حبس نرود. درخواست او با یک رای اختلاف رد شد. بنابراین سرخیو مورو، قاضی ای که بدو او را متهم کرده بود و خصوصی جدی با لولا داشت، سریعاً او را پشت میله های زندان کشاند.

دلیل این برخورد خشن و فوری که با لولا شد با افراد زیاد دیگری که با اتهاماتی بسیار جدی تری روبه رو هستند و آن را تجربه نکرده اند

امانوئل والرشتان
تحلیلگر اقتصاد سیاسی



ترجمه: مرجان نمازی



اقداماتی که لولا برای باز توزیع منابع داخلی و تغییر تنظیمات ژئوپولیتیک منطقه‌ای کرد موجب رنجش و عصبانیت زیاد آمریکا و نیز نیروهای دست راستی برزیل شد

یابد که لولا توانسته بود، کسب کند. زمانی که لولا به حبس فوری تهدید شد، دو نیروی مردمی بزرگ مخالفت شدید خود را نسبت به این اقدام که آنها آن را کودتای سیاسی می خواندند ابراز کردند. یکی از آنها اتحادیه مرکزی کارگران (CUT) بود که زمانی لولا رهبری آن را به عهده داشت و دیگری، جنبش کارگران بدون زمین (MST)، بزرگترین تشکیلات روستایی برزیل بود.

خوان پدر و استبدیل، رهبر MST، دلایل حمایت شان از لولا را تشریح کرد. این جنبش با لولا اختلافات زیادی داشت و از اینکه لولا پیشنهادات موجود برای نفی و نقض بسیاری از سیاست های نئولیبرال را رد کرده، بسیار ناامید شده بود. اما آن افرادی که سعی می کردند لولا را از رسیدن به قدرت بازدارند، حقیقتاً خصم تمام دستاوردهای مثبت لولا بودند و رویه های پس روانه و ارتجاعی شدیدی را بنیان می گذاشتند. MST و CUT بسیج مردمی قابل توجهی را علیه بازداشت لولا سازماندهی کردند. اما لولا هنگامی که با تهدید نیروهای نظامی برای مداخله (و بازگشت احتمالی یک رژیم نظامی) مواجه شد تصمیم گرفت خودش را تسلیم کند. او اکنون در حصر به سر می برد. امروز پرسش این است که آیا کودتای دست راستی ها می تواند پیروز شود. این مساله دیگر تنها به شخص لولا بستگی ندارد. تاریخ شاید او را از اتهامات وارده مبرا کند اما مبارزه امروز در برزیل و آمریکای لاتین به عنوان یک کل، به سازمان سیاسی در سطح مبنایی و بنیادین آن تکیه دارد و وابسته است. دولت تمر سیاست های نئولیبرال را با شدت و حدت پی خواهد گرفت و تمر قطعاً خود را به عنوان نامزد انتخابات ریاست جمهوری معرفی خواهد کرد. تمر نه شرمی می شناسد و نه حدی. او خطرات افراط را به جان می خرد. یکی از ویژگی های اصلی بحران ساختاری نظام جهانی مدرنی که ما در آن زندگی می کنیم، ناپایداری شدید اقتصاد جهانی است. اگر اقتصاد جهانی بیش از این عقبرگد داشته باشد و به مردم فشار وارد کند، احتمالاً با فوران ناگهانی خشم عمومی نسبت به این رژیم مواجه خواهد شد. اگر فشار اقتصادی بخش های بزرگ قشرهای حرفه ای دیگر را هم در برگیرد، پیوستن این قشرها به طبقه محرومان بسیار محتمل خواهد بود. حتی آن زمان هم تغییر واقعیت های سیاسی برزیل آسان نخواهد بود و ارتش احتمالاً آماده است تا از به قدرت رسیدن یک دولت چپگرا جلوگیری کند. با این حال، نباید ناامید شد. ارتش قبلاً یک بار شکست خورده و از سیاست خلع ید شده است. این اتفاق باز هم می تواند رخ دهد.

خلاصه آنکه چشم انداز آینده برای برزیل و آمریکای لاتین به عنوان یک کل، کاملاً مبهم است. در میدان منازعه بین چپ جهانی و راست جهانی برای حل بحران ساختاری به نفع خودشان، برزیل با توجه به اندازه و تاریخش، منطقه ای کلیدی به شمار می رود که می تواند مارا در مبارزات میان مدت به نتیجه ای مترقی و پیشرو برساند. برزیل سزاوار توجه جمعی و همبستگی فعالانه ما است.

خشم راست آمریکایی

اقداماتی که لولا برای باز توزیع منابع داخلی و تغییر تنظیمات ژئوپولیتیک منطقه ای کرد موجب رنجش و عصبانیت زیاد آمریکا و نیز نیروهای دست راستی برزیل شد

مردم است. او همچنین توانست دولت های آمریکای لاتین را به سمت ایجاد ساختارهای جدیدی بین خودشان که شامل آمریکا و کانادا نمی شود، هدایت و رهبری کند.

اقداماتی که لولا برای باز توزیع منابع داخلی و تغییر تنظیمات ژئوپولیتیک منطقه ای کرد موجب رنجش و عصبانیت زیاد آمریکا و نیز نیروهای دست راستی برزیل شد. یکی از چیزهایی که تقابل با لولا را برای آنها دشوار می کرد این حقیقت بود که وضعیت اقتصاد جهانی در دهه اول قرن بیستم برای اقتصادهای اصطلاحاً نوظهور، که به BRICS (B) برای برزیل نیز معروفند، بسیار مطلوب بود. با این حال، بادهای اقتصاد جهانی تغییر جهت داد و درآمد دولت برزیل و البته بسیاری دیگر از دولت ها ناگهان به شدت کاهش یافت. دست راستی ها در فشار مالی ای که پیامد این وضعیت بود، روزنه ای جدید برای خود یافتند. آنها تقصیر مشکلات اقتصادی را به گردن فساد مالی انداختند و به جنبشی قضایی با عنوان عملیات کار واش (Operation Car Wash یا Lava jato) پروبال دادند که پرورده پولشویی را که بسیار گسترده بود به جریان انداخت.

در سال ۲۰۱۱ دیلماروسف که رهبری محافظه کارتر در حزب کارگر برزیل (PTB) بود، به جای لولا به مقام ریاست جمهوری رسید. وقتی برخی از اعضای کابینه PTB به فساد متهم شدند، دست راستی ها جنبشی را برای احضار دیلما و اعلام جرم علیه او به راه انداختند. خود دیلما نه به فساد بلکه به خاطر جایگاه رهبری اش و نظارت ناکافی بر زیردستان خود مسئول و متهم تشخیص داده شد. این توجیهی ضعیف و ناموجه بود. همانطور که بونچاره دسوزا سانتوس می گوید فاسدترین مقامات در برزیل موفق شدند با رای خود سیاستمداری کاملاً درستکار در این سرزمین را به فساد متهم کنند. در واقع علت اینکه دست راستی ها به این کار مضحک و بیپهوده دست زدند این بود که معاون اول رییس جمهور که بعد از احضار دیلما به دادگاه جانشین او می شد، میشل تمر بود که تنها به عنوان بخشی از ائتلاف انتخاباتی در فهرست منتخب دیلما جای گرفته بود. تمر بلافاصله بعد از احضار دیلما دفتر ریاست جمهوری را به دست گرفت و ایده انتخابات زودهنگام را که به احتمال زیاد در آن شکست می خورد، رد کرد. در عوض یکی از اولین کارهایی که او انجام داد این بود که اوضاع را طوری ترتیب داد که اتهامات مهمی که علیه او برای فساد مالی وجود داشت، مسکوت گذاشته شود.

انگیزه ها برای احضار دیلما به دادگاه آشکار است. هدف آن بود که لولا را از شرکت در دور بعدی انتخابات ریاست جمهوری بازدارند. همه در این مورد توافق داشتند که او دوباره پیروز این انتخابات خواهد بود. تنها راه برای متوقف کردن لولا نیز آن بود که او را متهم به فساد مالی کنند و این اتهام تنها در صورت احضار دیلما به دادگاه مورد حمایت قرار می گرفت. قدرت حزب کارگر بسیار وابسته بود به کاریزمای لولا و احتمالاً نامزد دیگری قادر نبود به سطح حمایت و مقبولیتی دست

جنبش ایتالیایی بعد از پیروزی جنبش ۵ ستاره

چاپ

لورنزو زامپونی



ترجمه: رضوان بزرگر

در چهارم مارس، یک نظام سیاسی دیگر در اروپا سقوط کرد. قسمت آخرین سریال طولانی در ایتالیا اتفاق افتاد. حرف اصلی همیشه این است: «چپ مرکز گرای نئولیبرال فروپاشیده است، راست جریان اصلی حمایت خود را به سود نیروهای ناسیونالیست از دست داده و مبارزان پوپولیست جدید ظهور کرده‌اند و بر موج نارضایتی برخاسته از سیاست‌های ریاضتی سوار شده‌اند.»

ماتئو رنتسی از حزب دموکرات (PD)، میراث نئولیبرال شکوهمند حزب کمونیست ایتالیا (PCI)، جاپای حزب پازوک یونان و حزب سوسیالیست کارگری اسپانیا (PSOE)، حزب سوسیالیست فرانسه (PS) و حزب سوسیال دموکرات آلمان (SPD) دنبال کرد. این احزاب چپ مرکز گرا که در دوران بحران و ریاضت حکومت می‌کردند، ریشه‌های اجتماعی خود را رها کرده و بهای معیارهای نامتعارف و وعده‌های محقق نشده خود را در فجایع پی‌درپی انتخاباتی پرداخت کردند. هژمونی «نئولیبرالیسم پیشرو» تاسیس شده توسط تونی بلر و بیل کلینتون در دو دهه قبل به پایان رسید. در ایتالیا میراث رادیکال نیروی محرک حزب کمونیست احتمالاً یک‌بار و برای همیشه فروپاشیده است. در حقیقت رای‌دهندگان ناامید PD به رقابت‌کنندگان رنتسی در چپ تبدیل نشدند. لیست فدراسیون آزادی و برابری (LEU) به جبهه چپ ایتالیا (SI) ملحق شد و شاخه سوسیال دموکرات اخیراً جدا شده از PD، هر دو وارد پارلمان شدند. در همین حال، ائتلاف قدرت مردم (Potere al Popolo)، یک حزب جدید که برخی جنبش‌های جمعی و احزاب کمونیست کوچک را در یک تجربه پوپولیستی جدید ترکیب کرد، برای انتخاب شدن کاندیداهایش مدیریت لازم را اعمال نکرد.

بزرگترین مشارکت رای‌دهندگان منجر به شکست PD در برابر جنبش ۵ ستاره (M5S) شد. حزب وب‌محور «نه چپ، نه راست» ۵ ستاره که توسط پپ گریلو، کم‌دین و وبلاگ‌نویس تاسیس شد اکنون به دست لوتیجی دی‌مایو ۳۱ ساله رهبری می‌شود. این بدترین نشانه شکست تاریخی چپ ایتالیا است: در مواجهه با سقوط حزب دموکرات، رای‌دهندگان به سمت رقبای نسبتاً رادیکال نچرخیدند، بلکه به یک نیروی فرهنگی بیرون از کارگران و جنبش دموکراتیک خارج از مفاهیم سوسیالیسم و حتی لیبرالیسم پیشرو چرخیدند. این نیرویی است که بر ایند بحران اتحادیه‌ها و سازمان‌های جمعی به طور کلی است. این اتفاق خطور رخ داد و معانی ضمنی پیروزی جنبش ۵ ستاره برای آینده چپ ایتالیا و جنبش‌ها چیست؟

به هر حال جنبش ۵ ستاره نمی‌تواند به عنوان جنبشی مترقی یا چپ‌گرا تعریف شود. در حقیقت به طور برجسته دارای حالت‌های دست‌راستی در مسائل کلیدی مانند مهاجرت و اتحادیه‌ها است. با این حال جنبش ۵ ستاره حداقل به لحاظ حزبی محصول چرخه اعتراض ضد ریاضتی است. ایتالیا جنبش عظیمی علیه ریاضت مشابه جنبش ضد ریاضتی (15-M) در اسپانیا یا «جنبش میدان‌ها»

در یونان تجربه نکرده بود. ایتالیایی‌ها جنبش میدان‌های سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱ را احساس کردند و تقابل با ریاضت، یک نیروی عظیم سیاسی در جامعه ایتالیا است و حمایت عمومی از جریان اصلی احزاب چپ مرکز گرا و متمایل به راست را تهدید می‌کند. جنبش ۵ ستاره در این موقعیت به پا خاست، توانست بر این موج سوار شود و خود را به عنوان یک بدیل مطرح کند. اما بدیل برای چه چیز؟ اظهارات اولیه سیاسی پپ گریلو موضوعات بی‌ثبات کاری در بازار کار، خصوصی‌سازی سیستم تامین آب، تفکر ساخت‌وساز زیرساخت عمومی عظیم آسیب‌رسان به محیط زیست را هدف قرار داد. ممکن است اینها را به عنوان برنامه‌های ضد نئولیبرالیسم نام نهند و در واقع ترکیب محبوب زیادی از گفتمان جنبش اجتماعی را در خود دارد. با این حال، هیچ‌یک از این شکایات به منظور سوال از وضعیت موجود اقتصادی شکل نگرفته‌اند. هدف این نبود که نئولیبرالیسم یا کاپیتالیسم را به چالش بکشد بلکه شاید صرفاً قرار داد بهتری را تقاضا می‌کند. به علاوه جنبش ۵ ستاره بارزترین فاکتورهای گفتمان سیاسی ایتالیا را از آن خود کرد، همان چیزی که ریشه در دو بخش جنبش‌های مردم عادی و افکار عمومی داشت و توسط رسانه‌های جریان اصلی شکل می‌گرفت: مقابله با فساد سیاسی. مشابه مورد اسپانیا، خشم برای فساد نخبگان سیاسی با انتقاد از ریاضت و حکومت نئولیبرال در هم تنیده شد.

همچون مخالفت پودموس در اسپانیا، جنبش ۵ ستاره بیشتر بر فاکتورهای اولیه (رسانه‌ها) تمرکز دارد تا دومی (انتقاد از ریاضت و حکومت نئولیبرال). دو دهه بر لوسکونیسم و ضد بر لوسکونیسم حتی قبل از آن، رسوایی ۱۹۹۲، منجر به آگاهی جمعی ایتالیایی‌ها نسبت به این ایده شد که فساد سیاستمداران اولین و آخرین دلیل هر مشکلی در این کشور است.

۵ ستاره به وسط این داستان پرید و ریشه مشکلات را در پیدایش یک کاست از سیاستمداران فاسد بیان کرد که کشور را برای منافع شخصی خودشان دچار سوءمدیریت می‌کردند. بنابراین جنبش ۵ ستاره، قادر بود روی نارضایتی مردم در قبال بحران و ریاضت، بدون به پرسش کشیدن واقعی نظم اقتصادی سرمایه‌گذاری کند. بر لوسکونی و این «کاست» سپر بلا پیدا کردند از طریق خشم عمومی علیه نخبگان اقتصادی، سیاست‌های نئولیبرال، موسسات اروپایی و فراملی که در کشورهای دیگر به خاطر بحران مورد سرزنش بودند. طبق این روایت نیاز نیست که ماهیت سیستم را تغییر دهید، بلکه تنها نیاز است که افراد بهتری را در سکان هدایت آن قرار دهید.

جنبش ۵ ستاره طبیعت دوگانه غریبی را در هم آمیخت، نسبت به یک خواست پوپولیستی با پایگاه وسیع مطمئن بود در حالی که اجازه اندک تهدید اساسی نسبت به وضعیت موجود را نمی‌داد. از یک سو، حامل استاندارد از سیاست‌های ضد ریاضتی است، بخصوص در زیر مجموعه دولت تکنوکرات در سال‌های ۲۰۱۱ تا

جنبش یک دلقک

بزرگترین مشارکت رای‌دهندگان منجر به شکست PD در برابر جنبش ۵ ستاره (M5S) شد. حزب وب‌محور «نه چپ، نه راست» ۵ ستاره که توسط پپ گریلو، کم‌دین و وبلاگ‌نویس تاسیس شد اکنون به دست لوتیجی دی‌مایو ۳۱ ساله رهبری می‌شود. این بدترین نشانه شکست تاریخی چپ ایتالیا است



جنبش ۵ ستاره فضای بزرگی
را در سیاست ایتالیا اشغال
کرده، تقریباً همه قلمرو تقابل را
و از بخت‌های ظهور بدیل چپ
جلوگیری می‌کند

سی‌چپ‌ها؟

واضح است اکنون آنها در راس دولت بمانند. ممکن است به یک یادو انتخابات دیگر نیاز داشته باشند، اما ایتالیایی‌های زیادی که به آنها رای دادند تا ایستادگی کنند، ناامید یا از خواب و خیال بیدار می‌شوند. ناامیدی نسبت به جنبش ۵ ستاره چالش بحرانی‌تری خواهد بود نسبت به آنچه جنبش‌ها و چپ ایتالیا با آن مواجه‌اند. حزب دی‌مایو در راه تنگ و باریکی گام برمی‌دارد. از یک طرف به دنبال تجسم بخش ایتالیایی پوپولیسم مرکزگرا است (مانند مکرون در فرانسه و کیودادانوس در اسپانیا) و از طرف دیگر به مردم عصبانی و صبر از کف داده حوزه انتخاباتیه پاسخ می‌دهد توقف و ایستایی را که در برنامه تغییرات رادیکال وعده داده بود، تحمل نمی‌کند. مسیر باز و گشوده که جنبش‌های ایتالیایی (که تقریباً به اندازه چپ ایتالیا ضعیف است اما از همتایان حزبی‌اش متفاوت است و با یک رسالت فوری تاریخی مواجه است) لازم است تناقضات برنامه جنبش ۵ ستاره را در دستور کار قرار دهند و به ایفای نقش بپردازند تا فضا را برای بدیلی پیشرو شکل دهند. همراه با یک هشدار: باز بودن مسیر در طرف دیگر نیز وجود دارد. جنبش ۵ ستاره فضای بزرگی را در سیاست ایتالیا اشغال کرده، تقریباً همه قلمرو تقابل را و از بخت‌های ظهور بدیل چپ جلوگیری می‌کند، اما تاثیر مشابهی نیز بر راست رادیکال دارد. موفقیت حزب دی‌مایو، از دوقطبی شدن سیاسی جلوگیری می‌کند، در حالی که جامعه در حقیقت دوقطبی شده است. اگر جنبش ۵ ستاره منفجر شود، زمانی خطرناک و در عین حال جالب فراخواهد رسید.

۲۰۱۳، زمانی که احزاب جریان اصلی درگیر ائتلافی بزرگ بودند و چپ خارج از پارلمان بود. از طرف دیگر، بسیاری مراقب تسکین بورژوازی بود و چیزی را به وجود آورد که برخی آن را «جنگ مدنی قلابی» می‌نامند: جنبش ۵ ستاره یک بحث به شدت داغ عمومی در پارلمان با استفاده از سخنرانی‌های خشن علیه احزاب جریان اصلی راه می‌انداخت، حال آنکه در همین زمان، در خیابان‌ها سطح تضاد اجتماعی در پایین‌ترین سطح خودش بود. در سال‌های اخیر برخی از ایتالیایی‌ها مبارزه و نبرد را به جنبش ۵ ستاره را محول کردند: حزبی که از گفتمان جنبش‌های اجتماعی را از آن خود کرده است، اما عمل آن کاملاً محدود به درون دیوارهای پارلمان است. آیا این جنبش پایدار می‌ماند؟ شاید، اما نه برای همیشه. ۵ ستاره همواره توانسته جای خود را در بین بخش عظیمی از ایتالیایی‌ها باز کند؛ در هر موضوعی: پیشروی خفیف درباره توزیع ثروت، مرکزگرا در خصوص حقوق مدنی، محافظه کار درباره مهاجرت. در حالی که این موضوع در گفتمان سازی موثر بوده، اما احتمالاً آنگاه که دولت را در اختیار بگیرند، اجرای آن بسیار سخت است؛ زمانی که تقاضاهای سیاست واقعی، ایفای نقش در مقام مخاطبان بس متنوع را که آنها اخیراً سعی در ایفای چنین نقشی دارند، غیرممکن می‌کند. بعید به نظر می‌رسد حزب تاثیرات خوبی بر جذب انتخاباتی خود داشته باشد. حزب به گونه‌ای ساخته شده که سیاست متناقض و مبهمی را در برنامه قرار دهد و رنگ و لعابی از تقابل با نخبگان سیاسی داشته باشد؛ نخبگانی که آنها تا حدودی می‌خواهند به آن ملحق شوند.

۱۱



مغز منفکر

لوئیجی دی مایو رهبر و مغز مافکر سیاسی جنبش ۵ ستاره ایتالیا است. او یکی طراح اصلی حملات رسانه‌ای این حرکت علیه فساد نخبگان سیاسی در ایتالیا است.

قلمرو فاه

گزارش

این روزها که مساله تولید ملی و حمایت از آن دوباره بر سر زبان خاص و عام افتاده، جنبه‌های گوناگونی از این مبحث را پیش چشمان همگان می‌آورد؛ از کیفیت نازل بسیاری از تولیدات ایرانی و انحصار در تولید بسیاری از کالاها تا عدم قدر تمند بودن سرمایه‌گذاری ملی و فردی به دلیل موانع بی‌شماری که بر سر راه تولید ملی قرار دارد؛ از رکودی که نزدیک به یک دهه بر اقتصاد ایران سایه افکند تا ضعف انسجام و هماهنگی‌های لازم برای تقویت تولید ملی ایرانی به دست آوریم، باید به دنبال ریشه آن در صفحات تاریخ اقتصاد کشور باشیم. اقتصاد ایران از دوره پسانساز تا به امروز نسبت به کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته همواره از جایگاه نازلی در اقتصاد جهانی برخوردار بوده است. تقریباً می‌توان گفت مادر کمتر حوزه صنعتی (غیر از نفت و برخی از صنایع معدنی) حرفی برای گفتن نداشته‌ایم.

بیماری تاریخی

IN IRAN

چرا تولید داخلی در ایران شکل نگرفت و چه عواملی در دوره‌های مختلف
تاریخی منجر به عدم رونق تولید کالای داخلی شده است؟

تولید داخلی

MADE

پیشینه تاریخی وابستگی اقتصادی

شاید بتوان گفت ریشه شکل گیری مشکلات اقتصادی ایران، کشور گشایی های پادشاهان و دستیابی به غنائم فراوان کشورهای دیگر بوده است. همین وابستگی به «اقتصاد جنگی»، حکمرانان ایرانی را هیچ گاه به فکر دستیابی به اقتصادی مبتنی بر تولید و تجارت گسترده و منظم نینداخت. به طور مثال، نادر شاه افشار در حمله به هندوستان و شکست محمد شاه گورکانی تا حدی غنیمت به دست آورد که تاریخ نگاران میزان آن را ۱۰ برابر بیش از بیشترین درآمد سالانه دوران صفوی تخمین زده اند. این ثروت به حدی بود که نادر برای ۳ سال از گرفتن مالیات در ایران چشم پوشید.

این روند تا عهد قاجار نیز ادامه یافت، اما خب در این دوران صنایع کوچکی که بیش از مصارف تجاری، تقاضای داخلی را برآورده می کردند، ظاهر شدند.

در همین خصوص چارلز فیلیپ عیسوی در فصل ششم کتاب تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار ۱۳۳۲ - ۱۲۱۵ هـ.ق) که به مبحث صنعت در قاجاریه می پردازد، می گوید: «صنایع دستی ایران در روزگار صفویان به اوج هنر و تکنیک خود رسید که از بعضی لحاظ به صنایع دستی کشورهای پیشرفته پهلوی می زد. ولی شاردن بعدها از «سستی» و تنبلی پیشه وران و عدم اشتیاق آنها به نوآوری و یا حتی تقلید صحبت کرده است. با وجود این دلیلی بر این باور وجود ندارد که ایران در انتقال از تولید محصولات صنایع دستی به تولید صنایع کارخانه ای جدید نسبت به سایر ممالک آسیایی از شانس و توفیق زیادی برخوردار بوده است. به جای آن، مملکت دستخوش جنگ های داخلی و تهاجمات خانمان بر انداز شد که تأثیرات بسیار مخربی در مراکز عمده صنایع دستی نظیر اصفهان، کرمان و شیراز به دنبال داشت.

در پرتوی اعاده نظم توسط اولین پادشاه قاجار، صنایع دستی دوباره شکوفا شد و بار دیگر محصولات بازارهای داخلی را فراهم ساخت که شاید هم در نتیجه کاهش صادرات اروپا به دلیل جنگ های ناپلئون بوده باشد ولی صلح و امنیت زیاد خلیج فارس، ترمیم حمل و نقل و افزایش تجارت، خطر جدیدی را ایجاد کرد؛ کالاهای ماشینی اروپایی.

تمام گزارش های معاصر مبین انحطاط صنایع دستی ایران است؛ سه نقل قول از این گزارشات ک. ای. ابوت کنسول معروف انگلیس در سال ۱۸۴۰ م. بیانگر این فرایند است. در سال ۱۸۴۴ م. «تجار و بازرگانان کاشان یادداشتی به اعلیحضرت شاهنشاه عرضه کردند و در آن از او خواستند تا از امر بازرگانی آنها که در نتیجه رواج کالاهای اروپایی در مملکت لطمه زیادی خورده، حمایت کند.» چارلز فیلیپ در ادامه این گزارش آورده است: «هیچ جوابی در قبال این تظلم از طرف دولت داده نشد و شگفت اینکه با توجه به

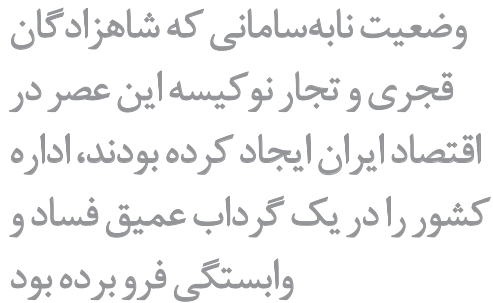
ضعف عمومی و غفلت از شرایط اقتصادی و تجاری قراردادهایی که با قدرت های عمده منعقد شده بود و نیز جو رایج تفکر و اندیشه اقتصادی، هیچ نوع عملی از سوی دولت انجام نشد.»

آغا محمد خان و مساله تولید ملی

در اوایل سلسله قاجار بعضی از اولیای امور متوجه زیان های رقابت فرآورده های اروپایی بودند و برای جلوگیری و یا دست کم محدود ساختن ورود محصولات خارجی تلاش می کردند، مثلاً «آغا محمد خان» دستور داد تا هر کسی را که مزاحم تجارت شود به شدت مجازات کنند و شهر «مر» را به صورت مرکز بازرگانی بزرگی درآورد تا به واسطه آن صنایع داخلی رونق بیشتری بگیرد و یاد در زمان صدارت «قائم مقام فراهانی» این تلاش ها بیشتر شد. نماینده انگلیس به وزیر خارجه کشورش این طور می نویسد: «شاه هر وسیله ای را برای جلوگیری از مصرف فرآورده های صنعتی اروپایی برای تشویق مصرف تولیدات ایرانی اتخاذ می کند. به این منظور اخیراً به تولید کنندگان بعضی از پارچه ها مساعدت پولی و پاداش هایی داده و تأکید کرده است درباریان به تدریج پارچه های پشمی ایرانی و شال های کرمان را به جای پارچه هایی که در زمان حاضر در لباس های شان به کار می رود، به کار ببرند؛ البته این تلاش ها پشتیبانی در خارج از دربار ندارند و به جایی نخواهند رسید.^۱ نفوذ غرب در دربار و بی کفایتی حکمرانان قاجاری دست به دست هم داد تا ستاره صنعت در ایران روز به روز کم سوتر از گذشته شود. این روند تا زمان صدارت و اصلاحات امیر کبیر نیز ادامه یافت.

امیر کبیر و تلاش برای ایجاد اقتصاد مولد

اواخر دوره قاجار و همزمان با پیشرفت صنایع در اروپا، تاسیس کارخانه توسط امیر کبیر در ایران آغاز شد. امیر معتقد بود که صنایع جدید اروپا را باید با احداث کارخانجات، در خود ایران رواج داد و به عبارت دیگر باید احتیاجات مادی جدید را که از لوازم تمدن اروپا است، در داخل کشور بسازند، ضمناً تشویق از صنایع ملی را جزو مواد اساسی برنامه اقتصادی خود قرار داده بود. در سال ۱۲۶۸ هـ.ق. کارخانه شکر سازی در میدان «ارگ» ساری و بابل ساخته شد که شکر مازندران را تصفیه و قند و شکر سفید تولید می کرد. کارخانه بلور سازی و چینی سازی در تهران و شکر سازی قم و اصفهان، در همین سال احداث شد. کارخانه های دیگری همچون چراغ برق در مشهد، پنبه کاری در سبزوار، صابون پزی، آجر پزی، کاغذ سازی و ریسمن ریزی در تهران و چلواربافی و حریربافی در کاشان از دیگر موسسات صنعتی بودند.^۲ امیر کبیر برای گسترش و رشد صنایع، هنروران و صنعتگران را طی سال های ۱۲۶۷ تا ۱۲۷۵ هـ.ق. برای آموختن دانش





۸

جهش صنعتی در پهلوی اول

در دوران رضاشاه، شمار کارخانه‌های صنعتی مدرن، بدون احتساب تأسیسات صنعت نفت، ۱۷ برابر افزایش یافت. در سال ۱۳۰۴، کمتر از ۲۰ کارخانه صنعتی جدید در کشور وجود داشت. در بین این کارخانه‌ها فقط پنج کارخانه بزرگ وجود داشت که هر کدام بیش از ۵۰ کارگر داشتند

فرصت‌های بی‌شمار اقتصادی را برای آنها به وجود آورد. از سوی دیگر، به دلیل علاقه وافراو به زمین و املاک، توانست با روش‌های مختلف لقب ثروتمندترین فرد ایران را برای خود رقم زند.

رضاشاه در زمان کناره‌گیری از سلطنت، سرمایه‌ای در حدود ۳ میلیون پوند و بیش از ۳ میلیون اکر زمین (acre معادل ۴ هزار و ۴۷ مترمربع زمین) از او به ارث ماند. این زمین‌ها که در استان حاصلخیز مازندران واقع شده بود، از طریق مصادره مستقیم، فروش‌های اجباری و طرح ادعاهای مشکوک مبنی بر تعلق زمین‌ها به املاک سلطنتی که در سده گذشته مرسوم نبود، به دست آمد. سفار انگلیس گزارش می‌دهد شاه با «علاقه شدیدی» که به ثروت‌اندوزی داشت، زمین یک زمین‌دار عمده را به بهانه توطئه علیه دولت مصادره کرد، روستاهای فرد دیگری را به دلیل بی‌توجهی به منافع ملی گرفت و با منحرف کردن آب‌های کشاورزی شماری از روستاییان را ورشکست کرد. این ثروت، هزینه تأسیس هتل‌ها، کازینوها، کاخ‌ها، شرکت‌ها، موسسات خیریه و بنگاه‌های سلطنتی را تأمین کرد و به افزایش مشاغل، حقوق، مستمری‌ها و جیره‌خوارهای دربار انجامید. بدین ترتیب، دربار به «مجتمع نظامی - زمین‌دار» ثروتمندی تبدیل شد که برای افراد مشتاق خدمت به خاندان پهلوی، مقام و مساعدت‌های سودآور و آینده‌ای روشن فراهم می‌کرد.^۶

در همین اوضاع و احوال، رضاشاه برای حراست از منافع خود، درصدد تغییر پارادایم‌های اقتصادی ایران برآمد. آبراهامیان در این مورد می‌نویسد: «رضاشاه در این هنگام با پایان دادن به گفت‌وگوهای اصلاحات ارضی، انتقال بار مالیات کشاورزی از دوش زمین‌داران به دوش دهقانان و تشویق زمین‌داران مناطق به ثبت زمین‌ها به نام خودشان از طریق اداره ثبت املاک، در راستای منافع طبقه زمین‌دار عمل کرد».^۷

اما با انجام این کار و توسعه آمرانه‌ای که در پیش گرفته بود، عده بسیار زیادی از کشاورزان که توانایی ادامه مسیر پیشین برای امرار معاش را نداشتند، به شهرها سرازیر شدند. در همین هنگام

توسعه و ایجاد کارخانه‌های دولتی نیز سرعت گرفت و طبقه دهقان بیکار شده به سمت کارخانه‌های دولتی گسیل شدند. دولت با بالا بردن تعرفه‌ها، ایجاد انحصارات حکومتی، تأمین مالی کارخانه‌های نوین از طریق وزارت صنایع و اعطای وام‌های کم‌بهره فراوان به کارخانه‌داران از طریق بانک ملی، سرمایه‌گذاری‌های صنعتی را تشویق می‌کرد.

جهش صنعتی در پهلوی اول

در دوران رضاشاه، شمار کارخانه‌های صنعتی مدرن، بدون احتساب تأسیسات صنعت نفت، ۱۷ برابر افزایش یافت. در سال ۱۳۰۴، کمتر از ۲۰ کارخانه صنعتی جدید در کشور وجود داشت. در بین این کارخانه‌ها فقط پنج کارخانه بزرگ وجود داشت که هر کدام بیش از ۵۰ کارگر داشتند؛ کارخانه مهمات‌سازی در تهران، تصفیه‌خانه شکر در حومه تهران، کبریت‌سازی خوی و دو کارخانه نساجی در تبریز. بقیه آنها کارگاه‌ها و کارخانه‌های صنعتی کوچکی بودند، مانند چاپخانه، آبجوسازی، کارخانه‌های تولید برق در تهران، تبریز، رشت و مشهد. ولی در سال ۱۳۲۰، شمار کارخانه‌های مدرن به ۳۴۶ کارخانه رسیده بود که ۲۰۰ مورد از این تعداد، کارخانه‌ها و کارگاه‌های کوچکی مثل تعمیرگاه‌های ماشین، سیلو، کارگاه‌های تقطیر، دباغی و موتورخانه‌های برق همه مراکز شهری بود. اما ۱۴۶ کارخانه دیگر، تأسیسات بزرگی مانند ۳۷ کارخانه نساجی، ۸ تصفیه‌خانه شکر، ۱۱ کارخانه کبریت‌سازی، ۸ مجتمع صنایع شیمیایی، ۲ کارخانه شیشه‌سازی جدید، یک کارخانه سیگار و ۵ مرکز چای خشک‌کنی بود. در نتیجه، از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰، شمار مزدبگیرانی که در کارخانه‌های بزرگ مدرن کار می‌کردند، از کمتر از هزار نفر به بیش از ۵۰ هزار نفر رسید. در این دوره، نیروی کار شاغل در صنعت نفت از ۲۰ هزار به حدود ۳۱ هزار نفر افزایش یافت. افزون بر این، در دهه ۱۳۱۰، بیشتر کارگاه‌های کوچک به‌ویژه کفاشی‌ها، فرش‌بافی‌ها و خیاطی‌ها به کارگاه‌های



مشکلات متعددی روبه‌رو بود. پس از خروج نیروهای اشغالگر و برقراری ثبات، حکومت پهلوی رفته‌رفته به فکر ایجاد تحولاتی در خصوص اقتصاد افتاد. همین امر زمینه‌ساز تحقیق و بررسی‌های طولانی مدت برای نگارش و اجرایی کردن اولین برنامه توسعه کشور تحت عنوان «برنامه هفت ساله عمران و آبادی ایران» شد. اولین برنامه توسعه ایران از سال ۱۳۲۷ و در زمان نخست‌وزیری محمد ساعد و با کوشش چندین ساله پایه‌گذار برنامه‌ریزی توسعه ایران یعنی ابوالحسن ابتهاج، کار خود را آغاز کرد، اما توفیق چندانی نیافت. ولی با این حال زمینه‌ساز ایجاد روند برنامه‌نویسی اقتصادی در کشور شد.

طرح‌ها و برنامه‌های توسعه‌ای ایران توانست بر بستر مراوداتی طبقه نوظهوری که پهلوی اول در اقتصاد ایران ایجاد کرده بود، شکل گیرد. این طبقه که در دوره محمدرضا شاه نیز کماکان قدرت خود را حفظ کرده بود، گاه‌وبیگاه در تلاش برای مهیا کردن شرایط رویایی دهه ۱۳۱۰ برای خود بود و به این هدف نیز دست یافت.

این روند ادامه یافت، اما دیری نپایید که با شکل‌گیری نهضت ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق و انتخاب وی به عنوان نخست‌وزیر، با وجود موانع و مشکلات متعددی که طبقه نوظهور و دولت‌های غربی برای دولت ملی او ایجاد کرده بودند، توانست جریان اقتصادی کشور را نیز متحول کند. اولین گام برای دستیابی به توسعه اقتصادی مدنظر دکتر مصدق، با سد محکم تحریم نفتی از سوی غرب مواجه شد، اما این مساله نیز نتوانست دولت را متوقف کند.

هنر مصدق و افزایش درآمد ملی

در شرایطی که در سال ۱۳۲۹ مجموع تولید نفت ایران به ۲۴۲/۴ میلیون بشکه معادل ۴/۸ برابر تولید نفت عراق، ۱/۲ برابر تولید نفت عربستان و ۲ برابر تولید نفت کویت بالغ می‌شد، در سال ۱۳۳۰ این میزان به ۱۲۷/۶ میلیون بشکه، در سال ۱۳۳۱ به ۱۰ میلیون و در سال ۱۳۳۲، به ۹/۸ میلیون بشکه تقلیل یافت. به دنبال افت فاحش و سپس توقف صادرات نفت، حساب استراتژیک عایدات نفت مسدود و از حوزه محاسبات اقتصاد ملی خارج شد. نکته آنکه علاوه بر محرومیت از عایدات نفت، هزینه اداره سراسری صنایع نفت به میزان سالانه ۶۰۰ میلیون ریال - معادل ۹ درصد بودجه سال ۱۳۳۰ - نیز به عهده دولت قرار گرفت. آنچنان که مقایسه درآمدها و هزینه‌های دولت در سال‌های دهه ۱۳۲۰ نشان می‌دهد کسری بودجه بخصوص در نیمه دوم آن دهه ویژگی جدایی‌ناپذیر برنامه مالی سالانه دولت‌ها بوده است. حتی بودجه سال ۱۳۳۰ که پیش از روی کار آمدن مصدق تصویب شده بود، دارای یک میلیارد و ۶۶۳ میلیون ریال

هنر مصدق در مدیریت اقتصاد

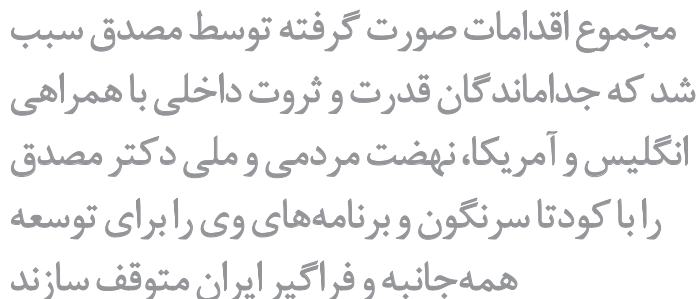
هنر مصدق در مثبت کردن تراز درآمد - هزینه دولت بود. حذف هزینه‌های زائد اداری (هزینه سفرهای غیر ضروری، ضیافت‌ها، پاداش‌ها و خاصه خرجی‌ها و...) و تبدیل دولت به «دولت کم‌مصرف» از یک‌سو و توسل به ابتکارهایی چون انتشار «اوراق قرضه ملی» از دیگر سو به توفیق برنامه ملی در سال ۳۰ یاری رساند.

کسری معادل ۲۱ درصد درآمدهای دولت بود. اما در شرایطی که خرج بیش از دخل و اخذ وام از بانک ملی و افزایش حجم اسکناس برای اقتصاد بی‌متولی کاملاً عادی تلقی می‌شد، مصدق در همان سال اول زمامداری به‌رغم کاهش ۴۷ درصدی میزان تولید نفت و تقبیل هزینه‌های اداره شرکت ملی نفت ایران، با اتکا به منابع غیر رسمی توفیق یافت تا درآمدهای بودجه را به میزان ۴۷۲ میلیون ریال افزایش و هزینه‌های آن را ۵۳۶ میلیون ریال کاهش داده و نهایتاً درآمدها را ۳ میلیون ریال بیش از هزینه‌ها رقم زند و موازنه مثبت برقرار کند. مهار زدن به هزینه‌ها و آفرینش منابع نوین درآمدی، هنر مصدق در مثبت کردن تراز درآمد - هزینه دولت بود. حذف هزینه‌های زائد اداری (هزینه سفرهای غیر ضروری، ضیافت‌ها، پاداش‌ها و خاصه خرجی‌ها و...) و تبدیل دولت به «دولت کم‌مصرف» از یک‌سو و توسل به ابتکارهایی چون انتشار «اوراق قرضه ملی» از دیگر سو به توفیق برنامه ملی در سال ۱۳۳۰ یاری رساند.^{۱۲}

این برنامه استراتژیک دولت مصدق سبب شد که دولت وارد فاز دوم اصلاحات اقتصادی خود شود و اقدام به مدیریت منابع ارزی بسیار محدود خود کند.

در شرایط تنگنای بی‌مانند ارزی، استفاده از یک حساب ویژه ارزی، معامله مشروع و بی‌زیان با یک نهاد پولی بین‌المللی و بالاخره به کار بستن تکنیک معامله پایاپای، کارآمد و راهگشا واقع شد. بهره‌گیری از ۱۴ میلیون لیره ارز موجود در حساب پشتوانه اسکناس گرچه جنجال برانگیز شد و دولت به بهانه افزایش حجم پول و کاهش ارزش ریال مورد تهاجم قرار گرفت اما از آنجا که نیمی از معادل ریالی آن به مصرف اعطای وام‌های کشاورزی و کمک‌های عمرانی به مناطق مختلف کشور می‌رسید، از آسیب‌رسانی آن به میزان بسیاری می‌کاست. استفاده از مبلغ ۸ میلیون و ۷۵۰ هزار دلار ارز معادل ۲۸۴ میلیون ریال از امکان صندوق بین‌المللی پول که نه وام تلقی می‌شد و نه بهره‌ای به آن تعلق می‌گرفت و با استناد به اساسنامه صندوق صورت پذیرفت، مجرای ارزی دیگری به روی اقتصاد مواجه با بحران ارز گشود. این مبلغ نیز اختصاصاً به واردات کالاهای ضروری و سرمایه‌گذاری در کشاورزی و صنعت می‌رسید. انعقاد قراردادهای تهاثری با کشورهای چون مجارستان، فرانسه، هند، پاکستان، آلمان غربی، افغانستان، ایتالیا، چکسلواکی، بلژیک، لهستان، ژاپن و شوروی نیز به عنوان تکنیک کارا، امواج بحران ارزی را مهار کرد.

در کنار این اقدامات، دولت با تدبیر و برنامه، دروازه تجارت خارجی را از آن خود کرد. تهیه فهرست کالاهای ممنوع‌الورود و محدود ساختن تجارت به ورود تنها ۳۶ قلم کالا، تأسیس بانک توسعه صادرات به منظور حمایت سازمان‌یافته از صادرکنندگان، تغییر در مقررات گمرکی، تقسیم‌بندی کالاهای وارداتی و



دکتر مصدق در کتاب «خاطرات و تالماث» چنین می نویسد: «ماه‌های قبل از تصدی من هر ماه ۲ میلیون لیره به سازمان برنامه می‌رسید که بعد از تشکیل دولت اینجانب قطع شد و اولین روز تشکیل دولت اینجانب یعنی ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰، موجودی نقد خزانه‌داری کل، حدود ۵۲ میلیون ریال و موجودی نقد سازمان برنامه ۲ هزار و ۸۰۰ ریال بود که چند روز بعد از ملی شدن صنعت نفت یکی از مدیران ایران و موثر شرکت نفت انگلیس و ایران به من گفت اگر دولت توانست یک ماه مملکت را بدون عایدات نفت اداره کند و به کار ادامه دهد آن وقت باید قبول کنیم صنعت نفت را ملی کرده است. با این حال دولت توانست متجاوز از ۲ سال

در سال‌های پیش از انقلاب که اقتصاد ایران با نفت عین شده بود، این خط سیر را در سال‌های پس از جنگ نیز ادامه داد. در عین حال با توجه به ملی شدن صنایع و اقتصاد کشور در این دوره و با توجه به اتفاقات سیاسی نظیر تسخیر سفارت آمریکا در ایران، رابطه اقتصادی کشور با غرب دستخوش تغییر شد. به سبب این عوامل و تحت‌الشعاع قرار گرفتن مناطق نفت‌خیز ایران در سال‌های ابتدایی جنگ، فروش نفت با وجود افزایش قیمت‌های



۸

افزایش درآمدهای ارزی

در سال ۱۳۶۱، به علت کاهش نسبی مشکلات مربوط به صدور نفت، درآمدهای ارزی تا حدودی بهبود یافت. از جمله اقدامات انجام شده در این سال، گسترش مبادلات تهاتری در مقابل فروش نفت بود که سبب افزایش صادرات نفت خام گردید

جهانی، با کاهش شدیدی روبه‌رو شد و در نتیجه کشور وارد یک دوره رکود یک ساله شد.

در سال ۱۳۶۰ مشکلات عمومی اقتصاد کشور همچنان فعالیت‌های بخش صنعت را تحت‌الشعاع قرار داد. سطح فعالیت‌های صنعتی به دلیل مسائل خاص خود از قبیل کمبود مواد اولیه و مواد خام وارداتی و گران بودن آن در بازارهای جهانی، کمبود و عدم دسترسی به قطعات و لوازم یدکی مورد نیاز ماشین‌آلات، مشکلات مالی و کمبود نیروی انسانی متخصص موجب گردید تا این فعالیت‌ها کاهش یابد. در پی اقدامات ایران برای بازپس‌گیری مناطق اشغال شده و اجرای عملیات‌های بزرگ و موفق همچون بیت‌المقدس که به آزادی خرمشهر و مناطق وسیعی از کشورمان در خرداد ۱۳۶۱ منجر شد، بخش مهمی از مراکز اقتصادی کشور از تیررس دشمن و تهدیدهای آن رهایی یافتند و با افزایش صادرات نفتی، درآمدهای حاصل از آن نیز افزایش یافت. لذا برخی شاخص‌های اقتصادی نشان‌دهنده بهبود اوضاع اقتصادی در سال ۱۳۶۱ نسبت به دو سال قبل از آن است.^{۱۴}

همین عامل سبب شد که دست‌اندرکاران اقتصادی کشور، اقدام به جایگزین کردن درآمدهای غیرنفتی کنند که در نتیجه باعث شد منابع حاصل از رشد درآمدهای نفتی را در توسعه صنایع داخلی به کار بندند.

صادرات به دلیل نقشی که در افزایش درآمد ارزی و ایجاد تقاضا برای تولید داخلی دارد، در دوره جنگ نیازمند توجه بیشتری است. تجارت خارجی ایران با صادرات تک‌محصولی (نفت) و وابستگی شدید به ارز حاصل از آن شناخته می‌شود. بدین معنا که در سال‌های متمادی همواره سهم صادرات نفتی رو به افزایش بوده و در مقابل، صادرات غیرنفتی سیر نزولی داشته است.^{۱۵}

بنابراین، می‌توان گفت همانگونه که همواره سهم و میزان درآمدهای نفتی در صادرات کشور بیش از میزان درآمدهای سایر بخش‌ها بوده این روند در دوران جنگ نیز ادامه داشته است. با شروع جنگ از ظرفیت پالایشگاه‌های کشور کاسته که این امر باعث کاهش صادرات نفت شد، لذا در این دوران دولت سیاست جایگزینی گاز طبیعی به جای نفت را در مصارف داخلی در پیش گرفت. اگرچه گاز طبیعی جایگزین بخشی از مصارف داخلی نفت شد، اما این اقدام با قطع صادرات گاز طبیعی ایران همراه شد. در واقع از سال ۱۳۶۱ تا پایان جنگ، ایران صادرات گاز طبیعی را متوقف کرد تا تلاش خود را برای جایگزینی حداکثر آن با نفت در تامین انرژی مورد نیاز داخلی انجام دهد.^{۱۶}

در سال ۱۳۶۱، به علت کاهش نسبی مشکلات مربوط به صدور نفت، درآمدهای ارزی تا حدودی بهبود یافت. از جمله اقدامات انجام شده در این سال، گسترش مبادلات تهاتری در مقابل

فروش نفت بود که سبب افزایش صادرات نفت خام گردید.^{۱۷}

به دلیل روند نزولی قیمت نفت، درآمدهای ارزی ایران در سال ۶۳ کاسته شد و در سال ۶۵ به پایین‌ترین حد خود رسید. به نحوی که دریافت‌های ارزی کشور از محل صادرات نفت از حدود ۱۴ میلیارد دلار در سال ۶۴، تقریباً به ۶ میلیارد دلار در سال ۶۵ تقلیل پیدا کرد. در سال ۶۶ درآمدهای ارزی حاصل از فروش نفت افزایش یافت و به حدود ۲۰٫۹ میلیارد دلار بالغ گردید.^{۱۸}

به طور کلی کاهش درآمدهای نفتی، همواره تبعات منفی در پی داشته است. تلاش‌های گسترده‌ای پس از تکانه نفتی سال ۶۵ برای افزایش صادرات کالاهای غیرنفتی انجام شد که موجب رشد بسیار در صادرات غیرنفتی شد. صادرات غیرنفتی ایران را می‌توان به سه گروه صادرات کالاهای کشاورزی، صنایع دستی و کالاهای صنعتی و معدنی تقسیم کرد.^{۱۹}

ارزش صادرات غیرنفتی در سال‌های اولیه جنگ، نسبت به پیش از آغاز جنگ کاهش یافت، چنان‌که در سال ۵۸، قبل از شروع جنگ، ارزش صادرات غیرنفتی معادل ۸۱۲ میلیون دلار بود که با آغاز جنگ کاهش یافت و در سال ۵۹ به ۶۴۵ میلیون دلار رسید.

این کاهش تا سال ۶۱ ادامه یافت. با آغاز تکانه نفتی که از پایان سال ۶۴ شروع شد، دولت تعدادی از اعضای کابینه را مأمور تهیه برنامه عبور از بحران و افزایش صادرات غیرنفتی کرد تا با توجه به شرایط حاد جنگی، برنامه‌ای تهیه شود که هم مصارف ارزی و هزینه‌های دولت را کنترل کند و هم راه‌های جدیدی برای کسب درآمد ارزی ارائه شود. رشد ۹۷ درصدی صادرات غیرنفتی در سال ۶۵، بیانگر موفقیت و تلاش مدیریت اقتصادی کشور بوده است. میزان صادرات کالاهای صنعتی و کشاورزی طی سال‌های جنگ عراق علیه ایران سیر صعودی داشت، به طوری که صادرات این کالاهای در سال ۶۲ از ۳۱۸٫۱ میلیون دلار به ۸۹۴٫۴ میلیون دلار در سال ۶۸ رسید و حدود ۹۰ درصد صادرات غیرنفتی را به خود اختصاص داد.^{۲۰}

در بخش صادرات کالاهای صنعتی نیز میزان صادرات این کالاهای در دوران جنگ افزایش پیدا کرد و از ۶۶٫۴ میلیون دلار در سال ۵۸ به ۱۲۲٫۶ میلیون دلار در سال ۶۸ افزایش یافت. به طور کلی سال‌های اولیه انقلاب (۵۸ تا ۶۱) به دلیل بروز جنگ تحمیلی و اعمال تحریم‌های اقتصادی، صادرات غیرنفتی سیر نزولی داشت و از ۸۱۱٫۸ میلیون دلار در سال ۵۸ به ۲۸۴ میلیون دلار در سال ۶۱ رسید. از سال ۶۱ با توجه به اعمال سیاست‌های تشویقی مانند پرداخت جوایز ریالی، صدور مجوز واردات در قبال صادرات، معافیت درصدی یا کامل پیمان‌سپاری ارزی برای برخی کالاهای (نظیر فرش)، صادرات غیرنفتی با افزایش مواجه شد به طوری که از ۲۸۴ میلیون ریال در سال ۶۱ به هزار و ۳۶ میلیون ریال در سال ۶۷ رسید. در دوران جنگ، صادرات کالاهای کشاورزی و



صنایع دستی بیشترین سهم را در کل صادرات غیرنفتی داشته‌اند که نشان دهنده ترکیب نامناسب صادرات غیرنفتی است.^{۲۱} در مجموع می‌توان گفت با وجود فراز و نشیب‌های دوره ۸ ساله جنگ تحمیلی در اقتصاد ایران، مدیریت صحیح منابع و برنامه‌ریزی دقیق توانست کشور را از خطر فروپاشی دور کند. هرچند که نمی‌توان منکر زیان‌های جبران‌ناپذیر آن بر ساحت‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران شد. شاید بتوان گفت اصلی‌ترین فاکتور دستیابی به این موفقیت، پاکدستی و مدیریت صحیح دولتمردان وقت و همراهی نیروهای مولد کشور و مردم با انقلاب بوده است.

آغاز تعدیل ساختاری

اما پس از اتمام جنگ و تغییر مناسبات سیاسی در راس کشور، فضای مناسبی برای بازسازی و گام نهادن در مسیر توسعه ایجاد شده بود. اما در بین تمامی راه‌هایی که می‌توانست به توسعه همه‌جانبه ختم شود، دولت راه استقراض خارجی را به منظور تزریق در صنایع کشور بست. به همین منظور دولت پنجم با تبعیت از برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول، به منظور جذب سرمایه‌های خارجی، دست به اصلاحات اقتصادی و پیاده‌سازی برنامه تعدیل ساختار اقتصادی زد.

در همین راستا، دولت هاشمی‌رفسنجانی اقدام به تدوین اولین برنامه توسعه پس از انقلاب کرد. این برنامه با توجه به تغییر نگاه دولت نسبت به مقوله اقتصاد، با سه هدف «حرکت به سمت اقتصاد آزاد»، «کاهش دخالت دولت در اقتصاد» و «تعامل بین‌المللی با هدف توسعه اقتصادی» پیش گرفته شد.

سکنداران اقتصادی دولت پنجم در ۴ سال اول دولت توانستند به رشد اقتصادی حدود ۶ درصد دست یابند، اما رفته رفته به دلیل افزایش حجم نقدینگی و عدم کنترل عملیات مالی کشور در ۴ سال دوم دولت هاشمی‌رفسنجانی، اهداف برنامه اول محقق نشد؛ چراکه منابع جذب شده از سوی سرمایه‌گذاران خارجی و منابع حاصل از درآمدهای نفتی، به جای سرریز در روند تولید، به سوی امر واردات سوق داده شد. از سوی دیگر، به دلیل تغییر در ساختار قانون کار و موقتی‌سازی قراردادهای کارگری، بهره‌وری نیروی کار با کاهش محسوسی نسبت به ادوار پیشین خود مواجه شد. در همین حال با کاهش سطح یارانه‌ها، سطح عمومی قیمت محصولات نیز افزایش یافت.

هرچند که در دوره طلایی ورود منابع به کشور و سیاست انبساطی پولی و مالی در سال‌های ابتدایی پس از جنگ، اقتصاد ایران به ظاهر با رشد مواجه بود، اما با تعمیق سیاست‌های یاد شده و هدمند نبودن ورود نقدینگی به اقتصاد، برنامه اول، آثار مخرب خود را نمایان کرد.

اما در دوره دوم ریاست جمهوری هاشمی‌رفسنجانی، برنامه دوم توسعه با هدف تثبیت برنامه اول و کاهش بار سنگین تحولات اقتصادی بر جامعه آغاز به کار کرد. این برنامه با در نظر گرفتن اصول برنامه اول که همان آزادسازی اقتصادی و خصوصی‌سازی بود، از حیث ماهیت و ساختار، تفاوتی با برنامه اول نداشت، اما با وجود توفیقاتی نسبی، نتوانست منجر به انباشت سرمایه در کشور شود. اساس و الزام دستیابی به رشدی پایدار، تقویت بورژوازی ملی یا ذخیره منابع برای ادامه روند توسعه و بقای اقتصاد کشور است. اما دولت‌سازندگی به دلیل عدم کنترل و هدایت جریان نقدینگی به بخش تولید، نتوانست به این هدف دست یابد. به باور کارشناسان، یکی از اصلی‌ترین دلایل این شکست، وجود رانت‌ها و مسیرهای دستیابی به منابع ارزی با هدف واردات بود. پس همان مشکلی که همواره بر اقتصاد کشور سایه افکنده بود، این بار نیز روی دیگر خود را نشان داد.

مسائل یاد شده سبب شد حجم واردات از ۱۶٫۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۶۸ به بیش از ۳۰ میلیارد دلار در سال ۱۳۷۰ برسد. همچنین افزایش تورم و حجم نقدینگی و نیز کاهش قیمت نفت و تشدید تحریم‌های آمریکادست به دست هم داد تا یکسان‌سازی نرخ ارز نیز در آغاز راه خود متوقف شود.

همچنین مجموع عوامل یاد شده سبب شد هدفگذاری برنامه دوم توسعه برای دستیابی به رشد ۵٫۱ درصدی، با شکست مواجه شده و تنها بتواند رشدی ۳٫۲ درصدی را محقق کند.

از سوی دیگر نیز با موقتی‌سازی نیروی کار و به تبع کاهش بهره‌وری در تولید، نرخ بیکاری با افزایش مواجه شد و در حالی که باید آن را به ۱۲٫۶ درصد کاهش می‌دادند، نرخ بیکاری در جامعه به میزان ۱۳٫۱ درصد افزایش یافت.

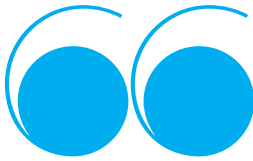
عدم توفیق در درآمدزایی به وسیله منابع موجود، زمینه‌ساز بروز بحران بدهی‌های ارزی خارجی را با بیش از ۲۰ میلیارد دلار در اوایل برنامه دوم شد. بنابراین، دولت مجبور به صرفه‌جویی ارزی شد. در این حالت با کاهش واردات محصولات نهایی و نیز رشد تقاضا به دلیل افزایش نقدینگی در جامعه، اقتصاد ایران تورم بالای ۳۰ درصدی را تجربه کرد و بحران‌هایی که به سبب این آشفتگی بروز کرده بود، برنامه دوم توسعه را نیز به محاق برد.

بحران اقتصادی بر دوش دولت سیاسی

پس از این دوره، سید محمد خاتمی دولت را در حالی تحویل گرفت که رشد اقتصادی کشور «منفی ۰٫۱۶ درصد»، تورم ۱۷٫۶ درصد، نقدینگی ۲۲۵ درصد، نرخ بیکاری ۱۳٫۱ درصد و قیمت هر بشکه نفت کمتر از ۲۰ دلار بود. حال دولتی که با شعارهای سیاسی توانسته قدرت را در دست گیرد، با انبوهی از نابسامانی‌های اقتصادی روبه‌رو است.

پی‌نوشت

۱. لرد کرزن، «ایران و مساله ایران»، سال ۱۸۹۸
۲. فریدون آدمیت، «امیر کبیر و ایران»، انتشارات خوارزمی، چاپ هفتم، اسفندماه ۶۲
۳. پیشین
۴. پیشین
۵. محمدامیر شیخ‌نوری، «فراز و فرود اصلاحات در زمان امیر کبیر»، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶
۶. پرواند آبراهامیان، «ایران بین دو انقلاب»، ترجمه احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی، چاپ یازدهم، ۱۳۸۴
۷. پیشین
۸. پیشین



چندین فاکتور همواره گریبانگیر اقتصاد ایران بوده‌اند؛ وجود دولت رانتیر، بحران عدم انباشت سرمایه موثر، اقتصاد متکی و وابسته به نفت، بی ثباتی سیاست‌های پولی و مالی، وجود تنش‌های سیاسی داخلی و خارجی و قدرتمند بودن بیش از اندازه بخش تجاری و واردات

دولت و فربه شدن ناموثر آن گرفته تا وجود حفره‌های بودجه‌خوار اقتصادی نظیر مراکزی که امروزه در گوشه و کنار ساخت سیاسی و اقتصادی کشور مشاهده می‌کنیم. شاید بتوان گفت کلید عدم توسعه‌یافتگی تولید ملی و صنعت در ایران همان روندی است که در قرون متمادی کشور با آن دست و پنجه نرم کرده است. طبقات مختلف ویژه‌خواری که در تاریخ ایران چهره و لباس خود را به نسبت عصر خود تغییر دادند، اما همگی با هدف کسب منفعت شخصی، کمر به شکست پروژه رشد اقتصاد ملی بسته‌اند. اما اگر از منظر پارامترهای اقتصادی، خواهان تحلیل و بررسی این مساله باشیم، شاید بتوان چندین فاکتور را در نظر داشت که در طول تاریخ، همواره گریبانگیر اقتصاد ایران بوده‌اند؛ مواردی نظیر وجود دولت رانتیر، بحران عدم انباشت سرمایه موثر، اقتصاد متکی و وابسته به نفت، بی ثباتی سیاست‌های پولی و مالی، وجود تنش‌های سیاسی داخلی و خارجی و قدرتمند بودن بیش از اندازه بخش تجاری و واردات.

تضعیف مستمر تولید سرمایه‌دارانه

با این حال شاید بتوان ریشه بحران تولید ملی در ایران را از نظر اقتصاددانی نظیر محمد مالجو به خوبی مشاهده کرد. وی بر این باور است: «ما در سه سپهر اصلی اقتصاد ایران با سه بحران بسیار کلیدی مواجه هستیم که امروز به مرزهای بسیار هشدار آمیزی رسیده‌اند. اول، در قلمرو تولید ارزش؛ یعنی در قلمرو تولید کالاها و خدمات، با این واقعیت مواجهیم که منابع اقتصادی که به زبان اکثریت توده‌ها به شکل‌های گوناگون در دستان اقلیت‌های متعلق به بخش‌های خصوصی، دولتی و شبه‌دولتی تمرکز پیدا کرده، عمدتاً به سمت فعالیت‌های نامولد حرکت می‌کند و این غلبه فعالیت‌های اقتصادی و غیر اقتصادی نامولد بر فعالیت‌های اقتصادی مولد نیز مسبب بحران تولید ارزش در اقتصاد ایران شده است.

دوم، در قلمرو تحقق ارزش؛ یعنی در قلمرویی که میزان تقاضای موثر برای محصولات و خدمات تولیدشده اقتصاد داخلی در بازارهای ملی و بین‌المللی کالاها رقم می‌خورد نیز با مشکلی ساختاری مواجهیم. تولید داخلی باید یاد بازارهای ملی به فروش برسد و تقاضای موثر داشته باشد یا در بازارهای بین‌المللی. در بازارهای داخلی با این معضل مواجهیم که سرمایه تجاری، در نقش واسطه تولید کنندگان خارجی و مصرف کنندگان داخلی، بر تولید داخلی غلبه دارد و از این‌رو، بخش عظیمی از تقاضای موثر در بازارهای داخلی را به سمت خریداری اجناس و خدمات تولید کنندگان خارجی هدایت می‌کند. همچنین، صرف‌نظر از نفت و مشتقات آن، در کسب سهمی مناسب از تقاضای موثر در بازارهای بین‌المللی برای تولید داخلی نیز همواره چندان

توفیقی نداشته‌ایم.

این دو ویژگی، یعنی ضعف در بازارهای داخلی و فشل بودن در بازارهای بین‌المللی، بحران دومی را پدید آورده است، یعنی بحران تحقق ارزش و فقدان تقاضای موثر کافی برای اجناس و خدمات تولیدشده در اقتصاد ملی.

سوم، در قلمرو انباشت مجدد نیز با معضلی دیرپا مواجهیم. واحدهای اقتصادی با وجود ضعف تولید و تقاضا، در جاتی از سودآوری را دارند. همچنین پای درآمدهای حاصل از صادرات نفت و گاز نیز که از مجرای بودجه دولت به اقتصاد داخلی تزریق می‌شوند، در میان است. آیا ارزش مازاد واحدهای اقتصادی داخلی و نیز درآمدهای نفتی از نو در اقتصاد ایران انباشت می‌شوند یا خیر؟ معضلی که در ایران داریم این است که سرمایه‌برداری از اقتصاد ایران بر سرمایه‌گذاری در اقتصاد ایران همواره غلبه داشته است. این معضل نیز بحران انباشت‌زدایی در اقتصاد ایران را پدید آورده است. این سه بحران در اقتصاد، به سهم خویش، مهمترین خاص‌بودگی نظام اقتصادی را شکل داده‌اند؛ تضعیف مستمر تولید سرمایه‌دارانه.»

جمع‌بندی

با نگاهی به روند تاریخی شکل‌گیری تولید ملی در اقتصاد ایران می‌توان گفت ریشه‌های موانع تولید در تمامی اعصار وابسته به درآمدهایی همچون نفت است. شاید این مساله در ظاهر ساده به نظر برسد، اما این ثروت ارزشمند وقتی در اختیار دولت‌های فاسدی که در مقاطع مختلف بر ایران تسلط داشته‌اند، قرار داشته، بستری فراهم آورده که سوداگران وابسته به قدرت، قادر باشند با دست‌اندازی به این منابع ملی، مسیر منفعت شخصی را در پیش گیرند و علاوه بر غارت آن، مانع توسعه اقتصاد ملی شوند. با مشاهده تاریخ پرفراز و نشیب ایران درمی‌یابیم که در هر عصر، گروه‌هایی انگل‌وار، همواره بر جسم و جان حکومت‌ها جای گرفته‌اند. این گروه‌ها در هر برهه زمانی شکل و رنگ تازه‌ای به خود می‌گیرند، اما از بین نرفته‌اند. گاه در قامت شاهزادگان و درباریان، گاه در قامت قدرتمندان و گاه در قامت یقه سفیدها، ظاهر شده و با ایجاد انحراف در مسیر نقدینگی به سمت تجارت و واردات، کمر تولید ملی را شکسته و ایران را از دستیابی به رفاه، عدالت و آزادی بازداشتند. تاریخ به خوبی این مساله را گواه می‌دهد هر دولتی که نتوانست بر این گروه‌ها فائق آید، درخشان‌ترین عملکرد را در از خود برجای گذاشت؛ امیرکبیر، مصدق و ... که توانستند در مدتی کوتاه، تأثیراتی طولانی مدتی در اقتصاد ایران بر جای بگذارند، چهره‌های درخشانی هستند که باید برای چیره شدن بر مشکلات و زنجیرهایی که امروز بر دست و پای تولید ملی قرار دارد، به آنها تأسی کرد.

۱۴. فرهاد دژپسند و حمیدرضا رنوفی، «اقتصاد ایران در دوران جنگ»، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۲۱ بهمن، ۱۳۸۷
۱۵. حمید ابریشمی، «کتاب اقتصاد ایران»، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶
۱۶. فرهاد دژپسند و حمیدرضا رنوفی، «اقتصاد ایران در دوران جنگ»، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۲۱ بهمن، ۱۳۸۷
۱۷. حمید ابریشمی، «کتاب اقتصاد ایران»، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶
۱۸. ابراهیم شیبانی، مقاله «اقتصاد ایران»
۱۹. حمید ابریشمی، «کتاب اقتصاد ایران»، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶
۲۰. فرهاد دژپسند و حمیدرضا رنوفی، «اقتصاد ایران در دوران جنگ»، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۲۱ بهمن، ۱۳۸۷
۲۱. حسن دادگر، «اقتصاد ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی»، ص ۱۰۵

دستگاه‌های موازی هزارتوی تولید ملی در ایران

یکی از مشکلاتی که بر سر راه تولید قرار دارد، بوروکراسی اداری بسیار زیاد یا موازی کاری دستگاه‌ها است که هر دو مورد باعث می‌شود از نظر تولید تا حدی رتبه شاخص رقابت‌پذیری یا رتبه شاخص کسب و کار ما در دنیا رتبه مطلوبی نباشد. این مساله همچنین باعث عقب‌ماندگی تولید می‌شود.



رضا امیدوار تجربی

دبیر کل خانه صنعت،
معادن و تجارت جوانان
ایران

محصول باکیفیت تولید کند و صرفاً یک تولید قادر به نجات اقتصاد کشور نیست؛ باید محصولات تولیدی هم با رویکرد کیفیت عالی باشند که بتوانند با یکدیگر رقابت کنند. اگر ما می‌گوییم باید از تولید ملی حمایت کنیم، حمایت ما باید از تولید باکیفیت باشد.

در طرف دیگر ماجرا، ذکر این نکته ضروری است که در خصوص بخشی از صنایع، لازم نیست که حتماً تولیدکننده باشیم یا حتماً هم نباید در آن رتبه اول باشیم بلکه می‌توانیم صنایع کوچکتر را حمایت کنیم. امروز در کشور آلمان تنها ۱۰ خودرو ساز وجود دارند، اما در ایران بیش از این تعداد وارد صنعت خودروسازی شده‌اند. اما رتبه کیفیت خودروهای ما کجا و رتبه آلمان کجا. ما می‌توانیم قطعه‌ساز خوبی باشیم و از این واحدهای کوچک که قطعات تولید می‌کنند، فضای بسازیم که بزرگترین سازنده قطعات در منطقه و خاور میانه باشند. از سوی دیگر، می‌توانیم خودروهایی تولید کنیم که در بازار جهانی و بازار منطقه‌ای خواهان بیشتری دارد. ما باید بازار کشورهای حوزه خلیج فارس یا کشورهای نظیر عراق، افغانستان و پاکستان و... را شناسایی و بر اساس نوع مصرف آنها تولیدات خود را در بستر صادراتی، تنظیم کنیم.

از سوی دیگر، یکی از مشکلاتی که تولید ملی با آن دست‌وپنجه نرم می‌کند، نظام تأمین مالی کشور است. متأسفانه نظام مالی ما قانون جامعی ندارد و چشم تمام اقتصاد ایران به بانک‌ها است. در حالی که ما می‌توانیم بانک‌ها را به صورت راس بنگاه مالی اقتصادی در نظر بگیریم و در کنار آن هم نگاهمان به بازار سرمایه باشد.

در بسیاری از کشورهای دنیا، سرمایه‌گذاری تنها در بورس انجام می‌شود. آنها مانند کشور ما در بانک‌ها سپرده‌گذاری انجام نمی‌دهند. در کشورهای اروپایی و آمریکایی هیچ کس سود سپرده ۲۰ درصدی دریافت نمی‌کند، بلکه نهایت سود سپرده‌ها ۲ تا ۳ درصد است. اما در ایران تمامی بانک‌ها گاو صندوق بزرگی شده‌اند که باید این پول‌ها را دریافت کنند و از این طرف وقتی می‌خواهند آن منابع را به تولید و بخش خصوصی بدهند، با هدف دریافت سود است. در نتیجه این کار هزینه تولید را افزایش می‌دهد. بنابراین ما باید به سمت بازارهای مالی دیگر برویم.

همواره در خصوص مشکلات صحبت شده و می‌شود. شاید بتوان گفت به حدی در خصوص مشکلات صحبت به میان آمده که تأثیرگذاری خود را از دست داده است، اما با این حال یکی از مشکلات عمده ما در بخش تولید، قوانین موازی یا قوانینی هستند که تاریخ مصرف‌شان گذشته است. یکی از مسائلی که در پیش رو داریم و تولیدکنندگان با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند، مجموعه قوانینی است که مربوط به سال‌های گذشته بوده و دیگر از کارایی لازم برخوردار نیستند، بخصوص قانون تجارت که قانون بسیار خوبی هم است، اما باید به مرور زمان تغییر پیدا می‌کرد. یا برخی دیگر از قوانین که در زمان و شرایط بحرانی و خاص مانند زمان جنگ وضع شده‌اند، اما در شرایط فعلی هم از آن استفاده می‌شود. لذا باید به همان ترتیب و با توجه به شرایط تغییر یابند.

تولیدکننده در کشوری مانند ترکیه بسیار راحت و سریع می‌تواند مجوزهایش را اخذ و فعالیت تولیدی خود را آغاز کند و در عین حال از حمایت‌های دولت برای تولید و صادرات برخوردار است. نکته‌ای که مطرح می‌شود این است که هدف تولید، اول از همه به غیر از بازار داخلی، باید صادرات باشد؛ چرا که صادرات می‌تواند ما را از نفت جدا کند. کشورهای دیگر هم به همین صورت عمل کرده‌اند. به این معنی که همه هدف خود را بر امر صادرات محوری صنایع و تولیدات خود متمرکز کرده‌اند. اما در ایران، بوروکراسی و مسیر طولانی مدتی که افراد برای دستیابی به مجوز طی می‌کنند، سبب شده که این امر زمان‌بر شود. در عین حال فساد اداری نیز سبب می‌شود مجموع هزینه‌ها برای تولیدکننده افزایش یابد.

ما اگر به سمت دولت الکترونیک و یا اگر به سمت اینکه یک صدای واحدی از طرف دولت یا دستگاه‌های قانونگذار برای بخش خصوصی بلند شود حرکت کنیم، آنگاه بخشی از مشکلات حل خواهد شد. در واقع بخش خصوصی باید با یک بخش طرف باشد، نه اینکه هر روز با یک اداره و یک کارشناس خاصی در ارتباط باشد. این نکات جزو آن مواردی است که می‌توانیم جزو مشکلات قرار دهیم.

اما در این بین خود بخش خصوصی نیز نگاهش این است که اگر فضا روان باشد، قطعاً دوست دارد به آن هدف‌نهایی برسد. تولیدکننده هم باید در مواردی به این باور برسد که



۱۱

پژوهشکده‌های مالی اعتباری و پولی و... باید وارد گود شوند و یک قانون جامع را با توجه به شرایط روز دنیا تنظیم و الگوبرداری کنند.

ما به راحتی می‌توانیم قانون کشورهای موفق را در این زمینه مشاهده کنیم و ببینیم چه مسیری را طی کرده‌اند و از آنها الگوبرداری کنیم، همانطور که آنها از ما در یکسری مسائل الگوبرداری می‌کنند، خیلی راحت‌تر و شکیل‌تر می‌تواند این اتفاقات رخ دهد و به این سمت برویم که بنگاه‌های اقتصادی ما از لحاظ نقدینگی تامین شوند.

اما در مجموع من بر صادرات تاکید ویژه‌ای دارم. صادرات همان پول نقد است؛ پولی که در عرصه تولید وارد می‌شود. اگر بنگاه‌های بزرگ و کوچک ما در امر صادرات موفق شوند، می‌توانند تامین نقدینگی بسیار خوبی داشته باشند. اگر تاریخچه صنعتی کشور چین را نگاه کنیم، درمی‌یابیم تمامی پایه اقتصادش را به غیر از تامین نیازهای داخلی، بر تامین صادرات گذاشته و بسیار خوب عمل کرده است. چین بزرگ‌ترین واردکننده سنگ آهن و بزرگ‌ترین صادرکننده فولاد در دنیا است و توازن بین این دو برقرار کرده و سود سرشاری را کسب می‌کند. البته این مساله را نیز باید در نظر داشت که تحریم‌ها مانع بزرگی در تحقق فعالیت‌های صادراتی ما است، اما با این حال می‌توان با تلاش به این مهم دست یافت.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد، مساله شیوه فروش محصولات است. در کشورهای مختلف دنیا خرید کالا به صورت اقساطی بسیار آسان است و تولیدکننده و مصرف‌کننده برای بحث مالی در مقابل یکدیگر نیستند بلکه تولیدکننده با بانک یا یک بنگاه یا موسسه مالی اعتباری طرف است. ما نمونه‌های فراوانی از تولیدکننده داخلی داشتیم که با بانک‌ها توافق کردند که فروش خودشان را از طریق اقساط شبکه بانکی انجام دهند. در این شرایط هم تولیدکننده به جریان نقدینگی رسیده و هم مصرف‌کننده به صورت اقساطی توانسته است به محصول مورد نظر خود دست یابد. اگر این چرخه در کشور ما نیز به وجود آید، هزینه‌های تولید را کاهش می‌دهد.

ما شاهد هستیم که برخی از شرکت‌های نیمه‌خصوصی برای افزایش قیمت کالای خود، عرضه و تقاضا را بالا و پایین می‌کنند. این در حالی است که آن قیمت باید با قیمت‌های جهانی بالا و پایین شود.

از آن طرف، ما بازار سرمایه را داریم که می‌تواند در بسیاری از موارد یاد شده به کمک اقتصاد کشور بیاید و ظرفیت‌های خود را به روی تولید بگشاید. در واقع می‌توان گفت مسیرهای متنوعی برای تامین مالی بخش تولید وجود دارد، اما نقطه ضعف ما این است که قانون جامع مالی در کشور نداریم. بانک مرکزی، وزارت صنعت، معدن و تجارت، وزارت کار،

مشکلات تولید

رضا کوچکزاده



مدیرعامل شرکت
توسعه معادن
میراث کویر

امروزه شرایط به گونه‌ای شده که از هر طرف وارد کار تولید می‌شویم به در بسته و دیوار برخورد می‌کنیم؛ به این معنا که اگر ۱۰ درصد انرژی و سرمایه‌ای را که در تولید صرف می‌کنیم، در کار تجارت صرف می‌شد، به بازدهی راحت‌تر و موفق‌تری دست می‌یافتیم.

در فضای اقتصادی امروز کشور، افرادی که قصد ورود به کار تولید دارند، با انواع و اقسام موانع قانونی، مجوزها و... روبه‌رو می‌شوند. حتی می‌توان اینگونه گفت که اگر قانون هم به درستی نوشته شده باشد، مجریان آن به خوبی به آن عمل نمی‌کنند. در بسیاری از موارد نیز قانون به درستی نگاشته نشده است. از سوی دیگر نیز متأسفانه رقابت سالمی در بخش تولیدی نداریم؛ چرا که با سرمایه‌گذار واقعی بخش خصوصی به درستی برخورد نمی‌شود و انحصاراتی که در مسائل مختلف وجود دارد، رقابت را دشوار کرده است، لذا افراد سرمایه‌گذار حاضر به پذیرفتن ریسک و مشکلات این بخش نیستند.

اما نکته حائز اهمیت این است که در این بین باید به آن اشاره کرد، مساله مجوزها است. در این خصوص باید بگویم افراد برای ورود به بخش تولید، به انواع و اقسام مجوزها نیاز دارند. همین مساله سبب شده مشکلات و گره‌های گوناگونی بر سر راه تولیدکننده قرار گیرد و افراد برای دریافت مجوز فعالیت خود به یک دور باطل وارد شوند. به طور مثال، یکی از این موانع، سازمان محیط‌زیست است که این روزها به محیط ایست تبدیل شده است. آنها در مجموع بر این باورند که تولید، دشمن محیط‌زیست است، در حالی که واقعا اینگونه نیست.

در این باره، بارها و بارها نمونه‌هایی را شاهد بوده‌ایم که تولیدکنندگان هنگامی که قصد بهسازی خط تولید خود را دارند که حتی قادر است کمکی به آلوده نشدن محیط‌زیست اطراف خود کند، مسئولان محیط‌زیست به آنها اعلام می‌کنند که مجوز انجام این کار را نمی‌دهند. در واقع آنها علناً می‌گویند ما با هر گونه توسعه این صنعت مخالفیم. حال هر چقدر می‌گوییم انجام این کار مصرف برق، میزان گرد و خاک و... را کاهش می‌دهد، آنها می‌گویند ما با هر توسعه‌ای مخالفیم.

از سوی دیگر، در وزارتخانه‌ها نیز با انواع و اقسام مجوزهای روبه‌رو هستیم که یک تولیدکننده باید نسبت به دریافت تمامی آنها اقدام کند. در همه جای دنیا برای اینکه امور به سهولت انجام پذیرد، سیستم‌ها را مکانیزه می‌کنند. اما در کشور ما همه چیز به گردن سیستم می‌افتد و کارها به صورت دستی انجام می‌شود. در عین حال، بین دستگاه‌های مختلف نظیر وزارت صنایع، گمرک، بانک‌ها و وزارت اقتصاد نیز هماهنگی وجود ندارد. این سیستم‌های مکانیزه‌ای هم که به همین جهت راه‌اندازی شده‌اند، به جای اینکه کار را راحت‌تر کنند، به مراحل کار اضافه کرده و روند کار را سخت‌تر می‌کنند.

یک زمان پرونده کاغذی دست‌مان می‌گرفتیم و کارها را به همان صورت انجام می‌دادیم و با این حال راحت‌تر هم بودیم، اما در حال حاضر می‌گویند بسیاری از مراحل را از طریق سیستم‌های تعبیه شده انجام دهیم که همین عامل سبب شده مشکلات متعددی بر سر راه دریافت مجوز ایجاد شود. من به عنوان یک تولیدکننده معتقدم وزارت صنایع باید حامی و

استارت‌آپ‌ها دروازه ورود تولید ملی به دنیای جهانی

استارت‌آپ‌ها به عنوان یکی از تولیدکننده‌های اصلی حوزه خدمات، یکی از جدی‌ترین عرضه‌کننده‌های خدمات داخلی محسوب می‌شوند. بسیاری از آنها با توجه به شرایط کشور قادر هستند بازارهای مشابهی که رقبای خارجی در کشورهای مختلف گرفته‌اند را ایجاد و سپس روی توسعه آنها کار کنند.

متأسفانه تاکنون در بسیاری اوقات بازارهای ثانویه ما پذیرای شرکت‌های استارت‌آپی نیستند و در عمل حمایت جدی از مصرف خدمات صورت نمی‌گیرد. در حوزه‌های دیگر فناوری مشاهده می‌شود که دیگر شرکت‌های فناورانه از جهت قیمت و کیفیت توانسته‌اند در خصوص محصولات و خدماتی قابل عرضه خود وارد رقابت شوند. اما مشاهده شده که محصولات مشابه خارجی، بیشتر مورد توجه واقع شده و در بسیاری اوقات به بهانه‌های مختلف از خرید خدمات داخلی فناورانه خودداری می‌شود.

در خصوص نکته یاد شده، دو مساله وجود دارد؛ اول آنکه شاید در بسیاری اوقات عرضه‌کنندگان داخلی ما آن تجربه و سابقه قبلی را

در این بازارها ندارند و به همین دلیل ممکن است در قدم‌های اول، کیفیت خدمات محصولات خارجی را نداشته باشند. اما به باور من، اصل ماجرا به این موضوع بر نمی‌گردد. مادر بسیاری اوقات شاهد این قضیه هستیم در شرایطی محصول خارجی انتخاب می‌شود که رقیب داخلی مدت‌هاست در بازارسازی برای محصول خود کار کرده، اما به دلایل واهی بسیاری اوقات به خاطر یک بازدید و یا یک سفر خارجی به دلیل اینکه به نوعی تعامل با خارجی‌ها جذابیت‌های ویژه‌ای برای کارفرماها دارد، به سمت استفاده از محصولات خارجی روی می‌آورند. به طور مثال مادر صنعت نرم‌افزار به شدت با این قضیه مواجه هستیم. من معتقدم به هر حال محصولات و خدمات جای خود را در بازار داخلی باز می‌کنند و این شرایط با این وضعیت ادامه پیدا نمی‌کند. عملاً به خاطر اینکه هم اشتغال مولد و پایدار ایجاد می‌کنند و هم ارزش افزوده در داخل خود کشور باقی می‌ماند، مسیر به این سمت خواهد رفت اما به جای حمایت‌هایی مانند اعطای وام و حمایت‌های شعاری، مهمترین مساله این است که در حال حاضر بزرگترین

کنندگان داخلی

پشتیبان تولید باشد. من برای انجام کار تولیدی خود در اسفند ۹۳ زمینی را تحویل گرفته و کار را آغاز کردم که خرداد سال گذشته آماده راه اندازی بود. یعنی در عمل، دو سال کار طول کشید و این مدت ۱۱ ماه مشخصاً تاخیری بود که وزارت صنایع بر ما تحمیل کرد و مانع آغاز فعالیت ما شده بود.

در مواردی نیز شاهد هستیم که قانون به نفع تولید نیست یا اگر هم به نفع تولید باشد، توسط مجریان به درستی اجرا نمی شود. به طور مثال، ماشین آلاتی که در داخل کشور قابل تولید است، نباید از خارج وارد شود. اما متأسفانه شخصی که تصمیم می گیرد آیا این ماشین در داخل، قابل تولید است یا خیر و یا اینکه خرید از داخل به صلاح است یا نه، جوانی است که به تازگی از دانشگاه وارد صنعت شده و از مختصات کار، دستگاه و حجم آن آشنایی و شناختی ندارد، حتی پروژه کوچکی را نیز مدیریت نکرده و مشکلات را نمی داند. با این حال، نتیجه ۱۱ ماه معطلی ما می شود؛ صبر کردن و خون دل خوردن و هنگامی هم که به مسئولان وزارت برای حل و فصل مشکل خود رجوع می کنیم، با اینکه حرف ما را قبول دارند اما می گویند در این سیستم اداری قادر به انجام هیچگونه کمکی نیستند.

به صورت مشخص در این حوزه، من سعی کرده‌ام برای راه اندازی خط تولید با سرمایه گذاری که به صورت خانوادگی در کار تجارت بود، وارد مذاکره شوم و او را به مشارکت در این طرح ترغیب کنم. این فرد که همواره در امر تجارت موفق بوده، تصمیم گرفت که برای اولین بار وارد بخش تولید شود و سرمایه گذاری کلانی انجام دهد. پس از طی این مدت و با وجود مشکلاتی که در طول این مسیر

برای ما به وجود آمد، او شخصاً از ورود به این کار پشیمان شد و گفت اگر سرمایه‌ای که در کار تولید قرار دادیم را در کار تجارت وارد می کردیم، علاوه بر اینکه چندین بار سرمایه در گردش می افتاد، سود بیشتری نیز کسب می کردیم. اما در حال حاضر که وارد کار تولید شده‌ایم، چندین سال است که معطلیم و در عین حال انواع و اقسام مشکلات را پیش رو داریم. او حتی امیدی ندارد اگر این کارخانه وارد چرخه تولید شود، سرمایه‌ای که ۵ سال قبل هزینه کرده، برگشتی داشته باشد. یعنی شرایط در عمل به گونه‌ای است که وقتی سرمایه‌گذار وارد می شود، هیچگونه حمایتی از سوی دولت از او صورت نمی گیرد. به همین دلیل است که افراد مایل هستند در این امر درگیری نداشته باشند و وارد آن نشوند، مگر اینکه نیت خیری پشت اقدام آنها باشد که بتوانند با راه اندازی یک کارخانه برای عده‌ای شغل ایجاد کنند. در غیر این صورت از نظر اقتصادی، ورود به بخش تولید، هیچ صرفه اقتصادی ندارد.

حداقل در این موردی که من درگیر آن بودم، مشاهده کردم سرمایه‌گذار برای سرمایه‌گذاری ۲۰۰ تا ۲۵۰ میلیارد تومانی در بخش تولید، شخصاً از کارش پشیمان است. حتی من نزد معاون وزیر رفتم و عنوان کردم که شما درخواست می کنید سرمایه‌گذار خارجی به کشور بیاید، در حالی که این افراد سرمایه‌گذار داخلی و هم‌سنگ و هم‌میهن خودمان هستند و با این وجود از اینکه در کار تولید وارد شده‌اند، ابراز پشیمانی می کنند. او هم با اعلام وجود مشکلات و تصدیق اظهارات من، عنوان کرد که نمی توانند مشکلات را حل کنند. در واقع هیچ عزمی برای حل و فصل مشکلات تولید کننده نداشتند.



شهاب جوانمردی

عضو هیات مدیره
سازمان نظام
صنعتی رایانه‌ای
تهران

بانک‌ها قرار دارد، در حالی که شکل‌گیری بانک‌ها و صندوق‌های توسعه‌ای که بتوانند تامین مالی با نرخ پایین‌تری انجام دهند، فضای کسب و کارهای استارت‌آپی و فناوری‌ها را جدید را بشناسند و از روش‌های دیگر تامین مالی مانند پیش خرید خدمت یا شراکت‌های موقت توسط نهادهای دولتی می شود، تامین مالی را ارزان تر خواهد کرد. نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد، مساله سهولت راه اندازی کسب و کار و مقررات زدایی در این بخش است. دو بحث در این حوزه وجود دارد. اول آنکه اصولاً کسب و کار در کشور ما از پیچیدگی بالایی برخوردار است و نهادهای مختلفی باید در قانونگذاری کمک کنند که این موارد جزو فضای عمومی کسب و کار است. هر کسی که کاری راه می اندازد، خودش را باید با این شرایط وفق دهد. اما مساله بعدی این است که در این شرایط، بسیاری از افراد فکر می کنند که باید بر استارت‌آپ‌ها مدام قاعده گذاری جدیدی داشته باشند. در حالی که دنیا به سمت مقررات زدایی پیش می رود، اما در کشور ما مدام همه می خواهند یک محصول جدیدی ایجاد کنند.

بازار هنوز دست دولت و حاکمیت است. شاید بیش از ۸۰ درصد خدمات‌شان را به جز مجموعه‌های B2C به دولت و حاکمیت می فروشند. اول از همه، باور خرید خدمت داخلی باید در دولت و حاکمیت شکل گیرد.

برای گام بعد، زمانی که این مجموعه‌ها تقویت شوند، خود کیفیت‌شان را افزایش می دهند، چون رقابت شکل می گیرد و اگر در یک بازاری آنها نتوانند شرایط کیفی مورد نظر مشتریان را فراهم کنند، قطعاً خودشان از بازار حذف خواهند شد.

یکی از بزرگترین مسائلی که در خصوص شرکت‌های دانش بنیان وجود دارد، مساله تامین مالی آنها است. در کشور ما عمدتاً تامین مالی بر دوش بانک‌ها بوده و این نهادها با توجه به قیمت تمام شده و نرخ سپرده قانونی بانک مرکزی و ضریب عدم بازپرداخت بدهی‌های بانکی، در عمل قیمت تمام شده پول را افزایش می دهند. فرض کنید یک بانک بالای ۲۰ درصد هزینه تمام شده پول خود را دریافت می کند اما با این حال مشاهده می شود عمده تامین مالی بر روی دوش

قلمرو رفاه

پرونده

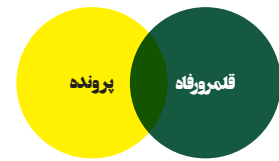
امسال نمایندگان کارگری
توانستند سبد معیشت را نیز
اضافه بر نرخ تورم برای تعیین
حداقل دستمزد به کار گیرند اما
با این وجود هنوز شکاف زیادی
بین درآمد و هزینه کارگران
وجود دارد و کارگران از توان
چانه زنی قابل قبولی مقابل
دولت و نمایندگان کارفرمایی
برخوردار نیستند.

کارگران روی زمین

۱۳۲ سال است که اول ماه مه به عنوان روز جهانی کارگر در تمامی کشورها به جز آمریکا، کانادا و چند کشور کوچک به عنوان روز کارگر گرامی داشته می‌شود؛ یک روز برای میلیون‌ها انسانی که یا در فقر مطلق به سر می‌برند یا به سختی در آمدشان کفاف هزینه‌شان را می‌دهد. عادلانه‌تر شدن شرایط کار و دریافت دستمزدی که بتواند کارگران را از فقر نجات دهد مطالبه‌ای است که در بیش از ۱۳ دهه کارگران همزمان با روز جهانی کارگر آن را فریاد زده‌اند. نمی‌توان گفت وضعیت کارگران اصلاً تغییر نکرده و در همچنان بر همان پاشنه سابق می‌چرخد، اما آمارهای جهانی نشان می‌دهد کماکان توزیع ناعادلانه ثروت میلیون‌ها انسان را در کشورهای مختلف رنج می‌دهد. بررسی‌ها در ایران نشان می‌دهد بیش از ۳۳ درصد شهروندان زیر خط فقر مطلق به سر می‌برند. فقر ارضیه شومی است که از پدران و مادران به فرزندان می‌رسد و جز این، سیاست‌ها غلط و ماجراجویی‌های عجیب و غریب دولت‌ها باعث از بین رفتن طبقه متوسط جامعه شده و تعداد فقرا را روز به روز افزایش می‌دهد. گزارش‌های بیش رو نشان می‌دهد جمعیت زیر خط فقر در ایران تنها کسانی نیستند که کار نمی‌کنند، بلکه اکثر شاغلان نیز از فقر رنج می‌برند؛ فقری که کودکان و زنان را نیز به بازار کار کشانده و باعث شده بسیاری از آنها در بخش خاکستری اقتصاد به کار گرفته شوند. در ایران این فقط حدود ۱۳ میلیون نفری که بیمه کارگری دارند نیستند که روز کارگر را گرامی داشته و انتظار دارند صدایشان شنیده شود، بلکه این روز، روز میلیون‌ها شاغل غیر رسمی از زنانی که با حقوقی پایین‌تر از حداقل دستمزد کار می‌کنند تا کودکانی که جای بازی کردن یا مدرسه رفتن در کارگاه‌های زیرزمینی مشغول کارند نیز هست.



کارگران زیر زمین



۱۲/۱ درصد از کسانی که دنبال کار می‌گردند، بیکار هستند و ۱۰/۴ درصد شاغلان، اشتغال ناقص دارند. در نظر گرفتن این واقعیت که میلیون‌ها نفر در ایران (کودکان کار، اتباع غیرمجاز و...) به صورت غیرمجاز کار می‌کنند، نشان می‌دهد شاغلان ایرانی، رقبای مجاز و غیرمجاز زیادی دارند و این شرایط باعث می‌شود در بسیاری موارد تن به کار ارزان بدهند

محمدجواد صابری



روزنامه‌نگار

وقتی این واقعیت را مورد توجه قرار می‌دهیم که میلیون‌ها ایرانی در شرایطی کار می‌کنند که شکافی ۱۵۰ درصدی بین درآمد و هزینه آنها وجود دارد، ممکن است این گزاره دم‌دستی را مطرح کنیم که چرا این افراد سر کار می‌روند؟ شاید این واقعیت که این کارگران هستند که چرخ اقتصاد را می‌چرخانند و اگر روزی آنها دست از کار بکشند، بخش‌های مختلف فلج شده و فعالیت آنها متوقف می‌شود، باعث شود از کارگران دعوت کنیم حقوق اساسی خود را مورد توجه قرار دهند. با وجود این، اندکی کنکاش در شرایط کار در ایران نشان می‌دهد طرح کردن چنین گزاره‌هایی بیشتر از سر شکم سیری است؛ در ایران امنیت شغلی به قدری پایین است که اکثر کارگران کوچکترین قدرتی برای مانور ندارند. با توجه به قراردادهای رایج در بازار کار ایران و با بررسی قانون و نظارت‌گری‌هایی که وجود دارد، یک کارگر به راحتی جای خود را به کارگری دیگر می‌دهد و آب هم از آب تکان نمی‌خورد. در این شرایط کارگران به تجربه آموخته‌اند انعطاف زیادی به خرج دهند تا همان حقوقی که تقریباً یک سوم نیازهای حداقلی آنها را تامین می‌کند، از دست نرود.

چندین عدد و رقم وجود دارد که ثابت می‌کند کارگر در ایران زیاد است. برای کارگر تعاریف متعددی وجود دارد، اما اینجا بیش از هر چیز آن تعریفی از کارگر مدنظر است که در قانون کار ایران ارائه شده است. در این قانون که تصویب آن به دهه ۳۰ هجری شمسی برمی‌گردد، کارگر «کسی است که به هر عنوان در مقابل دریافت حق السعی اعم از مزد، حقوق، سهم سود و سایر مزایا به درخواست کارفرما کار می‌کند». بر اساس این تعریف میلیون‌ها ایرانی کارگر به حساب می‌آیند، حال آنکه میلیون‌ها ایرانی دیگر نیز در صف کارگر شدن قرار دارند. نیروی فعال در ایران حدود ۴۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. این یعنی حدود ۵۰ میلیون ایرانی به دنبال کار نیستند. رقم بالایی از این افراد، زیر ۱۵ ساله‌ها و بانزشتگان هستند. دانشجویان، زنان خانه‌دار و... نیز به دلیل شرایط خاص یا به میل خود دنبال کار نمی‌گردند.

بررسی‌ها نشان می‌دهد بی‌میلی به کار در مواردی خودخواسته نیست، یعنی هر فرد بی‌میل به کار به این دلیل که نیازی به درآمد ندارد نسبت به کار کردن بی‌رغبت نیست، بلکه ممکن است مجموعه شرایطی باعث شود یک فرد عطای کار کردن را به لقایش ببخشد. نیافتن کار در حوزه مورد علاقه یا جایی که فرد تخصصی در آن دارد، شرایط ناعادلانه کار، برخی محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های فرهنگی و... همه و همه می‌توانند شهروندان را به صورت خودخواسته از زمره کارجویان خارج کند.

علاوه بر این، ۱۲/۱ درصد از کسانی که دنبال کار می‌گردند، بیکار هستند و ۱۰/۴ درصد شاغلان، اشتغال ناقص دارند. این دو دسته رقبای بالقوه شاغلان ایرانی به حساب می‌آورند. در نظر گرفتن این واقعیت که میلیون‌ها نفر در ایران (کودکان کار، اتباع غیرمجاز و...) به

صورت غیرمجاز کار می‌کنند، نشان می‌دهد شاغلان ایرانی رقبای مجاز و غیرمجاز زیادی دارند و این شرایط باعث می‌شود در بسیاری موارد تن به کار ارزان بدهند.

قرارداد کاری از کجا آمد؟

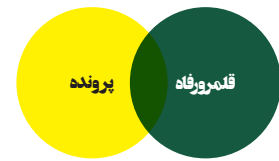
عقد قرارداد کاری به عنوان مولفه‌ای حمایتگر از کارگران از اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ میلادی در کشورهای غربی مورد توجه قرار گرفت. تا پیش از این، کار کردن برای دیگران مشمول قواعد متفاوتی بود. در جوامع ارباب-رعیتی و فئودالی، اساساً قرارداد مشخص کاری وجود نداشت یا قانونی برای حمایت از قراردادهای کتبی و شفاهی نبود. در این جوامع کارگران یا برده و زیردست بی‌جیره و مواجب بودند یا کارفرما به دلخواه دستمزدی به صورت نقدی و غیرنقدی به آنها می‌داد. با وارد شدن دولت‌ها به مناسبات بازار کار، قرارداد کاری هم معنا پیدا کرد. اوایل قرارداد کار ذیل قوانین اجاره بود و در واقع یک فرد کار دیگری را در برابر پرداخت مزدی اجاره می‌کرد.

رفته‌رفته قوانین مترقی‌تری در این زمینه تدوین شد و در آنها حقوق کارگران مورد توجه قرار گرفت. در مترقی‌ترین و آخرین قوانین که اتفاقاً قانون کار ایران نیز چندان دور از آنها نیست، امنیت شغلی مورد توجه قرار گرفت. بر این اساس، قواعد مشخصی درباره قرارداد بستن با کارگر وجود دارد، قراردادهای سفید امضا ممنوع است، حداکثری برای قراردادهای کوتاه‌مدت وجود دارد، در صورت اخراج یا ترک شغل باید حقوق و مزایایی به کارگر تعلق گیرد و... با وجود اینکه ایران از دهه‌ها پیش قانونی مترقی در زمینه کار تصویب کرده، اما به دلایل مختلف کشور ما یکی از ناامن‌ترین کشورهای نظر ثبات شغلی است. یکی از دلایل اصلی ناامنی شغلی بالادار ایران وضعیت بد فضای کسب و کار است که منجر به بیکاری بالادار ایران و کار کردن زیر ظرفیت تولید شده است. از منظر کارفرمایان که به ماجرا نگاه کنیم، چرخ تولید نمی‌چرخد و همین باعث می‌شود آنها به دنبال نیروی کار ارزان بگردند. یکی دیگر از دلایل ناامنی شغلی پایین در ایران برخی ابهامات قانونی، تغییرات اشتباه در قانون کار و مهم‌تر از همه قانون و نظارت‌گری است.

شکاف عمیق در آمد و هزینه

۲۲ فروردین امسال پس از کش و قوس‌های فراوان نمایندگان کارگری، کارفرمایی و دولت درباره افزایش حقوق به توافق رسیدند. بر اساس این توافق دستمزد حداقلی بگیران، یعنی کارگرانی که پایه حقوقی آنها در سال گذشته ۹۲۹ هزار و ۹۳۱ تومان بود با افزایش ۱۸۱ هزار و ۳۳۶ تومانی به یک میلیون و ۱۱۱ هزار و ۲۶۷ تومان رسید. این افزایش حقوق که به دنبال سال‌ها مطالبه‌گری کارگران رخ داد، موفقیتی شیرین به حساب می‌آید، چرا که آنها توانستند بالاخره حرف خود را مبنی بر اینکه معیار افزایش حقوق علاوه بر تورم اعلامی





با وجود گفته‌های خوش‌بینانه فعالان کارگری و به‌رغم اینکه امسال کارگران بالاخره شاهد افزایش حقوقی هستند که کمتر از قبل باعث سخت شدن معیشت آنها می‌شود، اما فاصله تا رسیدن به حقوقی که تامین‌کننده حداقل نیازها باشد فاصله‌ای جدی است

دستمزد کارگران با امنیت شغلی و فردی آنها مرتبط است، عنوان می‌کند که حداقل دستمزد در نظر گرفته شده برای کارگران کمتر از نیمی از آن چیزی است که در قانون برای حداقل دستمزد تعیین شده است، اما برخی کارفرمایان از پرداخت همین دستمزد هم شانه خالی می‌کنند، چنانکه ما شاهد فعالیت زیاد کارگاه‌های زیرزمینی هستیم که در آنها اغلب دستمزدی پایین‌تر از حداقل حقوق به کارگران پرداخت می‌شود. این فعال کارگری با بیان اینکه وقتی این موضوع را پیگیری می‌کنیم متوجه می‌شویم دلیل این امر این است که کارگران فاقد امنیت شغلی هستند، تصریح می‌کند: بسیاری از کارگران به دلیل کوچکترین اعتراض به شرایط کاری خود اخراج می‌شوند و بالا بودن نرخ بیکاری هم مزید بر علت است تا هیچ کارگری نتواند اعتراض کند. او عنوان می‌کند: در این شرایط جالب اینجاست که برخی کارشناسان و فعالان اقتصادی، مسائل کارگری را عامل وضعیت نامطلوب فضای کسب و کار معرفی می‌کنند و از علت‌های دیگر که دلیل اصلی این وضعیت است، غفلت کرده و به این ترتیب به قانون کاری که فقط روی کاغذ است، حمله می‌کنند.

خدایی می‌گوید: ما اگر بخواهیم خودمان را با کشورهایی که اقتصاد آزاد دارند مقایسه کنیم، باید به این سمت حرکت کنیم که میزان امنیت شغلی به ۵۰ درصد برسد، اما عملاً شاهد این هستیم که امنیت شغلی در ایران بسیار پایین‌تر از کشورهایی است که رسماً اقتصاد آزاد و حتی نئولیبرالی دارند. به گفته او، زمانی که امنیت شغلی برای کارگران وجود نداشته باشد، سایر مولفه‌های وضعیت بدی پیدا می‌کنند و نمی‌توان از کارگری که هر آن در معرض اخراج است، انتظار بهره‌وری بالا و نوآوری داشت.

این فعال کارگری بیان می‌کند: برای بهبود امنیت شغلی کارگران در ماده ۷ قانون کار ظرفیتی وجود دارد، اما سال‌هاست که این ماده مغفول مانده و فعالان کارگری به دنبال این هستند تا حداکثری برای قراردادهای موقت تعیین کنند. دستورالعملی نیز در این زمینه نوشته شده و منتظر تصویب آن در هیأت دولت هستیم. او می‌گوید: اگر این دستورالعمل در هیأت دولت، تصویب و حداکثری برای قراردادهای موقت تعیین شود، می‌توانیم عنوان کنیم گام اول برای بهبود امنیت شغلی کارگران برداشته شده است.

نباید فراموش کرد که ایران با پیوستن به کنوانسیون‌های مختلف، ملزم به تطبیق قوانین داخلی خود با قواعد بین‌المللی است. بررسی قانون کار ایران نشان می‌دهد قانونگذار توجه ویژه‌ای به مقولات مختلف کارگری داشته، اما برای بسیاری از مواد قانون کار دستورالعمل‌های لازم تهیه نشده و بیش از چند دهه است که این مواد از جمله ماده ۷ قانون کار که اشاره به قراردادهای موقت دارد عملاً کنار گذاشته شده‌اند.

نقش اصلی را ایفا می‌کند. با وجود این، در همین اقتصادی که بسیاری از کارشناسان اصلاح آن را منوط به کوتاه شدن دست دولت‌ها از بخش‌های مختلف آن می‌دانند، کارگران در وضعیتی به مراتب بدتر از اقتصادهای نئولیبرالی روزگار می‌گذرانند. علاوه بر دستمزدها که عملاً تفاوت فاحشی با هزینه مورد نیاز برای تامین نیازهای اولیه دارد، امنیت پایین شغلی معضلی است که به شدت بخشی از کارگران ایرانی را عذاب می‌دهد.

دفاع از حقوق کارگران موضوع کنوانسیون‌های متعدد بین‌المللی است که به تدریج و بعد از اعتراضات گسترده شکل گرفت و دولت‌های مختلف آنها را پذیرفتند. پیوستن به یک کنوانسیون به معنای کوشش برای تطبیق قوانین داخلی یک کشور با اصول پذیرفته شده جهانی است و ایران از اواخر دهه ۱۳۳۰ هجری شمسی به تدریج به سمت قانونگذاری در راستای بهبود شرایط کارگران قدم برداشت. قانون کار ایران قانونی مترقی است و روی کاغذ کارگران ایرانی بسیار سعادتمند هستند، اما در عمل قانون و نظارت‌گریزی باعث شده که در بدیهی‌ترین امور مربوط به کارگران با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو باشیم. یکی از مهمترین اشکالات بازار کار ایران، وجود قراردادهای موقت و بعضاً سفید امضا است که به اذعان کارشناسان حوزه کار به ایجاد ناامنی شغلی انجامیده است. بر اساس قانون، قرارداد سفید امضای کاری ممنوع است، اما قانونگذار قرارداد موقت را می‌پذیرد، حال آنکه مدت زمان و چگونگی این قرارداد موقت مهم و تعیین‌کننده است. باید اذعان کرد که قرارداد موقت یک، سه و شش ماهه برای یک کار مستمر عملاً تفاوتی با کار کردن بدون قرارداد نمی‌کند، چرا که در بسیاری موارد آنقدر تعهدات مختلف به کارگران تحمیل می‌شود که اخراج آنها ساده و با کمترین هزینه امکان‌پذیر است. در یکی دو سال اخیر کوشش‌هایی برای تعیین حداکثر مدت قرارداد موقت کار انجام شد. به‌رغم وعده معاون وزیر کار در این مورد که این مهم تا پایان سال ۱۴۰۶ اتفاق می‌افتد، همچنان وضعیت همانند گذشته است.

عضو کارگری شورای عالی کار در گفت‌وگو با «قلمرو فاه» بیان می‌کند: مقوله امنیت شغلی یکی از مهمترین مواردی است که فعالان کارگری در سراسر دنیا آن را مورد توجه قرار می‌دهند. امنیت شغلی در کشور ما وضعیت نگران‌کننده‌ای دارد. سال‌هاست تعادل بین دو مفهوم امنیت شغلی و انعطاف‌پذیری بر هم خورده است، به گونه‌ای که بیش از ۹۵ درصد از کارگران ما فاقد امنیت شغلی هستند. علی‌حدایی ادامه می‌دهد: از منظر بهزیستی امنیت مهمترین موضوع برای هر انسان است و امنیت عمومی به دنبال امنیت فردی شهروندان حاصل می‌شود و زمانی که امنیت شغلی به عنوان بخشی از امنیت فردی وجود نداشته باشد در این زمینه مشکل ایجاد می‌شود. او با بیان اینکه موضوع

ظهور کارگران خودکارفرما

زهراملاعلی



روزنامه نگار

خدمات دهندگان یا تولیدکنندگانی به حساب می‌آمدند که سود خود را با افرادی دیگر تقسیم می‌کردند. آنها در واقع، حلقه‌ای از زنجیره‌ای بودند که اشکال عمده کارگری - کارفرمایی یعنی تصاحب ارزش افزوده کارگر توسط کارفرما را به کلی حل نمی‌کرد. جز این دسته از افراد، خود کارفرمایانی هم بودند که درآمدی کارگری اما سیاقی کارفرمایی داشتند. این دسته به ندرت در گذشته وجود داشت و ارائه خدمات و مصرف بی‌واسطه آن عمدتاً در مشاغل خرد، غیرقانونی یا غیررسمی اتفاق می‌افتاد. در دهه‌های اخیر مشاغل ظهور کرده که در آنها واسطه‌ها از بین رفته، اما باز هم نمی‌توان این افراد را کارفرما به حساب آورد. شاید استفاده از تعبیر کارگر خود کارفرما تا حدی مشکلات را حل کند. در ایران بیش از هر چیز بخش زیادی از شاغلان مشاغل خانگی را می‌توان جز این دسته به حساب آورد. مشاغل خانگی در ایران در سال‌های اخیر به واسطه حمایت‌های دولتی، تمایل بیشتر زنان به کار کردن، فراگیر شدن استفاده از وسایل ارتباط جمعی به‌ویژه اینترنت و... رشد قابل توجهی داشته است.

جدال با غول بیکاری با مشاغل خانگی

سال گذشته نرخ بیکاری در ایران با ۰/۳ درصد کاهش به ۱۲/۱ درصد رسید. این در حالی است که مسئولان دولتی از قبل، اعلام بسیج عمومی برای اشتغالزایی داده بودند. از رویکردهای مهم دولت‌های یازدهم و دوازدهم مقابله با بیکاری با استفاده از بستری است که فضای مجازی ایجاد می‌کند. هر چند بر اساس گفته‌های آنها استارت‌آپ‌ها می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای در رفع بیکاری داشته باشند، اما آنها گوشه‌چشمی نیز به مشاغل خانگی دارند. توجه به مشاغل خانگی بیش از هر چیز در دولت‌های نهم و دهم اتفاق افتاد، هر چند این دولت‌ها کارنامه موفق‌تری در این زمینه ندارند. به هر حال به نظر می‌رسد ادامه توجه به مشاغل خانگی به عنوان راهکاری برای رفع چالش بیکاری و همزمانی آن با فراگیر شدن استفاده از شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها باعث نقش‌آفرینی این نوع مشاغل در اقتصاد ایران شده است. پروانه مافی، نماینده مردم تهران در مجلس می‌گوید: «با توجه به برآیند آمارهای ارائه شده می‌توان گفت رقمی بین ۱۰ تا حداکثر ۱۵ درصد از تولید ناخالص داخلی در کشور به فعالیت کسب و کارهای خرد و مشاغل خانگی و عمدتاً در حوزه‌های فرهنگی، هنری، صنایع دستی، تجارت الکترونیک و تولیدی‌های کوچک اختصاص دارد.» نگاهی به شبکه‌های اجتماعی پرطرفدار در ایران مانند اینستاگرام، فیس‌بوک و همچنین پیام‌رسان تلگرام نشان می‌دهد درصد بالایی از کاربران از این فضا برای تبلیغ کار خود یا فروش محصولاتشان استفاده می‌کنند. محصولات قابل عرضه همیشه محصولات از پیش ساخته شده نیستند، بلکه در بسیاری موارد تولیدات هنری یا مصنوعات ظریف کیف دست‌ساز در صفحات شبکه‌های اجتماعی تبلیغ می‌شوند.

ذهنتی که در باره واژه «تولید» و «کارگر» وجود دارد همچنان تحت القابات ادبیات عصر صنعتی شدن است؛ هر چند روی کاغذ در دهه‌های اخیر این دو تعبیر دستخوش تغییرات زیادی شده است. با وجود اینکه همچنان دو تعبیر «تولید» و «کارگر» با هم گره خورده، اما کارگر کسی نیست که تنها تولیدات صنعتی داشته باشد. اکنون با طیف وسیعی از کارگران روبه‌رو هستیم که انواع و اقسام چیزها را تولید می‌کنند؛ از کالاهای صنعتی گرفته تا محصول کشاورزی و خدماتی که خود طیف وسیعی را شامل می‌شود. حتی دیگر نمی‌توان این تعریف را برای کارگر پذیرفت که کارگران کسانی هستند که از کارفرمایی دستور می‌گیرند و کالایی تولید کرده یا خدمتی ارائه می‌دهند. هر چند قانون کار ایران تعریفی نسبتاً مدرن‌تر از تعریف کلیشه‌ای کارگران ارائه می‌کند، اما وقتی بنا به دادن آمار و ارقام می‌شود، تعداد کارگران را بر اساس نوع بیمه پرداختی مشخص می‌کنند. ناگفته پیداست در این نوع آماردهی نه تنها تعدادی از کارگران نادیده گرفته می‌شوند که مشخص نیست واقعا کارگران در بازار کار ایران چه سهمی دارند. آمار تفکیکی در مورد بخش‌هایی که شاغلان ایرانی در آن مشغول هستند نشان می‌دهد بیش از نیمی از شاغلان ایرانی در بخش خدمات مشغول به کار هستند. این میزان در سال ۹۶ نسبت به قبل افزایش داشته است. بر اساس آخرین آمار تعداد کل شاغلان در جهان کمی بیشتر از ۳ میلیارد نفر است. سهم ایران از این جمعیت بر اساس آمارهای رسمی ۲۳ میلیون ۳۷۸ هزار و ۶۱۳ نفر می‌شود. اینکه از این تعداد چند نفر کارگر به حساب می‌آیند، بر اساس تعریفی که از مفهوم کارگر داریم متفاوت است. حالاً می‌توان نوعی دیگر از کارگران را نیز ردیابی کرد. اقتصاد جهانی در دهه‌های اخیر شاهد ظهور کارگران خودکارفرما بوده‌اند.

کار کردن برای خود

«کار کردن برای خود» تعبیری است که در سال‌های اخیر زیاد از دهان ایرانیان می‌شنویم. بسیاری از شهروندان رضایت چندانی از استخدام دولتی ندارند، ضمن اینکه اگر بخواهند به استخدام دولت هم درآیند با توجه به کاهش چشمگیر استخدام‌های دولتی در سال‌های اخیر راهی بس طولانی پیش روی آنهاست. بسیاری پارا از این هم فراتر گذاشته و حتی علاقه‌ای به استخدام در بخش خصوصی هم ندارند. آنها با بیان اینکه «آدم باید برای خودش کار کند» یا «تا وقتی خودت رئیس خودت نباشی به جایی نمی‌رسی» دنبال راهی می‌گردند تا به اصطلاح خودشان کارفرمای خودشان شوند. این رویه البته پیش‌تر هم وجود داشته به‌ویژه در مورد کسبه و کشاورزان خرده‌پا می‌توانستیم کسانی را بباییم که در آمدی اندازه یک رئیس ثروتمند نداشتند، اما به هر حال برای خودشان کار می‌کردند و گاه رئیس دسته کوچکی هم بودند. این افراد را مشکل می‌شد در دسته‌ای جای داد یا حداقل از شمول کارگر - کارفرما خارج بودند و

کارکردن در شرایط ناایمن

زیان مرگ بر اثر حوادث کاری در ایران، حداقل ۸۱۴ میلیارد تومان در سال است

نرگس صابری



روزنامه نگار

بخش‌های ساختمانی و صنعتی هستند، اما پشت میز نشین‌ها نیز به واسطه نبود استانداردهای سلامت بر اثر کار زیاد و مداوم فرسوده و بیمار می‌شوند. اگرچه مرگ مستقیم بر اثر حوادث کار عمدتاً مرتبط با مشاغل سخت یا آن دسته مشاغلی است که نظارت‌های کمی بر آن وجود داشته و کارفرمایان در آن مشاغل کارگران روزمزد و در مواردی غیرمجاز را استخدام می‌کنند، اما مرگ بر اثر بیماری‌های ناشی از کار متوجه همه مشاغل است. یکی از دلایل مهمی که بیماری‌های ناشی از کار و به تبع آن مرگ به این دلیل را افزایش می‌دهد، ساعات کاری زیاد در ایران است. با وجود اینکه همواره این انتقاد وجود دارد که میزان تعطیلات در ایران زیاد است، اما با توجه به اینکه میزان ساعات کار هفتگی در ایران بیش از بسیاری از کشورهاست، به صورت کلی شاغلان ایرانی ساعات بیشتری را در محل کار حضور دارند و در مواردی با اضافه کاری اجباری نیز روبه‌رو هستند. همین موضوع فرسودگی نیروی کار را افزایش داده و بیماری‌های ناشی از کار کردن را بیشتر می‌کند. مقایسه ساعات کاری و دستمزد در کشورهای مختلف

حوادث کار در ایران

آمارهای جهانی نشان می‌دهد روزانه ۶ هزار و ۳۰۰ نفر بر اثر حوادث

اگر این فرض را بپذیریم که روزانه در ایران ۲/۲ نفر جان خود را بر اثر حوادث ناشی از کار از دست می‌دهند، هر روز در کشور ما به دنبال اینگونه حوادث ۱۸ هزار روز کاری از بین می‌رود. این در حالی است که آمارهای رسمی ضدونقیضی در مورد حوادث کار در ایران وجود دارد. مسئولان وزارت کار تعداد کشته‌شدگان بر اثر حوادث کار در سال ۹۵ را ۸۱۴ نفر اعلام کردند، اما یک مقام مسئول در پزشکی قانونی با بیان اینکه جان‌باختگان حوادث کار در ایران در این سال رشد ۳۰ درصدی داشته است، ما را به عدد تخمینی بیش از ۳ هزار کشته بر اثر حوادث کار در ایران می‌رساند. ایران به مانند تلفات تصادفات جاده‌ای در این زمینه نیز وضعیت نگران‌کننده‌ای دارد و این واقعیت زمانی هشداردهنده می‌شود که بدانیم حدود ۶ برابر آمار فوتی‌های حوادث شغلی بر اثر ابتلا به بیماری‌های شغلی می‌میرند.

مردن به خاطر کار کردن؛ تصور چنین اتفاقی برای ما تصویری بعید و دور از ذهن است، اما بررسی آمارها مربوط به حوادث کار در ایران نشان می‌دهد مرگ فقط برای همسایه نیست و عدم رعایت حداقل ایمنی‌ها در محیط کار تمامی کارکنان ایرانی را به صورت مستقیم و غیرمستقیم در معرض خطر مرگ قرار داده است. هرچند بیشترین کشته‌شدگان مستقیم و غیرمستقیم حوادث کار شاغلان در



مشکلات اسکلتی - عضلانی، عوارض شغلی حاصل از سروصدای زیاد در محیط کار و عوارض شیفت‌های کاری طولانی و نامنظم شایع‌ترین بیماری‌های شغلی و سرطان‌های ناشی از بیماری‌های شغلی است



روزانه ۶ هزار نفر قربانی کار

آمارهای جهانی نشان می‌دهد روزانه ۶ هزار و ۳۰۰ نفر بر اثر حوادث کار در سراسر جهان جان خود را از دست می‌دهند. هرچند تعداد بالای کارگران در یک کشور می‌تواند قربانیان حوادث کار را نیز افزایش دهد، اما رابطه مستقیمی میان حوادث کار و توسعه‌یافتگی وجود دارد.

سال، بیش از ۸۰۰ کارگر ساختمانی در اثر حوادث ناشی از کار جان باختند. حوادث کار منجر به مرگ در استان تهران رشد ۳۴ درصدی در مقایسه با آمار مدت مشابه سال قبل خود داشته، به گونه‌ای که در چهار ماهه اول سال ۹۶ حوادث ناشی از کار جان ۱۲۱ نفر را در استان تهران گرفت.

اگر آماری را که پزشکی قانونی از حوادث ناشی از کار ارائه داده مینا قرار دهیم، حداقل در سال ۹۵ آمار قربانیان حوادث کار جهشی معنادار داشته است. افزایش ۳۰ درصدی تلفات حوادث ناشی از کار به معنای این است که بیش از ۳ هزار نفر در این سال بر اثر این حوادث جان خود را از دست داده‌اند. حدود نیمی از قربانیان حوادث کار در ایران کارگران ساختمانی هستند. اگر به آمار هزار و ۲۰۰ کارگر ساختمانی که در سال ۹۴ جان خود را بر اثر حوادث ناشی از کار از دست داده‌اند ۳۰ درصد اضافه کنیم به عدد هزار و ۵۶۰ نفر می‌رسیم، حال آنکه به گفته مسئولان، این تنها نیمی از قربانیان است و در کل تعداد قربانیان حوادث کار تنها در یک سال به ۳ هزار و ۱۲۰ نفر می‌رسد. ریشه تناقض‌های موجود البته به راحتی قابل کشف است. وزارت کار نمی‌تواند اطلاعات دقیقی از حوادث کار داشته باشد؛ چرا که تنها به واسطه گزارش‌های واصله که برای دریافت حقوق و غرامت دریافت می‌کند، به جمع‌آوری آمار می‌پردازد، اما پزشکی قانونی تنها مرجعی است که هر حادثه‌دیده‌ای به ویژه در صورت فوت به آنجا فرستاده می‌شود. این سازمان می‌گوید سقوط از بلندی، اصابت جسم سخت، سوختگی و کمبود اکسیژن از مهمترین عوامل فوت کارگران است.

مرگ غیر مستقیم ناشی از کار

غیر از مرگ مستقیم ناشی از حوادث کار، مرگ غیر مستقیم ناشی از کار کردن را نیز باید ذیل مقوله کار ایمن بررسی کنیم. آمار مرگ غیر مستقیم ناشی از کار ۶ برابر مرگ مستقیم است و حتی با پذیرفتن آمار وزارت کار سالانه نزدیک به ۵ هزار نفر به این دلیل جان خود را از دست می‌دهند. این اتفاق به دنبال مصدومیت‌ها، آلودگی‌ها و دیگر عوامل جسمی و روانی رخ می‌دهد. در سال گذشته ۳۰ هزار نفر بر اثر حوادث کار آسیب دیده‌اند. قطع انگشت بیشترین حادثه‌ای بوده که برای کارگران رخ داده است. بر اساس گزارشی که وزارت بهداشت ارائه داده، مشکلات اسکلتی - عضلانی، عوارض شغلی حاصل از سروصدای زیاد در محیط کار و عوارض شیفت‌های کاری طولانی و نامنظم شایع‌ترین بیماری‌های شغلی و سرطان‌های ناشی از بیماری‌های شغلی همانند سرطان ریه خطرناک‌ترین مخاطرات محیط‌های شغلی است. شاید بتوان به این فهرست مخاطرات روانی محیط‌های کاری را نیز اضافه کرد. امنیت شغلی پایین در ایران زمینه رقابت ناسالم در بسیاری از محیط‌های کاری را به وجود می‌آورد. زمانی که بیش از ۹۵ درصد



کار در سراسر جهان جان خود را از دست می‌دهند، هرچند تعداد بالای کارگران در یک کشور می‌تواند قربانیان حوادث کار را نیز افزایش دهد، اما رابطه مستقیمی میان حوادث کار و توسعه‌یافتگی وجود دارد. عمده قربانیان حوادث کار در کشورهای در حال توسعه هستند و برخی برآوردها نشان می‌دهد هرچند در یک دهه گذشته آمار کشته‌شدگان حوادث کار در سراسر جهان کمتر شده، اما در کشورهای در حال توسعه یا قربانیان حوادث کار بیشتر شده‌اند یا تغییر زیادی در این آمار به وجود نیامده است. آمارهای وزارت کار نیز نشان می‌دهد ایران در زمینه کاهش حوادث کار موفق عمل کرده است. هرچند این آمارها جزئیات حوادث کار را تا سال ۹۵ نشان می‌دهند، اما همین آمار تاخیری نیز ثابت می‌کند ایران روندی کاهشی در زمینه تلفات ناشی از حوادث کار داشته است. این آمار هرچند به روز نشده، اما مورد تشکیک قرار گرفته، چنانکه شهریور سال گذشته مدیر کل پزشکی قانونی استان تهران درباره حوادث ناشی از کار گفت بیش از نیمی از حوادث کار منجر به مرگ در بخش ساختمان رخ می‌دهد. سال ۹۴ قریب هزار و ۲۰۰ کارگر ساختمانی جان خود را در اثر حوادث ناشی از کار از دست دادند. به گفته دکتر مسعود قادی‌پاشا، مدیر کل پزشکی قانونی تهران، سال ۹۵ این آمار ۲۰ درصد افزایش یافت و تنها در ۶ ماهه اول این





۸

خسارت حوادث کار

برآوردهای سازمان بین‌المللی کار نشان می‌دهد، حوادث ناشی از کار روزانه میلیاردها تومان به اقتصاد جهان ضربه می‌زند. مرگ هر کارگر به طور مستقیم یک میلیارد تومان به اقتصاد هر کشور آسیب می‌زند و با این اتفاق حدود ۷ هزار و ۵۰۰ روز کاری نیز از بین می‌رود.

از قراردادهای در بازار کار قراردادهای موقت است و در شرایطی که مدت زمان این قراردادهای در بسیاری موارد کوتاه است، خودبه‌خود شاغل ماندن به جنگیدن نیاز دارد. این جنگیدن چه خود را در رقابت سالم نشان دهد و چه در رقابت ناسالم نمود پیدا کند، استرس و اضطراب را تشدید می‌کند و به اختلالات روانی دامن می‌زند. بر این اساس، رتبه پایین ایران در گزارش سالانه احساس خوشبختی سال ۲۰۱۸ توجیه‌پذیر است. در این گزارش از نظر تعداد روزهای کاری از دست رفته به دلیل اختلالات افسردگی جدی مراکش در دنیا اول، گرینلند دوم و ایران سوم معرفی شده است. به رغم اینکه

مسئولان نرخ اختلالات روانی در ایران را کمی کمتر از میانگین جهانی می‌دانند، اما خلط می‌خورد در این مورد اتفاق افتاده و آن این است که نداشتن بیماری حاد روانی لزوماً به معنای سلامت روان نیست، حال آنکه مخدوش بودن سلامت روان خود به بیماری‌های روانی، عصبی و جسمی دامن می‌زند.

خسارت‌های اقتصادی ناشی از حوادث کار

برآوردهای سازمان بین‌المللی کار نشان می‌دهد، حوادث ناشی از کار روزانه میلیاردها تومان به اقتصاد جهان ضربه می‌زند. مرگ هر کارگر به طور مستقیم یک میلیارد تومان به اقتصاد هر کشور آسیب می‌زند و با این اتفاق حدود ۷ هزار و ۵۰۰ روز کاری نیز از بین می‌رود. این نسبت نشان می‌دهد ایران سالانه از حوادث ناشی از کار میلیاردها تومان ضرر کرده و میلیاردها هزار ساعت کاری را از دست می‌دهد. تنها در سال ۹۵ با استناد به آمار وزارت کار ۸۱۴ میلیارد تومان خسارت ناشی از مرگ بر اثر حوادث کاری متوجه اقتصاد کشور شده است. رقم ساعت‌های کاری که بر اثر این حوادث از بین رفته است سر به فلک می‌گذارد، حال آنکه پیشگیری از حوادث کار بازدهی زیادی داشته و علاوه بر کارفرمایان اقتصاد کشورها را نیز منتفع می‌کند.

بر اساس آخرین مطالعات و تحقیقات انجام شده توسط سازمان بین‌المللی تامین اجتماعی (ISSA) سرمایه‌گذاری در زمینه پیشگیری در زمینه ایمنی و بهداشت کار در بنگاه‌های اقتصادی نشان می‌دهد حداقل نرخ منافع حاصل از سرمایه‌گذاری در این زمینه برابر ۲/۲ واحد به ازای هر واحد سرمایه‌گذاری در سال است. بدین معنا که به ازای هر یک ریال سرمایه‌گذاری سالانه در زمینه پیشگیری ایمنی و بهداشت کار برای هر یک از کارگران یک بنگاه اقتصادی مبلغ حداقل ۲/۲ ریال بازگشت سرمایه در سال عاید شرکت می‌شود. این تحقیق نشان می‌دهد این منافع در برخی شرایط به بیش از ۵ واحد نیز می‌رسد و اثرات مثبت ارتقای ایمنی و بهداشت کار در بنگاه‌های اقتصادی سبب افزایش انگیزه کاری در میان کارگران، ارتقای جایگاه و چهره موفق شرکت، کاهش مشکلات و ناهنجاری‌های کاری و افزایش کیفیت محصول نهایی نیز می‌شود.

۷ جدول شماره ۱

مقایسه ساعات کاری و دستمزد در کشورهای مختلف

کشور	ساعت کار هفتگی	دستمزد به دلار برای هر ساعت
فرانسه	۳۵	۸/۲۴
استرالیا	۳۸	۹/۵۴
انگلیس	۳۸	۷/۱۶
ایرلند	۳۹	۸/۴۴
هلند	۴۰	۸/۲
کانادا	۴۰	۷/۹
ژاپن	۴۰	۵/۵۲
آمریکا	۴۰	۶/۲
آلمان	۴۰/۵	۷/۹
ایران	۴۴	۱/۲

۷ جدول شماره ۲

قربانیان حوادث کار به روایت وزارت کار

سال	تعداد
۱۳۸۷	۱۲۰۸
۱۳۸۸	۱۱۱۰
۱۳۸۹	۱۱۶۷
۱۳۹۰	۱۲۷۳
۱۳۹۱	۱۱۹۹
۱۳۹۲	۱۰۹۲
۱۳۹۳	۱۰۸۴
۱۳۹۴	۹۰۳
۱۳۹۵	۸۱۴



زهراملاعلی



روزنامه نگار

زنان؛ کار ارزان و غیررسمی

تعداد زنان در حوزه اشتغال رسمی هم پای تعداد آن‌ها در دانشگاه‌ها رشد نکرده است

گرچه طی سال‌های اخیر تعداد زنان فارغ‌التحصیل دانشگاه افزایش چشمگیری داشته اما بازار کار همزمان پاسخ مناسبی به زنان جویای کار نداده است. از کار مجانی زنان در فضاهای سنتی و روستاها گرفته تا مشاغل غیررسمی که دستمزد کمتری را به آنها می‌پردازد، زنان به عنوان نیروی کار ارزان و غیررسمی معرفی شده‌اند.

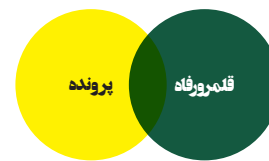
تعداد زنان شاغل در مشاغل غیررسمی افزایش چشمگیری داشته است.

در سال‌های اخیر مدام شاهد افزایش تعداد دخترانی بوده‌ایم که در دانشگاه‌های مختلف و در مقاطع تحصیلی کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا تحصیل می‌کنند. اگر آمارهای مربوط به دهه ۸۰ نشان‌دهنده پیشی گرفتن زنان از مردان در تحصیل در مقطع کارشناسی بود، در دهه ۹۰ علاوه بر اینکه زنان این برتری آماری را حفظ کردند، در مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا نیز شاهد افزایش تعداد آنها بودیم.

در مقاطعی زنان بیش از مردان در کنکور کارشناسی ارشد شرکت کردند و آمارها نشان می‌دهد همان‌طور که جمعیت دانشجویان کارشناسی دختر از دانشجویان کارشناسی پسر پیشی گرفته، در مقطع کارشناسی ارشد نیز همین اتفاق رخ داده و در مقطع دکترا نیز اکنون دیگر فاصله چندانی بین زنان و مردان وجود ندارد. همزمان نقش آفرینی و حضور زنان در بازار کار، از کارهای دفتری گرفته تا کارگری، ملموس است اما با کمال شگفتی باید بیان کرد که آمارهای رسمی چیز

بیش از ۲ میلیون نفر از کارجویان که بر اساس آمارهای رسمی کمی بیشتر از ۴۰ درصد کل جمعیت کارجویان هستند، حتی یک ساعت هم تجربه کار کردن ندارند. این واقعیت به خوبی نشان می‌دهد کار پیدا کردن در ایران چقدر سخت است. در این میان، اشناری از جامعه حتی راهی سخت‌تر برای پیدا کردن کار پیش رو دارند. زنان را می‌توان جز این دسته به حساب آورد. آن‌طور که به نظر می‌رسد بسیاری از آنها عطای یافتن شغل را به لقایش می‌بخشند یا لااقل تن به مشاغل غیررسمی می‌دهند. هر چند عنوان می‌شود حدود ۱۱ درصد از جمعیت ۱۴ میلیونی کارگران ایران را زنان تشکیل می‌دهند، اما نگاه کردن به کار زنان از زوایای مختلف نشان می‌دهد تعداد زنان کارگر در ایران به مراتب بیشتر از این است.

اگر بر مبنای دستمزد، وضعیت شغلی زنان را بررسی کنیم با توجه به تفاوت فاحش دستمزد زنان و مردان باید عنوان کرد بسیاری از زنانی که اسما کارگر نیستند، رسماً حقوق کارگری می‌گیرند. علاوه بر این، باید این واقعیت را نیز مدنظر قرار داد که در سال‌های اخیر در ایران نیز مانند بسیاری از کشورهای دیگر



بر اساس آمارهای رسمی تنها ۵ میلیون و ۲۳۲ هزار و ۶۶۱ زن در ایران کار می‌کنند، حال آنکه تعداد مردان شاغل در ایران ۲۱ میلیون و ۳۵۶ هزار و ۱۵۷ نفر است

مورد تبعیض در دستمزد زنان و مردان به ما ثابت می‌کند درصد بالایی از زنان شاغل ایرانی کارگر هستند. در بیشتر کشورها زنان، دستمزد کمتری از مردان می‌گیرند. تفاوت دستمزد زنان و مردان از ۲۰ تا ۵۰ درصد برآورد می‌شود. چندی پیش مجمع جهانی اقتصاد اعلام کرد برابری کامل دستمزد زنان و مردان به ازای کار مساوی تا دست کم ۱۱۸ سال دیگر به دست نمی‌آید. برخی برآوردها نشان می‌دهد در فرانسه زنان باید ۹۶ روز بیشتر از مردان کار کنند تا حقوقی برابر بگیرند. این تفاوت در آلمان، روسیه، سوئد، هلند و اکثر کشورهای دیگر نیز وجود دارد. زنان آلمانی برای دریافت حقوقی برابر مردان باید ۸۰ روز بیشتر کار کنند.

زنان روس، سوئدی و هلندی نیز به ترتیب با ۹۰، ۶۰ و ۱۰۵ روز کار بیشتر می‌توانند حقوقی برابر با مردان دریافت کنند. در ایران ارزیابی دقیقی از این موضوع وجود ندارد، اما به روشنی تفاوتی فاحش میان دستمزد زنان و مردان وجود دارد و حتی می‌توان عنوان کرد از این نظر وضعیت بسیار هشداردهنده‌ای داریم.

دی‌ماه سال گذشته لیلا فلاحی، مدیر کل بین‌الملل معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری عنوان کرد که ایران در بین ۱۴۴ کشور جهان از نظر شکاف جنسیتی در رده ۱۴۰ قرار دارد. چنین وضعیت نامناسبی می‌تواند ما را به این ارزیابی برساند که نابرابری دستمزد زنان و مردان در ایران از بسیاری کشورها بیشتر است. شاید پرداخت دستمزد کمتر به زنان نسبت به مردان در مورد حداقل حقوق قابل ردگیری نباشد. برای مثال هر سال وقتی حداقل دستمزد یا میزان افزایش دستمزد تعیین می‌شود مسئولان این دستمزد و میزان افزایش آن را بر اساس جنسیت اعلام نمی‌کنند. برای مثال هیچگاه عنوان نمی‌شود حداقل دستمزد برای مردان یک میلیون ۱۸۰ هزار تومان و برای زنان یک میلیون تومان است. تفاوت در دستمزدها در سطوحی دیگر و در مواردی دیگر قابل مشاهده است. برای مثال مواردی چون حق عائله‌مندی درباره زنان و مردان متفاوت است.

معصومه آقاپور علیشاهی، عضو کمیسیون اقتصادی مجلس در گفت‌وگو با «قلمرو رفاه» تبعیض در مورد دستمزد زنان و مردان را رد می‌کند، اما در عین حال می‌گوید: «تفاوتی در برخی مزایایی که به افراد شاغل ارائه می‌شود وجود دارد و زنان به دلیل برخی شرایط خاص کمتر از مردان از چنین مزایایی برخوردارند.»

زنان روزمزد

گذشته از بحث تبعیض در دستمزدها مساله هشداردهنده‌ای

دیگری می‌گوید و به رغم افزایش تعداد زنان تحصیلکرده که قاعدتا بیشتر از زنان دیگر دنبال کار می‌گردند و با وجود دیده شدن بیشتر زنان در بازار کار، مشارکت اقتصادی آنها در سال ۹۵ نسبت به سال ۹۰ کاهش یافته است. آمار رسمی دیگری که سال ۹۶ و روزهای سپری شده از سال ۹۷ را پوشش دهد، وجود ندارد، هر چند برخی اظهارات می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که مشارکت اقتصادی زنان در یک سال اخیر افزایش یافته است. معاون رییس‌جمهور در امور زنان و خانواده می‌گوید: «۶۷ درصد مشاغل ایجاد شده در سال گذشته مربوط به زنان بوده است». با این همه، زنان به رغم سبقت گرفتن از مردان در تحصیل، سهم ناچیزی از اشتغال دارند. بر اساس آمارهای رسمی تنها ۵ میلیون و ۲۳۲ هزار و ۶۶۱ زن در ایران کار می‌کنند، حال آنکه تعداد مردان شاغل در ایران ۲۱ میلیون و ۳۵۶ هزار و ۱۵۷ نفر است. آیا زنان با وجود تحصیلات عالی خانه‌نشین هستند؟ این اولین فرضی است که به ذهن هر کس می‌رسد، اما وجود این همه زن در محل‌های کار ناشی از چیست؟ به‌ویژه اگر سری به دفاتر و کارگاه‌های زیر نظر بخش خصوصی بزنید، می‌بینید اگر جمعیت زنان شاغل بیشتر از مردان نباشد، به هیچ‌وجه کمتر از آنها نیست. به نظر می‌رسد زنان به رغم اینکه نتوانسته‌اند جایگاه مناسبی در آمار رسمی مربوط به اشتغال داشته باشند، به صورت غیررسمی پایه‌پای مردان در حال کار کردن هستند. گزارشی خوش‌بینانه که از طرف وزارت کار در سال ۹۵ منتشر شده، مدعی است اشتغال زنان در گروه‌های عمده شغلی که از منزلت اجتماعی بالاتری برخوردار است، رو به افزایش است. در مقابل گزارش‌های نهادهای بین‌المللی نشان می‌دهد اشتغال زنان در مشاغل غیررسمی رو به افزایش است و در این بین کشورهای آسیایی از جمله ایران از این نظر وضعیت نامناسب‌تری دارند.

در کنار هم قرار دادن داده‌های فوق می‌تواند ما را به نتایج قابل توجهی برساند. تعداد زنان کارگر در ایران در حال افزایش است، حال آنکه اشتغال درصد قابل توجهی از آنها در مشاغل غیررسمی زنگ خطر استثمار آنها را به صدا درآورده است. از حدود ۵ میلیون و ۲۳۰ هزار زن شاغل رسمی در ایران بیش از ۲ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر در بخش خدمات، ۸۹۰ هزار نفر در بخش کشاورزی و یک میلیون و ۶۰ هزار نفر در بخش صنعت کار می‌کنند. آمار قابل استنادی از کیفیت کار آنها وجود ندارد و به روشنی نمی‌دانیم چه تعداد از آنها را باید کارگر به حساب آورد و چه تعدادی را می‌توان غیر کارگر دانست.

زنان کم‌مزد

اگر مبنای کارگری را دستمزد تلقی کنیم، آمارهای رسمی در



۱۱۸ سال زمان برای برابری زدی

چندی پیش مجمع جهانی اقتصاد اعلام کرد برابری کامل دستمزد زنان و مردان به ازای کار مساوی تا دست کم ۱۱۸ سال دیگر به دست نمی‌آید. برخی برآوردها نشان می‌دهد در فرانسه زنان باید ۹۶ روز بیشتر از مردان کار کنند تا حقوقی برابر بگیرند. این تفاوت در آلمان، روسیه، سوئد، هلند و اکثر کشورهای دیگر نیز وجود دارد.



با توجه به اینکه اشتغال در مشاغل غیررسمی عمدتاً با هدف پرداخت دستمزد پایین تر صورت می گیرد باید اذعان داشت که در ایران میلیون ها زن با حقوقی پایین تر از حداقل دستمزد کار می کنند که این زنان را باید کارگرانی دانست که گاه درآمد آنها کمتر از خط فقر مطلق است.

زنان بی مزد

در شرایطی که به سختی می توان زنان شاغل مزدگیری را در ایران یافت که شرایطی مناسب داشته باشند و درآمد آنها کفاف هزینه های شان را بدهد، در سراسر کشور شاهد کار زنانی هستیم که تقریباً هیچ مزدی نمی گیرند.

از خانه داری که بگذریم، در بسیاری از مناطق کشور به ویژه مناطق روستایی زنان کارگری هستند که به کشاورزی و دامپروری می پردازند، اما در مقابل این کار دستمزدی دریافت نمی کنند. به صورت سنتی در بسیاری از روستاهای ایران که مردان به کشاورزی و دامپروری می پردازند، زنان پایه پای آنها کار می کنند، اما سودی از تولیدات کشاورزی و دامی ندارند. شاید عنوان شود این کار برای امرار معاش خانواده صورت می گیرد و پولی که از این راه حاصل می شود، خرج خانواده می شود، اما نباید این تفاوت فاحش را نادیده گرفت که در اکثر مواقع زنان کنترلی بر درآمد حاصل شده ندارند.

آنها محصولات کشاورزی و دامی تولید می کنند، اما این محصولات توسط همسران آنها به فروش می رسد یا پول حاصل از فروش به جیب همسران آنها رفته و به دلخواه و صلاح دید مردان خرج می شود.

درباره کار زنان وجود دارد و آن هم گرایش بیشتر آنها به مشاغل غیررسمی است.

برخی آمارها نشان می دهد حداقل ۸ میلیون ایرانی شغل غیررسمی دارند. مشاغل غیررسمی به دلایل مختلف از جمله برخی معافیت ها در مورد بنگاه های کوچک در ایران افزایش یافته است. معافیت های بیمه ای مربوط به کارگاه هایی که کمتر از ۱۰ شاغل دارند موجب می شود کارفرمایان با حقوق و مزایایی پایین تر از حداقل اعلام شده افرادی را به کار گیرند و با توجه به موانع فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی سر راه زنان برای کارایی، آنها درصد بالایی از شاغلان غیررسمی را تشکیل می دهند. آقاپور علیشاهی می گوید که در سال های اخیر تعداد زنان خودسرپرست به دلیل مواردی چون طلاق رشد فزاینده ای داشته و این زنان برای امرار معاش در جستجوی شغل هستند.

این اتهام از جانب برخی مردان به زنان وارد می شود که آنها در مقابل دریافت حقوقی کمتر حاضر به کار کردن هستند و همین مورد باعث شده کارفرمایانی که قصد دارند حقوقی پایین تر از حداقل اعلام شده بپردازند، زنان را به کار گیرند. آمار دقیقی از زنان ایرانی شاغل در اقتصاد خاکستری یا همان بخش غیررسمی اشتغال وجود ندارد، اما بر اساس آمارهای بین المللی در سراسر جهان این آمار در حال افزایش است. نهادهای بین المللی می گویند در جنوب آسیا ۸۰ درصد از زنان، دارای شغل های غیررسمی هستند. حتی در کشورهای توسعه یافته ای مثل فرانسه، آلمان و ایتالیا نیز کار زنان در بخش غیررسمی در حال افزایش است.

میرا



کودک کار شرفرو نابری



محمد جواد صابری



روزنامه نگار

همچنان تعبیر «استثمار کارگران» با «کار کودکان» پیوند دارد و به رغم تشکیل کنوانسیون‌های مختلف و اعمال محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های متعدد درباره کار کودکان، همچنان میلیون‌ها کودک در سراسر جهان به کار گرفته شده و به این صورت استثمار می‌شوند.

سازمان بین‌المللی کار در تازه‌ترین گزارش خود خبر از کاهش تعداد کارگران کوچک از ۲۴۶ میلیون به ۱۶۸ میلیون نفر داده است. این خبر امیدبخش به معنای این است که از سال ۲۰۰۰ تاکنون یک سوم از تعداد کودکان کار کاسته شده، اما برخی آمارها و برآوردها نشان می‌دهد در ایران وضعیت کار کودکان همچنان هشداردهنده است. کارشناسان دو دلیل عمده برای وجود تعداد بالای کودکان کار در ایران می‌آورند. فقیرتر شدن ایرانیان در سال‌های اخیر اصلی‌ترین دلیل افزایش یا حداقل ثابت ماندن تعداد کودکان کار است. از طرف دیگر، ادامه مهاجرت اتباع افغانستانی، پاکستانی، عراقی، بنگلادشی و ... به ایران، آن هم به صورت غیرقانونی، تعداد کودکان کار در ایران را افزایش داده است.

برآورد آمار دقیق کودکان کار در همه کشورها، کاری مشکل و تقریباً ناممکن است. بر اساس قوانین جدید که بیشتر دولت‌ها آن را پذیرفته‌اند کار کودکان زیر ۱۵ سال ممنوع و کار کردن افراد زیر ۱۸ سال مشروط است. بر این اساس به کارگیری کودکان عملی غیرقانونی است و به همین دلیل متخلفان تلاش گسترده‌ای برای مخفی نگه داشتن آن دارند. با وجود این، سازمان‌های بین‌المللی به صورت مرتب کار کودکان را رصد کرده و آماری از تعداد کارگران کوچک ارائه می‌دهند. بسته به شرایط یک جامعه آمارها در این زمینه دقیق یا غیردقیق می‌شود. ایران از جمله کشورهایی است که به سختی می‌توان تعداد کودکان کار آن را مشخص کرد.

اختلاف آماری درباره کار کودکان

آمارهای مختلفی درباره تعداد کودکان کار در ایران ارائه می‌شود که اختلاف آن به بیشتر از ۶ میلیون نفر هم می‌رسد. برخی کارشناسان تعداد کودکان کار در ایران را ۷ میلیون نفر می‌دانند و برخی مسئولان عنوان می‌کنند که تعداد کودکان کار در کشور کمتر از یک میلیون نفر است. این اختلاف آماری فاحش از طرفی ناشی از مخفی ماندن کار کودکان و از طرف دیگر به دلیل تفاوت در تعاریف است. نگاهی به آمارهای ارائه شده در این زمینه در ۵ سال اخیر نشان می‌دهد که تا چه حد در این زمینه فقر اطلاعات وجود دارد. مصطفی معین، عضو هیات رییس‌موسسه رحمان می‌گوید: «در کشورهای کار در حال توسعه، از جمله ایران از هر ۶ کودک، یک کودک، کار

می‌کند.» این رقم به معنای کار ۲ میلیون کودک در ایران است. ناهید تاج‌الدین، عضو کمیسیون اجتماعی مجلس عنوان می‌کند: «برخی کارشناسان مسائل اقتصاد شهری آمار کودکان کار ایران را بین ۳ تا ۷ میلیون عنوان می‌کنند.» روزبه کردونی، مدیرکل دفتر امور آسیب‌های اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی می‌گوید: «بر اساس اعلام سازمان بهداشت جهانی در سال ۲۰۱۲، ۶ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر از کودکان کار و خیابان در خاور میانه و شمال آفریقا زندگی می‌کردند، بنابراین ادعای وجود ۷ میلیون کودک کار در ایران فاقد اعتبار است.» فهرست اظهارنظرهای این چنینی می‌تواند بسیار بیشتر از این طولانی شود، اظهار نظرانی که تقریباً هیچ گرایشی به ما نمی‌دهند و ما را بیشتر سردرگم می‌کند. با وجود این، نمی‌توان میانگینی در این زمینه در نظر گرفت و برای مثال گفت از آنجا که عده‌ای تعداد کودکان کار را ۷ میلیون و عده‌ای کمتر از یک میلیون می‌دانند، پس تعداد کودکان کار در ایران بین ۳ تا ۴ میلیون نفر است.

تعاریف متفاوت از کودکان کار

واقعیت این است که بر اساس اینکه چه تعریفی را برای کودکان کار در نظر بگیریم، آماری متفاوت در این زمینه به دست می‌آید. سال گذشته مدیر کل دفتر امور آسیب‌های اجتماعی وزارت رفاه در گفت‌وگویی مفصل در عین حال که آماری دقیق و مشخص از تعداد کودکان کار در ایران ارائه نداد، عنوان کرد که در این زمینه باید «تفکیک تعریفی» داشته باشیم. کردونی با استفاده از دو تعبیر «کودک در اشتغال» و «کودک کار» گفت که در تعریف کودک کار به کودک از لحاظ جسمی، اجتماعی، ذهنی و اخلاقی آسیب وارد و این کار مانع تحصیل او می‌شود. در واقع او تلویحاً اعلام کرد که آنچه مدنظر مسئولان درباره کار است ربطی به سن افراد ندارد و معیار این موضوع محرومیت کودکان است. این چنین خوش‌بینانه شاید آماری که مسئولان درباره کودکان کار ارائه می‌دهند و می‌گویند در ایران کمتر از یک میلیون کودک کار وجود دارد، درست باشد. در کشور ما حدود یک میلیون کودک هستند که کار به آنها ضرر و زیان می‌زند و سلامت و آینده آنها را به لحاظ زیان جسمی، روانی، تحصیلی و ... تهدید می‌کند، اما این موضوع هرگز به معنای آن نیست که تعداد کودکان کار در ایران کمتر از یک میلیون نفر است. در واقع، اگر معیار کودکان کار را کار کردن زیر ۱۸ ساله‌ها در نظر بگیریم به همان آمار ۳ تا ۷ میلیون کودک کار در ایران نزدیک می‌شویم. یک بررسی ساده آماری نشان می‌دهد که حدود ۴ میلیون نفر از کودکانی که در سنین



برآورد آمار دقیق کودکان کار در همه کشورها، کاری مشکل و تقریباً ناممکن است. بر اساس قوانین جدید که بیشتر دولت‌ها آن را پذیرفته‌اند کار کودکان زیر ۱۵ سال ممنوع و کار کردن افراد زیر ۱۸ سال مشروط است.

بین دو سرشماری ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۵، ۲۰ درصد افزایش داشته که از ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر به بیش از ۳ میلیون نفر رسیده است و باز هم به نقل از متولی سازمان بهزیستی بیش از ۷۰ درصد زنان سرپرست خانوار شغل مناسبی ندارند. ثریا عزیزپناه ادامه می‌دهد: «عدم دسترسی به آموزش باکیفیت و مهارت آموزی، فقر قابلیتی را مانند یک زن بد یا یک ارثیه شوم در خانوارهای فرودست رواج می‌دهد و محرومیت و ناتوانی در کسب درآمد و حق برخورداری از زندگی شایسته انسانی را به دلیلی برای فقر کودکان تبدیل می‌کند.» به گفته او فقر فرهنگی ناشی از محرومیت معیشتی، چند نسل یک خانواده را درگیر کرده و کار کردن کودکان را تبدیل به سنت قشر فرودست جامعه می‌کند. این عضو انجمن حمایت از کودکان با بیان اینکه نگاه رسمی در جامعه ما هیچگاه نگاه مهربانی برای بازنمایی شرایط کودکان کار و خیابان نبوده است، می‌گوید: «گسترش و اشاعه این دیدگاه که این کودکان در اختیار باندهای سازمان یافته هستند در بین عامه مردم بهانه‌ای برای بدرفتاری و طرد این کودکان و در بین مسئولان ذی‌ربط بهانه‌ای برای اتخاذ روش‌های ناصواب شده است. دستگیری چندباره این کودکان و انتقال آنها به اماکن نگهداری، بدون شک از مصادیق بارز کودک‌آزاری محسوب می‌شود. فقر و ناتوانی خانواده‌ها و سرپرستان این کودکان در حمایت از فرزندان‌شان و نگره داشتن این کودکان بر خلاف اراده و میل‌شان از موارد آشکار زیر پا گذاشتن حقوق شهروندی است. قوانین آشکارا چشم‌شان را روی این وضعیت می‌بندند و اگر هم باندی مسئول شرایط ناهموار زندگی این کودکان باشد هنوز خبری راجع به برخورد با این دسته و باند منتشر نشده است.» عزیزپناه ادامه می‌دهد: «تهاد مدنی حوزه حمایت از کودکان کار و خیابان به طور جدی به این مساله واکنش نشان نداده‌اند. ماده ۶۶ آیین دادرسی کیفری حق اعتراض به نهاد های مدنی مبنی به حمایت قانونی از کودکان را به این نهاد داده است، اما ظرفیت استفاده امکانات قانونی هنوز در نهادهای مدنی شکل نگرفته است.» این فعال حوزه کودکان دومین دلیل وجود کودکان کار و خیابان در ایران را تعداد قابل توجه اتباع بیگانه غیرمجاز زیر ۱۸ سال در کشور می‌داند. وی می‌گوید: «شرایط اجتماعی این کودکان، یعنی حضور غیرقانونی در ایران، اغلب آنها از محیط‌های تحصیلی دور می‌کند، حال آنکه برخی از این کودکان اصلاً به قصد به کارگیری به صورت غیرمجاز به کشور می‌آیند و در کارگاه‌های زیرزمینی مشغول کار می‌شوند.» عزیزپناه راه‌حل معضل کار کودکان در ایران را بهبود وضعیت معیشتی خانوارها و سختگیری بیشتر برای مقابله با متخلفانی می‌داند که کودکان را به کار می‌گیرند.

تعداد کودکان کار در ایران
آمارهای رسمی مرکز آمار نشان می‌دهد تعداد افراد ۶ تا ۱۹ ساله در ایران حدود ۱۷ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر هستند، حال آنکه مسئولان آموزش و پرورش مهر سال گذشته اعلام کردند حدود ۱۳ میلیون و ۵۰۰ هزار دانش آموز داریم. نمی‌توان عنوان کرد که این کودکان مدرسه نمی‌روند، اما کار هم نمی‌کنند؛ چرا که ارتباط معناداری بین ترک تحصیل و فقر وجود دارد و عمده این افراد برای کار کردن، مدرسه را ترک می‌کنند

مدرسه قرار دارند به مدرسه نمی‌روند. آمارهای رسمی مرکز آمار نشان می‌دهد تعداد افراد ۶ تا ۱۹ ساله در ایران حدود ۱۷ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر هستند، حال آنکه مسئولان آموزش و پرورش مهر سال گذشته اعلام کردند حدود ۱۳ میلیون و ۵۰۰ هزار دانش آموز داریم. نمی‌توان عنوان کرد که این کودکان مدرسه نمی‌روند، اما کار هم نمی‌کنند؛ چرا که ارتباط معناداری بین ترک تحصیل و فقر وجود دارد و عمده این افراد برای کار کردن، مدرسه را ترک می‌کنند. به آمار ۴ میلیونی بازماندگان از تحصیل باید چند آمار دیگر را هم اضافه کرد. در ایران تعداد قابل توجهی اتباع بیگانه غیرمجاز وجود دارند. تعداد شهروندان افغانی، پاکستانی، عراقی و ... که به صورت غیرقانونی وارد ایران شده‌اند از ۸۰۰ هزار تا ۳ میلیون نفر برآورد می‌شود. بررسی‌ها نشان می‌دهد تعداد بالایی از این افراد را کودکان تشکیل می‌دهند. این کودکان در ایران به کار گرفته می‌شوند. کارفرمایان این افراد یا به صورت مخفیانه کودکان زیر ۱۸ سال را به کار می‌گیرند یا با دستکاری شناسنامه آنها سن‌شان را بیشتر از آن چیزی که هست نشان می‌دهند. علاوه بر این دسته از کودکان، باید آمار حدود یک میلیون کودک بی‌شناسنامه را نیز به آمار کودکان کار اضافه کرد. این کودکان که عمدتاً مادران ایرانی و پدرانی خارجی دارند عملاً از بسیاری از امتیازات اجتماعی محروم هستند و به نظر می‌رسد در بسیاری موارد برای کسب درآمد یا یادگیری حرفه جذب بازار کار می‌شوند. بر این اساس باید عنوان کرد که وجود ۷ میلیون کودک کار در ایران اصلاً بعید نیست و این واقعیت که فقر در ایران افزایش یافته است، توجیه‌کننده گرایش خانواده‌ها به کار کودکان است. حسین راغفر، تحلیلگر مسائل اقتصادی عنوان می‌کند که ۳۳ درصد جمعیت ایران زیر خط فقر مطلق هستند. به اذعان او فقر در سال‌های اخیر در کشور افزایش یافته و بر این اساس باید نگران افزایش تعداد کودکان کار در ایران بود.

دو علت اصلی کار کودکان در ایران

یک فعال حقوق کودکان با بیان اینکه به وجود آمدن کودکان کار و خیابان در ایران دو علت اصلی دارد، به «قلمرو رفاه» می‌گوید: «فقر قابلیتی والدین یکی از دلایل اساسی رانده شدن کودکان و نوجوانان از پشت نیمکت‌های مدارس به بازار سیاه کار است.» مرکز آمار ایران در سال ۱۳۹۵ اعلام کرد که ۳۲ درصد خانوارها بدون فرد باسواد هستند و ۲۱ درصد آنها تنها یک فرد باسواد دارند. مطابق اعلام مشاور رییس سازمان بهزیستی کشور تعداد زنان سرپرست خانوار

آینده‌های پدیده

قلمرو رفاه

تاریخ

سینا چگینی

عضو تحریریه

بازنمایی تلاش‌ها و فعالیت‌های کارگران در طول تاریخ تأثیری زیاد بر دستیابی این طبقه به حقوق خود و برخورداری از صنف، اتحادیه و نیز آگاهی نسبت به موقعیت اجتماعی و تاریخی آنها به دنبال دارد. پژوهش‌های تاریخی مرتبط با فعالیت‌های کارگری در ایران تقریباً همپا با پیدایش و شکل‌گیری طبقه کارگر مدرن ایران رواج یافت. با این حال به نظر می‌رسد هنوز راه درازی تا رسیدن حجم و کیفیت این مطالعات به مانند کشورهای دیگر در پیش است. به بهانه روز جهانی کارگر، پای صحبت‌های محمدحسین خسروپناه، مورخ و پژوهشگر حوزه کارگری نشستیم و تاریخ‌نگاری اجتماعی این حوزه و نیز وضعیت طبقه کارگر مدرن ایران در آستانه صد سالگی را با او به گفت‌وگو گذاشتیم. در ادامه این گفت‌وگو را می‌خوانید.

است در این نظام سیاسی حقوق فردی و اجتماعی و مشارکت مردم در قدرت معنایی ندارد. ناگفته نماند در طول تاریخ ایران، اگرچه شیوه اعمال قدرت فردی و استبدادی بود و مردم جز اطاعت نقشی در ساختار قدرت نداشتند اما چه در اندیشه سیاسی و چه در واقعیت اجتماعی، شاه و سلطنت او مشروعیت داشت و تازمانی که شاه می‌توانست به وظایف خود عمل کند از آن مشروعیت و مقبولیت برخوردار بود. آن وظایف هم عبارت بود از تأمین امنیت و آرامش در کشور، جلوگیری از تهاجم خارجی، برقراری عدالت و دادگستری و تأمین معاش مردم. از دوره سلطنت ناصرالدین شاه قاجار و در پی گسترش روابط تجاری با دولت‌های اروپایی و آشنایی با مدنیت جدید غرب، این ساختار دچار بحران شد. آشنایی با اندیشه سیاسی مدرن موجب شد شماری از اندیشمندان تجدطلب ایرانی از آن منظر نظام سیاسی و مناسبات قدرت در ایران را مورد نقد و بررسی قرار دهند در نتیجه، شاه را مستبد و شیوه حکومت او را استبداد مطلقه بدانند و ضرورت تغییر و تحول نظام سیاسی حاکم به نظام سیاسی مبتنی بر اراده ملت و حکومت قانون را مطرح کنند. این مهم با انقلاب مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی (۱۲۸۵) حداقل به لحاظ نظری متحقق شد. از نظر اقتصادی، بر اثر گسترش روابط دولت ایران با دولت‌های اروپایی، اقتصاد ایران در شبکه اقتصاد جهانی تداخل پیدا کرد. این تداخل چون نتیجه تحول درونی اقتصاد ایران نبود، تبدیل به تداخلی نابهنگام و بحران‌آفرین شد. زیرا به اقتصاد زمینداری و عمدتاً خودبسنده ایران الزامات و وظایفی را تحمیل کرد که آن ساختار تاب تحمل و پذیرش را نداشت. شاه و دستگاه حکومتی ایران هم به برنامه‌های اصلاح اقتصادی و سیاسی که از سوی اندیشمندان تجدطلب ارائه می‌شد توجهی نکردند و تحولی در اقتصاد کشور پدید نیاوردند. در نتیجه، کشاورزی

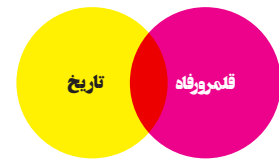
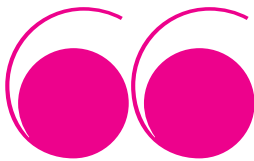
بیش از یک قرن از پیدایش طبقه کارگر نوین ایران می‌گذرد. ما روندی را طی کرده‌ایم که طی آن مفهوم سنتی عمده در نظام ارباب - رعیتی کم‌کم جای خود را به کارگر به معنای مدرن کلمه داد. لطفاً تصویری از وضعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران در آستانه پیدایش طبقه کارگر مدرن در ایران ارائه دهید؟

طبقه کارگر صنعتی و خدماتی که شما از آن به عنوان «طبقه کارگر نوین» یاد کردید به تدریج در سال‌های پایانی سلطنت قاجار تکوین یافت و در دوره سلطنت پهلوی در پی احداث صنایع و تشکیل شرکت‌های خدماتی مختلف گسترش پیدا کرد. تا میانه عصر قاجار، اقتصاد ایران مانند سده‌های پیشین، اقتصادی خودبسنده و مبتنی بر نظام زمینداری (ارباب - رعیتی) و دامپروری بود. صنایع سنتی و پیشه‌وری عمدتاً در شهرها متمرکز بود که نیازهای اهالی شهر و مناطق پیرامونی را تأمین می‌کرد. تجار هم مازاد کالاهای منطقه خود را به دیگر مناطق کشور و در مواردی به خارج از کشور منتقل می‌کردند. ساختار سیاسی ایران مبتنی بر این نظام اقتصادی بود و در آن ساختار، شاه به عنوان «ظل‌الله» بنیاد و مبدا قدرت دانسته می‌شد و قدرت به معنای وسیع کلمه، در اختیار و انحصار شخصی و مستقیم شاه قرار داشت و اجزای سیاسی، نظامی، اداری و مالی حکومت جزئی از مایملک و دارایی شاه محسوب می‌شد. از این رو، تصمیم‌گیری‌ها فقط از آن شاه بود و توزیع قدرت و ثروت و چگونگی، میزان و مدت آن هم به خواست و اراده شاه وابسته بود. در ایران از دیرباز رعایا (یعنی عموم مردم از خاندان سلطنتی تا توده مردم) در برابر شاه از حق و حقوقی برخوردار نبودند و تکلیفی جز اطاعت و فرمانبرداری محض از فرامین و اراده شاه نداشتند. بدیهی

یکصد سال تلاش کارگران ایران برای دستیابی به حقوق و اتحادیه
در گفت‌وگو با محمدحسین خسروپناه، پژوهشگر تاریخ کارگری

زندگ و کوچیک





نطفه پیدایش کارگر صنعتی ایران در قفقاز بسته شد. این کارگران نه تنها تجربه کار در صنایع نوین بلکه تجربه فعالیت صنفی و حتی سیاسی کارگری هم پیدا می کردند

خودشان و سوسیال دموکراسی قفقاز را به ایران منتقل کردند که این امر در تشکیل فرقه اجتماعیون عامیون ایران (۱۲۸۷-۱۲۸۵) و بعدها «شورای عمومی اتحادیه های کارگری» در سال های پایانی سلطنت قاجار آشکار شد. ناگفته نماند، نه همه کارگران ایرانی در قفقاز چنین فعالیت هایی داشتند و نه همه آنهايي که به ایران بازمی گشتند به فعالیت های کارگری جذب می شدند. بسیاری از آنها به دلیل اینکه صنعت نوینی در ایران وجود نداشت به ناچار جذب مشاغل دیگر می شدند و آموخته های نظری و تجربه های عملی خود را در گذر زمان فراموش می کردند. علاوه بر قفقاز، از دوره سلطنت ناصرالدین شاه به بعد تعدادی از صنایع نوین مانند کارخانه قند، کارخانه کبریت سازی، کارخانه برق، کارخانه کاغذسازی و... از سوی سرمایه گذاران خارجی (روسی، بلژیکی و آلمانی) و سرمایه گذاران داخلی مانند حاج امین الضرب در ایران تاسیس شد و کارگران ایرانی در این صنایع مشغول به کار شدند اما ناپایداری اکثر قریب به اتفاق این صنایع و ورشکستگی آنها اجازه شکل گیری طبقه کارگر صنعتی را در ایران نداد و این امر به سال های بعد موکول شد.

عده ای معتقدند کارگران صنعت چاپ اولین گروه از کارگران به معنای مدرن کلمه در ایران بودند چون اولین اتحادیه های کارگری به معنای مدرن آن در این صنعت شکل گرفت. برخی دیگر کارگران صنعت نفت یعنی لحظه کشف و استخراج نفت را در ایران گره گاه مهمی در پیدایش طبقه کارگر ایران می دانند. نظر شما در این خصوص چیست؟

پیش از پاسخ به پرسش شما اجازه دهید نکته ای را توضیح دهم. در پژوهش های منتشر شده تاکید و تصریح می شود که در دوره اول مجلس شورای ملی یعنی در فاصله سال های ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۷ کارگران «چاپخانه کوچکی» برای اولین بار در ایران، اتحادیه کاری تشکیل دادند. حال آنکه اگر به مدارک و منابع آن دوره مراجعه کنید، درمی یابید که چنین نیست و در سال ۱۲۸۶ نه اتحادیه بلکه «انجمن کارگران مطابع تهران» تشکیل شد. علاوه بر کارگران چاپخانه ها در همان دوره، کارگران تلگرافخانه و کارگران حمام ها و... هم انجمن های مشابه تشکیل دادند. هدف اصلی این انجمن ها دفاع از انقلاب مشروطه و دستاوردهای آن بخصوص مجلس شورای ملی و آزادی های سیاسی بود. در ضمن، برای بهبود شرایط کار و معیشت اعضای خود هم اقداماتی انجام می دادند. یعنی پیش از آنکه صنفی باشند سیاسی بودند. به عبارتی می توان گفت این انجمن ها گام های اولیه برای تشکیل اتحادیه های کارگری است که از دوره دوم مجلس شورای ملی و به همت

و صنایع سنتی ایران به تدریج به دو بخش عمده تفکیک شد. یک بخش مانند گذشته به کشت محصول و تولید کالاهایی می پرداخت که نیازهای جامعه ایران را تامین می کرد و بخش دیگر به کشت محصول و تولید کالاهای نقدینه آفرین (cash crops) مورد تقاضای بازار جهانی (مانند ترپاک، پنبه، حنا، چرم، قالی و...) اختصاص یافت. علاوه بر این، در نتیجه واردات کالاهای مشابه و ارزانی قیمت خارجی و همچنین عقب ماندگی فنی و تکنولوژیک صنایع سنتی ایران، صناعی که نیازهای مردم ایران را تامین می کرد به تدریج ورشکسته و نابود شد یا در بهترین حالت به شدت تضعیف گردید. صنایع نساجی ایران که پیشینه ای دیرپا داشت نمونه مناسبی برای توضیح فروپاشی این گروه از صنایع ایران است. مثلاً در دوره سلطنت فتحعلی شاه، شهر اصفهان دارای یک هزار و ۲۵۰ کارگاه بزرگ و کوچک شعبافی بود که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه به ۲۴۰ کارگاه و در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه به ۱۲ کارگاه شعبافی کاهش یافت.

ورشکستگی صنایع و تداوم نظام زمینداری که با فقر و فلاکت گسترده روستاییان همراه بود، موجب شد هر ساله عده زیادی از ایرانیان در جستجوی کار به مناطق مختلف از جمله قفقاز بروند و در مزارع، صنایع و... آن منطقه مشغول به کار شوند؛ روندی که به طور روزافزون بر شمار مهاجرانش افزوده می شد. مثلاً در سال ۱۸۹۱ تنها کنسولگری روسیه در ارومیه ۱۵ هزار و ۶۱۵ روایید برای رفتن به روسیه صادر کرد که در سال ۱۹۰۴ این تعداد به ۵۹ هزار و ۱۲۱ نفر افزایش یافت. آمارهای منتشر شده حاکی از آن است که در اوایل قرن بیستم حدود ۲ درصد جمعیت ایران در منطقه قفقاز مشغول به کار بود. این مهاجرت ها عمدتاً فصلی بود و بیشتر مهاجران پس از اندوختن مبلغی برای گذران زندگی یا راه اندازی کسب و کاری به ایران باز می گشتند. بسیاری از ایرانیان در قفقاز در صنایع آن منطقه بخصوص در صنعت نفت باکو مشغول به کار می شدند. به این ترتیب، به یک معنا به تدریج نطفه پیدایش کارگر صنعتی ایران در قفقاز بسته شد. این کارگران نه تنها تجربه کار در صنایع نوین را به دست می آوردند، بلکه تجربه فعالیت های صنفی و حتی سیاسی کارگری هم پیدا می کردند. زیرا با توجه به شمار بسیار زیاد ایرانیان در صنعت نفت باکو و دیگر صنایع منطقه قفقاز، هر گونه فعالیت موفق صنفی کارگری مشروط به همکاری کارگران ایرانی با فعالان کارگری سوسیال دموکرات بود و سوسیال دموکرات های قفقاز ناچار به جذب کارگران ایرانی و آموزش آنها شدند. بخشی از کارگران ایرانی شاغل در صنایع بزرگ قفقاز بعدها رهبران احزاب سیاسی و اتحادیه های کارگری در ایران شدند و تجارب



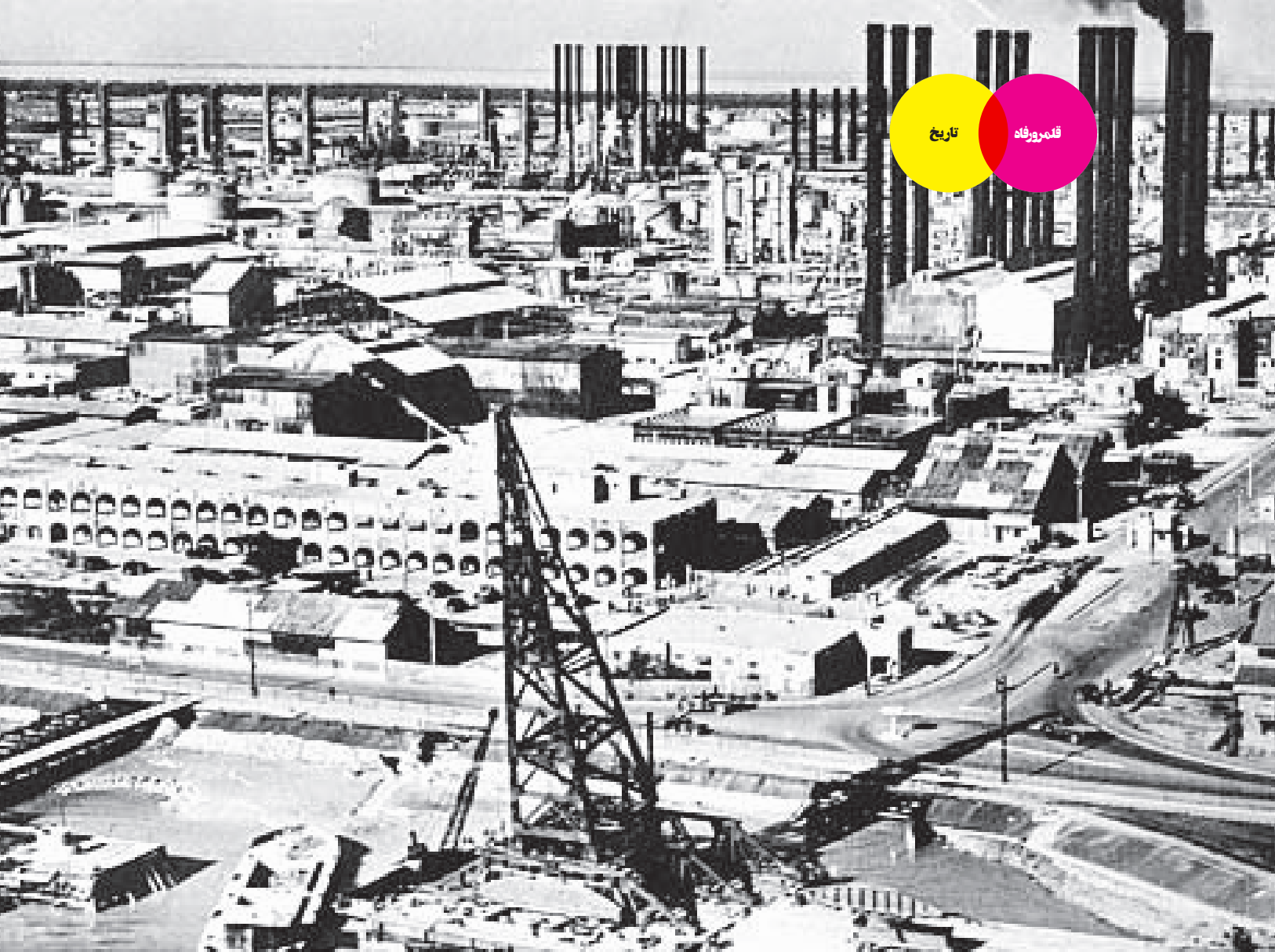
۸

پیدایش طبقه کارگر مدرن

بسیاری از ایرانیان در قفقاز در صنایع آن منطقه بخصوص در صنعت نفت باکو مشغول به کار می شدند. به این ترتیب، به یک معنا به تدریج نطفه پیدایش کارگر صنعتی ایران در قفقاز بسته شد

این مناسبات تا حدودی دستخوش تغییر می شد تا کارگران به لحاظ ذهنی آمادگی لازم برای آگاهی از خود و فعالیت های صنعتی مدرن در چارچوب سندیکا و اتحادیه را به دست آورند. انقلاب مشروطه به مقدار زیادی این آمادگی را فراهم کرد و در مراحل بعدی فعالیت سوسیال دموکرات ها در بین کارگران زمینه های فکری را برای تشکیل اتحادیه کارگری پدید آورد. تا آنجا که یافته ام، کارگران تلگرافخانه در این زمینه پیشرو بودند. زیرا، کارفرمای آنها نه یک شخص بلکه دولت بود و مناسبات استاد - شاگردی هم در تلگرافخانه حاکم نبود بلکه ساختار مبتنی بر آگاهی و تخصص حرفه ای بود و این امر مناسبات درونی تلگرافخانه را سامان می داد. صنعت نفت تحولی اساسی در ایران ایجاد کرد اما در همین صنعت هم تامت ها کارگر ایرانی دچار ذهنیت پدرسالارانه استاد - شاگردی و... بود. اولین تلاش ها برای تشکیل اتحادیه کارگری و فعالیت های صنعتی در صنعت نفت ایران نه از سوی کارگران ایرانی بلکه از سوی کارگران هندی و برمه ای انجام گرفت و کارگران ایرانی نه تنها با آنها همکاری نمی کردند بلکه خود را از این فعالیت ها کنار می کشیدند. چون بیشتر کارگران ایرانی صنعت نفت خاستگاه ایلی و عشیری و روستایی داشتند و گرفتار ذهنیت پدرسالارانه بودند. وقتی آگاهی و ذهنیت لازم در بین کارگران ایرانی پدید آمد توانستند اعتصاب سال ۱۳۰۸ پالایشگاه آبادان را برای دستیابی به حداقل امکانات معیشتی و صنعتی

فرقه دموکرات عامیون ایران تشکیل شد و از این مقطع است که آموزش های سندیکایی و شیوه های دستیابی به هدف های صنعتی و معیشتی به کارگران این مشاغل داده می شود. همانطور که در پاسخ به پرسش قبلی توضیح دادم، از دوره سلطنت ناصرالدین شاه به بعد تعدادی صنایع نوین در ایران تاسیس شد و در برخی از این کارخانه ها شمار کارگران زیاد بود. مثلاً کارخانه قند در کهریزک ۳۰۰ کارگر داشت. در نتیجه اگر صرف اشتغال در کارخانه جدید را ملاک قرار دهیم می توان گفت کارگران آن صنایع، اولین کارگران صنعتی در ایران بودند. اما برای اینکه بتوان گفت «کارگران مدرن» در ایران از چه زمانی پدید آمدند نباید صرفاً به اشتغال در صنایع نوین تأکید کرد بلکه پیش شرط های دیگری هم دارد. به باور من، نکته حائز اهمیت این است آیا کارگری که در این صنایع مشغول به کار است شناخت و آگاهی اش همانند کارگر صنعتی در جامعه سرمایه داری است؟ حال آنکه چنین نیست و در نظام اقتصادی زمینداری و در فرهنگ مبتنی بر آن نظام شکل گیری کارگر به معنای مدرن آن امکان پذیر نخواهد بود. پیش از ورود صنایع جدید به ایران و همچنین تامت ها پس از آن، مناسبات حاکم بر کارگران ایرانی شاغل در صنایع موجود کشور، اعم از صنایع سنتی و صنایع مدرن، مناسبات پدرسالارانه استاد - شاگردی بود. برای شکل گیری طبقه کارگر صنعتی و به دنبال آن اتحادیه های کارگری ابتدا باید



نگاه سیاسی به مسئله کار گر

اگر صرفاً از منظر احزاب سیاسی به جنبش کارگری بپردازیم، گویا این احزاب سیاسی‌اند که برای دستیابی به هدف‌های خود اقدام به تحریک و سازماندهی کارگران می‌کنند و گرنه کارگران مشغول کار هستند و کاری به این چیزها ندارند. چنین تلقی و تصویری در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به طور گسترده از سوی کارخانه‌داران و جناح راست در کشور مطرح شد.

انجام دهند و گرنه از سال ۱۳۰۰ به بعد چندین بار کارگران هندی، برمه‌ای و فلسطینی صنعت نفت به دلایل صنفی و معیشتی اعتصاب کردند و به‌ندرت کارگری ایرانی با آنها همراهی و همکاری کرد.

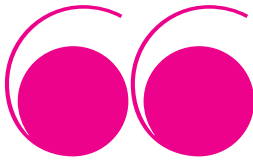
برخی از تاریخ‌نگاران و پژوهشگران اجتماعی در بررسی پیدایش و وضعیت طبقه کارگر ایران به تاریخ‌نگاری از بالا باور دارند، یعنی پیدایش حزب و فعالیت سیاسی این طبقه و روشنفکران از گانیک آن را در ابراز سیاسی و اجتماعی آن در راه آرمان‌هایش مهم می‌دانند. برخی دیگر به تاریخ‌نگاری از پایین و صرف‌نظر از احزاب وابسته یا نماینده طبقه کارگر در ایران باور دارند. موضع شما در این خصوص چیست؟

در هر دو شیوه بخش‌هایی از تاریخ جنبش کارگری ایران بیان می‌شود و هر یک دستاوردهایی دارد. من ترجیح می‌دهم از منظر تاریخ اجتماعی به جنبش کارگری ایران برخورد کنم. یعنی از یکسو فعالیت‌ها و اقدامات تبلیغی و سازمان‌گرانه احزاب سیاسی را در این جنبش بررسی کنم و توضیح دهم و از سوی دیگر به زمینه اجتماعی که بدون مداخله و مشارکت احزاب سیاسی وجود دارد و موجب شکل‌گیری و تداوم جنبش کارگری است بپردازم. اگر صرفاً از منظر احزاب سیاسی به جنبش کارگری بپردازیم، این تصور پدید می‌آید که گویا این احزاب سیاسی‌اند که برای دستیابی به هدف‌های خود اقدام

به تحریک و سازماندهی کارگران می‌کنند و گرنه کارگران مشغول کار هستند و کاری به این چیزها ندارند. چنین تلقی و تصویری در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به طور گسترده از سوی کارخانه‌داران و جناح راست در کشور مطرح شد و هنوز هم از سوی هم‌تایان آنها چنین مطالبی گفته می‌شود. اگر به نقش احزاب سیاسی در جنبش کارگری توجه نکنیم بخشی از واقعیت‌های این جنبش را نادیده گرفته‌ایم و تصویری که ارائه می‌شود ناقص و مخدوش است.

با توجه به سوالات قبلی فکر می‌کنید گرایش غالب در تاریخ‌نگاری طبقه کارگر ایران کدام گرایش بوده است؟ اگر ممکن است دلایل غلبه این گرایش را تشریح کنید؟

پژوهش‌های مربوط به تاریخ جنبش کارگری در ایران هنوز در ابتدای راه خود است و هنوز تا تدوین تاریخچه جامع جنبش کارگری ایران راه درازی در پیش است. موانع موجود بر سر راه چنین پژوهش‌هایی بسیار است. یکی از موانع بسیار مهم، معضل دستیابی به اسناد و مدارک است. برقراری دیکتاتوری و اختناق در مقاطع مختلف تاریخ معاصر ایران منجر به انحلال تشکلات مستقل کارگری و از بین رفتن بخش مهمی از اسناد و مدارک آن تشکلات در دوره‌های مختلف شده است. همچنین فقدان حداقل آزادی‌های سیاسی در جامعه ایران در دوره طولانی در صد سال اخیر، موجب شده که در مقاطع



مطالبات کارگران بسیار است اما تشکلهای صنفی مستقل، روزنامه و نشریه‌ای موثر ندارند تا خواست‌ها و مطالبات خود را از طریق آنها مطرح و دنبال کنند

سلامت و بهداشت و... آنها نداریم. کاستی‌ها در این زمینه به حدی است که در بسیاری از مقاطع تاریخ معاصر ایران آمارهای دقیقی حتی از شمار کارگران یک کارخانه در طول فعالیتش هم وجود ندارد. در چنین وضعیتی طبیعی است که پژوهشگر به ناچار از منظر احزاب سیاسی به جنبش کارگری بپردازد. چون لاقط در نشریات و کتاب‌های آن احزاب می‌توان به برخی از آن داده‌های لازم برای پژوهش دست یافت.

وضعیت امروز کارگران ایران را در مناسبات سیاسی و اقتصادی فعلی چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا در ایران امروز نیز می‌توان از چیزی به نام سوژگی طبقه کارگر حرف زد؟

در ایران امروز، کارگران در بخش‌های صنعتی، خدماتی، کشاورزی و... از نظر معیشت، دستمزد، شرایط کار، امنیت شغلی و... در شرایط بسیار دشواری قرار دارند. مطالبات کارگران بسیار است اما تشکلهای صنفی مستقل، روزنامه و نشریه‌ای موثر ندارند تا خواست‌ها و مطالبات خود را از طریق آنها مطرح و دنبال کنند. در نتیجه، در مناسبات سیاسی هم نمی‌توانند حضور داشته و ایفای نقش کنند. در ۳۰ سال اخیر اجرای پیگیرانه برنامه‌های نئولیبرالیستی از نوع وطنی آن آسیب بسیاری به اقشار میانی و فرو دست جامعه ایران بخصوص به طبقه کارگر وارد کرده و شرایط به گونه‌ای شده است که نه تنها ایران چنان که ادعا می‌شد در پرتو اجرای برنامه‌های نئولیبرالیستی به ژاپن دوم تبدیل نشده که وضعیتی نیز پدید آمده که هیچ کس حاضر به قبول مسئولیت خود در قبال آن نیست. البته در برخی از روزهای سال و در سخنرانی‌ها متولیان امر و دستگاه‌های تبلیغاتی‌شان در ستایش از کارگران و لزوم پاسخ دادن و برآوردن مطالبات آنها داد سخن می‌دهند اما واقعیت‌های جامعه چیز دیگری را می‌گوید. کارگران در صنایع و کارگاه‌ها کار می‌کنند اما دستمزد آنها با تاخیرهای گاه چندین ماهه پرداخت می‌شود، البته اگر سرانجام پرداخت شود؛ قراردادهای سفیدمضا و برگه‌های سفیدمضایی که حق اخراج کارگر را به کارفرما می‌دهد بدون اینکه حق و حقوقش را دریافت کند. جدا از بحران اقتصادی، عده‌ای به دلایل مختلف کارخانه‌ها و کارگاه‌ها را به ورشکستگی می‌کشاند که با این کار راه درآمد کارگران قطع می‌شود. کارگران بیکار می‌شوند بدون اینکه چشم‌انداز و امید برای دستیابی به کار در کارخانه یا کارگاهی داشته باشند و... در قبال این قضایا کارگران اعتراض و دادخواهی می‌کنند اما از آنجایی که در مناسبات قدرت حضور ندارند تاکنون چندان نتیجه‌ای برایشان در بر نداشته است.

مختلف فعالان کارگری نتوانند خاطرات و تجارب خود را بازگو و منتشر کنند و موسسه‌های پژوهشی در این رابطه شکل گیرند که آن تجربه‌ها را بررسی و جمع‌بندی کنند. دستیابی به اسناد، مدارک و منابع موجود هم، دشوار است و آرشیوهای اصلی درهای‌شان بر روی پژوهشگران مستقل چندان باز نیست و حتی در مقاطعی سوءظن نسبت به اهداف پژوهشگر دارند. نبود تشکلهای مستقل کارگری توانمند که شناخت و آگاهی از پیشینه کارگری برایش ضرورت داشته باشد و پشتیبانی مالی از چنین پژوهش‌هایی کند و... از اصلی‌ترین موانع در پژوهش سیر جنبش صدساله کارگری ایران و تدوین تاریخچه آن است. بیشتر آثاری که تاکنون در این زمینه وجود دارد متکی به اسناد و مدارک منتشر شده احزاب سیاسی و تشکلهای کارگری مرتبط با آنها است و از سوی کسانی نوشته شده که یا پیشینه کارگری - سیاسی داشته‌اند یا فعال سیاسی بوده‌اند و عمدتاً با ذهنیت سیاسی با جنبش کارگری ایران برخورد کرده‌اند، در نتیجه، بیشتر نقش احزاب سیاسی در ساماندهی تشکلهای و فعالیت‌های کارگری برجسته شده است. مانع مهم دیگر این است که دانشگاه‌های ما برخلاف کشورهای توسعه‌یافته به وظیفه آموزشی و پژوهشی خود در این زمینه‌ها عمل نمی‌کنند و بیشتر در پی تولید انبوه فارغ‌التحصیل‌ها هستند. موسسه‌های پژوهشی مستقل هم در این زمینه نداریم، بنابراین، باید از آن چند نفری که به‌رغم همه معضلات بدون چشمداشتی درباره تاریخ جنبش کارگری و دیگر بخش‌های زندگی و تاریخ جامعه ایران پژوهش کرده و می‌کنند حتی اگر از منظر احزاب سیاسی هم به این میحث می‌پردازند، قدر دانی کرد.

در مورد اینکه چرا از منظر تاریخ اجتماعی و یا با شیوه‌های بین‌رشته‌ای به تاریخ جنبش کارگری ایران نپرداخته‌اند یا کمتر به آن پرداخته شده باید بگویم جامعه پژوهشی ایران که هر چه می‌گذرد کوچک‌تر و کم‌توان‌تر هم می‌شود. آگاهی و تجربه از مبانی نظری و شیوه‌های پژوهش تاریخ اجتماعی در حال حاضر کم و منابع لازم در دسترس برای چنین پژوهشی اندک است. به طوری که پژوهشگر جنبش کارگری ایران اگر صبر ایوب و گنج قارون هم داشته باشد، باید جست‌وجوی بسیار و موانع را یکی بعد از دیگری پشت‌سر بگذارد تا بتواند اسناد و مدارک موجود در بایگانی‌های کشور و خارج کشور را به دست آورد و در آخر متوجه می‌شود مدارک موجود تنها می‌تواند بخشی از وضعیت زیست کارگران و سیر جنبش کارگری ایران را از طریق تاریخ اجتماعی توضیح دهد. در آرشیوهای ما بخش‌های اندکی از وضعیت کارگران صنایع در مقاطع مختلف ثبت شده، اطلاع چندان از خاستگاه و نحوه زیست و معیشت کارگران، میزان سواد، تعداد فرزندان،



گاز زندگی و مقاومت



گزارش پیش‌رو به بررسی شرایط کار و زندگی کارگران غیرماهر در جنوب تهران، به‌ویژه کارگران کوره‌های آجرپزی خاتون‌آباد، طی سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹ می‌پردازد. کارگران آجرپزی که اکثراً کارگران فصلی روستایی بودند، فقیرترین قشر در بین طبقه کارگر ایرانی به شمار می‌رفتند. در سال ۱۹۶۹ آنها ۵ درصد از جمعیت تهران را تشکیل می‌دادند. این کارگران گرچه در شرایط سخت و اسفباری کار و زندگی می‌کردند، اما به ندرت دست به اعتصاب می‌زدند. مهمترین دغدغه آنها نه شرایط کاری، بلکه بیشتر پیدا کردن کار و حفظ آن بود که برای رسیدن به آن دشواری‌های زیادی داشتند؛ چرا که (۱) آنها کارگران فصلی بودند، (۲) هیچ سازمان کاری‌ای که نماینده و صدای آنها باشد نداشتند، (۳) تشکیلات و سازماندهی صنعتی که در آن مشغول به کار بودند، هیچ توان و قدرتی برای آنها باقی نمی‌گذاشت و (۴) رقابت زیاد و جدی‌ای بین آنها و دیگر کارگران غیرماهر و بیکار وجود داشت. در نهایت این گزارش به شش مورد اعتصاب ثبت‌شده توسط کارگران کوره‌های آجرپزی خواهد پرداخت و از آن برای بررسی شرایطی که بستر فعالیت تمام کارگران ایرانی را تشکیل می‌داد استفاده خواهد کرد.

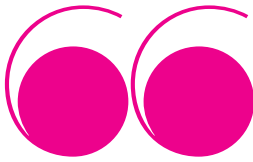
۱۹۵۶ و ۳۰ درصد در سال ۱۹۷۸ رسید.

کارگران کوره‌پزخانه‌ها گرچه جمعیت زیادی در تهران داشتند اما در آمار دولتی رسمی به شمارش نمی‌آمدند. جمعیت نیروی کار فصلی در تابستان سال ۱۹۵۵ حدود ۵۰ هزار نفر تخمین زده می‌شد؛ رقمی که در فصل زمستان به ۱۵۰ هزار نفر افزایش می‌یافت. با این حال، طبق اسناد و نوشته‌های دولت‌های بریتانیا و آمریکا، به خاطر مهاجران روستایی این رقم به ۳۰۰ هزار نفر نیز رسیده است. در سال ۱۹۶۰ صنعت آجرپزی ۲۱ هزار نفر را استخدام کرده بود که نشان می‌دهد ۲۹ هزار نفر دیگر (از همان ۵۰ هزار نفر تخمینی) بیکار بودند. در همان سال از شغل‌های مربوط به صنعت ساخت‌وساز ۷۲ هزار و ۵۰۰ شغل کم شد، بنابراین رقم کل بیکاری در آن زیربخش یعنی آجرپزی می‌توانست حدود ۱۰۱ هزار و ۵۰۰ باشد. در آن زمان رقم کل بیکاری را حدود ۴۰ درصد از نیروی کار شهری تخمین زده‌اند. طبق سرشماری ۱۹۵۶، ۸۴ درصد از جمعیت بالای ۱۰ سال سواد نداشتند؛ گرچه هزینه زیادی برای سرمایه‌گذاری در حوزه آموزش و کاهش این رقم صرف شد اما همچنان تا سال ۱۹۸۶، ۶۰ درصد از جمعیت شاغل بی‌سواد بودند.

کارگران که با دو مشکل عمده یعنی پیدا کردن و حفظ شغل و نیز گذران زندگی با حقوق بسیار اندک‌شان مواجه بودند، در چرخه حقوق اندک، سوءتغذیه، مسکن ناشایست، بهداشت و سلامت نامناسب، فقدان مهارت و کارآمدی و بهر‌موری پایین‌گیر کرده بودند. مشکلات کارگران کوره‌پزخانه‌ها بعد دیگری هم داشت. آنها عمدتاً کارگران مهاجر فصلی روستایی بودند، از جمعیت روستاییان

مطالعات در مورد طبقه کارگر در ایران بسیار محدود است که به طور کلی از بی‌توجهی نسبت به این موضوع حکایت می‌کند. همین مطالعات محدود در دسترس نیز بر روی نیروی کار در صنایع مدرن، متمرکز و جمعیت بس بزرگتر کارگران غیرماهر را همیشه از قلم انداخته است. همچنین به لحاظ تاریخی نیز این مطالعات ضعف‌هایی جدی دارند. برای مثال دوره بین سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۹ را هیچ مطالعه‌ای پوشش نمی‌دهد. حتی مطالعات منتشر شده سازمان‌های چپ‌گرا بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۱ نیز بیشتر محتوایی نظری و ماهیتی آموزشی-عقیدتی (doctrinal) دارند و همچنان نسبت به این طبقه کارگر غیرماهر بی‌توجه‌اند و با خواندن آنها چیزی در مورد طبقه کارگر در ایران دستگیرتان نمی‌شود. همین مسائل و نیز اینکه کارگران کوره‌های آجرپزی طی سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹ از جمله فقیرترین و فراموش‌شده‌ترین کارگران شهری ایران بودند، دلایل من برای انجام این مطالعه است.

بیکاری و فقدان مهارت یکی از مشکلات ساختاری نیروی کار در ایران بوده است. آمار موثقی درباره بیکاری ناخواسته در سال‌های پیش از ۱۹۴۰ وجود ندارد اما به احتمال زیاد رقم بالایی نداشته است. اما این آمار از سال ۱۹۵۰ به بعد، به دلایلی همچون رشد سریع شهرنشینی، رکود در صنعت ساخت‌وساز، بسته شدن کارخانجات و عدم توان رقابت با کالاهای خارجی، روند کند توسعه و مهاجرت گسترده روستاییان به شهرها و کلانشهرها افزایش قابل توجهی یافت و بعد از سال ۱۹۵۵ نرخ بیکاری دورقمی شد. همزمان حجم طبقه کارگر نیز بزرگتر گردید و تعداد کارگران بخش صنعتی از ۷ درصد در سال ۱۹۱۰ به ۲۴ درصد در سال



کارگران کوره‌پزخانه‌ها گرچه جمعیت زیادی در تهران داشتند اما در آمار دولتی رسمی به شمارش نمی‌آمدند

ماهانه پرداخت نمی‌شد بلکه معمولاً استاد کار یا پیمانکار در پایان هر هفته مقداری پول به کارگر می‌داد تا بتواند مخارج روزانه‌اش را تامین کند و بقیه پول را تا زمان پایان کار و به عنوان تضمینی برای جلوگیری از ترک کار کارگر، از او دریغ می‌کرد. استاد کار می‌توانست کارگران را در هر نوع کاری مورد استفاده قرار دهد و برای اینکه بتواند آنها را پایبند کند، از طرق مختلف از جمله بدهکار کردن‌شان آنها را به خود وابسته می‌کرد. او به عنوان پیمانکار همچنین بخشی از دستمزد کارگرها را که در سال ۱۹۵۵ نرخ آن ۴۰ ریال بود، رشوه می‌گرفت، با این توجیه که کارهای فصل آینده را برای «کارگران خودش» رزرو می‌کند. «سرکارگر» یکی از کارگران بود که ضمن فراهم کردن اقلامی چون کفش و دستکش برای گروه، اصطلاحاً بقیه کارگران را نمایندگی می‌کرد. او همچنین فراخوان به اعتصاب‌ها را صادر می‌کرد، البته معمولاً تنها بعد از آنکه از جانب کارگران تحت فشار فراوانی قرار می‌گرفت.

نه تنها زنان و مردان بزرگسال بلکه همچنین تعدادی کودک نیز همراه با والدین خود مجبور به مهاجرت فصلی و کار در کوره‌پزخانه‌ها می‌شدند و بعضاً سه نسل از یک خانواده در یک کوره با یکدیگر کار می‌کردند. بدین ترتیب علاوه بر فشار همکاران، فشار خانواده‌ها هم برای کار کردن حتی در مواقع بیماری کارگر سبب می‌شد تیم تولید بی‌وقفه پیش برود. خراسانی‌ها برخلاف ترک‌ها و زابلی‌ها، همراه با همسران و فرزندان خود به کوره‌پزخانه‌ها مهاجرت می‌کردند و زنان آنها نیز با به پای همسرانشان به‌ویژه در مراحل آخر به عنوان «خشت جمع‌کن» کار می‌کردند. آنها پابرهنه بودند و به سختی کار می‌کردند چرا که هر چه آجرهای بیشتری جمع می‌کردند، پول بیشتری هم می‌گرفتند. آنها علاوه بر کار در کوره، مسئول نگهداری فرزندان هم بودند. زنانی که حتی بچه شیرخوار داشتند، آنها را با خود سر کار می‌بردند تا آنجا مشغول بازی شوند. تنها زنانی که دختران هفت یا هشت سال داشتند، می‌توانستند از کمک دخترانشان برای نگهداری از بچه‌های کوچکترشان بهره ببرند. دستمزد مادران به سن فرزندان‌شان بستگی داشت و در سال ۱۹۷۸ از ۲ هزار تا ۷ هزار تومان برای هفت ماه کار متغیر بود. کارگران به کارهای مختلفی در کوره مشغول می‌شدند و به نسبت سطح مهارت لازم برای آن کار و مخاطراتش دستمزدهای مختلفی می‌گرفتند که در اواسط دهه ۱۹۷۰ از هزار تومان ماهانه شروع می‌شد تا به دستمزد کنتراتی کارگران غیر ماهری می‌رسید که نه هفتگی یا ماهانه، بلکه به ازای مثلاً هر هزار آجر به آنها پرداخت می‌شد. کارگران غیر ماهر تنها به عنوان نیروی کار فصلی و موقت استخدام می‌شدند و فقط کارگران ماهر قراردادهای یک‌ساله یا بیشتر می‌بستند. کارگران اغلب ۱۶ ساعت در روز کار می‌کردند، در حالی که به‌طور رسمی روز کاری تنها ۸ ساعت بود. آنها همچنین از مزایایی چون طرح‌های تامین اجتماعی و سهمیه شدن کارگران در

که حدود ۶۰ درصد از کل جمعیت ایران در سال ۱۹۷۰ را تشکیل می‌داد، بخش قابل توجهی در سطح بخور نمیر زندگی خود را می‌گذراندند. کشاورزان نیمی از سال را بیکار بودند و برای پیدا کردن شغل و کسب درآمد به شهرها مهاجرت می‌کردند. در شهر آنها برای دستیابی به معدود شغل‌های در دسترس برای نیروی کار غیر ماهر با دیگر کارگران غیر ماهر که بخشی مهم از ساختار نیروی کار شهری را تشکیل می‌دادند، باید وارد رقابت می‌شدند. این رقابت قطعاً تأثیری منفی بر سطح دستمزدها می‌گذاشت. همچنین مهاجرت این کارگران روستایی در فصل زمستان همزمان بود با کاهش فعالیت‌ها در صنعت ساختمان، به‌ویژه آجرپزی که تعداد زیادی کارگر غیر ماهر و نیمه‌ماهر را استخدام می‌کرد. در نتیجه اکثر کارگران آجرپزی دستمزد بسیار کمی دریافت می‌کردند که تنها برای زنده ماندن کافی بود و به همین دلیل آنها به لحاظ تغذیه، بهداشت و مسکن بسیار فقیر بودند.

کارگران آجرپزی چه کسانی هستند؟

اصل و نسب اکثر کارگران کوره‌پزخانه‌های خاتون آباد در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۶۰، برمی‌گشت به روستاهای خراسان، به‌ویژه مناطق «ترک‌زبان» و «خراسانی‌ها». بقیه نیز ترک‌های روستاهای اطراف همدان و نیز فارسی‌زبانان زایل بودند که به گسرگان مهاجرت کرده و آنجا هم به کار در کوره‌های آجرپزی مشغول بودند. به‌رغم خاستگاه‌های متفاوت‌شان و نیز تلاش مالکان برای اختلاف‌انگیزی بین خراسانی‌ها با ترک‌زبان‌ها و یا زابلی‌ها، کارگرها عموماً مشکل خاصی با یکدیگر نداشتند.

بر اساس نمونه آماری یک تحقیق غیر رسمی و اصطلاحاً غیر علمی در سال ۱۹۷۰، میانگین سن کارگران آجرپزی ۲۷ سال و حداکثر سن آنها ۵۰ سال بود. تقریباً نیمی از آنها متاهل بودند و به‌طور متوسط سه فرزند داشتند، ۹۰ درصد آنها بی‌سواد بودند و تنها تعداد معدودی می‌توانستند بخوانند و بنویسند. اکثر کارگران زمینی از آن خود نداشتند. آنها در نتیجه اصلاحات ارضی زمین‌هایی به دست آوردند اما به دلیل نبود آب نتوانستند به ارزش دارایی خود بیفزایند.

یک پیمانکار با عنوان «استاد کار زیر» (زیر به زبان خراسانی به معنای رئیس بخش تولید است) که با مالکان کوره‌پزخانه‌ها قرارداد داشت و آرزوی کارگران رسیدن به جایگاه او بود، کارگران بدون زمین را اجاره می‌کرد و ۱۰ درصد از دستمزد کارگران بابت مخارج سفر خود به روستا، جمع کردن گروه کاری و پرداخت پیش‌پیش دستمزد به کارگران، برای خود برمی‌داشت. مبلغ قرارداد معمولاً در سه قسط پرداخت می‌شد: ۱) زمان ثبت‌نام، ۲) زمان شروع کار و ۳) در پایان قرارداد. دستمزدهای کارگران هم‌روزانه، هفتگی یا



<

دست‌ها حرف می‌زنند

کارگران کوره‌پزخانه‌ها به سرعت پیر می‌شدند. آنها همیشه مشتاق بودند تا دست‌ها و پاهایشان را که به دلیل سختی کار و به خاطر تماس مداوم و مستقیم با آب و ماسه تغییر شکل داده بود، به بقیه نشان دهند تا این نشانه را همچون خبری به آنهایی که می‌خواهند یا نمی‌خواهند بشنوند منتقل کنند

سود کارخانه محروم بودند.

مالکان و صاحبان کوره‌ها که از یک تا چهار کوره و به طور متوسط هر کدام دو کوره داشتند، ترجیح می‌دادند خودشان مستقیماً کارگران را استخدام نکنند بلکه پول را به پیمانکار می‌دادند تا او آنها را استخدام و به امورشان رسیدگی کند. یکی از دلایل این کار آن بود که از این طریق مالکان می‌توانستند قوانین کار و تامین اجتماعی را که تنها برای تشکیلات صنعتی با بیش از ۱۰ کارگر لازم‌الاجرا بود، دور بزنند.

نماینده‌ی صاحب کوره در کارخانه را هم اغلب افرادی با عنوان «سرعمله» بر عهده داشتند که در هر کوره معمولاً ۴ یا ۵ نفر به این کار گمارده می‌شدند. آنها کارگران ترک زبان یا خراسانی‌ای بودند که با اثبات وفاداری‌شان به صاحب کارخانه، موفق به ارتقای جایگاهش شده بودند. سرعمله‌ها معمولاً هم‌ولایتی خود کارگران بودند و در شرایطی مانند کارگران، اما در بخش‌هایی مجزا از آنها زندگی می‌کردند. وظایف آنها عبارت بود از کسب اطمینان از مصالح لازم برای ساخت آجر، بررسی چگونگی پیشروی کار، استخدام یا اخراج کارگران و افزایش یا کاهش حقوق آنها. بنابراین عملاً کارگران هیچ ارتباط مستقیمی با صاحبان کار و کوره نداشتند.

اوضاع کار و زندگی کارگران

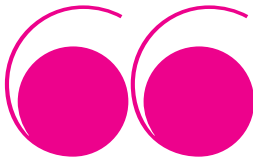
بر اساس گزارشات شهرداری تهران تا سال ۱۹۶۹ تعداد کوره‌های آجرپزی اطراف تهران به ۲۱۷ کوره به علاوه ۹ کوره مدرن ماشینی رسیده بود که در ۷ منطقه جداگانه قرار داشتند. اما این ارقام به روز نبود چرا که در آن زمان بسیاری از کوره‌های اسماعیل‌آباد کار نمی‌کردند. حتی وزارت کار هم اطلاعات موثقی در این مورد ندارد. تا دهه ۱۹۷۰ کوره‌های آجرپزی اطراف تهران در منطقه قرچک - ورامین، شمس‌آباد، اسماعیل‌آباد، محمودآباد و خاتون‌آباد مستقر بودند که از بین آنها خاتون‌آباد با ۳۵ تا ۴۰ کوره، مهمترین مرکز آجرپزی بود.

کار در کوره‌های آجرپزی بسیار دشوار، نالایم و ناسالم بود و کارگران کوره‌پزخانه‌ها به سرعت پیر می‌شدند. آنها همیشه مشتاق بودند تا دست‌ها و پاهایشان را که به دلیل سختی کار و به خاطر تماس مداوم و مستقیم با آب و ماسه تغییر شکل داده بود، به بقیه نشان دهند تا این نشانه را همچون خبری به آنهایی که می‌خواهند یا نمی‌خواهند بشنوند منتقل کنند و آنها را نسبت به شرایط دشوار کار و زندگی این کارگران آگاه سازند. کارگران خودشان می‌گفتند «کار کوره‌پز زور است».

بسیاری از کارگران آجرپز و همچنین کسانی که برای شغل آنها چشم خواب کرده و منتظر بودند، در زمین‌هایی که اصطلاحاً گودال می‌گفتند، زندگی می‌کردند. گودال‌ها در جنوب خیابان شوش و چند متر پایین‌تر از سطح خیابان واقع شده بود و هر کدام

نام خاص خود را داشت، مثل گودال عرب و گودال معصومی؛ قطعه زمین‌هایی با مساحتی در حدود ۲ هزار تا ۴ هزار متر که پیش‌تر برای ساخت آجر در کوره‌ها استفاده می‌شد. اما بعد از اینکه مالکان آنها را فروختند و بعد از جابه‌جایی کوره‌ها به زمین‌های جدید، این زمین‌ها بازبایی و پر نشد و تبدیل شد به مکانی که افراد فقیر برای سکونت از آن استفاده می‌کردند. خانه‌هایی که در این گودال‌ها بنا شد معمولاً ۴۰ تا ۵۰ متر و بعضاً ۱۰۰ متر مساحت داشت. در دل آنها اتاق‌های سه در چهار متری یا حتی کوچکتر، بدون در نظر گرفتن نور طبیعی ساخته شد و به اجاره خانواده‌های فقیر درآمد. معمولاً در هر کدام از این سکونتگاه‌ها ۶ تا ۱۰ و بعضاً ۱۲ خانواده زندگی می‌کردند و اجاره ماهانه آنها در سال ۱۹۶۳ بین ۳۰ تا ۴۰ تومان بود.

در این سکونتگاه‌ها آب، پساب و فاضلاب مشکلی جدی بود. در وسط این مجتمع‌ها یک چاه یک‌ونیم در یک‌ونیم متری همراه با یک حوض که با آب آن چاه پر می‌شد، ساخته شده بود. برای هر سکونتگاه یک توالت وجود داشت. پساب‌ها با سطل‌هایی به خیابان برده و آنجا تخلیه می‌شد. برخی از ساکنان مجبور بودند از فروشندگان دور گردی که آب را به اطراف سکونتگاه‌ها می‌آوردند، آب خریداری کنند. آنها برای شستن لباس هم از آب شیرهای عمومی در خیابان‌ها استفاده می‌کردند. در برخی از سکونتگاه‌ها چاه‌هایی حفر شده بود تا آب باران زمستان را ذخیره کنند. از نظر فاضلاب هم ساکنان گودال‌ها و کاروانسراها شرایط ناسالمی



مالکان کوره‌ها ترجیح می‌دادند خودشان مستقیماً کارگران را استخدام نکنند بلکه پول را به پیمانکار می‌دادند تا از این طریق قوانین کار و تامین اجتماعی دور بزنند

می‌شد و بعضاً دو خانواده را در خود سکونت می‌داد. تنها برخی از کاروانسراها چاه آب داشتند که با طناب و سطل کار می‌کرد و اغلب آنها از این امکانات هم بی‌بهره بودند و ساکنان آنها باید از شیرهای فشاری عمومی خارج از کاروانسرا استفاده می‌کردند. خانواده‌هایی که وضع مالی بهتری داشتند باید از دوره گردان آب فروش آب می‌خریدند. برای نمونه کاروانسرای حاجی بلوری که سکونتگاه حدوداً ۷۰ خانواده بود، شیر آب نداشت و نزدیکترین شیر آب عمومی به آن ۵۰۰ متر دورتر بود که آن هم تنها دو ساعت در روز آب داشت. به همین خاطر هر روز سر آب دعوا پیش می‌آمد. در این کاروانسرا برای ۷۰ خانواده تنها ۵ توالت وجود داشت. کل فضا پر بود از مگس و فضولات حیوانات و کثافات. بعضی از خانواده‌ها اسب یا الاغ خود را در اتاق خودشان نگه می‌داشتند و به آن به عنوان عضوی از خانواده‌شان نگاه می‌کردند که برای تامین مخارج خانواده از آن استفاده می‌شود. در هر اتاق معمولاً ۵ تا ۱۲ نفر زندگی می‌کردند که از درآمد اندکی برخوردار بودند و شغل ثابتی نداشتند. مانند بقیه کارگران آجرپز، آنها هم روستاییانی بودند که ادامه زندگی در روستا برایشان ممکن نبود و به دنبال شغل و موفقیت به شهر بزرگتر آمده بودند. در حالی که در گودال‌ها برخی از کودکان دست کم می‌توانستند مدرسه بروند، اینجا همه باید کار می‌کردند تا مخارج خانواده را تامین کنند، حتی کودکان خردسال هم بعضاً با جابه‌جایی آب در محله‌شان کار می‌کردند.

افراد ساکن در گودال‌ها و کاروانسراها همگی فاقد مهارت بودند و در نتیجه نرخ بیکاری در بین آنها بالا بود و به همین دلیل آنها حاضر به انجام هر کاری با هر دستمزدی بودند و نه به آینده و نه به سلامتی‌شان فکری نمی‌کردند. برخی از آنها در صنعت ساخت و ساز و برخی دیگر در کوره‌های آجرپزی مشغول به کار می‌شدند. برخی شغل‌های فصلی داشتند و برخی هم موفق به کار در کارخانه‌ها می‌شدند. زنان اکثراً در مشاغل چون پنبه‌زنی و ریسندگی پشم، درست کردن کتیرا، کارگری در کارخانه‌های شیشه‌بری و کوره‌های آجرپزی و مشابه آنها، تحت شرایط بسیار بدی کار می‌کردند. برای مثال برخی در محل کار خود به آب آشامیدنی دسترسی نداشتند. آنها روزانه و بسته به نتیجه کارشان بین ۱۵ تا ۳۰ ریال دستمزد می‌گرفتند. زنانی که کودکان شیرخوار داشتند، مجبور بودند آنها را با خود ببرند و شاهد بودند که کودکان‌شان در محیط کثیف کار بازی می‌کنند.

در سال ۱۹۵۷ مجتمع سکونتگاهی کوره‌پزخانه‌ها ۱۰۰ هزار نفر را در خود جای داده بود که از آن بین تنها ۳۰ هزار نفر در کوره‌ها کار می‌کردند. هر کوره ردیفی از ۱۰ تا ۱۵ اتاق ۳ در ۴ متری داشت که مالک کوره به‌ویژه برای کارگران خراسانی که همراه همسر و فرزندان‌شان به آنجا می‌رفتند، ساخته بود. کارگران ترک‌زبان که معمولاً تنها مهاجرت می‌کردند، برای کاهش هزینه‌های زندگی با



داشتند. آنها آب زیاد مصرف نمی‌کردند چرا که مجبور بودند پساب آن را تا فاصله‌ای از محل سکونت‌شان حمل کنند. همچنین آنها به امکانات بهداشتی مکفی دسترسی نداشتند.

در این مجتمع‌ها، مغازه‌های خواربارفروشی معدودی به همراه یک یا دو مغازه قصابی، یک نانوا، یک سلمانی، یک مغازه تعمیر کفش و گهگاه یک خیاطی وجود داشت. مردان که اکثراً آماده به کارهای سخت و غیرمعمول بودند اما اغلب شغلی نداشتند، برای پیدا کردن کار صبح‌ها از خانه خارج می‌شدند و شب‌ها باز می‌گشتند و زن‌ها و کودکان و سالمندانی که توان کار کردن نداشتند در خانه می‌ماندند. در سال ۱۹۶۲ تنها حدود ۸ درصد از کودکان که همه پسر بودند به مدرسه می‌رفتند و دخترها در خانه می‌ماندند. برخی از کودکان بالای ۷ سال در کارخانه شیشه‌بری کار می‌کردند و بعضاً شبانه درس می‌خواندند. برخی دیگر از کودکان مشغول دستفروشی و آدامس‌فروشی می‌شدند. آنها می‌کردند که کارخانه‌ها کار می‌کردند روزانه ۱۵ تا ۳۰ ریال دستمزد می‌گرفتند که ۳ تا ۴ برابر کمتر از حقوق یک کارگر بزرگسال بود. کارخانه‌دار که استخدام کودکان به سودش بود، اسم آنها را در گزارشات نمی‌آورد چرا که قانون کار او را از استخدام کودکان منع کرده بود. به همین دلیل آمار موثقی در مورد تعداد این کودکان کار در دست نیست.

در کنار این «کودنشین‌ها»، «کاروانسرا نشین‌ها» نیز بودند. اتاق‌های سه‌در چهار یا دودر سه متری کاروانسرا، که هیچ پنجره‌ای نداشت و از گل ساخته شده بود، در ماه ۲۰ تا ۳۰ تومان اجاره داده

یکدیگر زندگی می کردند. هزینه زندگی برای آنها در ماه حدود ۵۰ تومان بود. اتاق ها، پنجره و روزنه تهویه ای جز در بچه ای کوچک بالای در ورودی نداشت. در هر کدام از این «سکونتگاه ها» سه خانواده زندگی می کرد. معمولاً ۱۰ تا ۱۲ کودک کار که دور از خانواده هایشان کار می کردند نیز تنها یکی از این اتاق ها را اشغال می کردند. فضایی محدود در مقابل این اتاق ها به کارهایی چون شستن و خشک کردن لباس ها، آشپزی، پخت نان، گفت و گو و استراحت کارگران بعد از کار اختصاص یافته بود. نیازی به گفتن نیست که به دلیل نزدیکی کوره ها، گرد و خاک در تمام این فضاها وجود داشت و اوضاع را ناسالم تر می کرد.

در مقابل این اتاق ها هم با اختلاف ۴ یا ۵ متری ارتفاع، فضای کاری کوره ها آغاز می شد. تمام زباله ها یک گوشه ای تلنبار می شد که در همان حوالی بچه هایی نیمه لخت و پابرهنه مشغول بازی می شدند. برای هر ردیف خانه ها تنها یک یا دو شیر آب وجود داشت که یکی از آنها ۵۰ متر از خانه ها فاصله داشت و مورد استفاده کارگرانی بود که گل درست می کردند. خانواده ها از همان شیر آب برای شستن ظروف، لباس ها و پخت و پز استفاده می کردند. شیری که نزدیک خانه ها بود هم به فاضلاب وصل نبود و پساب آن به صورت راکد باقی می ماند و چاله ای متعفن با عمق یک یا یک و نیم متر تشکیل می داد که برای کودکان بسیار خطرناک بود. برای هر ردیف از خانه ها یک تا چهار توالت وجود داشت که به سختی کفاف آن تعداد خانواده ساکن در آنجا را می داد. مردان و پسران معمولاً در همان کوره خود را می شستند اما زنان از این امکان بی بهره بودند. آنها با تمام خاک و چرکی که در طول کار روزانه به نشان نشسته بود به بستر می رفتند. اکثر حمام های عمومی آن حوالی از پذیرفتن این زن ها سر باز می زدند چرا که آنها خیلی کثیف بودند. تنها معدودی از آن حمام ها این زنان را پذیرا بودند، آن هم به شرط آنکه تنها در گوشه ای بنشینند و خودشان را بشویند.

کارگران بخش اعظم در آمدشان را برای غذا صرف می کردند و رژیم غذایی آنها عمدتاً شامل نان، چای و شکر، میوه و گهگاه سبزی می شد. گوشت و دیگر مواد پروتئینی غذاهای لوکسی بود که اکثر کارگران پول شان به آنها نمی رسید. قیمت غذا در آن محدوده بسیار بیش از مناطق نزدیک در تهران بود. کارگران بعد از یک روز طولانی کاری، زمان اندکی برای استراحت داشتند و حدود دو ساعت بعد از بازگشت به خانه به بستر می رفتند. این در مورد کارگران ثابتی صدق می کرد که در طول پاییز و زمستان در نزدیکی کوره ها زندگی می کردند. آنها ناخودآگاه سبک زندگی روستایی شان را دنبال می کردند؛ ساعات کار طولانی، استراحت و سحرخیزی. در طول ساعات قبل از خواب، آنها اغلب دور هم می نشستند و در حالی که چای و چیزهای دیگر می نوشیدند و می خوردند، در مورد علایق و تخیلات و تصورات شان با یکدیگر گفت و گو می کردند. آنها وقت

کار برای غذا

کارگران بخش اعظم در آمدشان را برای غذا صرف می کردند و رژیم غذایی آنها عمدتاً شامل نان، چای و شکر، میوه و گهگاه سبزی می شد. گوشت و دیگر مواد پروتئینی غذاهای لوکسی بود که اکثر کارگران پول شان به آنها نمی رسید. قیمت غذا در آن محدوده بسیار بیش از مناطق نزدیک در تهران بود.

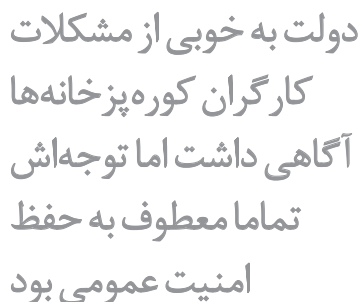
آزاد اندکی داشتند و بعد از کار اطراف کوره ها می چرخیدند، آهنگ می ساختند، آواز می خواندند و در کل خودشان را سرگرم می کردند. در روزهای آزاد و تعطیلی شان، آنها از یکدیگر جدا می شدند، کارگران جوان به تهران می رفتند، بقیه به سینما یا قهوه خانه یا پارک یا پرسه زنی در خیابان های همان حوالی می رفتند، برخی هم برای استراحت و گپ زدن به کوره ها می رفتند. کارگران خراسانی برخلاف کارگران ترک زبان، مسلمانان متعددی بودند. آنها وقتی اولین دستمزدشان را می گرفتند به زیارت امامزاده داوود می رفتند. با این حال، آنها معمولاً معتاد به ماده مخدر «ناس» و یا تریاک بودند. برخی از آنها در آمدشان را پس انداز می کردند تا یک موتورسیکلت بخرند تا با آن هم امکان جابه جایی بیشتری داشته باشند، هم آن را با خود به ده شان ببرند و آنجا یا آن را بفروشند یا برای پز دادن به هم قطاران شان از آن استفاده کنند.

موضع رسمی دولت

تا سال ۱۹۴۱ تشکیل و فعالیت اتحادیه های کارگری در ایران ممنوع بود و تنها بعد از خلع رضاشاه از سلطنت و حمله نیروهای متفقین در جنگ جهانی دوم به ایران بود که شرایط اقتصادی و سیاسی جدید امکان تشکیل اتحادیه های کارگری مرتبط با احزاب سیاسی را فراهم کرد. حزب توده موفق ترین حزب در سازماندهی نیروی کار بود که از خلال همین سازماندهی، کارگران به شرایط کاری بهتر، دستمزد بیشتر، تصویب قانون کار و تشکیلات سازمانی کارگری متعدد دست یافتند. در طول سال های بعد حزب توده و بسیاری از سازمان های کارگری مستقل سرکوب شدند.

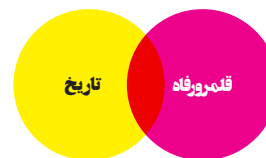
دولت به خوبی از مشکلات نیروی کار به طور کلی و به طور خاص کارگران کوره پزخانه ها آگاهی داشت اما توجه اش تماماً معطوف به حفظ امنیت عمومی بود و از فعالیت نیروهای کار که احتمالاً به آشوب و شورش اجتماعی منتهی می شد، هراس داشت. به دلیل همین هراس و دغدغه های مربوط به امنیت داخلی، دولت تلاش می کرد کارگران را از اعتصاب کردن بازدارد و در واقع اعتصاب را ممنوع کرد. ناظران خارجی نیروی کارگر در ایران را رام ترین نیروی کار در جهان می نامیدند. بخشی از این رام بودن به دلیل شیوه مدیریتی بود که دیدگاهی سنتی داشت و کارگران را همچون رعیت در نظر می گرفت. البته دولت هم به لحاظ دیدگاه اجتماعی اش از مدیران هم کوتاه فکر تر بود. اما کارگران هم به جای آنکه مستقیماً با مدیران درگیر شوند، چشم به دولت داشتند تا مشکل آنها با مدیران را حل کند.

هر کارخانه ای که ۲۰ کارگر یا بیشتر داشت باید یک شورای کارخانه تشکیل می داد که در آن یک نماینده کارگری که توسط ماموران وزارت کار تایید شده بود، باید حضور پیدا می کرد. به ندرت پیش می آمد که اتحادیه ای کارگری، اعتصابی را آغاز کند، چه رسد به



تار بخجه اعتصابها

حال روشن است کارگران سازمان نیافته آجری‌ها که هیچ آگاهی‌ای از این مسائل نداشتند، چطور در سال ۱۹۵۸ اتحادیه‌ای را بنیان می‌نهند؟ کارگران هیچ شناختی از آنها نداشتند، شکل دادند. با این وجود، کارگران، «چاقو کشان» را خوب می‌شناختند که در کوره‌های آجری‌کاری می‌کردند و نقش



۶۰ هزار کارگر صنعت آجر، ۵ درصد از جمعیت پایتخت را تشکیل می‌دهند. بنابراین گرفتاری کارگران کوره‌های آجرپزی یک مساله اجتماعی جدی و مهم است

کامیون در این اعتصاب شرکت داشتند. حتی دولت هم تعداد دقیق کارگران اعتصاب‌کننده را نمی‌دانست، به این دلیل که کارفرمایان به طرق مختلف همواره از اعلام آمار درست و دقیق کارگران خود خودداری کرده بودند تا از قوانین کار فرار کنند.

در آخر تمام ۱۷۰ کوره آجرپزی کار را تعطیل کردند و خواستار افزایش ۳۵ درصدی دستمزدها و نیز دسترسی به حساب حق بیمه‌ای شدند که از حقوق آنها کسر شده بود تا به حساب سازمان بیمه اجتماعی کارگران ریخته شود اما به احتمال زیاد به جیب صاحبان کوره‌های آجرپزی یا پیمانکارانی رفته بود که مسئول آوردن کارگران از مناطق روستایی به تهران بودند. قبل از اعتصاب، دستمزد پایه برای ساخت هزار آجر، ۹۵ ریال بود که به دلیل تورم و افزایش هزینه‌های زندگی تأثیری در افزایش توان خرید کارگران و بهبود شرایط زندگی آنها نداشت. با توجه به ترس دولت از گسترش اعتصاب به دیگر کارخانه‌ها، اداره کار (Labour Department) که از سوی پلیس و ساواک حمایت می‌شد، قدم‌هایی برای جلوگیری از شیوع آن برداشت و به رغم آنکه اعتصاب را غیرقانونی اعلام کرده بود، سعی کرد به عنوان میانجی وارد میدان شود. در ۷ ژوئن اعلام شد که با افزایش ۲۰ درصدی دستمزدها موافقت شده و کارها از فردا پی گرفته خواهد شد. اما از آنجا که در این توافق کارگران و نظر آنها نقشی نداشتند، کارگران تا ۱۱ ژوئن سر کار حاضر نشدند. در نهایت پس از برخورد شدید پلیس، ارتش و ساواک کارگران مجبور به ترک اعتصاب شدند و همان ۲۰ درصد افزایش دستمزد را که از جانب وزارت کار به عنوان توافقی منطقی حمایت می‌شد، پذیرفتند. این وزارتخانه همچنین قول داد دیگر شکایات و اعتراضات کارگران را نیز پیگیری کند که البته به نظر می‌رسد هیچ‌گاه عملی نشد یا دست کم نتایج آن اعلام و ثبت نشده است.

روزنامه تهران در تاریخ ۱۵ ژوئن سال ۱۹۵۹ نوشت:

«اعتصاب ۶۰ هزار کارگر کوره‌های آجرپزی به پایان رسید یا بهتر است بگوییم به پایان رسانده شد. البته این پایان بیش از آنکه با رضایت کارگران همراه باشد، وجد و رضایت صاحبان کوره‌ها و پیمانکاران واسط را در پی داشت. علاوه بر خود کارگران، هر ناظر عاقلی که علاقمند به رشد دموکراسی در ایران است، نمی‌تواند از این شیوه پایان دادن به اعتصاب خوشحال باشد. در جریان اعتصاب، کارگران کوره‌پزخانه‌ها در شرایطی ناروا قرار داده شدند و از حقوق قانونی چانه‌زنی محروم گردیدند. از این بابت بیش از همه باید وزارت کار را مقصر دانست و سرزنش کرد. به علاوه چرا وزارتخانه تازه الان باید بفهمد که در طول چند سال گذشته کارفرمایان حق بیمه را از دستمزد کارگران کسر می‌کردند بدون آنکه آن را به اداره تأمین اجتماعی کارگران واریز کنند؟ چرا وزارتخانه تازه الان باید بفهمد که کارفرمایان باید شرایط کاری در کوره‌های آجرپزی را

قابل زدند و تنها ۹ تومان به آنها پرداخت شد. بزرگترین ترس او باریدن باران بود؛ چرا که اگر آجرهای آن به دلیل باران خراب می‌شد، مدیران کوره ۵۰ درصد از دستمزد کارگر کم می‌کردند. در اعتصاب آن سال، کارگران خودشان می‌گفتند اعتصاب نکرده‌اند و تنها کار را متوقف کرده تا دستمزدی را که باید دریافت کنند، به آنها پرداخت شود. مالکان، درخواست آنها برای دستمزد بالاتر را رد کردند و گفتند کارگران باید روز بعد ساعت ۷ صبح سر کار باشند. این در حالی است که در ابتدای سال ۱۹۵۷ مالکان قول افزایش ۳۰ درصدی دستمزد را داده بودند. وقتی کارگران نسبت به تأخیر در پرداخت حقوق اعتراض کردند به آنها گفته شد که صبر داشته باشند. در پایان ماه ژوئن صاحبان کوره‌های بهمن و تهران با افزایش ۳۰ درصدی دستمزد کارگران موافقت کردند. کارگران کوره‌های دیگر نزد روسای خود رفتند که بار دیگر به آنها گفته شد صبر داشته باشند. اما آنها صبرشان تمام شده بود و دست به اعصاب زدند و همه کارگران کوره‌ها جز کارگران کوره‌های بهمن و تهران به اعتصاب پیوستند. در ابتدا صاحبان کوره‌ها که در قالب صنف سفالگران سازماندهی شده بودند، به دو دلیل نمی‌خواستند تن به افزایش دستمزد دهند: (۱) عضویت «صنف کارگر کوزه‌پز» یا همان کارگران آجرپز در اتحادیه مرکزی کارگران و مداخله این اتحادیه در اعتصاب، (۲) پیمانکاری و موقتی بودن کارگران؛ کارگران «قالب‌دار» کارگران پیمانی و فصلی بودند و تنها در طول تابستان کار کشاورزی می‌کردند. بقیه سال را آنها به دلیل آب‌وهوا و تعطیلی کار کشاورزی‌شان یا بیکار بودند یا موفق می‌شدند به عنوان قالب‌دار مشغول شوند و درآمد کمی کسب کنند. دستمزد آنها بین ۶۰ تا ۱۲۰ ریال در ازای ۱۶ ساعت کار روزانه بود. اکثر کارگران قالب‌دار بودند، بنابراین هر افزایش دستمزدی شامل حال آنها می‌شد. در نهایت صاحبان کوره‌ها مجبور به پذیرش افزایش حقوق شدند و در مقابل وزارت کار قول داد این موضوع را همچنان با همراهی صنف سفالگران پیگیری کند. بعد از اعتصاب کارگران صاحبان کوره‌ها تصمیم گرفتند دستمزدها را تا ۷۰ یا ۷۵ ریال بابت هزار آجر خام یا خشت افزایش دهند و رشدی معادل را برای دستمزد کارهای دیگر در نظر بگیرند. گرچه اعتصاب تمام شد اما مسائل مهمی همچنان حل نشده باقی مانده بود؛ مسائلی همچون تأمین اجتماعی کارگران و پایین بودن دستمزدها در مقایسه با تورم بالا و در نتیجه فقر کارگران. حتی وقتی پیمانکاران در نوروز سال ۱۹۵۸ به طور ناگهانی و غافلگیرکننده‌ای دستمزد کارگران صنعت آجر تهران را ۴۰ درصد افزایش دادند اما باز هم شرایط کارگران کوره‌های آجرپزی همچنان وخیم بود. به همین دلیل کارگران آجرپزی در تهران در ۶ ژوئن سال ۱۹۵۹ یکی از مهمترین اعتصابات کاری کشور را که یک هفته به طول انجامید، به راه انداختند. گفته می‌شد ۳۰ هزار کارگر و ۳۰ هزار نفر از شغل‌های دیگر به‌ویژه رانندگان



بهبود بخشند؟ اگر وزارت کار قادر به فهم و پایان دادن به اینگونه بی‌عدالتی‌ها در طول سال‌های متمادی پیشین نبوده است، چرا اعتصاب کارگران را غیرقانونی اعلام می‌کند؟

صنعت آجر در تهران یکی از بزرگترین صنایع در کشور است. ۶۰ هزار کارگر این صنعت، ۵ درصد از جمعیت پایتخت را تشکیل می‌دهند. بنابراین گرفتاری کارگران کوره‌های آجرپزی یک مساله اجتماعی جدی و مهم است که شایسته توجه مستمر و دقیق نه‌تنها وزارت کار، بلکه دولت به عنوان یک کل و تک‌تک متفکران و فعالان حوزه اجتماعی و مدنی است. قدم‌هایی حیاتی وجود دارد که باید برداشته شوند. همانطور که کارگران نیز خود بارها درخواست کرده‌اند، پیمانکاران واسطه و دلال باید از صحنه بیرون رانده شوند. حضور و فعالیت آنها نه‌تنها زائد بلکه آسیب‌رسان نیز است؛ چراکه برای مثال آنها بعد از افزایش‌های اخیر، در ازای هر هزار آجر ۱۲۰ ریال می‌گیرند و تنها ۸۰ تا ۹۰ ریال آن را به کارگران پرداخت می‌کنند. وزارت کار می‌تواند همراهی موثری با کارگران داشته باشد و به آنها کمک کند تا بتوانند تعاونی‌های خودشان را تشکیل دهند. در نهایت و نه دست‌کم، وزارت کار باید طی اقداماتی فوری و ضروری، صاحبان کوره‌ها را مجبور کند تا شرایط کار اسفبار کارگران‌شان را بهبود بخشند. «خانه‌های» تکتاقی زیرزمینی‌ای که کارگران -گاهی بیش از ۲۰ نفر از آنها- در آن زندگی می‌کنند حتی فراخور و شایسته یک غارنشین عصر حجر هم نیست. البته تمام این بهسازی‌ها و اصلاحات نیازمند تلاش فراوان و میزان زیادی پول است، اما این کارها دقیقاً همان وظایفی است که وزارت کار اساساً برای انجام‌شان تاسیس شده است. «سفارت بریتانیا نیز نظر خود را اینگونه نوشته است: «کارفرمایان آشکارا یک عده مجرم هستند که با موفقیت از زیر بار مسئولیت‌های‌شان در قانون بیمه اجتماعی کارگران شانه خالی کرده و حق بیمه‌ای را که از کارگران می‌گرفتند، به سازمان بیمه اجتماعی کارگران پرداخت نکرده‌اند». در سال ۱۹۶۱ نیز ۲۵ هزار کارگر کوره‌های آجرپزی برای چهارمین بار دست به اعتصاب زدند و خواستار اجرای قانون کار، پرداخت حقوق معوقه‌شان، بیمه کارگران و غیره شدند. در سرکوب سیاسی بعد از شورش‌های سال ۱۹۶۳ (تظاهرات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲)، دولت تاب و اراده‌ای برای تحمل هر شکلی از فعالیت که قانون و نظم را برهم‌ریزد نداشت و هیچ اعتصابی اتفاق نیفتاد -دست‌کم من (ویلم فلور) نتوانستم نشانه‌ای از آن ببابم- ظاهراً کارگران

آجرپزی در اوایل سال ۱۹۷۰ بود که مجدداً دست به اعتصاب زدند و حق‌شان نسبت به اصطلاحاً «پول شیرینی» را مطالبه کردند که عدم پرداخت آن برای‌شان بسیار حیاتی تمام می‌شد. در نتیجه این اعتصاب، آنها قول گرفتند که اگر تا پایان فصل سر کار باقی بمانند ۲ هزار تومان دریافت خواهند کرد و اگر زودتر از پایان فصل کار را رها کنند، حق‌شان از پول شیرینی را از دست خواهند داد. بعد از آن هیچ گزارشی درباره اعتصاب کارگران کوره‌های آجرپزی در تهران تا سال ۱۹۷۷ ثبت نشده است. غیاب اعتصاب‌ها در اوایل دهه ۱۹۷۰ به نحوی پارادوکسیکال ناشی از کاهش قابل توجه رقم تولید ناخالص داخلی (GDP) بود که شدیدترین ضربه را به صنعت ساخت‌وساز وارد کرد. با این وجود، یک اعتصاب ۵ روزه در آوریل سال ۱۹۷۵ در تبریز به ثبت رسیده که کارگران کوره‌پزخانه‌های آنجا موفق شدند به خواسته‌های‌شان برسند. در ژوئیه سال ۱۹۷۷ بار دیگر، برای پنجمین بار (یا شاید، بسته به اینکه در اوایل دهه ۱۹۷۰ واقعا اعتصابی رخ داده باشد، برای ششمین بار) کارگران خاتون آباد اعتصاب کردند. این اعتصاب از تعداد معدودی از کوره‌پزخانه‌ها شروع شد و سپس به دیگر کوره‌ها گسترش پیدا کرد و نهایتاً کل کارگران را دربرگرفت. اصلی‌ترین دلیل آن قیمت جدید هزار آجر بود که در ماه ژوئیه دولت پس از مشاوره با «اتحادیه کوره‌داران» و «سندیکای کارگران کوره‌پزخانه‌ها» تعیین کرده بود. دستمزد کارگران معمولاً بعد از پیش‌پرداخت ابتدایی، در دو نوبت جداگانه، اولی در انتهای ماه ژوئیه (پرداخت اول) و دومی در ماه سپتامبر (پرداخت دوم) به آنها پرداخت می‌شد. در سال ۱۹۷۶ پرداختی‌ها بابت هزار آجر جمعا ۲۹۵ ریال بود که بین افراد درگیر در مراحل مختلف کار به نسبت‌های متفاوت تقسیم می‌شد. با توجه به رشد دستمزدها و قیمت‌ها در بازار داغ بیرون از کوره‌ها، کارگران انتظار داشتند که دریافتی بیشتری داشته باشند. روزی ناگهان رادیو اعلام کرد که از این پس دستمزد روزانه قالب‌کش ۲۵ تومان خواهد بود، در حالی که در آن زمان او در ازای هر هزار آجر ۷۵ تومان دریافت می‌کرد. کارگران با توجه به اینکه همیشه طبق عرف، پرداختی‌ها به ازای هر هزار آجر بود، تصور می‌کردند که این ۲۵ تومان نیز به ازای همان هزار آجر است که از این بابت بسیار خوشحال شدند. همزمان اما مشکلاتی در زمینه حقوق معوقه وجود داشت. به همین دلیل وقتی کارفرمایان کوره‌پزخانه‌امین نتوانستند دستمزدها را پرداخت کنند، کارگران کوره اعتصاب



کارگرهای شاه

با توجه به ترس دولت از گسترش اعتصاب به دیگر کارخانه‌ها، اداره کار که از سوی پلیس و ساواک حمایت می‌شد، قدم‌هایی برای جلوگیری از شیوع آن برداشت و به‌رغم آنکه اعتصاب را غیرقانونی اعلام کرده بود، سعی کرد به عنوان میانجی وارد میدان شود.

آخرین اعتصاب

در آوریل سال ۱۹۷۹ نیز کارگران خاتون آبادی برای ششمین و آخرین بار دست به اعتصاب زدند. آنها که از پیروزی انقلاب انگیزه گرفته بودند، بعد از آنکه زمستان را در مناطق روستایی شان سپری کردند، در بازگشت به کار در خواست افزایش دستمزد به دلیل افزایش هزینه زندگی را مطرح کردند

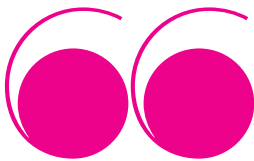
کردند. برخی از پیمانکاران یا استاد کاران به اعتصاب پیوستند و کارگران را تشویق کردند. این پیمانکاران دستگیر شدند اما مدتی بعد آزادشان کردند که بعد از آن از اعتصاب کنار کشیدند. اینکه چرا برخی از آنها در اعتصاب شرکت کردند، حاکی از پیوند آنها با برخی از اعتصاب کنندگان (پیوند خانوادگی، دوستی و غیره) است اما آنها نیز امیدوار بودند از افزایش دستمزدی که کارگران مطالبه کرده اند، بهره مند خواهند شد.

عصر همان روز کارگران در دیگر کوره پزخانه ها در نشست، درگیر این بحث بودند که در اعتصاب شرکت کنند یا خیر و در همین حین سرعمله های صاحبان کوره تلاش می کردند آنها را از اعتصاب منصرف کنند. با این حال، کارگران سه کوره تصمیم به مشارکت در اعتصاب گرفتند. در روز چهارم سربازان و ژاندارم ها برای بازگرداندن کارگران به کار به کوره ها رسیدند. زنان سعی کردند مانع ورود آنها به کوره ها شوند و مردان نیز با سربازان مستقیماً درگیر شدند. تعداد زیادی از کارگران بازداشت و تعداد کمی از آنها مجروح شدند اما ژاندارم ها کوره ها را ترک کردند. کارگران سه کوره پزخانه خراسانی های دیگر را نیز به اعتصاب فراخواندند تا مطالبه افزایش دستمزد هزار آجر به ۶۰ تا ۷۰ تومان را پیش ببرند. در هر کوره بحث هایی جدی و شدید بین گروه های کاری متعدد و مختلف به وجود آمد. در روز پنجم اعتصاب، رئیس محلی وزارت کار و نماینده ای از دفتر نخست وزیر به کوره امین رفتند و سخنرانی کردند. آنها کارگران را تلویحاً تهدید کردند و به بازگشت به کار فراخواندند. همچنین آنها با توجه به اینکه روحانیون هم از کارگران می خواستند اعتصاب را تمام کنند و به کارشان بازگردند، از اعتقادات و ارزش های مذهبی کارگران نیز بهره جستند. معترضان در اعتصاب پیشنهاد دولت را رد و در عوض نسبت به دستمزد پایین، حقوق معوقه و دیگر دغدغه های شان در برابر این ماموران و نمایندگان دولت اعتراض کردند. آنها تأکید داشتند که «ما اعتصاب نکرده ایم. آیا وقتی دستمزدی به شما نمی دهند، شما حاضرید کار کنید؟ ما سه ماه و نیم است دستمزد نرفته ایم». نمایندگان دولت به کارگران قول دادند اگر آنها سر کار برگردند، حقوق آنها پرداخت خواهد شد. اما کارگران همچنان از جای خود تکان نخوردند. در طول چند روز آتی اعتصاب کنندگان درگیر این بحث بودند که چطور کارگران سه کوره دیگر را که به کار کردن ادامه می دادند، به اعتصاب بکشانند. گروهی از آنها به آن کوره ها حمله و برخی از

تجهیزات و آجرهای خام آنها را تخریب کردند و اعتصاب کنندگان دیگر را هم به همین کار فراخواندند. اوضاع بسیار به هم ریخته شد و هرج و مرج بسیار بالا گرفت و دو نفر از صاحبان کوره ها یا ارباب ها از ترس کارگران فرار کردند. بعد از تظاهرات بیشتر در کوره ها و فریاد زدن شعارهایی چون «جاوید شاه!» و خواندن سرود، معترضان وارد کوره امین شدند و برخی از کارگران «ترک» را که در اعتصاب شرکت نمی کردند، کتک زدند. با این حال، کارگران خراسانی و ترک به سرعت روابط شان را از سر گرفتند. بار دیگر ژاندارم ها با تفنگ های شان کوره ها را محاصره کردند. وقتی کارگرها وارد درگیری با آنها شدند، ژاندارم ها با شلیک های هوایی و زمینی چند تن از کارگران را مجروح کردند. در انتهای این اعتصاب، کارگران موفق شدند دستمزدشان را از ۲۹۵ ریال بابت هزار آجر به ۵۰۰ ریال برسانند. اعتصاب خاتون آبادی تأثیر مثبتی هم بر دستمزد کارگران کوره های دیگر داشت.

در آوریل سال ۱۹۷۹ نیز کارگران خاتون آبادی برای ششمین و آخرین بار دست به اعتصاب زدند. آنها که از پیروزی انقلاب انگیزه گرفته بودند، بعد از آنکه زمستان را در مناطق روستایی شان سپری کردند، در بازگشت به کار در خواست افزایش دستمزد به دلیل افزایش هزینه زندگی را مطرح کردند. آنها پیش از آغاز اعتصاب به دیدن صاحبان کوره ها رفته بودند که نسبت به مطالبه آنها بی توجهی شده بود. این اعتصاب هم از چند کوره آغاز و به بعد به کوره های دیگر گسترش یافت و اختلاف بین کارگران نیز زیاد بود. بسیاری از اعتصاب کنندگان به کنار جاده رفتند و مطالبات شان را فریاد زدند: «یا مرگ یا ۷۰ تومان - ما ۵۰ تومان نمی خواهیم». این کارگران وقتی از جانب ابران عصبانی مورد توبیخ و زدوخورد قرار گرفتند که عمل آنها را عملی ضد دستورات آیت الله خمینی مبنی بر حرام بودن تمام اعتصاب ها و ضدمصلحت انقلاب می دیدند، لحن خود را تغییر دادند و فریاد زدند «به دستور امام خمینی، کار متوقف شده است؛ یا مرگ یا ۷۰ تومان - ما ۵۰ تومان نمی خواهیم».

در این مرحله برخی از اعضای کمیته انقلاب همراه با بعضی از پیمانکاران و صاحبان کوره ها از کارگران خواستند سر کار خود بازگردند و زمان لازم را به صاحبان کوره ها بدهند تا پاسخی برای مطالبات آنها بیابند. کارگران امتناع کردند و یکی از اعضای کمیته شروع به تیراندازی هوایی کرد. یکی از کارگران اسلحه او را قاپد و به او گفت گلوله هایت را هدر نده؛ «تو نمی توانی ما را بترسانی.



وزارت کار می تواند همراهی موثری با کارگران داشته باشد و به آنها کمک کند تا بتوانند تعاونی های خودشان را تشکیل دهند

دلیل این اتفاق تغییر ساختار این صنعت، جنگ ایران و عراق و جلوگیری از اعتراض های کارگری بود. در آوریل سال ۱۹۸۱، دادستان کل حکمی مبنی بر ممنوعیت پشتیبانی از اعتصابات را صادر کرد. کارگران منتقد همچنان مانند قبل از سال ۱۹۷۹ مورد آزار قرار می گرفتند و اخراج می شدند و اغلب کسانی را که اعتراض می کردند اگر نه ضدانقلاب، دست کم به عنوان چپگرا مورد بازخواست و برخورد قرار می دادند. شروع جنگ با عراق هم هر شکلی از انتقاد را مشکوک و ناممکن ساخت.

برخورد دوگانه برخی دولتمردان در مقابل کارگران را فقدان یک قانون جدید کار و اینکه همچنان قانون قدیمی سال ۱۹۵۹ اجرا می شد، نشان می دهد. همچنین تنها در سال ۱۹۸۵ بود که برای اولین بار بعد از انقلاب حداقل دستمزد به طور رسمی افزایش یافت که البته آن هم تنها ۱۱ درصد بود. شوراهای کارگری تاکید کرده بودند که دست کم باید نرخ تورم سالانه در نظر گرفته شود. این نرخ بین سال های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴، به طور رسمی حدود ۲۱ درصد و لی در آمار غیر رسمی و نیز با توجه به وجود بازار سیاه در دوره جنگ به ویژه حول کوپن های جبرانی به ۳۰ درصد می رسید. بعد از سال ۱۹۷۹ مشکلات ساختاری نیروی کار از جمله بی سواد، مسکن نامناسب، فقدان مهارت و سوء تغذیه به نظر نمی رسد تغییر جدی ای کرده باشد. در سال های ابتدایی، جنگ مانع از توجه جدی به این مسائل می شد اما هم اکنون نیز تغییر بنیادینی در تفکر حاکمیت درباره کارگر اتفاق نیفتاده است.

دفاع بدون مبارزه

کارگران کوره های آجرپزی به رغم بی سواد، فقدان اطلاعات، تنوع قومیتی، پیشینه و پایبندی های فرهنگ روستایی شان و فقدان نمایندگی شایسته، در لحظات تاریخی مشخص خواستند و توانستند حقوق خود را مطالبه و از آن دفاع کنند. با این حال، همزمان همین خصلت های شان مانع از آن شد که خشم و اعتراض آنها به مبارزه طلبی هدفمند و مداوم یابد که می توانست برای به چالش کشیدن و تغییر بستر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ای که در آن عمل می کردند، بکار آید. آنها می توانستند در برابر اختلاف انگیزی های کارفرمایان و در برابر سرکوب های تضمین شده توسط قانون کار مقاومت کنند، اما قادر نبودند در برابر ارزش های سنتی شان در احترام به بزرگان و مقامات سیاسی ایستادگی از خود نشان دهند. آنها قبل و بعد از سال ۱۹۷۹، تنها از کارفرمایان و دولت می خواستند که آنچه را درست است، انجام دهند و تضمین کنند که آنها شغلی برای مراقبت و حمایت از خانواده شان خواهند داشت. این کارگران امانخواستند و نتوانستند مشروعیت سلسله مراتب موجود را مورد پرسش قرار دهند و به نفی کامل وضعیت اجتماعی ای که به آنان تحمیل می شود، دست زنند.

ما هم اکنون هم در جهنم زندگی می کنیم، پس ادامه بده و به ما شلیک کن». با ادامه این روند، کارگران دیگری نیز شروع به جمع آوری پوکه های فشنگ هایی کردند که هوایی شلیک شده بود و به اعضای کمیته انقلاب می گفتند که پول بیت المال را هدر ندهید. اوضاع طوری شده بود که هر طرف، دیگری را به ضدانقلاب بودن متهم می کرد. سپس اعضای کمیته وقتی دیدند نمی توانند کارگران را بترسانند یا آنان را متقاعد کنند، آنجا را ترک کردند.

در نهایت کمیته انقلاب یکی از علما را فرستاد تا به کارگران بگوید آیت الله خمینی راضی به اعتصاب آنها نیست و به آنها قول رسیدگی به شکایات شان را بدهد. در نتیجه این اقدام کارگران محل اعتصاب را ترک کردند اما سر کار بازنگشتند. بعد از یک هفته صاحبان کوره ها تسلیم مطالبات کارگران اعتصاب کننده شدند و با خواسته های آنها از جمله درباره افزایش دستمزدها، تامین امکانات مورد نیاز کارگران برای کار، ساخت مسکن و حمام و توالت و مسجد برای کارگران، تامین بیمه برای کارگران و تاسیس شورای کارگری موافقت کردند؛ هر چند در عمل برخی از تعهدات شان را به طور کامل انجام ندادند. بعد از اعتصاب، صاحبان کوره ها قیمت آجر را افزایش دادند. همچنین وزن هر آجر از ۸۲۵ گرم به یک هزار و ۸۰۰ گرم رسید و برای کارگران به ویژه کودکانی که در طول روز گل آنها را حمل می کردند و زنانی که خشت ها را جمع آوری می کردند، حجیم تر و سنگین تر شد. به علاوه از آن پس آجر به جای بسته های هزار تایی، تنی و به ازای هر تن که ۶۰۰ آجر بود، کمی بیش از ۱۵۰ تومان فروخته می شد. دستمزدها از ۵۰ تومان به ۷۰ تومان افزایش یافت که بین کارگران مختلف، به نسبت های مختلفی تقسیم می شد. برای مثال دریافتی پیمانکار که عملاً در تیم تولید کاری نمی کرد، دو برابر خشت جمع کن بود. تا سال ۱۹۸۰ پیمانکاران، نمایندگان کارگران بودند اما از آن پس کارگران خواستار آن شدند که نمایندگان شان کارگران بی سواد مانند خودشان باشند که بنا به تجربه می دانند کار و زندگی در کوره پزخانه ها چگونه است. برخی از کارگران حتی نمی دانستند نماینده شان کیست. در نهایت در اواسط اوت سال ۱۹۷۹ برخی از کارگران خاتون آباد نمایندگان خود را برای شورای کارگری انتخاب کردند. بقیه کارگران در این اقدام مشارکت نکردند؛ چرا که نه به فرایند آن و نه به اینکه نماینده ای از وزارت کار حضور دارد، اعتماد نداشتند.

بعد از سال ۱۹۸۰

تا جایی که من می دانم بعد از سال ۱۹۷۹ اعتصابی در خاتون آباد شکل نگرفت، به رغم اینکه اشتغال در صنعت ساخت و ساز از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۶، ۱۰ درصد بیش از صنایع دیگر کاهش داشت.

گره‌هایی که فقط با



احمد سیف

اقتصاددان

قالی‌های ایرانی به راستی جذاب و توجه‌برانگیزند؛ نه فقط برای بسیاری از ایرانی‌ها بلکه برای شماری از غیرایرانی‌ها هم جذابیت خاصی دارند. برای نمونه لرد کرزن، در کتاب معروفش «ایران و قضیه ایران» نوشته، «کسی که حتی یک‌بار چشمش به قالی‌های ایران بیفتد مگر می‌تواند رنگ‌های ماندگارشان را که با گذشت زمان از بین نمی‌روند، فراموش کند... آن طرح‌های دلپسند و ظرافت چشمگیرشان فراموش‌ناشدنی است»^۱ در این یادداشت هدفم این است که تصویری هرچند ناکامل از این «هنرمندان گمنام» به دست دهم. بافندگان قالی چه کسانی بودند؟ چگونه زندگی می‌کردند؟

«در یک کارگاه قالیبافی در کرمان، صاحب کارگاه قالی زیبایی را که بافنده پنج ساله‌ای یافته بود به ناظری نشان داد. ناظر از مزد دریافتی بافنده پرسید و وقتی فهمید که مزد ناچیزی به او پرداخت می‌شود، پرسید: آیا برای او امکان دارد که با این مزد اندک زندگی کند؟ «البته که نه» و صاحب کارگاه ادامه داد، ولی این دختر، بچه یتیمی بیش نیست»^۲

در جایی دیگر^۳، به تفصیل در این باره نوشته‌ام ولی به اشاره می‌گویم که عمده‌ترین نیروی کار شاغل در قالیبافی کودکان بودند. دلیل این امر در ماهیت تولید قالی نهفته است، یعنی: هرچه نخ‌های ظریف‌تری برای بافتن قالی به کار رود، کیفیت قالی بافته شده مرغوب‌تر خواهد بود. به سخن دیگر، یکی از راه‌های تعیین مرغوبیت قالی مقایسه دانه‌های گره در یک سطح معین از آن است.

خصلت عمده و ویژگی تولید قالی این است که راه برای کاربرد ماشین در تولید آن مسدود است. البته در سال‌های اخیر قالی‌های ماشینی با همان طرح‌های کلاسیک به بازار آمده ولی برای طرفداران پروپاقرص قالی ایرانی، قالی‌های دستباف چیز دیگری است. وقتی راه برای کاربرد ماشین مسدود و از سوی دیگر، در شرایطی که گره‌های کوچک‌تر نشانه مرغوبیت بیشتر قالی باشد، در آن صورت انگشتان ظریف و شکننده کودکان برای انجام چنین مهمی اهمیت اساسی و تعیین‌کننده پیدا می‌کند. به این ترتیب، به گمان من، مشکل اساسی قالیبافی، بدذاتی یا دنائت طبع این یا آن صاحب کارگاه نیست. با همه جذابیت ظاهری، مشکل اساسی در ماهیت تولید قالی است که همچون زالویی سیری‌ناپذیر، فقط از خون سرانگشت کودکان تغذیه می‌کند.

به هر تقدیر، تخمین میانگین سن این کارگران نابالغ یک‌دست و یکنواخت نیست. به نظر می‌رسد از آن لحظه‌ای که کودک بتواند نخ را گره بزند، می‌تواند به صورت یک بافنده درآید. پس اجازه دهید شماری از اسناد قرن نوزدهم را مرور کنیم.

کیث ابوت در سال ۱۸۵۰ نوشت که در ایالت کرمان «۴ هزار

و ۵۰۰ تن از کودکان بین ۶ تا ۸ سال درگیر تولید قالی و شال هستند»^۴. ناظر دیگری در سال ۱۸۹۳ نوشت که در مناطق مرکزی ایران «بافندگان قالی معمولاً کودکان در سنین ۴ تا ۱۴ ساله‌اند»^۵. دیگر شواهد و اسناد قرن نوزدهم نیز نیروی عمده کار در قالیبافی را کودکان دانسته‌اند. مثلاً کنسول وود از تبریز گزارش کرد که در دهه آخر قرن نوزدهم «عمدتاً پسر بچه‌ها» در صنعت قالیبافی شاغل‌اند و کنسول الیاس هم در مورد مشهد به نکته مشابهی اشاره کرده است.^۶

تقسیم بااهمیت دیگری که شایان ذکر است، تقسیم جنسی نیروی کار شاغل در قالیبافی است. شواهد موجود بر این امر دلالت دارد که عمده بافندگان قالی را دختر بچه‌ها تشکیل داده و در مناطق روستایی سهم دختران به مراتب قابل توجه بوده است. این وضعیت در میان عشایر نمود بارزتری داشت. در گزارشی که در سال ۱۸۹۱ تهیه شد، آمده است «وقتی بافندگی به طور منظم ادامه می‌یابد، سه یا چهار دختر روی یک قالی نسبتاً بزرگ کار می‌کنند. زن بافنده قالی^۷ قاعدتاً سمت رهبری دارد و کار دختران خود و یا دخترانی را که اجیر شده‌اند، هدایت می‌کند»^۸. در اواخر قرن نوزدهم که کارگاه‌های بزرگ قالیبافی پدیدار شد، این جنبه از تولید قالی دست نخورده ماند. کنسول پریس درباره کارگاه قالیبافی زیگلر در سلطان‌آباد اراک نوشت، «به ازای هر ۲۱ اینچ از عرض قالی، یک زن یا دختر بچه سرگرم بافندگی است»^۹. در گزارش دیگری که در سال ۱۸۹۱ تهیه شد، می‌خوانیم «دختران از سنین ۷ سالگی در بافندگی قالی کمک می‌کنند. قبل از آن برای یک سال کارآموزی می‌کنند تا سنین خیلی پایین با کار بافندگی آشنا شوند»^{۱۰}. در بیان سهم دختران و زنان عشایر در قالیبافی، سایکس در سال ۱۹۰۵ نوشت «سنت جالبی در میان عشایر وجود دارد که دختران قبل از آنکه ازدواج کنند، باید مهارت خود را با بافتن یک قالیچه یا خورجین بسیار زیبا نشان دهند»^{۱۱}. به درستی نمی‌دانم در جامعه مردسالار ایران، مردان برای ازدواج چه باید می‌کردند و چه قابلیت‌هایی می‌داشتند ولی این را می‌دانم که در چنین جامعه‌ای اکثریت قریب به اتفاق زنان، چه عشایر و چه غیرعشایر، چاره‌ای غیر از ازدواج نداشتند. به این ترتیب، می‌توان گفت که شمار قابل توجهی از دختران عشایر و روستایی حداقل در مرحله‌ای از زندگی خود درگیر قالیبافی بودند. در تایید این نکته بد نیست اضافه کنم ناپیر که در دهه ۷۰ قرن نوزدهم برای یک مأموریت سری و محرمانه ایران را سیاحت کرد، نوشت در میان ترکمن‌ها «هر چادری دار قالیبافی خودش را دارد و زنان کاملاً برعکس مردان بسیار فعال و پرکارند»^{۱۲}.

از سوی دیگر، این هم محتمل است که بخشی از نیروی کار شاغل در قالیبافی، احتمالاً کسانی بودند که درگیر بافتن

بازرسی دست‌های بازر می‌شود

پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی بودند ولی باز میان رفتن آن واحدها، در نتیجه واردات کالاهای مشابه و ارزان خارجی، ناچار شدند به بافتن قالی که از آن رقابت‌ها آزاد بود، روی بیاورند. درباره میزان مزد و درآمد در صفحات بعدی خواهیم نوشت ولی اجازه دهید این مختصر را با توصیفی از شرایط کاری به پایان ببرم. ابوت در سال ۱۸۵۰ در این باره نوشت:

«بافندگان فلک‌زده، معمولاً در فضایی بسته و نامساعد کار می‌کنند. محل کارشان در تابستان بسته است، برای اینکه گرمای زیاد به داخل نیاید و در زمستان نیز بسته است که محل کار، گرما از دست ندهد. به همین دلیل است که ظاهر بافندگان بیمار گونه است. البته این ظاهر بیمار گونه دلیل دیگری هم دارد و آن کار کردن برای ساعات طولانی و برای ۶ روز در هفته است.»^{۱۳}

بر اساس شواهدی که داریم در اواخر قرن نوزدهم با وجودی که تولید قالی و شال افزایش یافت ولی شرایط حاکم بر محیط کار بافندگان ثابت ماند و به همان بدی و ناهنجاری بود. جملات زیر از گزارشی است که در سال ۱۸۹۳، یعنی ۴۳ سال بعد از ابوت، نوشته شده است «شال را در اتاق‌های مخصوصی می‌بافند. سقف کوتاه، تاریک و... فضایی است بدون جریان هوا. هر اتاق ۴ تا ۱۰ دار بافندگی را بر اساس ظرفیت خود در بر می‌گیرد. من اتفاقی دیده‌ام به طول و عرض ۲۴ در ۱۴ فوت [۷،۲ در ۴،۲ متر] که در آن ۸ دار بافندگی وجود داشت... و سه بافنده خردسال بر روی هر شال کار کرده و آنکه در وسط می‌نشیند، سر بافنده است که رنگ‌ها و طرح‌ها را از حفظ می‌داند.»^{۱۴} در دهه‌های اولیه قرن بیستم هم وضع به همین صورت بود. سازمان بین‌المللی کار در سال ۱۹۲۰ در گزارشی که راجع به صنایع قالی و شالیافی ایران تهیه کرد، انگار که از گزارش ابوت در ۷۰ سال قبل تر رونویسی کرده است، «در اتاق‌های کوچک، با سقف‌های کوتاه و بدون جریان هوا، کارگران زیادی در شرایطی غیربهداشتی به بافندگی مشغولند. در این واحدها، کودکان حتی از سن ۵ سالگی مشغول به کارند و از طلوع آفتاب تا غروب کار می‌کنند.»^{۱۵}

به این ترتیب، با اطمینان خاطر می‌توان گفت که شرایط کاری بافندگان قالی و شال، بر اساس آنچه در بالا آورده‌یم بهبودی نشان نمی‌دهد. اما از نظر مزد پرداختی به بافندگان اوضاع را چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟ ابتدا فرض می‌کنیم که یک بافنده همه درآمد خود را صرف فقط یک قلم جنس کند. در آن صورت قدرت خرید و ملموس درآمد او به چه میزان است؟ البته بلافاصله اضافه کنیم که این شیوه، شیوه ایده‌آلی نیست چون هرچه زندگی این بافندگان ساده و فقیرانه بوده باشد با این وصف قائم به یک قلم جنس مصرفی نبود. از سوی دیگر، این هم درست است که مزدهای پرداختی تنها منبع درآمد نبود. جدول زیر که

با استفاده از ارقام پیشنهادی کنسول ابوت در ۱۸۵۰-۱۸۴۹ محاسبه شده بیانگر این واقعیت است که اگر تمام مزد دریافتی توسط این «هنرمندان گمنام» به ازای هفته‌ای ۶۰ ساعت کار صرف خریدن یک قلم شود، این بافندگان چه قدرت خریدی داشتند؟^{۱۶}

همانطور که مشاهده می‌شود کل درآمد روزانه یک بافنده بسیار ماهر برای نمونه، قدرت خریدی معادل ۱،۵ یارد چیت و یا نزدیک به ۷۰۰ گرم قند و شکر داشت. البته این نکته مهمی است که کل درآمد روزانه نمی‌توانست صرف خرید تنها یک قلم از این اجناس شود، در نتیجه میزان دسترسی روزانه این بافندگان به این اقلام از آنچه در جدول شماره یک آمده به مراتب کمتر بود.

با وجود گسترش و رشد تولید در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، سندی مبنی بر بهبود وضعیت بافندگان در دست نداریم. کنسول پریس در سال ۱۸۹۳ اطلاعاتی از میزان درآمد بافندگان به دست داد. به علاوه قیمت بعضی از اقلام را هم در دست داریم. نتیجتاً می‌توانیم معیارهای واقعی قدرت خرید را محاسبه و آنگاه با آنچه که برای سال‌های ۱۸۵۰-۱۸۴۹ محاسبه کردیم، مقایسه کنیم.

پریس نوشت که در شالیافی کرمان «مزد خلیفه (سربافنده) ۱۰ شاهی در روز است و کودکان (بافندگان) ۱۰ قران برای سال اول و ۲ تومان برای سال دوم و ۳ تومان برای سال سوم حقوق می‌گیرند... این وضعیت تا زمانی که خودشان خلیفه شوند ادامه می‌یابد.»^{۱۷} گرچه در وهله اول به نظر می‌رسد که این بافندگان کم سن و سال «کارآموزی» کرده‌اند تا اینکه در مراحل بعدی ارتقای موقعیت یابند ولی در واقعیت امر کار اصلی بافندگی را همین کودکان انجام داده‌اند و به همین دلیل هم است که پایین بودن سن شان و احتمال درآمد ثانوی داشتن والدین نباید موجب نادیده گرفتن و کم‌ارزیابی کردن شدت بهره‌کشی از این کارگران نابالغ شود. به هر حال، جدول زیر در پیوند با قدرت خرید مزد خلیفه یا سربافنده محاسبه شده است.

اقلامی که در این جدول آورده‌ایم به خوبی نشان‌دهنده ناچیز بودن قدرت خرید کارگران است. اگر خلیفه را معادل یک بافنده ماهر در نظر بگیریم مشاهده می‌کنیم که قدرت خرید مزد روزانه در سال ۱۸۹۳ حدوداً ۴۰ درصد به نسبت قدرت خرید مزد روزانه در ۱۸۵۰-۱۸۴۹ سقوط کرده است. وقتی وضع سربافندگان این چنین باشد ناگفته روشن است که وضع بافندگان معمولی به احتمال زیاد بدتر بوده است. بی‌سبب نبود که کنسول پریس در همان گزارش نوشت «تجارت کرمان با خارج بسیار محدود است چون مردم آنقدر فقیرند که نمی‌توانند

پی‌نوشت

۱. کرزن، ایران و قضیه ایران، جلد دوم ص ۵۲۳
۲. به نقل از Women's 18 Leader، اگوست ۱۹۲۲
۳. اقتصاد ایران در قرن نوزدهم، نشر چشمه، ۱۳۷۳، صص ۱۳۵-۲۰
۴. ابوت: «تجارت... تولیدات... شهرهای مختلف ایران»، بریتانیا، اسناد وزارت امور خارجه سری ۶۰، جلد ۱۶۵
۵. پریس: گزارش سفر به یزد، کرمان و شیراز... اسناد پارلمانی، ۱۸۹۴ جلد ۸۷
۶. وود: گزارش کنسولی «تجارت آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱
۷. منظور نویسنده در اینجا نادرست بیان شده است. مرد خانواده نقشی جز قبول سفارش و خرید مواد اولیه نداشت. کار بافندگی عمدتاً توسط زنان صورت می‌گرفت و منظور نویسنده در واقع همسر آن کسی است که مواد اولیه را می‌خریده است.
۸. ده‌ورین: قالی بافی ایران»، نشریه انجمن هنرها، ۲۴ ژوئیه ۱۸۹۱، ص ۷۲۲



جدول شماره ۱

قدرت خرید بافندگان شال در کرمان ۱۸۵۰-۱۸۴۹ (اگر تمام درآمد روزانه صرف خرید یک قلم جنس مورد احتیاج شود به کیلو گرم)

اقدام کالا	بافنده معمولی	بافنده خیلی ماهر
گندم	۳,۳۶	۶,۳۴
گوشت	۰,۶۳	۱,۷۷
خرما	۱,۹۲	۴,۹۸
قند و شکر	۰,۲۲۵	۰,۶۸
چیت	۰,۵ یارد	۱,۵ یارد
چای	۰,۰۳۸	۰,۰۸۵

جدول شماره ۲

قدرت خرید بافندگان شال و قالی کرمان در سال ۱۸۹۳ (با فرض اینکه هم درآمد روزانه صرف خرید فقط یک کالا شود)

کالا	کیلو گرم
برنج	۱,۴۷
قند و شکر	۰,۴۱۷
چای	۰,۰۵۶
کره	۰,۴۹۴

جدول شماره ۳

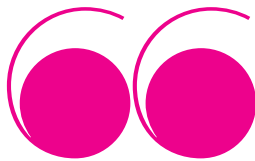
قدرت خرید درآمد روزانه بافندگان تبریز در سال ۱۹۰۳ (اگر همه درآمد صرف خرید یک قلم از اجناس زیر شود به کیلو گرم)

کالا	کیلو گرم
برنج	۱,۲۵
قند و شکر	۴,۱
چای	۰,۴۵۳
کره	۳,۲۷
برنج	۰,۴۵۳
چای	۰,۰۸۴
جو	۱,۵۹
قند و شکر	۰,۳۶

از عهده آن بر آیند.^{۱۸}

وقتی به سال های اولیه قرن بیستم می رسیم به نظر می رسد وضع بافندگان به طور نسبی بهبود می یابد، البته این نکته را باید بگوییم که شرایط به طور کلی و کماکان غیر انسانی باقی ماند. مثلاً در گزارشی که گلیدونو کومن در سال ۱۹۰۵ تهیه کرد، آمده است که یک بافنده به طور متوسط در ماه ۱۰-۸ قران مزد می گیرد و ناهارش را هم در محل کارش به حساب کارفرما می خورد، در حالی که مزد استاد (سربافنده) بر اساس درجه مهارت بین ۵۰-۴۰ قران در ماه است.^{۱۹} وضعیت بافندگان در ایالت های مختلف تفاوت چشمگیری نداشته است. برای نمونه در سال ۱۸۹۳ در سلطان آباد «اراک» مزد یک بافنده بر اساس درجه مهارت هفته ای ۳-۲ قران بوده است.^{۲۰} و یگام که ۱۰ سال بعد در سال ۱۹۰۳ از اراک دیدن کرد نوشت «بافندگان زن روزی ۱۰ شاهی مزد می گیرند»، به علاوه چند استان چای که به آنها داده می شود.^{۲۱} مک لین درباره بافندگان آذربایجان در سال ۱۹۰۳ نوشت که «مزدشان تقریباً ۱۲ قران در ماه است و غذای ناهار هم... مثلاً ۱۲ قران دیگر...»^{۲۲} بر این اساس، مزد روزانه یک بافنده تبریزی ۱۶ شاهی می شود (۸ شاهی نقد و ۸ شاهی هم به صورت غذای وسط روز). گرچه مقدار مطلق مزد روزانه در تبریز از کرمان بیشتر است ولی سطح قیمت ها هم در تبریز از کرمان بالاتر بوده، در نتیجه قدرت خریدی که در اختیار یک بافنده تبریزی بود، اختلاف چشمگیری با یک بافنده کرمانی نشان نمی دهد. قیمت بعضی از اقلام را در بازار تبریز برای آن سال ها در اختیار داریم، با

۹. پریس، همان، ص ۵۹.
۱۰. ده ورپس، همان، ص ۷۳۳.
۱۱. سایکس: گزارش کنسولی «خراسان» اسناد پارلمانی، جلد ۱۲۷.
۱۲. ناپیر: «گزارش مسافرت به ایران...» کاملاً محرمانه، لندن، ۱۸۷۶، ص ۱۵۷.
۱۳. ابوت، همان، سری ۶۰، جلد ۱۶۵.
۱۴. پریس: گزارش سفر... همان، ص ۳۰.
۱۵. سازمان بین المللی کار، درباره کار کودکان، اکتبر ۱۹۲۰، به نقل از خسرو شاکری (ویراستار)، موقعیت طبقه کارگر در ایران، تاریخ مستند، فلورانس ۱۹۷۸، ص ۱۴۲.
۱۶. «کیث ابوت» «تجارت... تولیدات... شهرهای مختلف ایران» اسناد وزارت امور خارجه، سری ۱۶۵-۶۰ همچنین نگاه کنید به روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۱۷، ۴۱۱ دسامبر ۱۸۵۸ ص ۴.
۱۷. پریس: «سفر به یزد، کرمان و شیراز...» در اسناد و مدارک پارلمانی ۱۸۹۴ جلد ۸۷ ص ۳۱.



خصلت عمده و ویژگی تولید قالی این است که راه برای کاربرد ماشین در تولید آن مسدود است. البته در سال‌های اخیر قالی‌های ماشینی با همان طرح‌های کلاسیک به بازار آمده ولی برای طرفداران پروپا قرص قالی ایرانی، قالی‌های دستباف چیز دیگری است



بوده که من با بافندگان فلج شده در سلطان‌آباد برخورد کرده‌ام که علتش فکر می‌کنم تنگی و ارتفاع محل نشستن این بافندگان در حین کار است.^{۲۳}

از دست دادن سلامتی بدون تردید نتیجه کار شاقی بود که لازمه بافتن شال و قالی است. تصویری اگرچه ناکامل از عظمت رنجی را که در بافتن می‌بایست متحمل می‌شدند، در این جملات می‌توان دریافت «هر گره فرش جداگانه باید کار و سپس پشم اضافی با قیچی چیده شود و گره در جای صحیح خود استوار شود. اگر در نظر بگیریم که در هر فوت مربع یک فرش خوب ایرانی (۳۰ در ۳۰ سانتیمتر) ۱۰ هزار گره به کار می‌رود و برای فرش‌های مرغوب شمار گره‌ها به ۴۰ هزار هم می‌رسد آن وقت حجم و حشمتاک کار بهتر تجسم پیدا می‌کند.»^{۲۴} با این حساب تعجبی ندارد که در هنگام غروب، وقتی کار یک روز تمام می‌شد کودکانی که از «سنین بسیار پایین یعنی از وقتی که بتوانند پشم را گره بزنند از طلوع تا غروب آفتاب به کار گرفته می‌شوند»^{۲۵} را «کسی باید بغل می‌کرد، چون خودشان قادر به راه رفتن نبودند.»^{۲۶} در همین راستا، یک طبیب انگلیسی که در بیمارستان میسیون انگلیسی‌ها در کرمان کار می‌کرد، در سال ۱۹۲۱ گزارشی درباره وضع بافندگان کرمان تهیه کرد که به راستی خواندنی است. جملات زیر را از آن گزارش نقل می‌کنیم: «در طول یک سال در ۴۷ مورد دختران بافنده‌ای که همه آنان حامله بودند برای معالجه عوارض ناشی از کارشان در بیمارستان بستری شدند و تحت درمان قرار گرفتند. در ۲۸ مورد [یعنی نزدیک به ۶۰ درصد موارد] نوزادشان مرده به دنیا آمد. در همه این موارد، مادران درد توانفرسایی داشته و بشدت ضعیف شده بودند و اگر بیمارستانی نمی‌بود آنها هم می‌مردند.» به علاوه ۱۹ مورد دیگر هم برای راست کردن استخوان‌های کج شده روی دخترهای بافنده عمل جراحی صورت گرفت. موارد بی‌شمار دیگری هم است که دختران جوان از نرمی استخوان، فلج اعضا و دیگر بیماری‌های منتج از بافندگی عذاب می‌کشیدند که چون وضعیت اضطراری نداشتند سرپایی معالجه شدند.»^{۲۷}

ساختار صنعت قالیبافی به گونه‌ای است که به احتمال قریب به یقین بسیاری از این ویژگی‌های ملال‌انگیز در گستره زمان بدون تغییر باقی می‌ماند و به همین دلیل بعید نمی‌دانیم وضعیت بافندگان قالی و شال در زمانه ما هم بیش و کم به همین صورتی باشد که در این یادداشت تصویر شده است. پاسخ به این سوال که آیا به راستی اینگونه است یا خیر؟ فقط با پژوهشی که وضعیت فعلی بافندگان را به عنوان موضوع خود برگزیند، امکان پذیر خواهد بود.

استفاده از مقدار درآمد پولی روزانه و این نرخ‌ها (جدول شماره ۳) می‌توانیم نموداری از قدرت خرید یک بافنده تبریزی را عرضه کنیم.

شرایط مطلوب این بود که ما در پیوند با چند متغیر دیگر هم، مثلاً تعداد نفرات یک خانوار، هزینه متوسط روزانه و مصرف سرانه مواد عمده غذایی داده‌های آماری در اختیار داشتیم تا می‌توانستیم تصویر واقع‌بینانه‌تری از وضعیت بافندگان عرضه کنیم. متأسفانه چنین داده‌های آماری وجود ندارد، در نتیجه باید به ارائه یک شمای کلی بسنده کنیم. محاسبات این یادداشت با همه کمبودهای انکارناپذیری که دارد ولی بیانگر فقر وحشتناک و مزمنی است که گریبانگیر بافندگان قالی و شال بود.

بر اساس آنچه گفته‌ایم، خصلت‌های عمده قالی و شالبافی را به این صورت می‌توان خلاصه کرد: استفاده از کار کودکان به طور عمده، ساعات طولانی کار، شرایط نامساعد و غیربهداشتی کارگاه و سطح دستمزدهای بسیار پایین، که این چنین مجموعه رقت‌انگیزی نمی‌توانسته بر سلامت جسمی این «هنرمندان خردسال» تأثیرات سوء و مخرب نداشته باشد. گزارش‌های متعددی در دست است که بافندگان از معلول شدن دست و پا، فلج شدن جزیی و کلی، قوزی پشت و کمر و بسیاری بیماری‌های دیگر رنج می‌بردند. به خلاصه‌ای از چند گزارش اشاره می‌کنیم:

دکتر فونک که به همراه میسیون آمریکایی‌ها در نقاط مرکزی ایران کار می‌کرد، در سال ۱۹۲۳ گزارش داد «موارد متعددی

۱۸. همان ص ۳۵
۱۹. گلیدونیکومن. ا.ج
۲۰. «گزارش هیات تجاری بریتانیا به جنوب شرقی ایران...» اسناد محرمانه شماره ۸۷۷۸، ۱۹۰۵ ص ۹۴
۲۱. پریس، همان ص ۵۹
۲۲. «بگام «مساله ایران» لندن ۱۹۰۳ به نقل از عیسوی تاریخ اقتصادی ایران، ص ۳۰۳
۲۳. مک‌لین «گزارشی درباره موقعیت و دورنمای تجارت بریتانیا در ایران، ۱۹۰۵، ص ۳۳
۲۴. نقل از گزارش هیل مورخ ۸ دسامبر ۱۹۲۳ اسناد وزارت امور خارجه به نقل از شاکری: موقعیت طبقه کارگر در ایران، تاریخ مستند، فلورانس ۱۹۷۸، ص ۲۰۵
۲۵. ده وریش: همان، ص ۷۳۳
۲۶. هاتن، گزارش ۱۴ آوریل ۱۹۲۱ به نقل از شاکری، همان، ص ۲۰۹
۲۷. از آوازه‌های قالی، ژورنال ناتینگهام ۱۲۸ آوریل ۱۹۲۴، شاکری، همان ص ۲۱۱
۲۸. از گزارش بولی‌لند ص ۵
۲۹. ۱۹۲۱ به نقل از شاکری، همان، ص ۲۱۰

قلمرو فاد

تجربه

اقتصاد سياسي

ساز و کار و چار

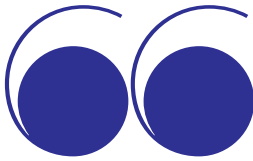


بسی دربار عربی

ریشه‌های اعتراض مردم در
کشورهای منطقه چیست و
وضعیت آنها نسبت به گذشته
چگونه است؟

کش‌ها

معمای نابرابری



افراد معترض در کشورهای عربی، مردان جوان، مجرد و عموماً تحصیلکرده از طبقه متوسط شهری بودند. در خواست ۶۴ درصد از مردم کشورهای عربی، بهتر شدن وضعیت اقتصادی است

داشته‌اند و همین مساله نشان‌دهنده آن است که طبقه متوسط مرتب در سوریه نحیف و نحیف‌تر شده است. در کشور مصر، این مقادیر منفی است. همچنین میانگین مصرف برای طبقه متوسط در یمن و مصرف به صورت سالیانه در حال کاهش بوده است. البته میزان مصرف در یمن برای فقرا هم روند کاهشی داشته ولی ثروتمندان ۱۷ درصد افزایش مصرف سالیانه داشته‌اند. این آمار و ارقام اساساً حاکی از افزایش نابرابری و تحلیل رفتن طبقه متوسط در خاور میانه است.

در کشورهای خاور میانه رشد درآمد سرانه مثبت بوده ولی همزمان رضایتمندی از زندگی در حال کاهش بوده است. مثلاً کشوری همچون مصر ۴ درصد رشد درآمد سرانه داشته ولی تغییر در رضایتمندی از زندگی مردم مصر، منفی بوده است. کشورهای دیگری همچون تونس، مراکش، لیبی، یمن، ایران و سوریه نیز وضعیت مشابهی داشته‌اند. در میان کشورهای در حال توسعه، منطقه خاور میانه از لحاظ احساس خوشبختی و بهروزی، نسبت به کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب رتبه دوم را در اختیار دارد. این بحث خوشبختی ذهنی همسو با بحث رفاه مادی دارد و آن را تکمیل می‌کند. در اقتصاد توسعه کلاسیک، اقتصاددانان شاخص‌های مختلفی را مطرح می‌کنند که بیشتر رفاه مادی مردم را مدنظر دارد. مثلاً همین شاخص درآمد سرانه، صرفاً رفاه مادی انسان‌ها را در نظر می‌گیرد، اما شاخص‌های غیرمادی دیگری نیز وجود دارد که بر زندگی افراد تأثیر می‌گذارد. مثلاً کیفیت محیط‌زیست، کیفیت وضعیت سیاسی و اقتصادی، کیفیت سیستم آموزشی و بهداشتی و کیفیت غذایی و اینکه تا چه حد عدالت غذایی در جامعه رعایت می‌شود. این فاکتورها نشان‌دهنده بخش مهمی از کیفیت زندگی آدم‌ها هستند که در شاخص‌های مادی رفاه ملاحظه نمی‌شوند. داده‌ها حاکی از آن است که در خاور میانه این شاخص‌های کیفی هستند که کاهش یافته‌اند، بنابراین طی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰، شاخص‌های رفاه مادی و درآمد سرانه در حال افزایش بوده ولی شاخص‌های کیفی و آموزشی و بهداشتی و سیاسی در حال کاهش بوده است. این مساله نشان‌دهنده شاخص پارادوکس توسعه ناشاد است؛ توسعه‌ای که همراه با رضایتمندی و افزایش بهروزی ذهنی آدم‌ها نبوده است. کانتیریل، یک جامعه‌شناس است که برای سنجش میزان رضایت و کیفیت زندگی افراد، یک شاخص را تعریف کرده است. بر اساس داده‌های گالوپ که نزدیک به ۹۵ درصد جمعیت جهان را پوشش می‌دهد، می‌توان شاخص خوشبختی را برای کشورهای مختلف محاسبه کرد که به آن «شاخص کانتیریل» می‌گویند. در این مورد، یک جامعه‌آماری را مشخص می‌کنند و از افراد می‌پرسند که بین شماره‌های یک تا ۱۰ در یک پلکان در کدام پله قرار دارند و بر اساس این نظرسنجی میزان رضایت از زندگی افراد را می‌سنجند و اگر این عدد بین یک تا ۴ باشد به این معناست که

در تونس حدود ۶۰ بوده که به این معناست که مثلاً در تونس ۶۰ درصد نابرابری درآمدها به خاطر تفاوت میزان تلاش افراد بلکه به دلیل عواملی بوده که تحت کنترل فرد نبوده است. مثلاً جنسیت، نژاد، طبقه، وضعیت خانوادگی و غیره و تفاوت‌های فردی آدم‌ها که تنها ۴۰ درصد در این نابرابری درآمدي تأثیر داشته است. در بررسی‌های صورت گرفته پیرامون تأثیر نابرابری فرصت‌ها در موفقیت تحصیلی، کشورهایی مانند مصر، ایران و ترکیه، نابرابری بسیار زیادی داشته‌اند اما کشورهایی مانند تونس و سوریه، نابرابری فرصت‌ها در موفقیت تحصیلی متعادل و رو به پایین است. در واقع بررسی‌ها حاکی از آن است که در کشورهای نفت‌خیز، نابرابری در فرصت‌ها بسیار زیاد ولی در کشورهایی مانند مراکش، اردن یا الجزایر به نسبت پایین است. در کل، معمای نابرابری برای خاور میانه در رابطه با بهار عربی با اما و اگر مواجه است و در برخی کشورها نسبتاً زیاد بوده اما در برخی کشورها همچون تونس آنقدر زیاد نبوده که بتوان بر آن تأکید کرد. در کل می‌توان گفت، نابرابری درآمدها قابلیت توضیح‌دهندگی بیشتری نسبت به شاخص‌های دیگر مانند ضریب جینی داشته است.

مورد دوم بحث پارادوکس توسعه ناشاد است که در رابطه با کشورهای صادقی است که افزایش توسعه و افزایش درآمد و رشد اقتصادی را تجربه می‌کنند، اما با کاهش رضایت از زندگی مواجه هستند.

پارادوکس توسعه ناشاد

در بخش‌های در حال توسعه خاور میانه نیز این وضعیت مشاهده می‌شود. همانگونه که پیش‌تر ذکر شد در بسیاری از این کشورها تولید ناخالص داخلی و رشد سرانه بالایی دیده شده اما با وجود این به نظر نمی‌رسد که مردم این کشورها چندان راضی و خرسند به نظر برسند و مشخصاً هم طبقه متوسط از این مساله آسیب دیده است. داده‌ها حاکی از آن است رشد اقتصادی نه در تمامی طبقات که تنها برای طبقات ثروتمند صورت گرفته و در برخی کشورها نیز به نفع طبقه فقیر بوده و طبقه متوسط چندان تغییری در وضعیت اقتصادی‌اش شاهد نبوده است. به تبع طبقه متوسط در صورت نارضایتی می‌تواند تأثیرگذار و پیشرو باشد. داده‌ها حاکی از آن است در بسیاری از این کشورها، قبل از بهار عربی میزان عصبانیت و خشم طبقه متوسط بسیار زیاد بوده و کیفیت زندگی و میزان رضایت‌شان نیز رو به کاهش بوده است. به عنوان مثال در تونس، طبقه متوسط تنها ۲،۴ درصد رشد داشته، در صورتی که طبقه فقیر ۵ درصد و طبقه ثروتمند نیز رشد قابل توجهی داشته‌اند. در کشور سوریه این وضعیت بدتر بوده و مصرف طبقه متوسط تنها حدود ۶ درصد آن هم به صورت سالیانه افزایش داشته ولی طبقه فقیر ۱۵ درصد و ثروتمندان حدود ۳۲ درصد افزایش میزان مصرف

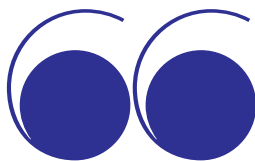


موجود است این بوده که دولت در یک قرارداد نانوشته به مردم تعهد داده که شغل دولتی در اختیار آنها بگذارد، سیستم آموزشی و بهداشتی رایگان برای آنها فراهم کند و یارانه‌های غذایی و انرژی در اختیار شهر و ندان قرار دهد، در مقابل مردم نیز متعهد می‌شوند که اعتراض سیاسی نکنند، تقاضا برای آزادی و دموکراسی نداشته باشند و حضور آقا زاده‌ها و نور چشمی‌ها را هم تحمل کنند. این شکل از قرارداد اجتماعی در اکثر کشورهای خاور میانه از مصر تا عربستان سعودی وجود داشته است. اوایل سال ۲۰۰۰ نشانه‌هایی از شکسته شدن این قرارداد اجتماعی بخصوص در آن دسته از کشورهای در حال توسعه خاور میانه که به درآمدهای نفتی دسترسی نداشتند، به چشم می‌خورد، به این دلیل که کیفیت خدمات عمومی کاهش یافته بود، وضعیت بازار کار به دلیل افزایش جمعیت جوان به شدت نابه‌سامان بود؛ چرا که از یک طرف میزان مرگ‌ومیر کودکان و مادران کاهش یافته و از دیگر سو میزان باروری نسبتاً زیاد بود. در نتیجه جمعیت زیاد شد و این میزان جمعیت متقاضی کار، نمی‌توانستند کار مناسبی به دست آورند، چون هم وضعیت بازار کار خراب بود و هم سیستم دولتی در اکثر این کشورها اشباع و کار دولتی وجود نداشت. از دیگر سو، بخش خصوصی نیز بخش نحیف و وضعیتی بود که نمی‌توانست پاسخگوی این حجم از جمعیت باشد. از طرف دیگر، مردم شاهد بودند که تنها آقا زاده‌ها و افرادی با ژن خوب می‌توانستند وارد سیستم شوند و مشاغل خوب را به دست بیاورند. علاوه بر این، قرارداد اجتماعی از همان ابتدا با ضرب زور و در یک حکومت استبدادی به مردم تحمیل شده بود و مردم هیچ حق انتخابی در این زمینه نداشتند. همین مساله موجب شد مردمی که رابطه نداشتند و به اصطلاح فاقد پارتی بودند نتوانند به خیلی از بهروزی‌ها دست یابند که همین موضوع موجب بروز خشم در افراد جامعه شده بود. علاوه بر این، چون قرارداد اجتماعی قرار بود که به همه افراد جامعه یارانه‌های انرژی و غذایی بدهد، حجم عظیمی از فشار مالی را به دولت وارد می‌کرد و دولت‌های منطقه با کسری بودجه زیادی مواجه شدند. با تکیه بر اقتصاد کلان هم می‌توان گفت که همه این دولت‌ها با

مردم زندگی رنج‌آلودی دارند و اگر بین ۴ تا ۷ باشد بدین معناست که زندگی افراد با چالش روبه‌رو است و اگر این عدد بالای ۷ باشد یعنی مردم زندگی خوبی دارند. در کل اگر متوسط عدد زیر ۷ باشد بدین معناست که اکثر مردم آن جامعه، دچار نارضایتی هستند. در کشورهای خاور میانه متوسط بهروزی ذهنی تا قبل از انقلاب‌های عربی، نسبت به کشورهای بارده درآمدی مشابه، کمتر بوده است. مشخصاً مردم کشورهای سوریه، یمن، لیبی و مراکش احساس رضایت کمتری نسبت به کشورهای دیگر با همین سطح درآمدی داشته‌اند و شاخص کانتربل در مورد مردم خاور میانه در سطح زندگی رنج‌آلود یعنی زیر ۷ بوده و ۸۰ درصد مردمی که درگیر انقلاب عربی شدند، وضعیت زندگی خود را نارضایتبخش ارزیابی کرده بودند. به عنوان مثال، در کشور مصر بین سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۰، درصد افرادی که زندگی توأم با رنجی داشته‌اند و شاخص رضایت‌شان زیر ۴ بوده افزایش یافته و درصد افرادی که وضعیت رضایتمندی داشته‌اند، کاهش یافته است. در مورد کشور سوریه وضع بسیار حادث‌تر بوده و بیش از ۹۰ درصد مردم جامعه، احساس نارضایتی داشتند و در سایر کشورهای خاور میانه نیز درصد افراد ناراضی بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۰ افزایش یافته است. در مورد وضعیت درآمدی نیز به عنوان مثال در کشور مصر، طبقه متوسط نارضایتی بیشتری یافته و شاخص رضایت از زندگی‌شان کاهش یافته است. در کشور سوریه نیز در تمام طیف‌های درآمدی میزان رضایت از زندگی کاهش یافته است. بررسی‌ها نشان می‌دهد در مناطق روستایی، مردم نسبت به مناطق شهری نارضایتی بیشتری دارند. همچنین افراد شاغل در بخش خصوصی نارضایتی بیشتری نسبت به افراد شاغل در بخش دولتی داشته‌اند.

فاکتور آخری که مورد بررسی قرار گرفته، از بین رفتن قرارداد اجتماعی در کشورهای خاور میانه است. به طور خلاصه می‌توان گفت قرارداد اجتماعی که در بسیاری از کشورهای خاور میانه

شکست قرارداد اجتماعی



در کشورهایی که به درآمدهای نفتی دسترسی نداشتند، مدیریت بحران سخت‌تر بود؛ چراکه امکانات مادی لازم برای اجرای سیاست‌های توزیعی را نداشتند

اقتصاد پویا و یک حکومت دموکراتیک لازم است، نداشتند و در فقدان این نهادها و فرهنگ لازم برای تغییر به سوی توسعه سیاسی، این بی‌ثباتی‌های سیاسی رقم خورد. به عنوان مثال در کشور مصر به‌رغم اینکه دولت ساقط شد، یک دولت جدید با کودتا روی کار آمد که یک حکومت نظامی بود که به مراتب زیادی می‌توان گفت بدتر از قبل بود. در میان این کشورها، می‌توان گفت تونس تقریباً بهترین تغییر را داشته ولی با این وجود، این کشور هم اخیراً شاهد ناآرامی‌ها و خشونت بود و هنوز هم در واقع کاملاً به ثبات نرسیده است. در سایر کشورها مشخصاً یمن، سوریه و لیبی شاهد جنگ داخلی بسیار تراز یکی هستند. در عراق گروه‌های تروریستی رشد زیادی پیدا کردند و در واقع با بهار عربی عملانه‌تها وضعیت زندگی مردم بهبود نیافت بلکه بدتر نیز شد. قبل از بهار عربی نرخ رشد اقتصادی به طور متوسط ۴٫۵ درصد و رشد سرانه نیز حدود ۳ درصد بود که بعد از بهار عربی این مقدار برای درآمد سرانه منفی شد، در نتیجه مردم فقیر و فقیرتر شدند و میلیون‌ها نفر به زیر خط فقر بازگشتند. خیلی از کودکان بخصوص در مناطق جنگی، از مدرسه بازماندند، شاهد افزایش مرگ‌ومیر مادران و نوزادان بودیم، امید به زندگی کاهش زیادی یافت، نرخ‌های تورم بالایی را این کشورها تحمل می‌کنند و می‌توان گفت تمامی دستاوردهای توسعه‌ای این کشورها از بین رفت. جواب‌هایی به این انقلاب‌ها داده شد. در برخی از کشورهای عربی بخصوص کشورهایی که به درآمدهای نفتی دسترسی داشتند با مشاهده اعتراضات مردمی، برنامه‌های توزیعی و بازتوزیعی را آغاز کردند بخصوص در عربستان سعودی دولت شروع به سرمایه‌گذاری در بخش زیرساخت‌ها و اقدام به افزایش یارانه‌ها و دستمزدها کرد. تخمین زده شد در سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۲، هزینه برنامه‌های توزیعی در عربستان سعودی به بیش از GDP رسید که نشان دهنده برنامه‌های توزیعی عربستان است که موجب شد اعتراضات در این کشور در نطفه خفه شود. در کشورهایی که به درآمدهای نفتی دسترسی نداشتند، مدیریت بحران سخت‌تر بود؛ چراکه امکانات مادی لازم برای اجرای سیاست‌های توزیعی را نداشتند و به خاطر قرارداد اجتماعی که بستند و الزاماتی که وجود داشت دچار کسری بودجه هم شدند. برخی دیگر از کشورها مانند مراکش، اردن، عمان و الجزایر از کشورهای شورای خلیج فارس پول قرض گرفتند تا بتوانند یکسری سیاست‌های توزیعی را انجام دهند و بی‌ثباتی‌ها را کنترل کنند، اما در دیگر کشورها که تقاضا برای تغییرات شدت بیشتری داشت، سیاست‌های بازتوزیعی نتوانست کارایی لازم را داشته باشد و خشم مردم منجر به تغییر رژیم و یا جنگ داخلی شد؛ همچون سوریه، عراق، مصر و...

خلاصه اینکه می‌توان گفت ضررهای این بی‌ثباتی‌ها در کشورها ی خاورمیانه، بیش از منافع آنها بوده است.



بی‌ثباتی‌های مالی مواجه شده بودند چون در ادبیات اقتصاد توسعه این مساله قابل پذیرش است که در اختیار افراد کم‌بهره جامعه یارانه و کمک‌ها و حمایت‌های دولتی قرار گیرد ولی اینکه دولت بخواهد به همه افراد جامعه یارانه دهد آن هم در بخش غذا و سوخت، فشار عظیم مالی را به دولت تحمیل می‌کند که منجر به کسری بودجه شده است. این کسری بودجه در برخی کشورها منجر به چاپ پول و روش‌های تورمی و در برخی کشورها نیز موجب اصلاحات و تعدیلات ساختاری شد و یارانه را به افراد کم‌بهره محدود کردند و استخدام‌های دولتی را نیز کاهش دادند تا بتوانند کسری بودجه را جبران کنند. مجموع این اتفاقات یعنی شکستی که در قرارداد اجتماعی رخ داد، به علاوه تعدیل‌های ساختاری که اتفاق افتاد، باعث نوعی نارضایتی بخصوص در بین جوانان تحصیلکرده شد که بعد از پایان دانشگاه امکان حضور در بازار کار را نداشتند چون استخدام در بخش عمومی و دولتی بسیار محدود شده بود و تنها کسانی که به سیستم وصل بودند، می‌توانستند در آن حضور پیدا کنند و از سوی دیگر بخش خصوصی هم نمی‌توانست پاسخگوی این حجم عظیم از جوان جویای کار باشد. در خاورمیانه نسبت به مناطق دیگر در حال توسعه در جهان، نرخ بیکاری بیشتری وجود دارد که این نرخ بالای بیکاری میزان نارضایتی‌ها را به شدت افزایش داده و به تبع این وضعیت، نرخ بیکاری زنان نیز در خاورمیانه بسیار بالاست.

تمام عوامل ذکر شده موجب شد موجی از نارضایتی در خاورمیانه شکل گیرد؛ موجی که از تونس و مصر آغاز شد و در سوریه و یمن کماکان ادامه دارد و سایر کشورهای حوزه خلیج فارس را نیز درگیر خود کرد. در ابتدا عده‌ای بسیار

ساده‌اندیشه تصور می‌کردند که این خیزش‌ها منجر به حکومت‌های دموکراتیک و توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی می‌شود ولی بسیاری از این کشورها اساساً نهادهایی را که برای یک

آیا وضع بهتر شد؟

حکومت ورزی نئولیبرال در خاورمیانه و شمال آفریقا

سیاست اقتصادی نئولیبرال چه تاثیری بر بحران کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا گذاشته است؟

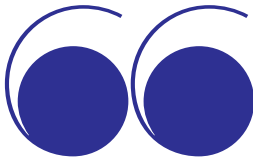
مهری امیدی

کارشناس ارشد
مطالعات خاورمیانه

متن حاضر ترجمه و تلخیصی از مقدمه کتاب حکومت‌مندی نئولیبرال و آینده دولت در خاورمیانه و شمال آفریقا است. این کتاب حاوی مجموعه مقالاتی است که توسط امیل آکچال گردآوری شده و در سال ۲۰۱۶ از سوی انتشارات مک‌میلان منتشر شده است.

با آغاز «بهار عربی» در دسامبر ۲۰۱۰، شورش‌های مردمی به سرعت در خاورمیانه و شمال آفریقا به جز کشورهای غیرعرب شامل اسرائیل، ایران و ترکیه گسترش یافت. با این وجود، شورش‌ها به منطقه محدود نشده بود. کشورهای جنوب اروپا (به‌ویژه اسپانیا و یونان) شاهد صدها هزار معترضی بودند که پاسخی به اقدام‌های دموکراتیک شورش‌های عربی و نارضایتی‌های محلی همچون اقدام‌های ریاضت اقتصادی، بحران‌های مالی ملی، برنامه‌های نو محافظه کاران، اعیان‌سازی شهر، نقض حقوق بشر و بحران بدهی مالکیت اروپا را طلب می‌کردند. به نظر می‌رسد تظاهراتی که در ایالات متحده، شیلی و برزیل با درجه‌های متفاوتی از موفقیت بر گزار شد، از قیام عربی الهام گرفته شده است. دانشمندان علوم سیاسی و تاریخ‌نگاران این گونه استدلال کرده‌اند که بحران‌های اقتصادی و اجتماعی پی‌درپی و بسیج سیاسی مهمترین متغیرهای انقلاب اجتماعی هستند. با توجه به این دیدگاه، شرایط اقتصادی موقعیت‌هایی را ایجاد می‌کند تا صداها اعتراضی بلند شود و جنبش‌های سیاسی‌ای شکل گیرد که به‌سازمان‌دهی ساختارهای حکومتی پیش رود. این همان چیزی است که در انقلاب‌های اجتماعی - تاریخی مانند انقلاب فرانسویان، ایرانیان و روس‌ها رخ داد. در حقیقت علت این انقلاب‌های تاریخی این است که آنها نه تنها با برچیدن پیشینه تاریخی، ساختاری به‌طور کامل متفاوت را ایجاد کرده بلکه حالتی متفاوت از سازمان‌های اقتصادی را در محیط اجتماعی شکل داده‌اند. با توجه به داده‌های گسترده

موجود در ادبیات «انتقال رژیم» در علوم سیاسی، ما با معمایی در انقلاب‌های عربی روبه‌رو می‌شویم. در شرایطی که وضعیت اقتصادی از اولین دلایل ایجاد شورش‌های عربی بوده و در برخی موارد باعث سرنگونی ساختار حکومتی موجود شده، آنچه اکنون در منطقه به چالش کشیده شده، پارادایم اقتصادی موجود، طبیعت پیچیده و متضاد سرمایه‌داری و مرحله کنونی اقتصاد بازار نئولیبرالی است. نفوذ سیاست‌های نئولیبرالی به منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا (MENA)؛ به‌ویژه در کشورهایمانند مصر، اردن، مراکش و تونس به شکست اعراب در سال ۱۹۶۷، بحران نفتی در سال ۱۹۷۳، بحران اقتصادی پس از آن در دوره‌ای که کشورهای در حال توسعه دوباره خود را باز یافتند و شکست ناسیونالیسم اقتصادی بازمی‌گردد. مشکلات اقتصادی توانایی تحقق صلح اجتماعی را در این منطقه تخریب کرد. برای حل مساله، آمریکا و انگلیس با هدف خصوصی‌سازی گسترده و مقررات‌زدایی، سیاست‌های نئولیبرالی را با کمک‌های مشروط یا برنامه‌های کاهش بدهی به وسیله صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی ترویج کردند که شکاف درآمدی، کاهش دستمزد، افزایش بیکاری، ناامنی شغلی، حذف یارانه‌ها، و افزایش بدهی‌های داخلی را در پی داشت و این در حالی بود که جامعه نخبگان محلی نیز برنامه‌های نئولیبرالی را آگاهانه طراحی کرده و پیش می‌بردند. پیش از اینکه «بهره‌های اقتصادی» [کشورهای جنوب شرق آسیا] شاهد فرار رسیدن دوره نئولیبرالی باشند، تونس و



آنچه اکنون در منطقه به چالش کشیده شده، پارادایم اقتصادی نئولیبرال موجود و اقتصاد بازار است

توسط حکومت‌های سرمایه‌داری غرب نیست بلکه کشورهایمانند ترکیه و قطر نیز پروژه اصلی برنامه‌های اقتصادی نئولیبرالی‌اند. علاوه بر این، هر چند انقلاب‌های عربی و اعتراض‌های عمومی دیگر در منطقه رخ داده، اما آشکار است که عملکرد و سبک کار، حداقل برای بخشی از نخبگان نئولیبرالی مختل شده است. با این حال، ساختارهای قدرت همچنان در سراسر جهان باقی مانده است. به نظر می‌رسد اتحادیه اروپا همچنان به آموزش مفهوم دموکراسی لیبرال به بازیگران ادامه می‌دهد و از یادگیری گزینه‌های جایگزین برای سازمان‌های سیاسی در زمینه‌های گوناگون پرهیز می‌کند. نشان دادن اتحادیه اروپا به عنوان بازیگر دموکراتیک موجب شده تا بحث‌های جدی در مورد سیاست‌های اتحادیه اروپا در درون خود، نادیده گرفته شده و در پیوند با سیاست‌هایی در خارج از کشور به عنوان پیشرفتی عادی و مثبت نمایان شود. این تنها مسأله‌ای فکری نیست بلکه مشکلی سیاسی است که پاسخ به آن روش‌هایی را آشکار می‌کند که در آن دولت و دیگر گونی‌های اجتماعی در نتیجه شورش‌های عربی با چالش‌های جدی در منطقه MENA مواجه شده‌اند. آیا انقلاب عربی تنها اسطوره‌ای بیش نیست؟ چه چیزی بازگشت مصر به سیاست دوران مبارک را توجیه می‌کند؟ برای مثال بازیگران سیاسی - اجتماعی تونس توانستند واقعیت ساختارهای اجتماعی را بر ملا کنند و روابط اجتماعی موجود درون این ساختارها را نشان دهند. اما چرا انقلاب به شکست می‌انجامد؟ انقلاب موفق چه نوع انقلابی است؟ انقلاب‌ها چگونه موفق می‌شوند؟

دولت و دیگر گونی‌های اجتماعی در جهان عرب پس‌انتقالی را می‌توان از طریق چارچوب نظری فوکو از حکومت‌مندی نئولیبرال درک کرد؛ رویکردی دولتی که بر ارتباط میان ذهنیت و اشکال حکومت تمرکز دارد. به همین ترتیب می‌توان شیوه‌هایی را آشکار کرد که ذهنیت فرد را در جوامع MENA شکل می‌دهند. فوکو مفهوم حکومت‌مندی را در سخنرانی خود در مورد امنیت، سرزمین و جمعیت در دانشگاه فرانسه در سال ۱۹۷۸ بیان کرد. فرم لیبرال قدرت با استفاده از اصل آزادی به دنبال کنترل و قالب‌بندی فرد و جامعه است. به این ترتیب به جای پرورش انسان‌های مطیع با تکنیک‌های نظارتی قدرت انضباطی و یا گاهی مواقع با استفاده از تهدید به مجازات، بر ذهنیت حاکم بر تولید «مضامین آزاد و فعال» تمرکز می‌کند. با این ذهنیت، قدرت حکومتی به عنوان گونه‌ای از «حکومت دارای آزادی بیان» بر اساس اصول لیبرالی بر گرفته از اقتصاد سیاسی در یک جامعه مدنی بیان می‌شود که با توجه به دغدغه لیبرال در داشتن حکومت حداقلی، قابل درک است.»

فوکو پیش از این ادعا کرده بود ظهور سرمایه‌داری صنعتی به وسیله شکل جدیدی از قدرت ایجاد شده که یا از تحریف ایدئولوژی و یا خشونت فیزیکی مثبت شکل می‌گیرد و آن را با گفتمان حقیقت به وجود می‌آورد. از این رو، او قدرت تولید‌کننده‌ای را نشان می‌دهد



مصر به دلایل عمده‌ای از جمله رشد بیکاری و نابرابری و سیستم‌های آموزشی ناکارآمد جزو اولین کشورهایمانند بودند که از موج انقلابی تاثیر پذیرفتند.

ریشه شورش‌های عربی را بدون شک نمی‌توان به صورت تک‌عاملی به عواملی نظیر فقر، بیکاری، بی‌ثباتی شغلی و قیمت غذا تقلیل داد. همچنین شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که منجر به شورش‌های عربی شد به این دلیل نبود که جوامع، کشورها و یا مناطق عربی بسیار عقب‌مانده بودند و نیازمند تحقق سطحی غربی از توسعه یافتگی، اتفاقاً برعکس، این وضعیت ناشی از توسعه ناموزون مبتنی بر جهانی‌سازی سرمایه‌داری نئولیبرال بود. از این رو، ما می‌توانیم میان ادعای شورش‌های اعراب و حرکت‌های اعتراضی خشونت‌بار در اسپانیا و جنبش‌های اشغال‌گر ایانه در نقاط دیگر جهان خطی موازی ترسیم کنیم و چیزی که انبوه معترضان را به خیابان‌های قاهره، تونس، نیویورک، مادرید، استانبول و برزیل کشاند، فقر زیاد نیست بلکه افزایش و روند رشد نابرابری اجتماعی است.

باید توجه داشت افزایش ملی‌گرایی پوپولیستی با چالش مواجه شده؛ زمانی که موسسه‌های لیبرال نوظهور و حتی دموکراسی‌های پیشرفته و سرمایه‌داری با بی‌اعتمادی جدی مواجه‌اند و شهروندان سراسر جهان به طور فزاینده‌ای برای رسیدن به روش‌های نوآورانه در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تلاش می‌کنند. با وجود این، آنچه که به کشورهای جهان عرب دیکته می‌شود، تنها

ریشه اعتراضات

ریشه شورش‌های عربی را بدون شک نمی‌توان به صورت تک‌عاملی به عواملی نظیر فقر، بیکاری، بی‌ثباتی شغلی و قیمت غذا تقلیل داد. این وضعیت ناشی از توسعه ناموزون مبتنی بر جهانی‌سازی سرمایه‌داری نئولیبرال بود

که می‌توانست توانایی‌های فردی را با سرمایه‌گذاری و ارزش‌گذاری افزایش دهد. همچنین قادر به افزایش کیفیت جامعه به عنوان منبع اقتصادی کارآمد است. همان قدرت نیز قادر به تولید نیازهای اساسی انسان است، بنابراین دولت به سادگی «با آموزش خواست‌ها و پیگیری عادت‌ها، آرزوها و عقاید عمل می‌کند».

با ظهور حکومت‌مندی نئولیبرال، به سادگی دگرگونی از حکومت به حکمرانی به عنوان «پیکربندی گسترده‌ای از دولت و عناصر کلیدی در جامعه مدنی تعریف می‌شود». اساس عقلانیت نئولیبرالی در انتقاد از دولت‌های توسعه‌گراست و فرمی از تجدید ساختار سیاست‌ها در راستای شکلی از بازار است که به عنوان اصلی سازمانی برای دولت و جامعه عمل می‌کند. بازار، معیاری کلی از تمام فعالیت‌ها و ارزش‌های اجتماعی می‌شود و دیگر دستگاه خودمختار نیست بلکه دستاوردی هنجاری است که نتیجه سیاستگذاری اجتماعی تهاجمی است. رقابت بازار در چارچوب حکومت‌مندی نئولیبرالی، نقطه عطفی کلیدی برای شکل دادن به نوعی آزادی کنترل شده است. با اینکه به نظر می‌رسد شهروندان و یا مصرف‌کنندگان با آزادی و فکر باز، مسئولیت انتخاب‌های زندگی‌شان را می‌پذیرند، اما از سویی «بیش‌بینی می‌شود که قوانین رقابتی، رفتاری راندن‌بال می‌کنند که با منطق سازمانی برای فعالیت‌های فردی، اعمال می‌شود».

حکومت‌مندی نئولیبرال از نقطه‌نظر فرهنگی نیز با دولت‌های رفا در تضاد است. اصلاحات فرهنگی - شناختی، مهمترین بخش برای ترویج هنجارها و ارزش‌های بازار و فرم‌های رفتاری است که از آن در تمام حوزه‌ها، جمله نهادهای ابزارهای خود حکومت استفاده می‌شود و نیز فراخوانی برای نئولیبرالیسم فرهنگی است، زیرا ارزش‌ها و قواعد رفتاری‌ای در آن مورد بحث قرار می‌گیرند که در جریان تکامل خواسته‌های اجتماعی خودانگیخته‌اند. نظریه پردازان نئولیبرال استدلال می‌کنند که برای مثال هیچ نظریه‌ای از روابط بین‌الملل وجود ندارد که عاری از اصول اخلاقی بوده و بتواند دلیلی برای پویایی اقتصاد سیاسی باشد. بر اساس این منطق، دین مانند چارچوبی فکری بر آنچه قابل قبول است و آنچه در تعامل‌های انسانی وجود ندارد، اثری تعیین‌کننده دارد و چنین هنجارهایی ممکن است زیربنایی از تجارت و سیاست را تشکیل دهند. به بیانی ساده‌تر، «نئولیبرال‌ها می‌دانند که اخلاق بر رفتار تاثیر می‌گذارد». باین منطق، اخلاق نئولیبرالیسم می‌تواند در یک زمان محافظه کار و رادیکال باشد. احیای ارزش‌ها و قوانین رفتاری مرتبط با این نیازها به ویژه در بازار، هم محافظه کار است و هم رادیکال؛ زیرا با فرایند تکرار و در هم آمیختن، این ارزش‌ها و قواعد را تکثیر و تشدید می‌کند و به حوزه‌های جدیدتر از جمله به ابزارها و کارگران، از آن خود گسترش می‌دهد.

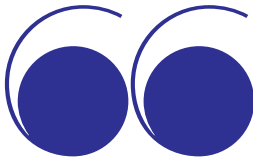
در گفتمان نئولیبرالی، ذهنیت‌های واجد عقلانیت اقتصادی، کار آفرین می‌شوند، درون خود رقابت دارند و با آن افرادشان را اداره می‌کنند. بنابر این، در جای چوب دولتی، تاکید بر خلق افراد خاص، که

فتاوى المسم عليه , فاه

حکومت‌مندی نئولیبرال از نقطه‌نظر فرهنگی نیز با دولت‌های رفاه در تضاد است. اصلاحات فرهنگی - شناختی، مهمترین بخش برای ترویج چهارها و ارزش‌های بازار و فرم‌های رفتاری است که از آن در تمام حوزه‌ها از جمله نهادهای و ابزارهای خود حکومت استفاده می‌شود.

انتظار می‌رود خودمختار باشند، به قلب دولت و چالش‌های تحول اجتماعی در منطقه MENA منتهی می‌شود. اگر ما جهانی شدن نئولیبرال را از اساس پروژه‌ای سیاسی می‌پنداریم که به جای تضمین منافع نیروهای طبقاتی محلی و جهانی، بیشتر از قدرت اقتصادی حمایت می‌کند، پیشنهاد ما برای به کارگیری چارچوب حکومت‌مندی نئولیبرال فوکویی در واقع می‌تواند برای توانایی تشخیص منطق‌های پنهان در روند فعلی و فراپندهای تحول اجتماعی در منطقه MENA مفید باشد. هر چند پیش‌بینی شده که پتانسیل انتقادی از رویکرد حکومت‌مندی را می‌توان با در نظر گرفتن مفهومی واقعی‌تر از گذشته در سرمایه‌داری و ارتباط‌ها با ذات سیاسی درک کرد، اما بر این باوریم که تمرکز بر علل‌تای گذشته و حال سرمایه‌داری می‌تواند از طریق بررسی روش‌هایی که دولت‌ها و جوامع منطقه MENA براساس آن در حال تغییر و گذار هستند، آشکار شود. به لحاظ هستی‌شناختی، شکل‌های حکومت‌مندی در مکان‌ها و سطوح مختلف، متفاوت عمل می‌کنند. چرا تکنیک‌های حکومت‌مندی در برخی موارد کارآمدند و در برخی موارد خیر؟ برای مثال، در مصر حکومت‌مندی نئولیبرال موجب تشکیل طبقه‌ای از سرمایه‌داران همراه و مسلط شد که به جای آنکه صرفاً از مزایای سیاست‌های نئولیبرالی دولت‌ها بهره‌مند شوند، از مدافعان و حتی سیاستگذاران آن شدند. مسیر بالا به پایین که در آن سیاست‌های نئولیبرالی با شیوه‌های اقتدارگرا اجرا می‌شود، همواره به تمرکززدایی قدرت دولت در برابر افراد نمی‌انجامد. علاوه بر این، حکومت‌های سرمایه‌داری پیشرفته همیشه تکنیک‌های لیبرال و غیر لیبرالی را برای حاکمیت جمعی خود اعمال می‌کنند، در حالی که در پژوهشی در زمینه «زندگی سیاسی در محله‌های جدید قاهره» کشورهای غیر غربی وصف شده‌اند که آزادی فردی در آن وجود ندارد و شیوه‌های به اصطلاح سنتی، همیشه تکنیک‌های مدرن خود را شامل می‌شوند که بخشی از روش‌های زیست - قدرت دولت است. آنها ممکن است برای نگرانی‌های به ظاهر سنتی استفاده شوند، اما در آخر با تکنیک‌های مدرن، رشد می‌کنند.

فوکوهمچنین به جای تعریف نئولیبرالیسم به عنوان واحدی منسجم، مفهوم حکومت‌مندی نئولیبرالی را برای ردیابی تکنیک‌های دولت معرفی کرد که هدف آنها شکل‌دهی به فهم‌ها و پنداشت‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. حکومت‌مندی نئولیبرال می‌تواند به عنوان ساختاری سیاسی شناخته شود که برای تعامل روابط قدرت ظاهر می‌شود و پیوسته توانایی تبدیل شدن به شکل‌های گوناگون را دارد. اسپوکاداعای کنداین برداشت فوکواز قدرت باعث نادیده گرفتن کارکرد ایدئولوژی می‌شود و نیاز به تولید ایدئولوژیک را از بین می‌برد. آنچه در اینجا ذکر شد، این است که ما با تکنیک‌های حکومت‌مندی نئولیبرال ممکن است به موضوع ملی جهان جنوب، زبانتی، دین، و نام‌های سازمان ملل متحد،



اعتراض‌های گسترده علیه آمریکا و اسرائیل از سوی مقام‌های مسئول در کشورهای عربی نادیده گرفته شد و اقدام‌های اعتراضی و طرح مطالبات اجتماعی، با تهدید، بازداشت و حمله به فعالان مواجه شده‌اند

این برداشت از حکومت‌مندی ممکن است ما را به تجدیدنظر درباره هیبریداسیون وادار کند؛ در حالی که ادوارد سعید (۱۹۷۹) تفاوتی بارز میان استعمارگر و استعمار قائل است. بنا به ادعای هومی بابا در نتیجه تأثیر متقابل استعمارگر و استعمار، هویت پیوندی جدیدی پدیدار شده که این پدیده، اعتبار و درستی چشم‌انداز درونی هویت فرهنگی را به چالش می‌کشد. اگر ما این تحلیل را به عنوان آغاز صدور رشته‌ای از حکومت‌مندی نتولیبیرال به منطقه MENA در نظر بگیریم، می‌توانیم چندین گونه هویتی دیگر از ذهنیت‌های پیوندی در حال ظهور و تکنیک‌های حکومت‌مندی ناشی از تأثیر متقابل عقلانیت نتولیبیرالی محلی را نیز شاهد باشیم. جامعه مدنی که مفهوم اصلی تکنولوژی حکومتی است، به وسیله انسان اقتصادی پرورش می‌یابد و اغلب، گفتمان‌ها و تکنیک‌هایی را استفاده می‌کند که به راحتی در جوامع محلی نفوذ می‌کنند. حکومت‌مندی اتحادیه اروپا، فعالان جامعه مدنی و «ان.جی.او»‌ها را با کمک‌های مالی یاری کرد و فعالان جامعه مدنی با پایبندی به اسلام یا از طریق سازمان‌های رفاهی و شرکای سیاسی آنها قدرتمند شدند.

جامعه مدنی در بخش بزرگی از منطقه MENA تاکنون عملکردی نمادین داشته و از اواخر دهه ۱۹۷۰ با آزادسازی اقتصادی ساختار توسعه‌گرای دولت پیوند خورد؛ به‌رغم اینکه ساختار سیاسی در این منطقه فشارهای سیاسی و حقوقی را به‌ویژه بر مسائل حقوق بشری وارد می‌کرد. علاوه بر این، از میانه‌های دهه ۱۹۹۰ میلادی، سازمان‌های حقوق بشری در برخی کشورهای منطقه MENA با جنبش‌های اجتماعی گسترش یافته‌اند. موعظه واعظان اسلامی نظیر شیخ کیشک، یوسف القرضاوی، شیخ فدلّه و روحانی تلویزیونی محبوب مردمی عمر خالد در سطحی گسترده با صدا و ویدیو پخش شده است؛ در حالی که اعتراض‌های گسترده‌ای که علیه آمریکا و اسرائیل انجام شده از سوی مقام‌های مسئول در کشورهای عربی نادیده گرفته شده و اقدام‌های اعتراضی خیابانی که مطالبات اجتماعی دیگری را مطرح می‌کنند، با تهدید، بازداشت و حمله به فعالان مواجه شده‌اند. فعالان در مقابل این اقدام‌های ظالمانه با ابزارهای نوآورانه، ابراز مخالفت‌هایی مانند مبارزه‌های تحریک‌کننده، فعالیت‌های سایبری و اعتراض با هنر و فعالیت در محدوده نهاد‌های مدنی مانند دانشگاه‌ها، مدرسه‌ها، مسجدها، انجمن‌های حرفه‌ای و ان‌جی‌اوها را گسترش داده‌اند. با این حال، باید یادآوری کرد این اعتراض‌های جدید در میان مخالفان سیاسی در منطقه باعث مناقشه‌های زیادی شده است. برای مثال شورش تونس که در دسامبر ۲۰۱۰ در شهر سیدی بوزید آغاز شد، پیروزی‌های خود را به انجمن‌های مدنی و اتحادیه‌های صنفی مدیون بود که سال‌های طولانی مبارزه سیاسی را علیه اقتدارگرایی دولتی انجام داده بودند. چنین شیوه‌های مبارزه قدیمی از سوی رسانه‌های بین‌المللی نادیده گرفته شده، به گونه‌ای که آنها ترجیح می‌دادند به جای اصرار بر ساختارهای اقتدارگرایی عربی

موضوع پسالاستعماری/جهان سوم به عنوان مسأله‌ای محلی، نخبه بومی و... دست یابیم، اما به راحتی روابط اجتماعی پیچیده‌ای را از دست می‌دهیم، مانند پدرسالاری، چندخدایی و تقسیم‌بندی‌های طبقاتی، قبیله‌ای که فضای جانبی را محدود و امکان رسیدن به آن را ناممکن می‌کند. از این رو، استدلال می‌کند که تجزیه و تحلیل قدرت از دیدگاه فوکو، توانایی کمی برای درک افراد در فضاهایی محیطی مانند کشاورزان متعهد، دهقانان غیرمتشکل، کارگران خیابانی یا مستقر در حومه‌ها دارد. اسپیواک نشان می‌دهد که قدرت در شیوه‌های متفاوت، خارج از سرمایه‌داری پیشرفته عمل می‌کند و کارایی سازنده‌ای در نظم جهانی برای نظام سرمایه‌داری ندارد. سومین انتقاد مهم از رویکرد حکومت‌مندی نگرانی از مفهوم مقاومت است. اغلب باعث تعجب است که آیا درون تصویر ذاتی فوکویی‌ها از حکومت‌مندی، قدرت ممکن است به چیزی بیش از ناامیدی موجود تبدیل شود، زیرا در مورد قدرت منعطف، سازنده و پرنفوذ آیا این موضوع به راستی می‌تواند هر گونه مقاومت را گسترش دهد. روشن است که در چارچوب قدرت از دیدگاه فوکو، افراد می‌توانند تا آنجا که برای شان امکان‌پذیر است از آزادی خود بهره‌مند شوند. مفهوم‌سازی فوکو همچنین نشان می‌دهد که قدرت سازنده است، نه سرکوبگرانه. این به نظر می‌رسد که مفاهیم «سرکوب و آزادی» را بی‌معنا می‌کند. اگر قدرت سرکوب نشود، نمی‌تواند خود را از آن آزاد کند. با این حال، به گفته برنور، مقاومت در برابر آزادی در چارچوب نظری فوکویی‌ها تا آنجا وجود دارد که علیه حکومت‌مندی است. بنابراین، آزادی تنها در کنش مقاومت و عصیان هویتی که بر اساس هر نوع چارچوب حکومتی شکل می‌گیرد، فعال می‌شود و معنای یابد. چنین شناختی باور آریازار کول را به ما یادآوری می‌کند که می‌گوید: «ظهور واقعی به کارگیری قدرت آزادی مثبت تنها با برخورداری از امنیت هستی‌شناختی و با درک این موضوع امکان‌پذیر است که خودساختگی بخشی گریزناپذیر از وجود است».

از دیدگاه فوکو، تکنیک‌های حکمرانی بدون در نظر گرفتن موقعیت جغرافیایی، با مقاومت مواجه می‌شود و چنین مقاومتی با استراتژی‌ها و تکنیک‌های حکومت‌مندی ارتباط نزدیک دارد. مشکلات با نادیده گرفتن برطرف نمی‌شوند بلکه آنها با هنر حکومت‌کردن و اقدام‌های مقاومتی کنترل و اداره می‌شوند. فوکو به درستی با مقاومت رفتاری برای پژوهش‌های حکومت‌مندی موافق است زیرا تحلیل قدرت حکومتی به طور دقیق از نقطه نقض شدن، آغاز می‌شود. تصویر فوکویی‌ها از قدرت، خودمحدودشونده است و آگاهی از تحمیل اعمال بی‌تأثیر مانند «درگیری»، «مشارکت» و «تمایل» از کسانی است که به دنبال حکومتند. به بیان دیگر، فوکو تأکید خاصی بر مالکیت محلی از مجموعه تصمیم‌سازان در درون چارچوب حکومت‌مندی دارد که دلالت بر اولویت‌بندی «تصمیم‌سازان بومی»، متخصصان یا ارگان‌های جامعه مدنی در درون حکمرانی است.

نتولیبیرالیسم در عراق

بررسی روند دگرگونی‌های دولت در عراق از زمان تهاجم ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۳ نشان می‌دهد حکمرانی نتولیبیرالی در عراق پس از سال ۲۰۰۳ چه بحران‌هایی را در پی خواهد داشت؛ چراکه واقعیات اقتصاد سیاسی عراق و جامعه محلی را نادیده گرفته است

با توسعه جنبش‌های اسلامی برای ایجاد نزدیکی با دینامیک‌های گوناگون اجتماعی مانند مقاومت علیه نئولیبرالیسم تاکید کنند که در دو دهه گذشته در منطقه ظهور کرده است.

این پدیده به روشنی نشان می‌دهد همه ذهنیت‌ها از طریق مواجه شدن با عقلانیت‌های نئولیبرالی به عنوان کار آفرینی، رقابتی و فردگرا ظاهر نشده‌اند و به همین دلیل بیشتر شهروندان عادی توسط صادر کنندگان حکومت نئولیبرالی به منطقه، نادیده گرفته می‌شوند و در پایان مدل‌هایی که از فضای پیشرفته سرمایه‌داری به داخل کشور صادر می‌شوند، توانایی محدود کردن رویاپردازی‌های سیاسی و تمایل به پرورش «جنبه‌ای خاص از سیاست در زندگی سیاسی جهانی» را دارند. چنین اتهام‌هایی همچنین شاید توضیح دهد که چرا اتحادیه اروپا با روحیه عمومی در سواحل جنوبی دریای مدیترانه دچار مشکل بوده است؛ نارضایتی مردمی که در آخر به شورش‌های عربی انجامید. همان‌طور که اکنون می‌دانیم، قیام‌های سراسر جهان عرب و مناطق دیگر در خاور میانه شامل طیف گسترده‌ای از ائتلاف‌های طبقاتی و تقاضاهای متناقض توسط گروه‌های گوناگون بوده است. برای مثال نگاهی دقیق‌تر به منطقه نشان می‌دهد که درک آزادی سیاسی و بهبود اجتماعی و اقتصادی، چندگانه است و این مفاهیم شاید شیوه‌ای متمایز از درک فردی لیبرال است. حوزه‌هایی که به چنین مشاخره‌هایی می‌پردازند، شاید تنها به نقش دولت در اقتصاد محدود نیست و نقش مذهب در دولت و چارچوبی ترجیحی برای حقوق، آزادی‌ها و شهروندان و تجربه‌های همزمان و در عین حال متناقض از حس تازه‌ای از نظامی‌گری دولتی، قومیت ملی، مردم‌گرایی، خشونت فرقه‌ای و فعالیت‌های رادیکال را شامل شود.

با توجه به اهداف گوناگون مطالعات موردی، هدف ما در این متن ویرایش شده، آگاهی از روابط قدرت اجتماعی است که به فناوری‌های حکومتی بینجامد. حوزه‌های صدای محلی و فرم‌های جدید ذهنیت، هویت‌های ترکیبی، ساختارهای فرماندهی و مقاومت‌هایی است که علیه چنین تکنیک‌های حکومتی و یا نتیجه آن انجام می‌شود و همچنین بروز چالش‌ها و افزایش درک نئولیبرالی در منطقه. با بررسی این موضوع که آیا مقاومت و یک تحول واقعی انقلابی بهیوده بوده یا خیر، ما امیدواریم که چشم‌انداز آینده دولت و جامعه در فضای خاور میانه و شمال آفریقا را نشان دهیم. بحث در پی یافتن راه‌هایی است که به گفتمان جهانی دموکراسی، مدرنیته، رهایی، آزادی، سکولاریسم، حقوق فردی و لیبرالیسم در جوامع این منطقه پرداخته شود. مقاومت در برابر نفوذ چندگانه علیه عقلانیت نئولیبرال به طور لزوم قابل مشاهده و دیدنی نیست؛ همان‌طور که در اعتراض‌های خیابانی، شورش و راهپیمایی در میدان‌های قاهره، استانبول و مادرید این گونه بود، اما ممکن است گاهی اوقات چندین فرم محلی مادی،

توفان اجتماعی در اردن

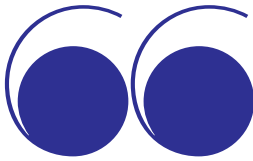
پس از بحران مالی سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۰۸ آغاز می‌شود که این دوره با مشخصه‌های کسری بودجه، پسانتولیبرال از بخش عمومی دولت و مقررات‌زدایی گسترده شناخته می‌شود. این شرکتی کردن بیش از پیش به پایان دادن رفاه می‌انجامد و در معرض توفان‌های اجتماعی فراگیر قرار می‌گیرد

بی‌اهمیت و غیرقابل پذیرش به آن بیفزایند، چون در حال حاضر در مورد شیوه‌های توسعه حکومت‌مندی‌های نئولیبرالی در کشورهای گوناگون و در شمال آفریقا و خاور میانه، کار گروهی انجام نشده است. بنویت چالاندز با انتقاد از نظریه‌های گذار، دو پرسش را درباره قیام‌های عربی مطرح می‌کند: ۱. آیا می‌توان نقش آشکار طبقه متوسط عرب را به سوی گسترش دموکراتیزه کردن یا نفی آن شناسایی کرد؟ ۲. آیا می‌توان شاهد ظهور اقتصاد سیاسی متعادل‌تری در دنیای عرب بدون استفاده از خشونت بود؟ از این منظر، باید مطالعات مربوط به گذار در کشورهای عربی را بر اساس این دو پرسش بازآفرینی کرد و نقش طبقه‌های اجتماعی، خشونت و اقتصاد سیاسی را مدنظر قرار داد.

بررسی روند دگرگونی‌های دولت در عراق از زمان تهاجم ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۳ نشان می‌دهد حکمرانی نئولیبرالی در عراق پس از سال ۲۰۰۳ چه بحران‌هایی را در پی خواهد داشت؛ چرا که واقعیت اقتصاد سیاسی عراق و جامعه محلی را نادیده گرفته است. در این نقد، استدلال می‌شود که به شیوه دولت‌های اروپایی باید در کشورهای منطقه خاور میانه و شمال آفریقا نیز دولت با استفاده از برنامه‌های رفاهی نیازهای اساسی مردم محلی را تأمین کند و رفاه اقتصادی و اجتماعی را بر اساس اصل شهروندی و در راستای ساماندهی اقتدار، فرقه‌ای، قبیله‌ای و قومی ترویج دهد.

گفتمان و شیوه‌های رسمی توسعه در اردن در سه مرحله تحول جغرافیایی و اجتماعی و اقتصادی قابل بررسی است. مرحله اول پس از جنگ جهانی دوم آغاز می‌شود که با سطح به نسبت بالایی از رفاه، از طریق یارانه‌های دولتی برای بخش‌های شکننده توسعه، شناخته شده است. در مرحله دوم با اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول تا اواخر دهه ۱۹۸۰، اردن برنامه‌های رفاهی را به میزان قابل توجهی کاهش می‌دهد. مرحله سوم، پس از بحران مالی سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۰۸ آغاز می‌شود که این دوره با مشخصه‌های شریک شدن افراطی پسانتولیبرال از بخش عمومی دولت و مقررات‌زدایی گسترده شناخته می‌شود. این شرکتی کردن بیش از پیش به پایان دادن رفاه می‌انجامد و در معرض توفان‌های اجتماعی فراگیر قرار می‌گیرد که برای اصلاحات اقتصادی و سیاست‌های دموکراسی مانند انتخابات پارلمانی و شهرداری تلاش می‌کنند. ترویج مشهود است (مانند شهرداری و مجلس نمایندگان) به عنوان مکانیزم آرامش در هر مقاومت بالقوه سازمان‌یافته عمل می‌کند.

کاترینا دالاکورا، رابطه اسلامگرایی و نئولیبرالیسم را پس از قیام‌های عربی سال ۲۰۱۱ در خاور میانه با بررسی انتقادی دو نمونه حزب آزادی و عدالت (بازوی سیاسی اخوان المسلمین) در مصر و جنبش «نه‌دا» در تونس توضیح می‌دهد. او استدلال می‌کند که چگونه این رابطه در سطحی گسترده‌تر در حرکت مداوم ایدئولوژی اسلامی به



قیام‌های سراسر جهان عرب و مناطق دیگر خاورمیانه شامل طیف گسترده‌ای از ائتلاف‌های طبقاتی و تقاضاهای متناقض توسط گروه‌های گوناگون بوده است

نهادی در سطح کشور، او بر این باور است که دگرگونی بیشتر در سطح مردمی/اجتماعی در ترکیه اتفاق می‌افتد. از این رو، پیشنهاد می‌دهد که هر دو؛ یعنی دولت و جامعه ترکیه، همزمان با روند صلح با کردها، تحولی همگانی را در پیش گیرند. در مقابل پیش‌زمینه این دگرگونی، بیشتر تظاهرات شهری قابل توجه است که به نظر می‌رسد در برابر سیاست‌های نئولیبرالی دولت حزب حاکم عدالت و توسعه، در ماه ژوئن سال ۲۰۱۳ فوران کرد.

دانیل مونتر سکو و یاسمین علی، مقایسه و تضاد «شورش‌های شکست‌خورده» در اسرائیل و لبنان پس از انقلاب‌های عربی و بررسی شیوه همکاری این جنبش‌ها را بررسی می‌کنند. آنها استدلال می‌کنند در حاشیه قیام‌های عرب که دارای جوامعی با اکثریت مسلمان و زیر سلطه رژیم‌های اقتدارگرا بودند، در مقابل دو مورد یعنی لبنان و اسرائیل در مدیریتانه شرقی دوام می‌آورند. در تابستان سال ۲۰۱۱، لبنان و اسرائیل شاهد پدیدار شدن پرخاشگری جمعی بی‌سابقه‌ای بودند که گواهی بر قدرت شگرف و شکنندگی دموکراسی در موقعیت پسااستعماری با شرایط نئولیبرالی است. این جنبش‌ها، یکی از شورش‌های عربی را به عنوان تناقضی جالب بیان می‌کند؛ پدیدار شدن منطقه‌ای از گفتمان ملی تجدیدنظر طلبانه نسبت به حقوق شهروندی (عدالت اجتماعی و ضدانحصاری) که خود را در جوامعی عمیقاً تجزیه شده نمایش می‌دهد.

در پایان، مارک لوین بازتاب پرسش‌های کلیدی را نشان می‌دهد که مشارکت کنندگان در این پژوهش، مطرح کرده‌اند و مشکلات بیشتر در مورد اینکه آیا خاصیت و فرایندهایی مرتبط با نئولیبرالیسم وجود دارد که آن را به عنوان پدیده اساسی بنیادینی توصیف کند؟ آیا نئولیبرالیسم خود را بیشتر یا کمتر در سطح یک جهان‌بینی آشکار می‌کند؟ یا دگرگونی‌های مشخصی در پویایی عملکرد آن وجود دارد؟ آیا در واقع نئولیبرالیسم نام دیگری برای جهانی شدن است یا این ویژگی ناشی از یکپارچگی و تعامل جهانی است؟ و آیا خاورمیانه و شمال آفریقا در تجربه نئولیبرالیسم منحصر به فرد هستند و در سیستم بین‌المللی بزرگتر، موقعیت‌های برابری دارند؟ لوین، نوشتار را به این نتیجه می‌رساند که اگر جهان می‌خواهد نزاع را در سراسر آفریقا و آسیا متوقف و از روند جریان مهاجران و پناهندگان به اروپا و ایالات متحده و تخلیه افراط‌گرایی پیشگیری کند که داعش و القاعده را تغذیه می‌کنند، سیستم باید روند مسلح شدن مشتریان خود را متوقف کند؛ کسانی که بیش از همه از جهانی شدن نئولیبرالی بهره‌مند می‌شوند. همچنین متحدانی که درگیری‌های کنونی را هدایت، حمایت و اصلاحات دموکراتیک واقعی را یکپارچه کرده‌اند، در هر کشور و منطقه‌ای از آن حمایت و به اصلاح طرح اقتصادی در منطقه بپردازد، به نحوی که به جای افزایش نابرابری، استثمار و حکومت اقتدارگرا به تشویق الگوهای توسعه پایدار و محلی هدایت‌شده کمک کند.

۱۱

سوی اقتصاد سرمایه‌داری و عدالت اجتماعی پیش می‌رود. او نشان می‌دهد اخوان المسلمین و نهاد با ساختارهای نئولیبرالی مشکلی نداشتند و به هیچ عنوان به دنبال به چالش کشیدن و دگرگونی آن نبودند؛ تا آنجا که پاسخ آنها به خواسته‌های عدالت‌خواهانه بیشتر برای برخورداری از پشتیبانی مردمی بوده نه به جهت گیری ضدنئولیبرال. فرهاد خسروخواهر استدلال می‌کند که نوعی جهادگرایی به علت «شکست دولت» با توجه به انقلاب‌های عربی در بسیاری از کشورها به‌ویژه سوریه، یمن و لیبی گسترش یافته است. او نشان می‌دهد که جهادگرایی در تاریخ مدرن کشورهای مسلمان ریشه‌ای عمیق دارد؛ به‌ویژه در جوامع عربی با موقعیت ژئوپلیتیکی و بن‌بست سیاسی داخلی که به علت اقتدارگرایی و سیاست‌های اقتصادی حکومت‌های مستبد به افراط‌گرایی بخش قابل توجهی از جمعیت انجامیده است. به طور خاص، خسروخواهر در این مقاله تلاش می‌کند تا نشان دهد به جز کشور تونس، شورش‌های عربی نه تنها در دنیای عرب بلکه در بخشی از آفریقای جنوب صحرا، به‌ویژه در مالی و کشورهای همسایه به گسترش جهاد کمک کرده است. بحران عمیق در بسیاری از کشورهای عربی در سال‌های ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۴ موجب تشدید جهادگرایی شده است. این توسعه به طور طبیعی نشان می‌دهد گفتمان جهانی دموکراسی، مدرنیته، رهایی، آزادی و سکولاریسم در هر نقطه از جهان ممکن است به گونه‌ای متفاوت تفسیر شود. با توجه به اینکه نشانه‌های رادیکالیسم از فقر تا جنگ داخلی و تنوع قومی به میزان تفویض قدرت بستگی دارد، این ایده که راه‌حلی واحد می‌تواند تمام مشکلات دولت‌های شکست‌خورده را برای توقف جهادگرایی در خاورمیانه و شمال آفریقا حل کند، چندان خوشبینانه نیست.

به باور نادین عبدالله، اگرچه جنبش اعتراضی اتحادیه کارگری در تحریک ۲۵ ژانویه سال ۲۰۱۱ نقش اساسی داشت اما اتحادیه‌های صنفی مصر توانایی دستیابی به منافع سازمانی یا اجتماعی اقتصادی خود در دوران پس از مبارک را نداشته است. هر چند اتحادیه‌های صنفی، عرصه‌ای عمده برای مبارزه‌های سیاسی بود که دوره پساانقلابی را نمایان می‌کرد اما تازه شکل گرفته و قدرت سازمانی لازم را نداشت تا تعادل قدرت را به گونه‌ای تغییر دهد که در اختیار خودش قرار گیرد، بنابراین قوانین پیشین نمایندگی کارگری و یا الگوی قدیمی روابط کار دولتی و کارگری در شرایط نامطلوب باقی مانده بود. همچنین هرگز چارچوب قانونی جدیدی برای تضمین آزادی اتحادیه اعلام نشد که در نتیجه جنبش کارگری در مجموعه قدیمی محدود ساختارهای اجتماعی - اقتصادی در مصر باقی ماند.

ظفر فهمی یوروک تلاش می‌کند تا با بررسی قانون اساسی، دگرگونی‌های دولت و جامعه ترکیه را توضیح دهد و تغییرات نهادی را که به تخریب و بازسازی دولت ترکیه می‌انجامد، با توجه به جمعیت کردن بررسی کند. در کنار اصلاحات ایدئولوژیک و دگرگونی‌های

ناکامی مصر

اگرچه جنبش اعتراضی اتحادیه کارگری در تحریک ۲۵ ژانویه سال ۲۰۱۱ نقش اساسی داشت اما اتحادیه‌های صنفی مصر توانایی دستیابی به منافع سازمانی یا اجتماعی اقتصادی خود در دوران پس از مبارک را نداشته‌اند

ناتومی کلاین، ژورنالیست و کنشگر کانادایی، سال‌هاست که به عنوان صدای جنبش ضدجهانی‌سازی بنگاه‌محور شناخته شده است که قدرتی به یادماندنی در رویارویی با «سازمان تجارت جهانی» و دیگر نهادهای سرمایه‌داری مبتنی بر جهانی‌سازی، در اواخر سده بیستم و اوایل سده بیست‌ویکم از خود نشان داد. گذشته از مقالات فراوان و دو فیلم مستند، مطرح‌ترین آثار او به ترتیب زمان انتشار، «بدون مارک تجاری»، «دکترین شوک؛ ظهور سرمایه‌داری فاجعه‌محور»، «آخرین فرصت تغییر؛ سرمایه‌داری در تقابل با شرایط اقلیمی» و «نه گفتن کافی نیست؛ چگونه باید سیاست‌های شوک‌محور ترامپ را به شکست کشاند» است. این آثار میلیون‌ها نسخه فروش رفته و به بیست و چند زبان ترجمه شده‌اند. با انتشار در سال ۱۹۹۹، کتاب «بدون مارک تجاری» برای بسیاری مانیفست جنبش ضدجهانی‌سازی شد. در این کتاب، خانم کلاین فرهنگ مصرف مبتنی بر مارک‌های تجاری و عملکرد بنگاه‌های بزرگ را مورد حمله قرار داده است و شرکت‌های صاحب چندین مارک تجاری مشهور، از جمله نایک را به استثمار شدید کارگران کشورهای جهان سوم برای استحصال سود هر چه بیشتر متهم می‌کند. اولین اثری که از کلاین به زبان فارسی ترجمه شد «دکترین شوک» بود که سنگ بنای «نه گفتن کافی نیست» را نیز تشکیل می‌دهد. پدیده دکترین شوک و سرمایه‌داری فاجعه‌محور، طبق تعریف ناتومی کلاین، سوءاستفاده از هول و هراس طبیعی جوامع به هنگام وقوع بحران‌هایی جانسوز با هدف جانداختن سیاست‌هایی نامحبوب است که با مهندسی جوامع بحران‌زده و بلعیدن عرصه عمومی، دایره کوچک نخبگان را باز هم ثروتمندتر می‌کند. به رغم تجربه سی -چهل سال گذشته در بسیاری از نقاط جهان و تعریف خانم کلاین از دکترین شوک، وی کنفرانس حزب کارگران انگلستان را با این سخنان نویدبخش خطاب قرار می‌دهد که عبور بحران‌ها از گذرگاه «دکترین شوک» لزوماً امری قطعی نیست، اما با تبدیل بحران‌ها به فرصت‌هایی برای کشف و پرورش والاترین ویژگی‌های توده‌ها، بحران‌ها الزاماً فرصتی برای چنگ‌اندازی بیشتر اقلیت ثروتمند به عرصه عمومی فراهم نمی‌آورند. «در پی آتش سوزی فاجعه‌بار برج گر نفل لندن، شاهد همین پدیده بودیم. با اقدام دیر-هنگام مسئولان، آحاد جامعه گرد آمدند، به تیمارداری از آسیب‌دیدگان فاجعه پرداختند، گردآوری اعانه‌ها را ساماندهی کردند و به دفاع از حقوق زندگان و جان‌باختگان همت گماشتند. حتی امروز با گذشت ۱۰۰ روز از حادثه و در شرایطی که فقط تعداد انگشت‌شماری از بازماندگان از سکونت مجدد برخوردار شده‌اند، مردم به اقدامات مستقل خود ادامه می‌دهند.

اما، این اقدامات فقط در سطح مردم کوچه و بازار صورت نمی‌گیرد. تاریخی طول و دراز و غرور آفرین از بحران‌هایی وجود دارد که به تحول‌هایی مترقیانه در مقیاس اجتماعی دامن زده‌اند. پیروزی‌های کارگران در اجرای طرح خانه‌های دولتی متعاقب جنگ جهانی اول و پیاده‌سازی طرح «بیمه ملی سلامت» پس از حوادث هولناک

جنگ جهانی دوم را به یاد آورید. این پیروزی‌ها باید به ما گوشزد کند برهه‌های بحرانی و پرخطر ما را لزوماً پس نمی‌زنند، بلکه امکان دارد حتی ما را به پیش برانند. «اینگونه پیروزی‌های تحول آفرین هرگز با مقاومت صرف یا نه گفتن به تجاوزها به دست نمی‌آیند. برای پیروزی در برهه‌ای که بحرانی واقعی مستولی شده است، مقاومت و نه گفتن باید با اقدامی مثبت و جسارت آمیز و نگاهی به پیش توأم شود؛ در انداختن طرحی نو برای شیوه بازسازی و واکنش لازم به شالوده‌های بحران. چنین طرحی باید قانع‌کننده، پذیرفتنی و ورای هر چیز، برای مردم جذاب باشد. مردم خسته و درمانده و در عین حال، بیمناک و محتاط را باید کمک کرد تا بتوانند جایی برای خود در آن آینده بهتر متصور شوند (این موضعی است که ناتومی کلاین در کتاب «نه گفتن کافی نیست؛ چگونه باید سیاست‌های شوک‌محور ترامپ را به شکست کشاند» پیش گرفته است). «در هر کشوری، می‌توان و باید خط ربط بین بی‌عدالتی‌های اقتصادی، بی‌عدالتی‌های نژادی و بی‌عدالتی‌های جنسی را یافت. در فعالیت‌های تولیدی، انسان چونان ابزاری موقتی و بدون هیچ‌گونه امنیت شغلی، برای استحصال ثروت به خدمت گرفته می‌شود. در صنایع کانی نیز شرکت‌ها با زیست‌بوم به همین شکل غیرمسئولانه برخورد می‌کنند. یافتن خط ربط این دو بخش از اقتصاد نیز امری ضروری است. باید نشان داد که چگونه می‌توان از رفتارهایی این چنینی به سوی جامعه‌ای مبتنی بر مسئولیت حرکت کرد؛ مسئولیت هم نسبت به زیست‌بوم و هم نسبت به یکدیگر.»

کتاب «آخرین فرصت تغییر؛ سرمایه‌داری در تقابل با شرایط اقلیمی» خانم کلاین به پیامدهای سرمایه‌داری افسار گسیخته و ذبح بی پایان قربانیانی بی‌شمار پیش پای بت رشد بی‌وقفه اقتصادی می‌پردازد. هژمونی نئولیبرالی «بنیادگرایی بازار»، با ویژگی‌های «جهانی‌سازی بنگاه‌محور» و «ضابطه‌زدایی»، نه فقط انسان‌ها و جوامع بشری را با ایجاد بی‌ثباتی و نابرابری‌های فزاینده مورد تهدید قرار می‌دهد بلکه منطق این نظام، در نهایت، ماندگاری و خاصیت ترمیم خود به خودی جهان طبیعی و زیست‌بوم را نیز که نوع بشر به شکلی ناگسستنی جزئی از آن است، نه فقط تهدید می‌کند، بلکه راه را بر هر گونه اصلاحات جدی برای سد کردن تغییرات ویرانگر و فزاینده اقلیمی و جبران ضایعات ناشی از آن نیز بسته است. شاید تنها راه چاره برای رویارویی با این تهدیدات نظام سرمایه‌داری الگوی پیشنهادی ریچارد ولف یعنی «دموکراسی در محیط کار» و اخذ تصمیمات پایه‌ای بنگاهی (از جمله، شیوه تولید)، نه توسط هیات‌مدیره منتخب سهامداران، بلکه توسط نیروی کار باشد، بر خلاف هیات‌مدیره که شاید فرسنگ‌ها به دور از محل تولید به سر برند، محل زندگی کارگران چندان دور از محل تولید نیست. بنابراین، شیوه‌ای سازگارتر با محیط زیست را برای تولید برمی‌گزینند که لزوماً ارزان‌ترین و سودآفرین‌ترین شیوه تولید نیست، اما جهانی قابل زیست را برای فرزندان مان و نسل‌های بعد باقی می‌گذارد.



دُرُغَضَرِ اَمُپ «شوك»

مَعْرِفِي نَائِومِي كِلَايْنُ

برندسازی

نورمن استوکول

ترجمه: آزاده شعبانی

ناتومی کلاین نویسنده کتاب «بدون لوگو»^(۱)، «دکترین شوک؛ ظهور سرمایه‌داری فاجعه»^(۲) و کتاب «همه چیز تغییر می‌کند؛ سرمایه‌داری در برابر اقلیم»^(۳) است. او یکی از اعضای هیات‌مدیره «org.350»^(۴) و همچنین یکی از تهیه‌کنندگان فیلمی درباره کارگران در آرژانتین است که موجب شد کارخانه به شرکت تعاونی کارگران تبدیل شود. عنوان کتاب جدید او «نه گفتن کافی نیست»^(۵)، «مقاومت در برابر سیاست مبتنی بر شوک ترامپ و تلاش برای ایجاد جهانی است که به آن نیاز مندیم». در ادامه مشروح گفت‌وگوی تلفنی با او را می‌خوانید.

اولین کتاب شما، «بدون لوگو» نام داشت و درباره برندسازی بود، آیا می‌توانید اندکی درباره ترامپ به مثابه یک برند، توضیح دهید؟

آنچه من می‌گویم انجام دهم این است که ترامپ را در برخی از متن‌های تاریخی قرار دهم. هیچ کتابی نمی‌تواند چنین کاری را کاملاً انجام دهد اما من تصور می‌کنم سبکی وجود دارد که در آن ترامپ بسیار عجیب و غریب و افراطی به نظر می‌رسد. در واقع روایتی وجود دارد که پیرامون او شکل گرفته و با او همچون یک مجنون رفتار می‌کند و با مشخصه‌های منطقی متفاوت است که بسیاری از روایت‌های معروف دارند.

یکی از این تمایلاتی که من به آن پرداخته‌ام تغییر ساختار شرکت‌ها در اواخر دهه ۱۹۹۰ است که بر روی فروش برندها به جای فروش کالاها تاکید دارد. بسیاری از شرکت‌ها مجدداً خود را سازماندهی کردند به طوری که آنها در ابتدا به عنوان شرکت‌هایی تجاری طراحی شده و در زمینه تولید محصولات فعالیت می‌کردند اما سپس به مقاطعه‌کاران و پیمانکارانی در سراسر جهان واگذار شدند. در این مدل از تجارت، شرکت نایک جزو پیشگامان بود که با وجود اینکه یک سوپر برند جهانی بود کارخانه‌ای متعلق به خود نداشت.

ترامپ به عنوان یک شخص بانفوذ و معروف در حوزه ساخت‌وساز، کمی دیر وارد این شیوه شد. او از این روش برای ساختمان‌ها و برج‌های خود استفاده کرد اما بزودی دریافت که پول بیشتر در ایجاد یک سوپر برند است و پیشرفت او در ایجاد برنامه تلویزیونی «The Apprentice»^(۶) بود. این بزرگترین برنامه ترامپ بود که از این طریق، ترامپ ایده برند خود را ترویج می‌کرد؛ ایده‌ای که می‌گوید قدرت بیشتر، از طریق ثروت بیشتر حاصل می‌شود و چنین ایده‌ای برای مردم به‌ویژه در دوره مشکلات اقتصادی، بسیار جذاب بود و هر چقدر وضعیت اقتصادی بیشتر متشنج می‌شد، رویایی که امنیت یک طبقه را تأمین می‌کرد، خواستنی‌تر می‌شد. هر بار که ما کلمه «ترامپ» را به کار می‌بریم ارزش برند ترامپ

افزایش پیدا می‌کند و با رییس‌جمهور شدن او، تشکیلات ترامپ ارزش مادی بیشتری پیدا کرد، بنابراین او هتل‌های جدیدی افتتاح می‌کند و هزینه‌ها در تفریحگاه «مارا لوگو»^(۷) را افزایش می‌دهد. میزان فروش برند «ایوانکا»، به رغم تحریم‌های صورت گرفته مدام در حال افزایش است، پس آنها به شیوه‌های گوناگون از ریاست‌جمهوری آمریکا سود می‌برند و این فراتر از هر نوع نزاع منافعی است که ما پیش از این دیده‌ایم.

مفهوم دکترین شوک را که شما در کتاب دیگر تان به آن پرداخته بودید چگونه می‌توان در مورد ترامپ به کار برد؟

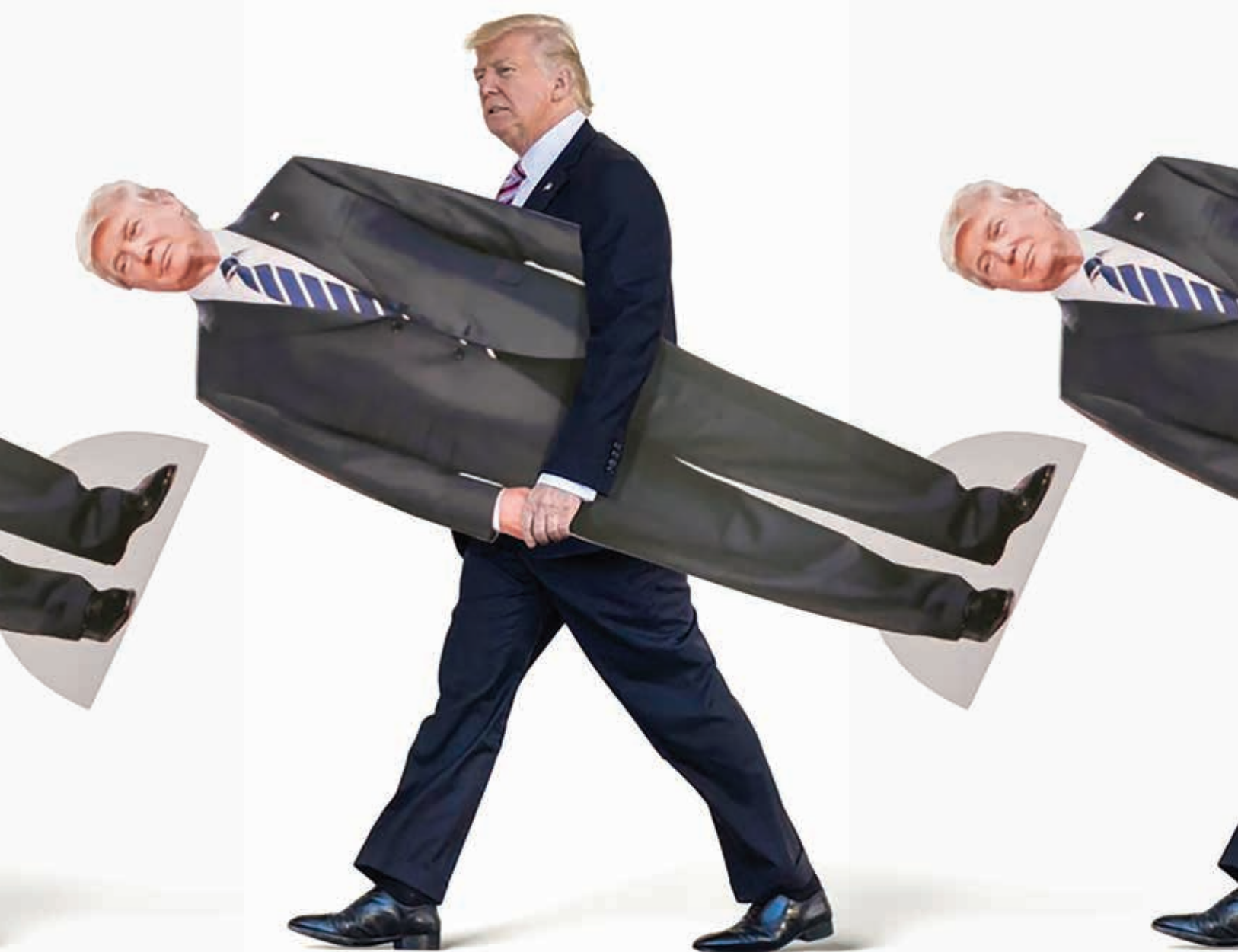
به نظر من آنچه ما امروزه در ارتباط با ترامپ می‌بینیم نوع دیگری از دکترین شوک است. آنچه من پیش‌تر درباره دکترین شوک گفته بودم، این بود که یک حادثه غیرمترقبه و یا یک اتفاق ناگافل می‌تواند روزنه‌ای را برای دستیابی به سیاست‌های پرسود ایجاد کند، در حالی که مردم در وضعیتی پریشان و بی‌ثبات به سر می‌برند. ترامپ یک شوک نورد است. کسی که قابلیت دارد بر شوک‌ها، سوار شود. هر روز یک شوک جدید وجود دارد. این شوک امروز یک دعوی در دادگاه می‌تواند باشد و فردا او پس فردا هم یک مساله دیگر، مهم این است که این نمایش ترامپ پایانی ندارد و همواره ادامه خواهد یافت. برخی از بحران‌ها توسط خود ترامپ طراحی شده و برخی دیگر به دلیل زیاده‌خواهی و بی‌کفایتی به او تحمیل شده است، اما به هر حال همه این شوک‌ها و بحران‌ها، روش‌هایی برای انتقال و جابه‌جایی ثروت هستند و پیوند میان انواع سیاست‌های اقتصادی محسوب می‌شوند. مادر اینجا به مسائل گوناگونی اشاره می‌کنیم. یکی حذف مالیات بر املاک است؛ مالیات ۱۵ درصدی شرکت‌ها، مالیات بر قوانین و آیین‌نامه‌ها و تلاش برای ثروتمندتر ساختن بخش خصوصی. همچنین مسائل دیگری همچون سیاست‌های زیست‌محیطی، بذر و بخشش صنایع حوزه نفت و گاز، سیاست‌های درمانی و با اقدامات او در زمینه تأمین اجتماعی،

افزایش ارزش برند ترامپ

هر بار که ما کلمه «ترامپ» را به کار می‌بریم ارزش برند ترامپ افزایش پیدا می‌کند. با رییس‌جمهور شدن او، تشکیلات ترامپ ارزش مادی بیشتری پیدا کرد، بنابراین او هتل‌های جدیدی افتتاح می‌کند و هزینه‌ها در تفریحگاه «مارا لوگو»^(۷) را افزایش می‌دهد.

گفت و گو با نائومی کلاین درباره کتاب جدیدش

ایستادگرا



همه و همه بحران‌هایی هستند که ترامپ از آنها برای پیشبرد اهداف خود بهره می‌برد.

اغلب کلماتی که در توصیف ترامپ گفته می‌شود عبارت است از بی‌کفایتی و ناپه‌نچاری او، اما در زمینه اقتصادی، اکثریت او را فردی با کفایت و لایق می‌دانند. ما می‌کشیم که نمایش ترامپ را افشا کنیم و نشان دهیم که تنها پول برای اثبات لیاقت او در زمینه اقتصادی کافی نیست.

در این زمینه چه خطری وجود دارد؟

من واقعا در این زمینه نگران هستم. با این افرادی که ترامپ پیرامون خود جمع کرده، در صورت وقوع یک شوک بزرگ خارجی، همچون بحران مالی سال ۲۰۰۸ و یا حملات وحشتناک در منچستر، چه اقداماتی از سوی آنان صورت خواهد گرفت. افراد پیرامون، یعنی کسانی همچون «استیو بنون»، «مایک پانسی» و «جف سیزن»، احترام چندانی برای دموکراسی قائل نیستند. آنها پیش از این اثبات کرده‌اند به رژیم‌های اقتدارگرا که از وضعیت شوک و بحران بهره می‌برند، علاقه مفرطی دارند و نیز دولت‌هایی که اصول دموکراسی را در کشور خود نقض می‌کنند.

سیاست‌هایی که دولت ترامپ در پیش گرفته احتمال وقوع چنین بحران‌هایی را نیز افزایش می‌دهد. آنها ضوابط و مقررات بانک‌ها را کنترل نمی‌کنند و همین مساله می‌تواند منجر به بروز بحران دیگری همچون بحران ۲۰۰۸ شود. همچنین آنها با جهان اسلام در ستیز هستند. داعش ممنوعیت سفر به آمریکای ترامپ را یک محدودیت مبارک نامید؛ چرا که منجر به جلب نیروهای بیشتری توسط آنها می‌شود. بنابراین، تصور می‌کنم با توجه به اقداماتی که ترامپ انجام می‌دهد، احتمال وقوع شوک‌های بزرگتری نیز وجود دارد و من همه این موارد را در فهرستی تحت عنوان «لیست هیاهوی سیاه» ذکر کرده‌ام. ترامپ بر استفاده مجدد از شکنجه تاکید دارد، به مطبوعات حمله می‌کند و مواردی از این قبیل که موجب می‌شود ما برخورد صمیمانه‌ای با او نداشته باشیم.

ترامپ، کارناوالی را ایجاد کرده که ذهن‌ها را منحرف می‌کند، قوانین گوناگونی را به تصویب می‌رساند، حمایت مالی از برخی سازمان را قطع می‌کند و یا برخی از آنها را منحل می‌سازد و ارتش نیز آزادی عمل دارد. ترامپ به کنترل امور نظامی علاقه‌ای ندارد و این مساله کاملاً روشن است، بنابراین ارتش آزادی عمل بسیاری دارد که منجر به افزایش تلفات غیرنظامیان می‌شود و موارد این‌چنینی بسیار زیاد است. من نمی‌دانم تا چه حد این اتفاقات طراحی شده هستند اما بی‌گمان همه این رویدادها از پیش برنامه‌ریزی شده نیستند. من تصور نمی‌کنم که او تا این حد انسان باهوشی باشد اما فکر می‌کنم اینکه جمهوریخواهان او را مورد حمله قرار نمی‌دهند به این دلیل است که این موج حواس‌پرتی و منحرف کردن اذهان که ترامپ ایجاد کرده مزایای

پی‌نوشت:

۱. No logo: Taking Aim at the Brand Bullies

۲. The Shock Doctrine: The Rise of Disaster Capitalism

۳. This Changes Everything: Capitalism vs. the Climate

۴. org. ۳۵۰ یک جنبش بین‌المللی زیست‌محیطی است

که می‌کوشد رهبران جهان را برای پذیرش واقعیت‌های علمی درباره مسائل زیست‌محیطی و اصول عدالت، متقاعد سازد. این جنبش در پی آن است که دنیای بهتری را برای انسان‌ها ایجاد کند.

۵. No Is Not Enough

۶. The Apprentice: یک برنامه تلویزیونی آمریکایی است که درباره مهارت‌های تجاری گروه‌های مختلف، قضاوت می‌کند. این برنامه از ژانویه ۲۰۰۴ طی ۱۵ فصل پخش شده است. این برنامه توسط دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور فعلی آمریکا، پخش می‌شد.

۷. Mar-a-Lago: یک تفریحگاه معروف در آمریکا که توسط دونالد ترامپ خریداری شده است.

۸. Standing Rock: منطقه‌ای متعلق به سرخپوستان در ایالت داکوتای شمالی که آنان نسبت به ایجاد یک خط لوله در این منطقه که منجر به آلوده کردن منابع آب این منطقه می‌شود، اعتراض کرده بودند.

اقتصادی زیادی را به همراه خود می‌آورد. گمان می‌کنم هیچ‌کس نمی‌تواند به این سوال پاسخ دقیقی دهد که تا چه حد او یک احق سودمند است و تا چه حد از سودمندی حماقت‌هایش بی‌اطلاع است، اما این نابخردانه است که برای خود هیچ اعتباری قائل نباشیم.

ترامپ یک شرکت اموال و مستغلات از پدرش به ارث برده و به خاطر انحرافات زندگی شخصی‌اش، رفتارهای خارج از چارچوب ازدواج او در دهه ۸۰ میلادی و نیز نقشی که در شوهای تلویزیونی ایفا می‌کرد، تبدیل به یک برند معروف شد. رفتارهایی که ترامپ داشته و تیت‌تیک روزنامه‌های آمریکا شد، برای بسیاری از مردم خجالت‌آور بود اما ترامپ نه تنها متأسف نبود بلکه عاشق چنین اعمالی نیز بود. من نمی‌خواهم بگویم که او یک نابغه است اما باید برای او اهمیت و اعتبار قائل باشم؛ چرا که کارهایی انجام می‌دهد که ذهن مردم را از امور دیگر منحرف می‌سازد و می‌داند چگونه در عرصه عمومی نقش بازی کند.

در این کتاب شما بسیار خوش‌بینانه به اوضاع می‌نگرید،

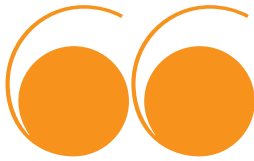
از جمله نسبت به آنچه در «استندینگ راک»^(۸) روی

داد. چه دلیلی پشت این نگاه خوش‌بینانه وجود دارد؟

من این خوش‌شانسی را داشتم تا هنگامی که در این کمپ حضور داشته باشم که او با اجازه لوله‌گذاری در بستر رودخانه را انکار کند، آن روز یک روز شگفت‌انگیز برای من بود. مردمی که در کمپ سنگ مقدس حضور داشتند درباره اقداماتی برای رسیدن به صدر صد انترنزی تجدیدپذیر صحبت می‌کردند. این اردوگاه‌ها واقعا یک مدل برای سبک زندگی دیگری بود و راه جدیدی برای ارتباط با یکدیگر به شمار می‌آمد. این اتفاق درباره شرکت‌گرایی، نظامی‌گری و نژادپرستی بود. این اتفاق تحلیلی درباره برتری سفیدها، تاریخ تفوق سفیدپوستان، استعمارگرایی و شرکت‌گرایی بود و اینکه پلیس و نیروهای نظامی کل این فرایند را پیش می‌بردند. من تصور می‌کنم ما غالباً مسائل را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهیم و بسیاری از مباحثی که عموماً از یاد رفته بودند اکنون مجدداً در مرکز بحث قرار دارند، بنابراین تحلیل‌ها و پاسخ‌های یکپارچه بسیار هیجان‌انگیز بود.

یکی از مسائلی که شما هم در این کتاب و هم در کتاب «همه چیز تغییر می‌کند» به آن پرداخته‌اید، این است که چگونه محیط زیست یک مشکل مشترک برای همه به شمار می‌آید، به این دلیل که درباره سیاره‌ای است که مادر آن زندگی می‌کنیم. آیا می‌توان گفت حفظ سیاره، روزنه‌ای است که می‌توان از طریق آن نسبت به ترامپ واکنش نشان داد؟

من در این کتاب اخیر استدلال کرده‌ام که هیچ روشی برای رویارویی با بحران اقلیمی وجود ندارد مگر آنکه منطق



اغلب کلماتی که در توصیف ترامپ گفته می شود عبارت است از بی کفایتی و نابهنجاری او، اما در زمینه اقتصادی، اکثریت او را فردی با کفایت و لایق می دانند. ما می کشیم که نمایش ترامپ را افشا کنیم و نشان دهیم که تنها پول برای اثبات لیاقت او در زمینه اقتصادی کافی نیست

تک تک افراد است و از مراقبت های بهداشتی عمومی خبری نیست.

بنابراین به سوی محیط های عمومی حرکت کنید و زمان خود را به رویا پردازی های تان اختصاص دهید. زمان تان را به گفت و گو با آدم های جدید اختصاص دهید و ببینید که آیا این امکان وجود دارد که زمینه های مشترکی بین هم پیدا کنید.



سرمايه داری که مبتنی بر رشد نامحدود و تبعیض آمیز است را به چالش بکشیم. ما باید اقتصادمان را به گونه ای مدیریت کنیم و در مناطقی شاهد رشد اقتصادی باشیم که در ستیز با حیات در زمین نیست. ما باید اقتصادهای مراقبتی، مراقبت های درمانی، آموزش، هنر، رسانه های جمعی و تمام صنایعی که کربن کمتری انتشار می دهند را گسترش دهیم. ما باید شغل های جدیدی ایجاد و جنبش های کارگری را تقویت کنیم و با فرآیند ایجاد مشاغلی که در ستیز با طبیعت هستند، مقابله کنیم.

شما عضو «مانیفست لیپ» هستید که یک بیانیه کانادایی درباره محیط زیست و عدالت اجتماعی است و به عنوان ضمیمه در انتهای کتاب آمده است. لطفاً درباره آن بیشتر توضیح دهید.

این مانیفست حاصل تلاش عده ای از مردم کانادا از بخش های مختلف است که دیدگاهی درباره اقتصاد را مطرح کردند. این پروژه را در اواخر انتخابات فدرال اخیر راه اندازی کردیم که نشان می دهد ما در انتظار ارائه راهکار از سوی سیاستمداران نایستاده ایم بلکه این مانیفست جنبشی است که طرح مورد نظر خود را به تصویر کشیده است و به سیاستمداران می گوید که اگر شما حمایت ما را می خواهید باید بر نظرات و دیدگاه هایمان، صحنه بگذارید.

زمانی ما این پلتفرم را ارائه کردیم که در وسط مبارزات انتخاباتی قرار داشتیم و هیچ یک از احزاب برنامه ای نداشتند که اهداف و خواسته های ما را تأمین کند و بر روی بحران های موجود متمرکز باشد. مسائلی همچون تغییرات اقلیمی، نابرابری، بی عدالتی های نژادی، نقض حقوق طبیعی بشر، حل مشکلات مربوط به مهاجرت و مهاجران؛ بنابراین ما یک روایت جدید را ارائه کردیم که می کوشد تمام این مشکلات را با هم پیوند دهد.

این مانیفست حیات ویژه خود را دارد و مدام در شهرهای مختلف کانادا در حال باز نویسی، محلی سازی و معرفی یکسری کاندیداهای محلی برای انتخابات شهری با این اهداف است. علاقه زیادی از سوی مردم کانادا برای انجام پروژه ای مشابه وجود دارد. همچنین مردم آمریکانیز به تدوین چنین مانیفستی تمایل دارند.

اگر شما معتقدید که «نه گفتن کافی نیست»، پس مردم بعد از خواندن این کتاب چه کاری باید انجام دهند؟

نه گفتن کافی نیست و شما باید در اجتماعات گوناگونی که در شهرها برگزار می شود حضور پیدا کنید. اگر یک راهپیمایی سفیدپوستان در شهر شما وجود دارد باید بیرون بروید و آنها را نفی کنید و در اعتراض به رفتارها و طرح های ترامپ باید حضور داشته باشید. به عنوان مثال در کالیفرنیا؛ جایی که مردم تحت تأثیر وضعیت مفتضحانه طرح مراقبت های درمانی ترامپ قرار دارند و طرح مراقبت های درمانی کنگره که مبتنی بر پرداخت

ترامپ، شومنی که ح

تیم آدامز

ترجمه: آزاده شعبانی

امروز فردی در ایالات متحده آمریکا، رییس جمهور است که بسیاری از ویژگی‌هایی را دارد که نائومی کلاین پیش‌تر، درباره آنها هشدار داده بود. کلاین می‌گوید که کتاب «نه گفتن کافی نیست» پیش از اینکه اوضاع این چنین وخیم شود، نوشته شده است. وی در این کتاب با ایجاد ارتباط میان مفاهیم کتاب‌های قبلی خود مانند «برند» و «شوک»، شخصیت و عملکرد ترامپ را توضیح می‌دهد و معتقد است ترامپ یک برند جهانی است که نه تنها واکنش به شوک نیست، بلکه همانند شومنی که سعی دارد توجه مردم را از امور مهم‌تر منحرف کند، خودش هر روز شوک جدیدی ایجاد می‌کند.

می‌کند که نظام سرمایه‌داری نئولیبرال به عنوان یک نظام ایدئولوژیک و به همراه بازار آزاد و نیز در پیوند با اصول میلتن فریدمن، بر روی اعتماد اجتماعی جامعه تأثیرات ویرانگری داشت و البته برای یک درصد از جامعه بسیار سودمند و به ضرر ۹۹ درصد جامعه بود و این جمعیت ۹۹ درصدی تنها در زمان بحران‌هایی همچون فجایع زیست‌محیطی، حملات تروریستی و نیز جنگ، مورد حمایت قرار می‌گرفتند.

اولین بار، نائومی کلاین این تئوری را در سال ۲۰۰۴ طی یک گزارش از بغداد ارائه کرد؛ زمانی که از نزدیک شاهد پیامدهای خشونت‌آمیز دولت بازار توسط نیروهای بوش زیر آوار جنگ و سقوط صدام حسین بود. او همچنین پس از سونامی در سریلانکا که روستاهای محل ماهیگیری در خط ساحلی را زیر آب فروبرد این تئوری را مستندتر مطرح کرد؛ چرا که این خطوط ساحلی به یکسری هتل‌های زنجیره‌ای فروخته شد و کسب و کارهای محلی از بین رفتند. همچنین کلاین بیشترین شاهد مثال برای تئوری‌اش را در طوفان کاترینادر نیواورلئان شاهد بود که این فاجعه زیست‌محیطی برای حفظ و تأمین منافع یک عده آدم سودجو و منفعت‌طلب، نه تنها توسط دولت نادیده گرفته شد، بلکه تشدید نیز شد.

طرفداران میلتن فریدمن اظهار می‌کنند که در شرایط بحرانی، جمعیت‌های آشفته و سردرگم بیش از همه نیاز به دولتی دارند که همه امور را کنترل کند. آنها به خدمات قدرت‌های استثنایی متمایل هستند که به همه افراد آنچه را که باید عطا کنند، وعده می‌دهند.

این حقیقت که نائومی کلاین پیش‌بینی کرد که زور و قدرت منجر به روی کار آمدن ترامپ شده به هیچ عنوان برای او، هیچ گونه جذابیتی ندارد. ۱۷ سال پیش یعنی زمانی که کلاین، ۳۰ ساله بود، اولین کتاب خود را تحت عنوان «بدون لوگو» به چاپ رسانید که نشان‌دهنده خشمی علیه برندسازی زندگی عمومی به وسیله شرکت‌های بین‌المللی بود. آن زمان به تعبیر «نیویورکر»، نائومی کلاین یک چهره تأثیرگذار و برجسته در چپ آمریکا به شمار می‌آمد. کلاین کتاب «بدون لوگو»^(۱) را با این جمله به پایان رساند: «ایده احمقانه من این است که هر یک از شماها می‌توانید برند جهانی ویژه خود را داشته باشید!»

اکنون اگر با کلاین درباره این ایده‌اش صحبت شود بی‌گمان به ساده‌اندیشی پیشین خود خواهد خندید. کتاب «بدون لوگو» زمانی نوشته شد که هنوز شبکه‌های اجتماعی درباره ماهیت برندسازی‌های شخصی چیزی ننوشته بودند. کلاین در کتاب جدیدش یعنی «نه گفتن، کافی نیست»^(۲) به این نکته اشاره کرد که ترامپ پدیده جدیدی است که تجسم اولین رییس جمهوری است که به مثابه یک برند درآمده و اولین تمرین برای ایجاد یک برند را به واسطه برج‌هایش انجام و دستور داد که بر روی برج‌هایش، نام ترامپ را حک کنند.

کلاین یک نیروی قدرتمند را پشت پیروزی ترامپ در انتخابات چهل و پنجم ریاست جمهوری، تأثیرگذار می‌داند. او در کتاب «دکترین شوک»^(۳) که در سال ۲۰۰۷ منتشر شد، چنین اظهار

واس جهان را پرت می‌کند

آنها همچنین توانستند به واسطه شبکه‌های اجتماعی و شبکه‌های خبری ۲۴ ساعته، سناریوهای ذهنی خود را برای مخاطبان به باور تبدیل کنند. به اعتقاد کلاین، حزب جمهوریخواه در آمریکا همان گونه که کشاورزان برای رهایی از خشکسالی طلب باران می‌کنند، برای بحران داعی می‌کند.

در سال ۲۰۰۸، یعنی یک سال بعد از انتشار «دکترین شوک»، ناوومی کلاین، اظهار کرد که سقوط مالی در واقع مجازاتی برای این فلسفه منفعت‌طلبانه است. این رویه‌ای که نخبگان و سران وال استریت به واسطه آن روزبه‌روز بر ثروت خویش افزوده‌اند، اکنون در معرض دید و نظارت همگان قرار گرفته است. به نظر می‌رسد شکاف‌های برجسته نظام، آسیب‌پذیری امتیازنامه‌ها، همراه با تروریسم و بحران جهانی مهاجرت و پناهندگی، روزبه‌روز مردم را ناامیدتر و نگران‌تر می‌سازد. آنها مشتاقانه در پی یافتن کسی هستند که بتواند برای خروج از چنین بن‌بستی یک راه‌حل ارائه کند، کسی که بتواند دوباره رویای دستیابی به یک آمریکای بزرگ و قدرتمند را محقق سازد. ناوومی کلاین در کتاب جدید خود هم مساله روی کار آمدن ترامپ را مورد بررسی قرار می‌دهد و هم اینکه چگونه نیروهای لیبرال و پیشرو با واقعیت‌های موجود که منجر به بی‌قراری و اضطراب در جامعه شده است، مواجه می‌شوند.

در گفت‌وگویی که در خانه ناوومی کلاین در تورنتو با او داشتیم، او معتقد بود ابتکار ترامپ در این است که دکترین شوک را اخذ کرده است و آن را به شکل یک ابرقدرت شخصی به کار می‌گیرد. کلاین می‌گفت که ترامپ، وضعیت را به شکل واکنشی در مقابل بحران حفظ کرده است. به نظر نمی‌رسد که او در پی خارج شدن از شوک باشد بلکه او خود یک شوک به حساب می‌آید و هر ۱۰ دقیقه یکبار یک شوک جدید ایجاد می‌کند.

وی کتاب جدیدش را بسیار سریع‌تر از حالت عادی نوشت به این دلیل که او از تأثیر سفرهای ترامپ به ایالت‌های مختلف در آمریکا می‌ترسید که مبادا منجر به سست شدن مقاومت مردم برای ارائه یک بدیل شود. کلاین به نمونه اسپانیا در سال ۲۰۰۴ اشاره می‌کند، هنگامی که بعد از بمبگذاری قطار در مادرید، نخست‌وزیر اسپانیا پشت تریبون آمد و اعلام وضعیت فوق‌العاده کرد و خواهان یکسری قدرت‌های ویژه برای حل بحران شد. اما مردم اسپانیا با یادآوری

خاطره دیکتاتوری فرانکو به خیابان‌ها ریختند و دولت را بیرون کرده و به دولتی رای دادند که وعده داده بود نیروهای خود را از عراق خارج کند. او همچنین به مورد رجب طیب اردوغان در ترکیه نیز اشاره می‌کند که پس از کودتای ناموفق در سال ۲۰۱۶، در پی دستیابی به قدرتی دیکتاتور مابانه بود.

کلاین در کتاب خود، با شوک‌های مختلفی اشاره می‌کند که قابل مقایسه با آمریکا هستند و همچنین بر مقاومت جمعی در مقابل چنین بحران‌هایی اشاره می‌کند و می‌گوید من امیدوارم که هیچ‌کدام از این بحران‌ها در آمریکا روی ندهد اما در مقابل روی دادن چنین شوک‌ها و بحران‌هایی، مقاومت جمعی بسیار کارساز است. کلاین از پدر و مادری آمریکایی زاده شده و در تورنتو زندگی می‌کند و تابعیتی دوگانه دارد. هنگامی که با او درباره کتاب جدیدش صحبت می‌کردیم، قصد داشت کتابش را به صورت یک مجموعه مقاله و مصاحبه‌ها منتشر کند اما هنگامی که به تحلیل ریاست‌جمهوری در آمریکا پرداخت، فرایند نوشتن کتابش را با شور و حرارت بیشتری ادامه داد. کلاین برای نوشتن این کتاب با استفاده یک نرم‌افزار، دسترسی خود به شبکه‌های اجتماعی را محدود کرد تا بر روی کار تمرکز بیشتری پیدا کند. او می‌گفت اگر این کار را نمی‌کردم همچون بسیاری از افراد دیگر ساعت‌ها و قلم را در توییتر می‌گذراندم و به افراد مختلف جواب‌های تندوتیز می‌دادم. این گرایش و تمایل به پاسخ‌ها و واکنش‌های توییتری در میان منتقدان ترامپ یکی از نشانه‌های تأثیر خود ترامپ است. کلاین بخشی از کتابش را به بررسی این مفهوم اختصاص می‌دهد که به واسطه توییتر، ترامپ در حال ایجاد یک قلمرو سیاسی است که مطابق با تصویر ذهنی اوست و ما باید ترامپی را بکشیم که در درونمان وجود دارد. کلاین می‌گوید ترامپ جزئی از دامنه توجه مغشوش ماست، او معتقد است یکی از راه‌های مقاومت این است که در گفتار و در فهم به داستان‌های پیچیده، باورمند بود و ایمان به روایت‌ها را حفظ کرد.

یکی از سوال‌هایی که کلاین در کتابش به آن پاسخ نمی‌دهد این است که آیا ترامپ به این مساله واقف است که از تاکتیک‌های دکترین شوک بهره می‌گیرد؟ آیا ترامپ صرفاً یک عوام‌فریب همچون پوتین و اردوغان است یا فقط یک احمق است که سود و منفعت زیادی را برای کسانی که پیرامونش را گرفته‌اند فراهم می‌آورد. کلاین

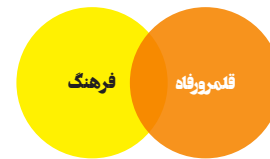
✓

«نه گفتن کافی نیست»

(مقاومت در برابر شوک‌های جدید و به دست آوردن جهانی که می‌خواهیم)

- نویسنده: ناوومی کلاین
- ترجمه: محمدرضا فرهادی پور
- نشر: کتاب آمه
- قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان
- تعداد صفحات: ۳۵۰ صفحه





کلاین، عمیقاً بر این باور است که «نه گفتن دیگر کافی نیست!»، تنها نفی و طرد وضعیت موجود به نفع مردم نیست و پیروزی نئولیبرالیسم در این است که همیشه بدیل‌ها بدتر از وضعیت موجود هستند

دادن به مکرون و ترزا می)، او در حال اتخاذ سیاست‌هایی است که منجر به افزایش درآمد و ثروت طبقات بالای جامعه می‌شود و سوال‌های دیگر چندان بلند و رسا پرسید نمی‌شود که آیا خدمات تامین اجتماعی شما در امان است؟ آیا مراقبت‌های درمانی شما تامین می‌شود؟ آیا میزان دستمزدهای شما پایین آمده است؟ ترامپ از اینکه تمرکز مردم را از اقتصاد دور کند، سود می‌برد.

کلاین می‌گوید جای تعجب ندارد که در زمانه رکود اقتصادی مهاجرت‌های گسترده، ناسیونالیسم مجدداً تبدیل به یک نیروی قدرتمند در انتخابات‌های پی‌درپی در غرب شده است. کلاین همچنین بر این مساله تاکید می‌کند تنها چیزی که قابلیت رقابت با ناسیونالیسم سفید و بیگانه‌هراسی دارد ایجاد عدالتی مبتنی بر پوپولیسم اقتصادی در طیف چپ است. او درباره کمپین انتخاباتی هیلاری کلینتون می‌گوید هنگامی که یک کاندیدای بازار آزاد را در مقابل پوپولیسم قلابی علم می‌کنید، منجر به تشدید فاجعه می‌شود. آیا انتخاب مکرون در فرانسه اثبات نمی‌کند که اعتدالگرایی پرآگامیک یک نیروی قابل قبول به شمار می‌آید اگر کاندیدای مناسبی در این طیف مطرح شود؟

کلاین از ظهور یک کاندیدای چپ‌گرا که بتواند در میان جوانان شور و هیجان ایجاد کند، استقبال می‌کند. او به سوسیالیسم سندرز، ژان لوک ملانشون و جرمی کوربین به عنوان نمونه اشاره می‌کند اما آیا آنها به جای آینده، بیشتر رو به گذشته هستند؟ من فکر نمی‌کنم هیچ کدام از این افراد متوجه این مساله باشند اما باید این نکته را هم مدنظر داشته باشیم که ملانشون توانست یک تجمع ۷۰ هزار نفری را ایجاد کند. همچنین به موجی که کوربین به راه انداخته توجه کنیم به‌ویژه این نکته را هم مدنظر داشته باشیم که او شخصیتی در تضاد با سیاستمداران کاریزماتیک دارد (هنگامی که انتخابات انگلستان به پایان رسید کلاین در ایمیل نوشت که انتخابات انگلستان نشان داد که قدرت یک رهبری مقتدرانه و همراه با ایده قوی‌تر از مجموعه ترس و رعبی است که در میان مردم ایجاد شده است. ترزا می می‌کوشید با استفاده از ترس و شوک‌ها، این باور را برای مردم ایجاد کند که برای مبارزه با ترور، باید دولت وارد عمل بشود و ممکن است حتی حقوق فردی و خصوصی‌شان را نقض کند. پیام مثبت کوربین ایجاد تلقی‌های مثبت و امیدوارانه بود و گزینه‌های بهتری را پیش روی مردم گشود).

بدین معنا، کلاین باور زیادی به این چرخه طبیعی ناامیدی و بدگمانی و امیدواری داشته و اعتقاد دارد که این نسل جدید، ترس کمتری نسبت به سیاست‌های انتخاباتی در قیاس با هم نسلان او دارد. او نوع دیگری از این چرخه نسلی را مشاهده کرده است. او به دلایل گوناگون با اعتراض زاده شده و سومین نسل از خانواده کلاین است که نسل مقاومت هستند.

شروع اعتراض در خانواده کلاین با پدر بزرگ و مادر بزرگش یعنی

می‌گوید: «ترامپ یک شومن است که به خوبی می‌داند چگونه توجه مردم را منحرف کند». این مشخصه داستان تجارت ترامپ نیز است. او به خوبی می‌داند که می‌تواند توجه سرمایه‌گذاران، بانکی‌ها و مشتریان را از زیربوم‌های نادرست تجارتش منحرف و همراه کند و آنها را در چنین نمایشی به بازی گیرد. این هسته اصلی شخصیت ترامپ است. بدون تردید ترامپ یک احمق است اما این مساله را نمی‌توان نادیده گرفت که او بسیار خوب حماقت می‌کند. علاوه بر این، ترامپ احتمالاً آگاهانه، پیرامون خود را از افرادی پرکرده که از بحران‌ها منتفع می‌شوند. کسانی که میلیاردها دلار از بحران‌های آمریکا منتفع شده‌اند. کسانی همچون «ویلیور راس» که معروف به پادشاه ورشکستگی و اکنون وزیر بازرگانی دولت ترامپ است و یا بسیاری از افراد دیگر که از طریق «گلدمن ساکس» و جاهایی دیگر استخدام شده‌اند (ناتومی کلاین با خنده می‌گوید بسیاری از مسائلی که درباره مدیرعامل «گرون موبیل» که الان وزیر امور خارجه ترامپ است، وجود دارد به اندازه کافی یک رسوایی بزرگ به حساب می‌آید اما در حال حاضر آنقدر مشکلات و مسائل بزرگتر وجود دارد که چنین مساله‌ای بسیار پیش پا افتاده به نظر می‌رسد).

کتاب ناتومی کلاین با نقل قول‌های مختلفی از هر نویسنده چپ مطرحی که شما می‌شناسید زینت یافته است. «نوام چامسکی» درباره این کتاب می‌گوید: «ضروری، به موقع و واجب است.» «یانیس واروفاکیس»^(۱) می‌گوید: «این کتاب راهنمایی برای رهایی است به وسیله تنها سلاحی که ما در برابر مردم‌ستیزی‌ها داریم یعنی، نافرمانی سازنده.» «مایکل استایپ»^(۲) نیز می‌گوید: «چه کسی بهتر از ناتومی کلاین است که جنون را برای ما معنا و به ما کمک کند که راه آن را پیدا کنیم؟»

اما آیا ناتومی کلاین می‌داند که تنها برای کسانی موعظه می‌کند که تغییر عقیده داده‌اند و این به تدریج می‌تواند شکاف دوقطبی موجود در جامعه را تشدید کند؟ کلاین امیدوار است که چنین مساله‌ای روی ندهد و به بخش‌هایی از کتابش اشاره می‌کند که در آن هیلاری کلینتون و اوباما و حتی برنی سندرز را نقد می‌کند که در ایجاد یک ارتباط موثر با زندگی افراد مطرود و اقلیت موفق نبوده‌اند. نگرانی عمده کلاین درباره لیبرال‌های چپ است که توجه عمده خود را بر روی روش‌هایی گذاشته‌اند که انتخابات آمریکا را با شکست مواجه کنند و نیز درگیر تئوری‌های توطئه روسی هستند و از دسیسه‌هایی که در مقابل دیدگان آنها در حال وقوع است، غفلت کرده‌اند؛ خطرانی همچون دزدسالاری و وعده‌های تحقق نیافته به طبقه کارگر.

کلاین می‌گوید، من نمی‌گویم که روسیه اهمیتی ندارد، بلکه می‌گویم نیروهای رسانه‌ای ترامپ به خوبی علیه روسیه تجهیز شده و رسانه‌های لیبرال به خوبی این مساله را به وسیله اخبار دروغین، دنبالی می‌کنند. در حالی که همه ما مدام در حال کلیک کردن بر روی اخبار هستیم و چشم به نمایش بی‌پایان ترامپ دوخته‌ایم (دست

پی‌نوشت:

1. No logo: Taking Aim at the Brand Bullies
2. The Shock Doctrine: The Rise of Disaster Capitalism This Changes Everything: Capitalism vs. the Climate
3. org. ۲۵۰ یک جنبش بین‌المللی زیست‌محیطی است که می‌کوشد رهبران جهان را برای پذیرش واقعیت‌های علمی درباره مسائل زیست‌محیطی و اصول عدالت، متقاعد سازد. این جنبش در پی آن است که دنیای بهتری را برای انسان‌ها ایجاد کند.
4. No Is Not Enough
5. The Apprentice: یک برنامه تلویزیونی آمریکایی است که درباره مهارت‌های تجاری گروه‌های مختلف، قضاوت می‌کند. این برنامه از ژانویه ۲۰۰۴ طی ۱۵ فصل پخش شده است. این برنامه توسط دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور فعلی آمریکا، پخش می‌شد.
6. Mar-a-Lago: یک تفریحگاه معروف در آمریکا که توسط دونالد ترامپ خریداری شده است.
7. Standing Rock: منطقه‌ای
8. No Logo
9. No is not enough
10. The shock doctrine
11. Yanis Varoufakis: اقتصاددان و سیاستمدار یونانی
12. Michael Stipe: خواننده و ترانه‌سرای اصلی گروه آرای.ام

جدال اقتصاد



الیزابت کولبرت

ترجمه: آزاده شعبانی

آیا تغییرات زیست محیطی می‌تواند سرمایه‌داری را بهبود بخشد؟ نائومی کلاین روزنامه‌نگار مترقی و روشنگر کانادایی در جدیدترین کتاب خود با بیان تضاد میان نظام سودمحور بازار آزاد سرمایه‌داری و محیط زیست و طبیعت تلاش دارد نشان دهد تنها راه‌هایی سیاره ما از گرمایش جهانی و بحران‌های زیست محیطی، تغییر در مناسبات اقتصادی و اجتماعی موجود در کلیت نظام است. او در کتاب خود روش‌هایی را ذکر می‌کند که با اجرای آن تغییرات اقلیمی می‌تواند تبدیل به یک نیروی تسریع‌کننده برای ایجاد تغییرات مثبت شود.

گلخانه‌ای ۲.۳ درصد افزایش یافت. از جمله کشورهایی که در افزایش انتشار گازهای گلخانه‌ای سهم قابل توجهی داشته‌اند می‌توان به ایالات متحده آمریکا اشاره کرد که بالاترین سهم در انتشار دی‌اکسید کربن داشته و همچنین کشور هندوستان که کمترین سهم را داشته است. «کلن پیترز»، یکی از دانشمندان مرکز پژوهش‌های زیست محیطی و اقلیمی بین‌المللی واقع در اسلو که در این گزارش مشارکت داشته چنین اظهار می‌کند که: «وقت چندانی وجود ندارد». او در گفت‌وگو با نیویورک تایمز گفت: «آنچه امروز مورد نیاز است این است که همه دست در دست هم نهند»!

یک گروه از دانشمندان در سراسر جهان، پاییز هر سال اعلام می‌کنند که مردم جهان طی یک سال گذشته، چه مقدار دی‌اکسید کربن وارد جو زمین کرده‌اند؟ پاییز امسال، اخبار چندان خوبی در این زمینه به گوش نرسید و تقریباً هیچگاه اوضاع به وخامت امسال نبوده است. تنها زمانی که این گروه از دانشمندان، خبر کاهش نشر گازهای گلخانه‌ای را گزارش کردند، سال ۲۰۰۹ بود؛ هنگامی که اقتصاد جهانی در آستانه فروپاشی قرار داشت. سال بعد از آن، انتشار گازهای گلخانه‌ای تا ۶ درصد افزایش یافت. براساس آخرین گزارش این گروه، در سال ۲۰۱۳، انتشار گازهای

ساد و اقلیم

مروری بر کتاب جدید نائومی کلاین:
«سرمایه‌داری در برابر اقلیم»
همه چیز تغییر می‌کند»

«سرمایه‌گذاری‌های عظیم جهانی باید نسبت به تهدید تغییرات اقلیمی واکنش نشان دهد.»

توزیع عادلانه زمین‌های کشاورزی، رویای «مارتین لوتر کینگ» بود که قرار بود بعد از پروسه استقلال از دیکتاتوری‌ها و استعمار صورت گیرد و برای مردم فقیر، شغل و خانه فراهم آورد. این اتفاق می‌توانست شغل و درآمد و آب پاک برای مردم بومی فراهم آورد، می‌توانست برای شهرهای کوچک آفریقای جنوبی روشنایی و آب تمیز فراهم آورد، تغییرات اقلیمی را باید به مثابه یک فرصت در نظر گرفت که به ما این امکان را می‌دهد تا اشتباهات خود را اصلاح کنیم و پروسه بی‌انجام آزادسازی را به انجام رسانیم.

کلاین در کتابش، تغییرات اقلیمی را با یکسری آمار و ارقام ریاضی نشان می‌دهد. جهانیان متعهد شده‌اند که اجازه ندهند میزان گرمای زمین از ۲ درجه سلسیوس (۳.۶ درجه فارنهایت) بیشتر شود. این هدف در موافقتنامه کپنهاگ، در سال ۲۰۰۹ و در زمان ریاست جمهوری باراک اوباما، مندرج شده است.

همان‌طور که کلاین اشاره می‌کند این هدف، به شدت تحت تاثیر مسائل سیاسی بوده ولی در سطح تئوری قابل دستیابی است؛ چرا که این میزان از گرمایش زمین، سطح نسبتاً قابل قبولی تغییرات اقلیمی است. البته لازم به ذکر است یک گروه از دانشمندان برجسته حوزه محیط‌زیست، بر این باورند که حتی این ۲ درجه هم می‌تواند بر روی خشکسالی و وقوع توفان‌ها تاثیر گذار باشد و جوامع را به چالش بکشد. چگونه می‌توان تعیین کرد که میزان گرم شدن زمین، چه مقدار است و چه مقدار دی‌اکسید کربن به طور کلی وارد اتمسفر می‌شود؟ برای تعیین این ۲ درجه گرمای زمین میان دانشمندان توافق صورت گرفت که میزان انتشار دی‌اکسید کربنی که از ابتدای انقلاب صنعتی در قرن هجدهم وارد جو شد بایستی در حد یک تریلیون تن متریک نگه‌داشته شود. از این میزان کربن، حدود ۶۰۰ میلیارد تن در حال حاضر در اتمسفر منتشر شده که این بدین معناست که انسان‌ها بیش از نیمی از سهمیه انتشار کربن خود را از بین برده‌اند. اگر این روند ادامه یابد، بقیه این میزان کربن نیز طی ۲۵ سال آینده خواهد سوخت؛ بنابراین آنچه برای حفظ این میزان ۲ درصد گرمایش زمین ضروری است این است که روند فعلی تولید کربن وارونه شود و باید چنین اقدامی به سرعت صورت گیرد.

یک راه‌حل ساده برای کاهش انتشار میزان گازهای گلخانه‌ای این است که کشورها میزان انتشار دی‌اکسید کربن در هوارا به میزان برابر تقلیل دهند. مشکل عمده این استراتژی در این است که آن دسته از کشورهایی که تاثیر چندانی در افزایش گرمای زمین و انتشار دی‌اکسید کربن نداشته‌اند دقیقاً به اندازه کشورهایی که بیشترین میزان انتشار دی‌اکسید کربن را داشته‌اند باید فعالیت‌های خود را کاهش دهند و این در واقع پاداشی برای کشورهای توسعه‌یافته و مجازاتی برای سایر کشورهاست (یکی از دلایل ثروتمند بودن

چند روز پس از آنکه این گزارش منتشر شد، رهبران جهان در نیویورک یکدیگر را ملاقات کردند تا درباره چگونگی مقابله با این آلاینده‌های کربنی، بحث و گفت‌وگو کنند. در آن دوره، «بان کی مون»، دبیرکل سازمان ملل متحد، به منظور تشدید اقدامات اقلیمی به سران این کشورها ملحق شد و از رهبران کشورهای مختلف خواست اعلامیه‌های قاطعانه‌تری ارائه کنند. این بار هم خبرهای خوبی به گوش نمی‌رسد و پیش از این سابقه نداشته که اوضاع چنین وخیم باشد. «گراسامشل»، همسر نلسون ماندلا، در سخنرانی پایانی این نشست گفت: «هیچ تناسب منطقی میان بزرگی این چالش و واکنش‌هایی که در مقابل آن صورت گرفته، وجود ندارد». عدم تناسب میزان مشکل و راهکار، بسیار بیشتر از آنچه است که تصور می‌شود. عمق این مساله سال به سال و بعد از اجلاس‌های مکرر، مدام بیشتر می‌شود و سوالات زیادی را درباره آینده پیش روی ما می‌نهد؛ اما به راستی دلیل شکست‌های جمعی مادر مقابل مسائل زیست‌محیطی چیست؟ چرا به جای حل این مشکلات به نظر می‌رسد که همه می‌کوشند اوضاع را بدتر از قبل کنند؟

این سوالات نقشی محوری را در کتاب جدید نائومی کلاین، یعنی «سرمایه‌داری در برابر اقلیم: همه چیز تغییر می‌کند» ایفا می‌کند. کلاین می‌کوشد در این کتاب به این سوال بنیادی پاسخ دهد که «اقتصاد ما چیست؟»، پاسخ او برخلاف روایتی است که گروه‌های زیست‌محیطی کشورهای بزرگ جهان به ما می‌گویند. این گروه‌های زیست‌محیطی بر این باورند تغییرات اقلیمی مساله‌ای است که می‌تواند بدون ایجاد اختلال در وضع موجود، حل شود. این تغییرات نیازمند ایجاد یکسری تغییرات سیاسی هوشمندانه است که منجر به ایجاد فرصت‌های شغلی زیادی خواهد شد، اقتصاد هم به رشد خود ادامه خواهد داد و هم از لحاظ زیست‌محیطی و هم مالی وضعیت بهتری خواهد یافت. با توجه به شرحی که داده شد، قرار گرفتن و ماندن در این مسیر پیشرفت، تحت حمایت اقلیتی است که توسط تی پارتی (Tea Party) و انکارکنندگان تغییرات اقلیمی حمایت می‌شوند و تحت حمایت مالی «برادران کالج» هستند. «جیمی کارتر»، رئیس‌جمهور سابق آمریکا، این نوع نگاه را در یک سخنرانی در «آسپن» برای مخاطبانش چنین بیان کرد: «در حال حاضر، بزرگترین مشکل ما، وجود دیوانگانی است که حتی اعتقادی به گرمای جهان ندارند.»

«کلاین» در این زمینه با «کارتر» موافق است. او نیز چنین طرز فکری را بخش بزرگی از مشکل می‌داند. تغییرات اقلیمی نمی‌تواند با توجه به وضعیت موجود، حل شود؛ چرا که این تغییرات زیست‌محیطی خود محصول وضعیت موجود هستند. کلاین می‌گوید: «سیستم اقتصادی ما با اکوسیستم ما در حال جنگ است.» تنها آمیدی که برای مقابله با گرمایش فاجعه‌آمیز زمین وجود دارد، در تغییرات سیاسی و اقتصادی بنیادی نهفته است. به اعتقاد کلاین، این تنها خبر خوبی است که وجود دارد. افزایش میزان دی‌اکسید کربن در اتمسفر، نشان‌دهنده یک فرصت عظیم برای «تغییر همه چیز» است. کلاین می‌نویسد:

تغییرات ساختاری و اقلیم

کلاین می‌گوید: «سیستم اقتصادی ما با اکوسیستم ما در حال جنگ است.» تنها آمیدی که برای مقابله با گرمایش فاجعه‌آمیز زمین وجود دارد، در تغییرات سیاسی و اقتصادی بنیادی نهفته است.

کشورهای غربی این است که زودتر از سایر کشورها به استفاده از سوخت‌های فسیلی پرداختند. یک رویکرد عادلانه‌تر نسبت به این مساله این است که ما شروع به اتخاذ تصمیماتی درباره میزان انتشار دی‌اکسید کربن توسط کشورهای اروپایی و همچنین آمریکا کنیم که بیشتر میزان انتشار آلاینده‌ها را داشته‌اند. با توجه به آنچه در جلسات مربوط به سیاست‌های اقلیمی مطرح می‌شود، اگر قرار باشد میزان گرمایش زمین به اندازه ۲ درجه کاهش یابد، کشورهای اروپایی و آمریکا بایستی طی دهه‌های آینده میزان انتشار گازهای گلخانه‌ای را تا بیش از ۸۰ درصد کاهش دهند.

ما گرفتار یک مخمصه و حشتناک شده‌ایم. حتی گرمایش زمین در حد همین ۲ درجه نیز می‌تواند منجر به توفان و خشکسالی‌هایی شود که جامعه شهری را دچار چالش‌های حادی خواهد کرد. اجتناب از گرمایش بیش از حد کره زمین و خطراتی که به تبع آن روی خواهد داد نیازمند تلاش کسانی است که بیشترین مزایا را از سوختن مواد فسیلی به دست آورده‌اند.

این وضعیت بر نظرات کلایین صحنه می‌گذارد که این وضع را بسیار اضطرابی خوانده بود و از شکاف میان سخنرانی‌های دلچسب فعالان زیست‌محیطی «Big Green» و عمق فجایع زیست‌محیطی، سخن می‌گفت. آیا می‌توان گفت مهمترین عاملی که اجازه تغییر سیاست‌های این حوزه را به ما نمی‌دهد، وجود یک عده دیوانه خودخواه است؟! کلایین بی‌توجهی ما را نسبت به یک مساله ساختاری عمیق‌تر نشان می‌دهد. اقتصاد ما بر روی وعده رشد بی‌پایان بنیان نهاده شده اما رشد بی‌پایان اقتصادی با کاهش انتشار میزان گازهای گلخانه‌ای ناسازگار است؛ در شرایطی کاهش میزان انتشار گازهای گلخانه‌ای، اقتصاد جهانی را رو به سوی سقوط سوق می‌دهد. به اعتقاد کلایین، آنچه مورد نیاز است، کاهش رشد مدیریت شده است. در چنین شرایطی باید مردم مصرف خود را کاهش دهند، سود شرکت‌ها کاهش یابد و یا به نزدیک صفر برسد و دولت‌ها باید اقدام به تدوین یکسری برنامه‌ریزی‌های بلندمدت کنند که البته این وضعیت به مثابه نفرینی برای حامیان بازار آزاد به شمار می‌آید.

کلایین می‌گوید «اینکه بزرگترین حامیان محیط‌زیست معتقدند نیازی به ایجاد تغییرات سامانمند برای حل مشکلات زیست‌محیطی نیست، آنها را افرادی متقلب نشان می‌دهد؛ همچون کسانی که اساساً منکر گرمایش زمین هستند و با چنین اظهاراتی مابه‌رئوایی خود شده‌اند. کسانی که بایستی میزان انتشار گازهای گلخانه‌ای را کاهش دهند، همان کسانی هستند که اساساً گرمایش زمین را انکار می‌کنند و این مساله حاکی از آن است که سرنوشت شومی در انتظار سرمایه‌داری است و این همان حقیقت تلخی است که من می‌کوشم بازگو کنم. من تصور می‌کنم ایدئولوژی‌های متعهدی که خبر فروپاشی نظام سرمایه‌داری را می‌دهند، اهمیت تغییرات اقلیمی را بیشتر از کسانی درک کرده‌اند که در مراکز سیاسی منجر به گرم‌تر شدن

کره زمین شده‌اند؛ کسانی که هنوز بر این باورند که پاسخ به چنین مشکلی باید تدریجی باشد و نیازی به تغییر وضعیت اقتصادی کنونی نیست.» کلایین حتی در یک اظهار نظر رادیکال‌تر می‌گوید: «جنبش زیست‌محیطی خود به یکی از ستون‌های صنعت سوخت فسیلی تبدیل شده است.» استدلال کلایین برای این فرضیه این است که چندین گروه زیست‌محیطی بزرگ، کمک‌های مالی کلانی از سوی شرکت‌های سوخت فسیلی دریافت کرده‌اند. همچنین بعضی از اعضای بنیادهای وابسته به آنها، همچون «Nature Conservancy»، در سطح هیات‌مدیره شرکت‌های حوزه سوخت فسیلی، فعالیت می‌کنند. کلایین عقیده دارد، واقعیت دردناکی که پشت شکست مفتضحانه جنبش‌های زیست‌محیطی وجود دارد این است که باید با منافع اقتصادی که در انتشار گازهای گلخانه‌ای وجود دارد، مبارزه شود اما بخش اعظم اعضای این جنبش‌ها نه تنها با این منافع اقتصادی نمی‌ستیزند بلکه در آنها ادغام نیز شده‌اند. به اعتقاد کلایین، آنچه حائز اهمیت است این است که اولاً اعضای این گروه‌های زیست‌محیطی از همکاری با شرکت‌های آلوده‌کننده محیط‌زیست خودداری کنند و ثانیاً اینکه باید سیاست‌های دریافت کمک‌های مالی از این شرکت‌ها شفاف و روشن باشد؛ اما او در صفحه بعد کنایاتش اظهار می‌کند هیچ راهی وجود ندارد که سازمان‌های زیست‌محیطی از اقتصادهای متکی به سوخت‌های فسیلی، جدا بمانند. حتی اگر کمک‌های مالی به صورت مستقیم از شرکت‌های آلوده‌کننده، دریافت نشده باشد، به طور غیرمستقیم از افراد و یا گروه‌هایی دریافت می‌شود که در صنایع آلوده‌کننده محیط‌زیست، سرمایه‌گذاری می‌کنند. کلایین اظهار می‌کند که هیچ تمایز اخلاقی میان این دو حالت وجود ندارد و در هر دو صورت، دست‌طرفین ناپاک است. او می‌گوید حتی خود من هم از این قضیه مستثنا نیستم.

یکی از حامیان فیلمی که به همراه کتاب کلایین «همه چیز تغییر می‌کند» در حال ساخت است و توسط همسر کلایین، «آوی لوئیس» کارگردانی می‌شود، بنیاد فورد است که خود کلایین اشاره می‌کند میلیون‌ها دلار ارزش سهام این بنیاد در «شل»، «بی‌بی» و «استیت اویل» است.

تحلیل کلایین درباره وخامت اوضاع، ماهیت ساختاری مساله، همدستی و همکاری مستقیم و غیرمستقیم گروه‌های زیست‌محیطی، این نوع نگاه را منعکس می‌کند که کتاب «همه چیز تغییر می‌کند» یک کتاب بدبینانه است، اما واقعاً اینطور نیست و یا حداقل اینکه با این هدف نوشته نشده است. همچنین عمیقاً خوش‌بینانه است؛ گرچه به شکل دلهره‌آوری بیان شده است. کلایین معتقد است نه تنها رویه جاری انتشار گازهای گلخانه‌ای می‌تواند تغییر کند بلکه همچنین تمام مشکلات دیگری که در حال حاضر در جامعه ما وجود دارد همچون نابرابری، بیکاری، فقدان دسترسی بخش زیادی از مردم جهان به برق و آب پاک و یا مراقبت‌های درمانی نیز قابل اصلاح است. او می‌نویسد: «تغییرات

V

آخرین فرصت تغییر

(سرمایه‌داری در تقابل با

شرایط اقلیمی)

• نویسنده: ناومی کلایین

• مترجمان: مجید امینی

• نشر: لاهیتا

• قیمت: ۶۰۰۰ تومان

• تعداد صفحات: ۷۵۴ صفحه





اینکه بزرگترین حامیان محیط زیست معتقدند نیازی به ایجاد تغییرات سامانمند برای حل مشکلات زیست محیطی نیست، آنها را افرادی متقلب نشان می دهند؛ همچون کسانی که اساساً منکر گرمایش زمین هستند و با چنین اظهاراتی مایه رسوایی خود شده اند

مالکیت بر زمین بومیان که این تغییرات می تواند نابرابری های عمیقی که میان کشورهای مختلف وجود دارد را از بین ببرد. در نهایت اینکه چه کاری برای کاهش دی اکسید کربن باید انجام داد که منجر به کاهش فقر و نابرابری شود؟ در سال ۱۹۹۸، یعنی یک دهه قبل از آنکه کلاین به بحث درباره تغییرات اقلیمی علاقه مند شود، یک گروه از دانشمندان سوئیسی تصمیم گرفتند به این مساله پاسخ دهند. برنامهای که حاصل رایزنی های این دانشمندان بود به عنوان «انجمن ۲۰۰۰ وات» شناخته شد. ایده پشت این طرح بدین صورت بود که هر کس در این سیاره باید به اندازه ۲۰۰۰ وات انرژی مصرف کند. اکثر ما اساساً درباره مصرف انرژی فکر نمی کنیم و چیزی در مورد مصرف بر اساس وات نیز نداریم، اما همه شما نیاز دارید که درباره مصرف بر اساس وات اطلاعات داشته باشید. مثلاً اگر شما آمریکایی هستید، در یک جامعه ۱۲ هزار واتنی زندگی می کنید. اگر هلندی هستید، در یک جامعه ۸ هزار واتنی زندگی می کنید. اگر شما سوئیسی هستید، در یک جامعه ۵ هزار واتنی زندگی می کنید و اگر بنگلادشی هستید در یک کشور ۳۰۰ واتنی زندگی می کنید، بنابراین آمریکایی ها برای رسیدن به ۲ هزار وات باید مصرف انرژی خود را حدود چهار پنجم کاهش دهند و بنگلادشی ها برای رسیدن به حد نرمال مصرف انرژی باید حدود ۷ برابر بیشتر مصرف کنند. جهت بررسی این میزان مصرف نرمال ۲ هزار وات، ۶ خانواده فرضی سوئدی مورد بررسی قرار گرفتند. حتی خانواده هایی که مصرف انرژی بالایی داشتند، بعد از فروختن ماشین و یا کاهش سفرهای هوایی باز هم میزان مصرف انرژی شان بیش از ۲ هزار وات بود. فقط «آلیس» که ساکن خانه سالمندان بود و تلویزیون و کامپیوتر شخصی نداشت و با قطار به دیدن فرزندانش می رفت، مصرفش در حد ۲ هزار وات بود.

کتاب «همه چیز تغییر می کند»، بر روی کاهش میزان انتشار کربن متمرکز است و بر این نکته تأکید دارد که ما باید میزان مصرف خود را کاهش دهیم، نویسنده در برخی نقاط خواهان اخذ مالیات بر کربن است. این پیشنهاد کلاین، یک پیشنهاد بسیار خوب محسوب می شود، اما منطق سرمایه داری را به چالش می کشد. کلاین در ابتدای کتاب از مفهوم «عدم رشد مدیریت شده» سخن می گوید که تحت عنوان انقباض اقتصادی شناخته شده است، اما پرداختن به این مفهوم را راه می کند و حتی در پایان کتاب به نظر می رسد که این ایده وارد می کند؛ چرا که می گوید کاهش تأثیرات بشر و بار دپای او در طبیعت، یک گزینه ساده و سهل الحصول نیست. کلاین به جای مفهوم «عدم رشد»، مفهوم «حیا» را ارائه می دهد، اما تلاشی برای توضیح این مفهوم مبهم نمی کند. او می نویسد که احیا، یک مفهوم فعال است و موجب مشارکت کامل در به حداکثر رساندن میزان خلایق در زندگی انسان ها می شود. به راستی چقدر مردم دنیا حاضرند که سبک زندگی خود را عوض کنند و تاجه اندازه ایده دستیابی به یک جامعه ۲ هزار واتنی قابل دستیابی است.

اقلیمی اگر به مثابه یک فوریت جدی سیاره تلقی شود، می تواند تبدیل به یک نیروی محرک برای بشریت شود که نه تنها ما را از تغییرات اقلیمی، نجات می دهد بلکه همچنین در زمینه های دیگر نیز می تواند منجر به اتخاذ راهکارهای ایمن تر و عادلانه تری شود.

کلاین در ابتدای کتاب توضیح می دهد که چگونه به چنین نتایجی دست یافته است. این قضیه به چند سال قبل برمی گردد؛ زمانی که او در ژنو، ناهار را با «آنجلیکا ناوارو لیانوس»، نماینده بولیوی در سازمان تجارت جهانی صرف می کرد. ناوارو لیانوس به کلاین توضیح داده بود که او تغییرات اقلیمی را به مثابه یک تهدید عظیم برای کشورش می نگرد؛ چرا که علاوه بر مسائل دیگر، بولیوی وابسته به آب حاصل از منابع منجمد است. بولیوی هیچ تأثیری در انتشار گازهای گلخانه ای نداشته و در جایگاهی است که می تواند به عنوان یک طلبکار در حوزه مسائل اقلیمی خود را معرفی کند و از کشورهای بدهکار در این زمینه تقاضای پول و فناوری به عنوان غرامت داشته باشد. کلاین می گوید تا زمانی که این قضیه را نشنیده بودم، چندان پیگیر مساله گرمایش زمین نبودم. او می گوید جزییات در این زمینه به شدت برای من گیج کننده بود و مدام گزارش های خبری را پیگیری می کردم. او همچنین برای دریافت اطلاعات درباره این وضعیت، سفرهای متعددی انجام داد.

آن بخش از صحبت های ناوارو لیانوس که مورد توجه کلاین قرار گرفت، نه بخش تهدید آمیز آن بلکه بخش امیدوار کننده این صحبت ها بود. کلاین به این نتیجه رسید که تغییرات اقلیمی برای مقابله با سیاست های معاصر مورد نیاز است؛ سیاست هایی که به تعبیر او منجر به بروز شوک برای مردم جهان شده است. این وقایع می تواند یک جنبش مردمی جهانی را به راه بیندازد که خواهان معکوس کردن رویه های هستند که همراه با معافیت های مالیاتی، خصوصی سازی و مقررات زدایی و قانون گریزی های گوناگونی بوده است.

کلاین در کتابش چنین می نویسد: «من همه روش هایی را ذکر کرده ام که تغییرات اقلیمی می تواند تبدیل به یک نیروی تسریع کننده برای ایجاد تغییرات مثبت شود. به عنوان مثال، اینکه چگونه تغییرات اقلیمی به عنوان یک مساله جدید می تواند منجر به بازسازی و احیای اقتصادهای محلی و یا منجر به اصلاح دموکراسی هایی شود که تحت تأثیر شرکت های فاسد هستند، یا اینکه چگونه می تواند مضرات معاملات حوزه تجارت آزاد را مسدود کند و به اصول قدیمی بازگشت داشته باشد، یا می تواند منجر به سرمایه گذاری در حوزه زیرساخت های عمومی فرسوده همچون حمل و نقل عمومی و مسکن ارزان قیمت شود، یا می تواند منجر به برگرداندن مالکیت خدمات عمومی همچون آب و انرژی به مردم شود، یا بازسازی سیستم کشاورزی بیمار به وضعیتی سالم تر و بهتر، یا باز کردن مرزها بر روی مهاجرانی که به دلیل تأثیر تغییرات اقلیمی مجبور به مهاجرت شده اند و در نهایت احترام به حق

کارگران خویش فرما

مهرداد (خلیل) شهابی
میر محمود نبوی

مترجمان کتاب
«دموکراسی در محل کار»

امروز اکثر مردم بیشتر وقت خود را در محل کار می‌گذرانند. مادامی که دموکراسی در سازمان کار و تولید مادی و فکری شکل نگیرد، نمی‌توان عرصه سیاسی را دموکراتیک کرد؛ اینکه کالای تولید شده چرا تولید می‌شود؟ کجا و به دست چه کسانی تولید می‌شود؟ و در نهایت چه میزان سود ایجاد شده و چگونه توزیع می‌شود؟ ریچارد ولف در کتاب «دموکراسی در محل کار» با تعریف مفهوم «بنگاه‌های خویش فرمای کارگری» تلاش دارد توضیح دهد دموکراسی در محل کار چه شاخص‌هایی دارد. آنچه در ادامه می‌آید پیشگفتار ترجمه فارسی این کتاب به قلم مترجمان آن است. پیش‌تر نیز کتاب «اقتصاد را تسخیر کنید؛ به چالش کشیدن نظام سرمایه داری» که یک گفت‌وگوی بلند با ریچارد ولف است، توسط همین مترجمان به فارسی منتشر شده بود.

«طبق استدلال مارکس، بیش از هر چیز، «بیگانگی از هم‌نوع» سبب می‌شود که کارگر سرانجام فقط وقتی احساس آزادی کند که «نیازهای حیاتی‌اش» مانند خوردن، آشامیدن و زاد و ولد ارضا شود. اما در ذات کار مدرن چه عاملی نهفته است که باعث بیگانگی می‌شود؟

«یک پاسخ می‌تواند تقسیم بسیار پیشرفته کار باشد، یعنی تفکیک کار به وظایفی ساده و تکراری به عنوان مسئولیت هر کارگر/کارمند و از سوی دیگر، منحصر کردن کارهای فکری و نظارتی به شماری اندک. اما، همانطور که اریش فروم می‌گوید، این تقسیم‌بندی شدید کار «به نوعی به سازماندهی کار می‌انجامد که شخص فردیت خویش را از دست می‌دهد، چنان که به چرخ‌دنده بی‌ارزشی در ماشین تولید تبدیل می‌شود». فروم می‌گوید: «این فراشد در نظام سرمایه‌داری مرتباً روی می‌دهد زیرا به کارگر به چشم زائده‌ای از دستگاه‌های به کار گرفته شده توسط سرمایه‌دار نگریسته می‌شود و همین کیفیت [یعنی زائده دستگاه بودن] است که نقش و وظیفه کارگر را تعیین می‌کند.» فروم (۱۹۵۵) همان‌جا می‌گوید: «ویژگی بیگانه‌ساز و عمیقاً ناراضی‌کننده کار به دو واکنش منجر می‌شود. یکی، تنبلی تمام عیار و دیگری، خصومتی ریشه‌دار، گرچه غالباً همراه با ناآگاهی، نسبت به کار و هر چیز و هر کس مرتبط با کار.» صرف نامطلوب بودن شرایط کار زمینه‌ای را فراهم می‌کند که در آن «خصومت نسبت به هر چیز و هر کس مرتبط با کار» به سهولت پدیدار می‌شود. از آنجایی که کارگر «زائده‌ای از ماشین می‌شود» و وظیفه‌اش فراگیری «فقط ابتدایی‌ترین، ملال‌آورترین و ساده‌ترین مهارت‌های کاری» است، در حالی که «تحت فرمان سلسله مراتبی از مأموران بلندپایه و دون پایه قرار دارد»، این احساس سرکش که نیازهای انسانی نیروی کار بی‌وقفه باید تابع در آمدطلبی شرکت باشد، به مرور زمان به خصومت و حتی خشونت می‌انجامد.»

با ملاحظاتی از این دست، بحث‌های بسیاری درباره مالکیت

«همواره این سوال مطرح بوده که چرا در همه جای دنیا، کارگران و کارمندان به شانه خالی کردن از کار گرایش دارند؟ کار و زندگی‌شان دارای چه ویژگی‌هایی است که آنها را به طفره رفتن از کار سوق می‌دهد؟ از منظری رادیکال، «از خود بیگانگی» شاید مناسب‌ترین پاسخ برای این سوال باشد. «نظریه از خود بیگانگی سازه‌ای فکری است که کارل مارکس در چارچوب آن نشان می‌دهد تولید سرمایه‌دارانه بر انسان‌ها، بر وضعیت جسمانی و ذهنی آنها و بر فراشدهایی اجتماعی که انسان‌ها جزئی از آن هستند چه تاثیر ویرانگری می‌گذارد». بحث مارکس این است که «ویرانگری» ناشی از تولید سرمایه‌دارانه تا حد زیادی ریشه در این حقیقت دارد که مشاغل بسیاری از ماهیچ یک از نیازهای درونی و انسانی‌مان را برآورده نمی‌کنند. برعکس، کار ما وسیله‌ای است در خدمت ارضای یک خواست بیرونی؛ یعنی کسب درآمد برای بقای نفس مارکس می‌گوید این واقعیت که «در غیاب هر گونه اجبار فیزیکی یا غیر فیزیکی، از کار به مانند طاعون پرهیز می‌شود» و ویژگی «بیگانه‌ساز» کار در جوامع سرمایه‌داری را کاملاً آشکار می‌کند. شدت ویرانگری از خود بیگانگی از آنجاست که در چند سطح عمل می‌کند:

- کار: گویی نیروی نامرئی و خارج از کنترل، ما را به انجام «کار»ی وامی‌دارد که نه مایه اعتلای ما است و نه برای مان معنادار، از این رو، کاری که انجام می‌دهیم برای مان بیگانه است.
- چیزهایی که می‌سازیم یا روی آنها کار می‌کنیم نیز برای ما اساساً عاری از معنا و پناهِ این بیگانه است.
- افراد: از آنجا که کاری که انجامش برای ما ناخوشایند است کسان دیگری را بهره‌مند می‌سازد، این افراد به سرعت در چشم ما به خصم و بیگانه تبدیل می‌شوند.
- استعدادها و آرمان‌ها: در پی همه این روندهای روزمره، غالباً استعدادهای ما هدر می‌رود ما از آرمان‌های انسانی‌مان فاصله می‌گیریم. این استعدادها و آرمان‌ها نیز برای ما بیگانه می‌شوند.

V

دموکراسی در محل کار

- نویسنده: ریچارد ولف
- مترجمان: مهرداد (خلیل) شهابی، میر محمود نبوی
- نشر: اختران
- قیمت: ۱۹۵۰۰ تومان
- تعداد صفحات: ۲۱۳ صفحه



دلیل وضعیت کنونی

اشتراک تصمیم‌سازی بین دموکراسی اماکن کار و دموکراسی جوامع پیرامونی آنها شامل تصمیماتی مشترک از جمله درباره بهترین ترکیب میزان مالکیت خصوصی و مالکیت اجتماعی وسایل تولید - بهترین ترکیب بازار و برنامه‌ریزی به عنوان سازوکار توزیع منابع و برون‌دادها - و بهترین ترکیب تصمیم‌گیری نماینده‌محور و تصمیم‌گیری مستقیم دموکراتیک در اماکن کاری و جوامع پیرامونی آنها خواهد بود.

در این نظام دو پایه تصمیم‌گیر بر اساس روندهای دموکراتیک مبتنی بر نگاه‌ها و جوامع مسکونی پیرامونی‌شان، شکل می‌گیرد که در آن: ۱. در سرمایه‌گذاری‌ها و سایر تصمیمات اقتصادی، جای انگیزه سود و انباشت را ملاک‌های اجتماعی که کارگران خویش‌فرما و اعضای جوامع پیرامونی کارگاه به نحو دموکراتیک تعیین می‌کنند، خواهد گرفت. ۲. حتی امر قانونگذاری می‌تواند منوط به تأیید دموکراسی‌های دوگانه حاکم بر محیط کار و جوامع مسکونی پیرامونی‌شان باشد. زیرا بدون ورود به عرصه اقتصاد و نهادهای پایهای آن، هیچ دموکراسی‌ای کامل نیست. متقابلاً، ضعف و جنبه تشریفاتی انتخابات دموکراسی‌های سیاسی واقعاً موجود، ناشی از عدم حضور دموکراسی اقتصادی در آنهاست.

ریچارد ولف بر آن است که سرنوشت کشورهای بلوک شرق سده بیستم می‌توانست به عوض فروپاشی، رو به تکامل باشد، اگر نیروی کار در «سوسیالیسم‌های واقعاً موجود» نظام موجود را نه سوسیالیستی، که شکلی دولتی از سرمایه‌داری می‌دید، آنگاه واکنش نیروی کار به بحران‌های آن جوامع در دهه ۱۹۸۰ به عوض بی‌تفاوتی و نظاره‌فروپاشی نظام، این می‌بود که عوامل عدم موفقیت آن نظام‌ها نه مالکیت دولتی وسایل تولید و نه برنامه‌ریزی دولتی، بلکه تداوم و تثبیت سازماندهی داخلی سرمایه‌دارانه نگاه‌های تولیدی و قصور در بازسازماندهی بنیادین و خویش‌فرمایانه آنها بوده است. با این نگرش و واکنش متفاوت، نیروی کار موفق می‌شد حمایت وسیع توده‌ها را برای تکامل نظام و نه بازگشت آن به سرمایه‌داری خصوصی، جلب کند. نتیجه آنکه، پیامد بحران‌های دهه ۱۹۸۰ در آن جوامع می‌توانست کاملاً متفاوت از آنچه دیدیم از کار در آید. قصور «سوسیالیسم واقعاً موجود» در بازسازماندهی داخلی نگاه‌های تولیدی به فاصله گرفتن و عدم همکاری کارگران خشمگین و ناراضی با تمهیدات تحمیلی بالا به پایین برای مقابله با بحران منجر شد. برای نیروی کار مقدور نبود که بر بی‌زاری ناشی از چند دهه محرومیت از مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها و راهبری محیط‌های کاری فائق آید و خود را برای حمایت از راهبردی بدیل برای غلبه بر بحران، سازماندهی کند. در نتیجه، نیروی کار نتوانست راه خود را تشخیص دهد و برای حل بحران سرمایه‌داری دولتی، از سیاستی حمایت کند که باید بر گذار به «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» تأکید می‌کرد.

کارگران، خویش‌فرمایی کارگران و دموکراسی در محیط کار مطرح می‌شود. در اینگونه بحث‌ها، گرایش کلی این است که اگر قرار است پدیده از خود بیگانگی برای همیشه و به شکلی موفقیت‌آمیز از میان برداشته شود، اقدام لازم (اما نه ضرورتاً کافی) دموکراتیک‌سازی راستین مرجع تصمیم‌گیری در محیط کار است. از این نظر، ایده «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» ریچارد ولف (که وی آن را با سازماندهی دموکراتیک جوامع پیرامونی محل کار نیز پیوند می‌زند و وابستگی متقابل و تصمیم‌سازی‌های مشترک آنها را ضروری می‌داند) گامی در این راستا است. او، در این کتاب، نسخه جدیدی از این ایده قدیمی را ارائه می‌کند که کارآمدترین تولید از آن جماعتی است که کار مشترک را جمعی و دموکراتیک طراحی می‌کنند و به انجام می‌رسانند. او در تحلیل نظام سرمایه‌داری، برای نشان دادن کاستی‌های نظام واحراز چگونگی چیرگی «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» بر آن کاستی‌ها، از نظریه تولید، ضبط و توزیع مازاد، یعنی از «تحلیل طبقاتی» مارکس استفاده کرده است. در «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» ریچارد ولف، همه کارکنان دو شرح وظیفه خواهند داشت: ۱. در چارچوب تقسیم دموکراتیک و جمعی وظایف کاری (برای بازه زمانی معین و به صورت چرخشی) موظف به انجام یک وظیفه تولیدی مشخص می‌شوند. ۲. در سراسر دوره استخدام به نحو دموکراتیک و جمعی در طراحی، عملی کردن و تغییر تقسیم کار و نیز در توزیع برونداد بنگاه به طور کاملاً برابر مشارکت داده می‌شوند و وظایف هیات‌مدیره را نیز بر عهده می‌گیرند. به این ترتیب، گامی بلند به سوی برابری اقتصادی و به تبع آن، برابری اجتماعی برداشته خواهد شد. ریچارد ولف معتقد است که تصمیم‌سازی‌های مشترک دموکراسی محل کار و دموکراسی جوامع پیرامونی واقعیت نوین خودگردانی اجتماعی است. دموکراسی‌های برپا شده در این دو مکان اجتماعی تصمیم‌سازی‌ها را مشترکاً به عمل خواهند آورد و آنها را پی‌درپی تعدیل خواهند کرد. اینگونه نوسازماندهی محیط کار، همراه با نهادینه کردن تصمیم‌سازی‌های مشترک و دموکراتیک در اماکن کار و جوامع پیرامونی آنها، از نظر ریچارد ولف، عملاً به نظام سرمایه‌داری پایان خواهد داد. ولف بر آن است که تشکیل «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» به دموکراسی در سطح خرد (محل کار) محدود نمی‌شود بلکه نهایتاً در سطح کلان نیز تأثیرگذار خواهد بود؛ نظامی با محوریت «بنگاه‌های خویش‌فرمایی» کارگران را در جایگاه ضبط‌کننده و توزیع‌کننده مازادی که خود تولید می‌کنند قرار می‌دهد. بنابراین، دولت با کسب در آمد مالیاتی از محل مازاد «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران»، از کارگزاری طبقه سرمایه‌دار فاصله خواهد گرفت و بر کارگران خویش‌فرما تکیه خواهد کرد. به این ترتیب، می‌توان بر عدم توازن و شکاف میان دولت‌ها و مردم به گونه‌ای ساختاری غلبه کرده و مبنای مادی تحلیل رفتن فرجامین دولت به عنوان «کارگزار طبقه سرمایه‌دار» را اینگونه بنانهاد.

وظیفه «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگری»

۱. کارکنان در چارچوب تقسیم دموکراتیک و جمعی وظایف کاری (برای بازه زمانی معین و به صورت چرخشی) موظف به انجام یک وظیفه تولیدی مشخص می‌شوند. ۲. در سراسر دوره استخدام به نحو دموکراتیک و جمعی در طراحی، عملی کردن و تغییر تقسیم کار و نیز در توزیع برونداد بنگاه به طور کاملاً برابر مشارکت داده می‌شوند و وظایف هیات‌مدیره را نیز بر عهده می‌گیرند.

ابهام زدایی از تفکرات یک نظریه پرداز

مروری بر کتاب «بازخوانی انگلس»

روزبه آقاجری



روزنامه نگار

«فردریش انگلس» از جمله نظریه پردازان انقلابی جنبش طبقه کارگر است که بحث در مورد آن در ایران همواره میان دو سویه متضاد «دفاع کور کورانه» و «پذیرش کور کورانه» گرفتار بوده است. «بازخوانی انگلس» تلاش دارد از این دو گانه صفر و یکی خارج شده و به فهم دقیق تر نظریات او بپردازد.

متفاوت به آنها به رویکردهای متفاوت می انجامد. یک نمونه مهم، موضوع رابطه میان آگاهی و واقعیت است که بسیاری از منتقدان انگلس، او را متهم به یکسویه نگری و خام اندیشی در این موضوع کرده اند. همین موضوع هنوز هم یکی از موضوعات جدلی بسیار پر تنش در فلسفه و علوم اجتماعی است که در سطحی گسترده تر می توان رد پای آن در رابطه ساختار و عاملیت پی گرفت. رویکرد نویسنده مقاله اصلی این کتاب یعنی «جان ریز» هم همین بوده که نقدها را از یکسو با دقت از طریق نوشته های خود انگلس پاسخ دهد و از سوی دیگر، آنها را به مباحث امروزی علوم اجتماعی پیوند زند. در واقع متن ها بر گزیده بخش دوم کتاب که از نوشته های خود انگلس هستند نه فقط در جهت نشان دادن صحت رویکرد نویسنده مقاله اصلی هستند بلکه سویه های کمتر دیده شده از انگلس را در معرض دید می گذارند. برای نمونه در نامه ای که مارکس و انگلس به رهبران حزب سوسیال دموکرات آلمان می نویسند یا در مقاله در خشان «درباره مسیحیت اولیه» که رویکرد متمایز او را در برخورد با تشکلیابی کارگران و عاملیت شان و نادرستی بسیاری از نقدها به او را نشان می دهد. مقاله اصلی کتاب با عنوان اصلی «مارکسیسم انگلس» نوشته جان ریز، فعال و نویسنده چپ انگلیسی که کتاب دیگری از او با عنوان «جبر انقلاب» با ترجمه اکبر معصوم بیگی منتشر شده، در واقع مقاله ای در ویژه نامه شماره ۶۵ مجله سوسیالیسم بین المللی با نام «اندیشه های انقلابی فردریش انگلس» است که در دسامبر ۱۹۹۴ منتشر شد. مقاله جان ریز به دقت و تیز بینی اتهام ها را بر می شمارد و با ارجاع به آثار انگلس به آنها پاسخ می دهد. در مقدمه مترجم، فرایندی که انگلس در میان چپ های ایرانی آرام آرام به حاشیه رانده شده، پی گرفته شده است. در این کتاب مقالات و نامه های از خود انگلس هم آورده شده است. اولین مقاله با عنوان اقتدار در سال ۱۸۷۲ نوشته شده و جدا از موضوع اصلی خود یعنی اقتدار (به ویژه در صنعت مدرن) می پردازد. دومی، نامه ای است که مارکس و انگلس در ۱۸۷۹ به رهبری اولیه احزاب سوسیال دموکرات آلمان نوشته اند که از اهمیت تاریخی فوق العاده ای برخوردار است؛ هم به خاطر موضع گیری هوشمندانه آن دو در برابر گرایشی که بعدها حزب سوسیال دموکرات آلمان را به وضعیتی اسفبار دچار کرد و هم به خاطر دفاعی که آنها از چند ایده بنیادی خود می کنند و سومی با عنوان «درباره تاریخ مسیحیت اولیه» یکی از نوشته های درخشان انگلس است.

کتاب «بازخوانی انگلس» در واقع واکنشی است به مباحثاتی که در میانه دهه ۸۰ شمسی در ایران در گرفت و دو سویه متفاوت داشت. اول رشد و گسترش اومانیزم انتزاعی و سویه دوم و به دنبال آن، کوشش برای بازیابی آن نقطه نهایی که ریشه همه ناکامی های سیاسی و انحرافات نظری و عملی (استالینیزم و رفرمیسم) بود. یک چهره بیش از هر چهره دیگر به جبر باوری، کوته نگری، رفرمیسم و دیکتاتورخواهی متهم شد؛ انگلس. البته آثاری که در این دوره در ایران ترجمه و بحث هایی که درباره موضوع بالا در این دوره دامن زده شد، به شدت متأثر از مباحثات و مجادلات گسترده ای بود که در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی در اروپا و آمریکا در گرفت. انگلس نه فقط متهم به تقریباً هر نوع انحراف بعدی تاریخ سوسیالیسم شد بلکه نشان داده شد تباهکاری این یار مارکس، حتی به آثار دوست و رفیق اش هم کشیده است. داستان واقعا مشکل پیدا کرده بود و در ایران هم تنها دو واکنش به این اتهام ها وجود داشت؛ یا دفاع کور کورانه یا پذیرش کور کورانه. همین حالا می توان بیش از ۱۰ عنوان کتاب نام برد که مشخصاً بدون هیچ رویکرد انتقادی همین اتهامات را تکرار کرده اند. کتاب «بازخوانی انگلس» می خواست در برابر هر دو این رویکردها از موضعی دیگر دفاع کند. اما انتشار این کتاب سویه دیگری هم دارد و آن، موضوعیت بازخوانی آثار و کرد و کار کسانی است که به شکلی بر نسل های گوناگون اثر گذاشتند. انگلس یکی از این افراد است که با کور کورانه پذیرفته شده یا به تمامی رد شده است. بازخوانی او کمک می کند به اینکه فهمی دقیق تر نه تنها از کار او بلکه از برداشت نسل های پیاپی ایرانی از او نیز به دست آید.

از منظری دیگر، موضوع های مهم تر مباحثی هستند که در هنگام پرداختن به میراث او مطرح شده اند؛ از نظریه بازتابی آگاهی تا مساله مهم دیالکتیک در طبیعت که هر دو اینها از مباحث جاری و ساری در فضای مطالعات جدی علوم انسانی و فلسفه هستند. هنگامی که در این کتاب مثلاً از رابطه میان مساله جبر باوری با اقتصادگرایی صحبت به میان می آید، جدا از پرداختن به این موضوع در آثار انگلس و طرح نظرات منتقدان او، شرح و بسط این موضوع در بر دارنده مداخله در رویکردهای جامعه شناختی و روانشناختی حاکم است و به همین دلیل نسبتی انتقادی با آنها پیدا می کند. یا آنگاه که از رابطه میان آگاهی و واقعیت یا عاملیت طبقه کارگر سخن گفته می شود، این موضوع ها صرفاً مباحثی محدود در گفتمان چپ نیستند بلکه موضوع هایی مهم در حوزه مطالعات اجتماعی هستند و پاسخ های

V

بازخوانی انگلس

- نویسنده: جان ریز
- ترجمه: روزبه آقاجری
- نشر چشمه ۱۳۹۶
- ۱۳۹ صفحه
- ۱۳ هزار تومان



پویایی تحلیل طبقاتی

مروری بر کتاب «طبقه و قشربندی اجتماعی»

محمد صدراغروی



روزنامه‌نگار

است اجمالی به تاریخ چارچوب‌هایی که برای درک و تبیین تداوم نابرابری‌های اجتماعی پدید آمده است. همچنین فصل دوم به تصریح مفهومی طبقه می‌پردازد و بر بسیاری از طرق گوناگون تعریف طبقه و قشربندی و انواع موضوع‌های گسترده در این عرصه انگشت می‌گذارد. این بحث به جایگاه مباحث طبقه و قشربندی در موضوع‌های اصلی نظریه اجتماعی نیز می‌پردازد. به نظر نویسنده کتاب این مباحث اصلی، مواضع ناسازگاری را در زمینه درک امروز ما از دنیای اجتماعی پدید آورده و این امر شامل درک از طبقه و قشربندی نیز می‌گردد. در فصل سوم با عنوان «تحلیل طبقاتی؛ میراث کلاسیک و تحولات آن در قرن بیستم» به بسط موضوع‌ها و مباحث جامع کارهای کارل مارکس و وبر درباره طبقه و تاثیر آنها بر جامعه‌شناسی و به طور کلی علوم اجتماعی پرداخته می‌شود. همچنین تاثیر دیدگاه آنها بر تحلیل طبقاتی بعد از جنگ جهانی دوم مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. این کتاب و به‌ویژه فصل سوم آن را می‌توان اثری درباره تاریخ تحلیل طبقاتی به شمار آورد. بر بنیان نظر نویسنده کتاب برای درک کلیت نابرابری اجتماعی و تداوم آن باید با رویکردها و روش‌های گوناگون و متضاد کار کرد؛ چراکه رویکردهای متفاوت طبقه و قشربندی اغلب ۱۸۰ درجه مخالف هم می‌کنند و اگر آمادگی کار با هر دو وجود داشته باشد می‌توان در اجراهای مختلف، کلیت واحدی را ترسیم کرد. در فصل پنجم با عنوان «پیش‌بینی زود هنگام مرگ طبقه و تجدیدحیات به موقع آن»، تغییرات گسترده در جوامع معاصر و همچنین تبیین نظری این تغییرات که منجر به اظهارنظرهایی چون مرگ طبقات و خیزش تفرد می‌شود مورد بررسی قرار گرفته است. فصل ششم با عنوان «طبقه و فرهنگ؛ اتنوگرافی طبقات»، به کندوکاو بعد فرهنگی طبقه و قشربندی پرداخته است. فصل هفتم که «خانواده و تحرک اجتماعی و پیشرفت تحصیلی» نام دارد، شامل بررسی فرایندهای درهم تنیده تحرک اجتماعی و تفاوت‌های طبقاتی در پیشرفت تحصیلی است. در فصل آخر و هشتم کتاب نیز به تعمیق نابرابری‌ها و بحث درباره طبقه پرداخته شده و بحث طبقه فقیر همراه با بحث‌های امروزی درباره محرومیت اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته است. نویسنده کتاب در پایان پژوهش خود نتیجه گرفته تحول به سوی نئولیبرالیسم اقتصادی و سیاسی، محور رشد نابرابری طبقاتی است. بر این اساس امکانات جنبش‌های مخالف نئولیبرالیسم یا سرمایه‌داری به اجمال در کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.

کتاب «طبقه و قشربندی اجتماعی» نگاهی است اجمالی به تاریخ چارچوب‌هایی که برای درک و تبیین تداوم نابرابری‌های اجتماعی پدید آمده است. در این کتاب، به میراث کلاسیک تحلیل طبقاتی و کارهای مارکس و وبر اشاره می‌شود. همچنین عنوان می‌شود نحوه اندازه‌گیری ساختار طبقاتی تلاش منظمی است برای عملیاتی کردن ساختار طبقاتی بر حسب تقسیم‌بندی ساختار شغلی. در اینجا، هم طرح‌های طبقاتی رسمی مورد کندوکاو قرار می‌گیرد، هم طرح‌های جامعه‌شناسی و هم طرح‌هایی که محققان سیاست‌پژوهی و بازارپژوهی به کار می‌برند. سپس، بعد فرهنگی طبقه با شرحی از مفهوم «پایگاه» همراه با مفهوم «شهروندی» مارشال و رویکرد بورديو به طبقه همراه با کاربردهای این رویکرد در بررسی طبقه متوسط و طبقه کارگر به میان می‌آید و سرانجام نقش خانواده در بازتولید نابرابری‌های طبقاتی و تحرک اجتماعی مطرح می‌شود. فصل اول که عنوان کلیات را بر خود دارد، درباره تفرد و نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری غایی به بحث می‌پردازد. به عقیده نویسنده در این فصل، هدف کتاب بر مرور کلی حوزه‌ای تاکید دارد که تسهیل‌کننده پیشبرد بحث در بین و درون مکاتب مختلف تحلیل طبقاتی است. کرامپتون اعتقاد دارد تحلیل طبقاتی هنوز زنده و در حال شکوفا شدن است و به جای ارائه رویکرد یا دیدگاه جدید، آنچه لازم است ترکیبی از رویکردهای گوناگون به طبقه و قشربندی است. بر این اساس، فصل اول مروری اجمالی بر برخی تغییرات یک دهه گذشته است، چنان که از تغییر روابط طبقاتی و همچنین پیامدهای اجتماعی و اقتصادی آزاد کردن نیروهای بازار بر بنیان اصول نئولیبرالی تا تغییرات انجمن فوتبال بریتانیا مورد بحث قرار گرفته‌اند. به باور کرامپتون در جهان امروز و بر بنیان تفکر نئولیبرالی، سودآوری همچنان دلمشغولی اصلی شرکت‌های سرمایه‌داری است. انباشت عظیم ثروت تداوم دارد و مردم همچون گذشته، همواره خود را با دیگران مقایسه می‌کنند و در این وضعیت سلسله مراتب اقتصادی و اجتماعی تداوم می‌یابد، در نتیجه طبقه، کماکان وضعیت نامطلوب اجتماعی و اقتصادی ساختارمند منظمی است که نسل در نسل بازآفرینی می‌شود. از سوی دیگر در کتاب به کرات تاکید شده دنباله‌روی از مد در جامعه‌شناسی خاصه از جنبه فرهنگ و هویت، منجر به کند شدن تیغ تیز جامعه‌شناسی در بحث نابرابری‌های طبقاتی شده است. فصل دوم کتاب با عنوان «رویکردها به تحلیل طبقه و قشربندی»، نگاهی

۷

طبقه و قشربندی اجتماعی

- نویسنده: رزماری کرامپتون
- ترجمه: هوشنگ نایبی
- نشر: نی
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۳۶۸ صفحه
- قیمت: ۲۶ هزار تومان



اعتقاد به خویشتن

گفت‌وگویی پیرامون آخرین کتاب هیلاری وینرایت به نام «سیاست جدید از چپ» و قابلیت‌های آن برای ایجاد جنبش‌های اجتماعی



هیلاری وینرایت

ترجمه: رضوان برزگر

هیلاری وینرایت از فعالان و تحلیلگران سیاسی برجسته و از حامیان جنبش‌های اجتماعی و سیاسی جدید در انگلستان است. او همچنین یکی از نظریه‌پردازان عمده‌ای است که در جنبش مومنتوم به هواداری از جرمی کوربین در مراحل مختلف مبارزه‌اش برای دستیابی به ریاست حزب کارگر انگلستان فعالیت کرده است. متن زیر گفت‌وگویی است با هیلاری وینرایت به بهانه کتاب جدید او که در خصوص بررسی سیاست و برنامه کوربین و شاخه چپ حزب کارگر در جامعه و عرصه مبارزات سیاسی و طبقاتی منتشر شده است. هیلاری معتقد است اگرچه کوربین در پی ایجاد و احیای یک سیاست رفاهی از طریق دولت به عنوان یک نهاد اجتماعی مهم و قدرتمند است اما موفقیت این حرکت وابسته به حمایت مردم و جنبش‌های دائمی و پویای اجتماعی است.

آیا این کتاب در پاسخ به سیاست فعلی پروژه کوربین نگاشته شده یا قبل تر هم، موضوع آن را در ذهن داشته‌اید؟

ایده سیاسی جدید بر اساس نوع متفاوتی از چپ، چیزی است که من فکر می‌کردم به طور ناگهانی به جریان اصلی تبدیل شود. این موضوع وظیفه‌ای را بر عهده افرادی همچون من که به این شیوه‌های پیشروی فکر می‌کنند، قرار می‌دهد، (شیوه‌هایی که کاملاً حاشیه‌ای لحاظ می‌شد) ولی امروز درباره آن می‌گویند: «آنچه جرمی کوربین می‌گوید بنیان واقعی یافته و حائز اهمیت بسیار است.»

این کتاب بر دانش به عنوان کلید حرکت سیاست جدید و جنبش‌های اجتماعی تکیه دارد. چرا تمرکز بر دانش؟

وقتی به جرمی کوربین می‌نگرید، جذب او در چیست؟ او دقیقاً به افراد گوش می‌دهد. او به مردم اعتقاد دارد. ما قبل تر با او مصاحبه‌ای داشتیم و او در آن داستانی راجع به یکی از دوستانش برای ما تعریف کرد؛ دوستی که یک کارگر ساختمانی بود و زندگی خود را با ذهنیتی زیست‌شناختی اداره می‌کرد. جرمی احترام زیادی برای او قائل بود. شیوه‌ای که کوربین اتخاذ کرد این بود: هوش هوشمندی در خیابان‌ها است.

به این معنا، این کتاب از کوربین پشتیبانی می‌کند. این دقیقاً به خاطر جذب او است، به دلیل اینکه او متفاوت است. او «پوپولیست» نیست: او به مردم نمی‌گوید که پاسخ را یافته است و مردم باید دنبال او راه بیفتند. او می‌گوید مردم پاسخ را یافته‌اند و نیاز دارند تا سازماندهی شوند. اما افراد تنها زمانی که چارچوبی عمومی وجود داشته باشد، می‌توانند مشارکت کنند. آنها نمی‌توانند در بازار مشارکت

کنند مگر اینکه پول داشته باشند. اگر شما درباره مشارکت مردمی، بهره‌برداری و فهم دانش کاربردی مردم جدی هستید، باید چارچوبی دموکراتیک و عمومی فراهم کنید. بازار صرفاً درباره افرادی است که از انتخاب خود دفاع می‌کنند، در حالی که چپ و سیاست جدید، به توانایی افراد در اشتراک گذاشتن دانش و فراتر از آن، خلق چیزی جدید مربوط است. شما در این کتاب درباره چگونگی ایجاد مؤسسات در گذشته سخن می‌گویید، جنبش زنان منجر به ایجاد مهد کودک‌ها می‌شود و برای پایداری آنها از دولت بودجه می‌گیرند. اینکه ما در حال حاضر باید موارد این‌چنینی را مدیریت کنیم و در نهایت از دولت بودجه بگیریم، ایده شماست؟

این نیاز وجود دارد که دولت در این موارد از طریق خدمات عمومی و تخصیص بودجه نقش تسهیل‌گری ایفا کند. ما به دولت نیاز داریم تا این اقدامات را تسهیل کند، خواه از طریق خدمات عمومی، خواه از طریق تخصیص بودجه.

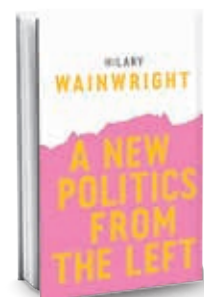
منظور شما از خدمات عمومی چیست؟

به عنوان مثال تولید غذای. دولت باید به فروشگاه‌های غذایی، مزارع نزدیک و تولید غذای کمک کند، سپس فروشگاه‌ها، رستوران‌ها، تولیدکنندگان و مدارس را دورهم جمع و درباره استانداردهای غذایی متداول به بحث بنشینند. تدارکات عمومی زیادی درباره غذای وجود دارد، بنابراین شما می‌توانید سیاستی از یک مدرسه که غذایش را از کشاورزان پیشرفته فراهم می‌کند، تصور کنید؛ کشاورزان پیشرفته‌ای که شکل‌های تعاونی تولید محصولاتی را توسعه می‌دهند که ارگانیک هستند و از سموم ضدآفات استفاده نمی‌کنند. شما می‌توانید یک سیاست اخلاقی غذایی ایجاد نمایید. دولت نه تنها نقش رهبر بلکه نقش تسهیلگر را ایفا می‌کند و مبتنی

سیاست جدید از چپ

• نویسنده: هیلاری وینرایت
انتشارات: polity

• تعداد صفحات: ۱۳۴ صفحه





حزب کارگر (احتمالاً با حمایت دولت محلی) می‌تواند سیاستی غذایی را طراحی کند که برای شروع متضمن گفت‌وگو با افراد محلی است، سپس فروشندگان و تولیدکنندگان را از نزدیک به هم معرفی و آنها را برای مباحثه درباره یک سیاستگذاری دوره‌هم جمع کند. حزب کارگر می‌تواند این روابط را تسهیل کند که نقطه شروعی برای موسسات جدید است و از آنها بپرسد «شما از

بر دانش تولیدکنندگان غذا، خرده‌فروشان و رستوران‌ها برپا می‌شود.

آیا نمونه مردم نهادی از چنین سیاست غذایی وجود دارد؟

بله می‌تواند به شکل مردمی ایجاد شود، اما با همکاری مردم عادی. برخی از آنها در حال حاضر می‌توانند اجرا شوند.

آیا می‌توانید مثالی بزنید؟

مومنتوم نیاز دارد آنها را به دیگر گروه‌های مستاجر که حسی مشابه دارند، پیوند دهد.

من همچنین یک فعال اتحادیه ملی معلمان (NUT) هستم و جالب است که افراد زیادی عضو جنبش مومنتوم هستند که در اتحادیه‌های کارگری نیستند. آیا شما فکر می‌کنید جنبش اتحادیه کارگری می‌تواند برای کوربین حائز اهمیت باشد؟ آیا ممکن است اتحادیه‌های بزرگ را تغییر دهیم؟ یا ما به شکل جدیدی از سازمان و شیوه‌های انجام کار نیاز داریم؟

من فکر می‌کنم این دو، هر دو با هم هستند. اتحادیه نانو‌ها بسیار قدیمی است. اتحادیه‌ای سنتی، اما آماده پذیرش تغییر است. همچنین اتحادیه رسانه و سرگرمی در اعتصاب‌های جامعه بسیار مشوق است، اما ما باید آنها را نیمی از راه بدانیم و حمایت و تشویق کنیم. اغلب نوآوران در اتحادیه‌ها حمایت نمی‌شوند.

آیا شما فکر می‌کنید برای فعالان مومنتوم و کوربین نقشی جهت ایفا کردن در این اتحادیه‌ها وجود دارد؟

قطعاً. ما نه تنها به عنوان اعضای اتحادیه بلکه در مقام افراد جامعه که تحت تاثیر اتفاقات محله‌ای کار قرار می‌گیرند، می‌توانیم ایفای نقش کنیم. ما از اتفاقاتی که در بیمارستان‌ها، مدارس و در دولت محلی می‌افتد، تاثیر می‌پذیریم. اتحادیه ملی معلمان بسیار خوب است و یکی از بهترین اتحادیه‌هاست. با والدین ارتباط برقرار و آنها را به شیوه‌ای کلی سازماندهی می‌کند. این اتحادیه، کاربران و کارگران (در این مورد دانش‌آموزان و والدین) را به عنوان همه اجزای این مبارزه در نظر می‌گیرد. این الگویی خوب برای پیگیری است.

شما از درون جنبش فمینیستی آمده‌اید و در کتاب بارها به آن اشاره کرده‌اید. ما نمونه‌های جذابی مانند نمونه سازمان «خواهران جدانشدنی» از سازمان‌های مردمی زنان عادی دیده‌ایم. اما «خواهران جدا نشدنی» یک نمونه کاملاً تک افتاده است. به نظر شما چرا اینگونه است؟ چه اتفاقی برای سیاست‌های فمینیستی افتاده است؟

به نظر من، این سیاست در آگاهی بسیاری از زنان زنده و شاداب می‌ماند؛ زانی که به روشی خواهرانه با یکدیگر کار می‌کنند. این سیاست، همواره زیر چتر گروه زنان نیست، اما اجازه دهید بگوییم در جنبش مومنتوم، زنان خوب زیادی وجود دارند که من شخصاً جذب آنها می‌شوم. ما راه‌حلی برای مسائل یافته‌ایم و راه مشترک‌تری را برای مشارکتی‌تر و دموکراتیک‌تر کردن مومنتوم ایجاد کرده‌ایم.

دولت برای تسهیل‌گری بیشتر در بخش ارگانیک محصول خود چه تقاضایی دارید؟ یکی از این ایده‌ها می‌تواند توسط مدارس، فروشگاه‌ها یا رستوران‌های عمومی به کار بسته شود.

شما می‌توانید ایده‌ای از اینکه چه میزان از تامین غذا وجود دارد و دولت چه قدرت نفوذی دارد، به دست آورید.

شما یک فعال جنبش مومنتوم (Momentum) هستید، همان‌طور که من هستم. آیا شما دانش جدیدی، (دانش کاربردی ضمنی) که در جنبش کوربین ایجاد شده باشد، مشاهده کردید؟

در این جنبش، دانش جدید بسیار زیادی درباره چگونگی دستیابی به مردم و روش‌های ایجاد کمپین وجود دارد. ایده قدیمی و مکانیکی که حزب کارگر بر آن بنا شد، این بود که شما صرفاً باید اطراف را جست‌وجو کنید و بفهمید چه کسانی می‌خواهند به حزب کارگر رای دهند، نام آنها را تیک بزنید و سپس آنها را در روز انتخابات ببایید. اما از آنجا که جنبش مومنتوم تا حدودی به دستیابی و ترغیب مردم بسیار مشتاق بوده و تا حدی آن را از کمپین برنی سندرز در آمریکا آموخته، رویکرد کاملاً جدیدی را گسترش داده است. این رویکرد جدید در حوزه‌های انتخاباتی موثر افتاد؛ جایی که افرادی که نیازمند ترغیب هستند، وجود دارند و زمان زیادی جهت ترغیب آنها و فهمیدن مباحث موثر مانند «چرا مباحثات پیرامون مسکن می‌تواند به‌طور خاصی موثر باشد؟» یا «چه پاسخی به مباحثات مهاجرت‌ستیزانه می‌توان داد؟» صرف می‌شد.

برخی افراد معتقدند این کار مهندسی انتخابات است. آیا فکر می‌کنید گفت‌وگوی «خانه به خانه» خود می‌تواند یک جنبش اجتماعی باشد؟

به تنهایی خیر. باید با پیگیری مفاهیمی که از گفت‌وگوی خانه به خانه به دست می‌آید، ترکیب شود.

گفت‌وگوی خانه به خانه شیوه خوبی برای گردآوری دانش است. فهمیدن اینکه چه خبر است، مردم چه می‌خواهند، افراد مشغول چه کاری هستند تا به دنبال آن، شناسایی صورت گیرد. این شیوه با این فرض آغاز می‌شود که مردم ظرفیت سازماندهی و انجام کارها را دارند. ممکن است مردم در برخی موارد چندان سیاسی نباشند، اما از طریق شکل‌های همبستگی همسایگی عمل می‌کنند. با گفت‌وگوی خانه به خانه، شما به این موضوع پی می‌برید. پس به یک سازمان نیاز دارید که بتواند آن را پیگیری کند. اگر گروهی از مستاجران وجود دارند که به کار شورا مشکوک هستند و فکر می‌کنند املاک را ارزان‌تر می‌توانند اجاره کنند، بنابراین جنبش



زنان زیادی در حال ظهور در نقش رهبری سازماندهی کارگران هستند. تعداد زیادی از زنان جوان تر تغییراتی را که جرمی کوربین برای آنها در حزب کارگر می‌جنگید، می‌پذیرند

کل معنا و خلاقیت در زندگی مردم وجود دارد. شما می‌توانید فرهنگ را در کریسمس ببینید. همراه با تمام چرندیات فرهنگی، هنوز مردمی هستند که کارت کریسمس را خودشان طراحی می‌کنند، مهمانی‌های جذاب برگزار می‌کنند، لباس‌های فوق‌العاده می‌دوزند و به کودکان خود هدیه می‌دهند و بازی‌ها را طراحی می‌کنند. خلاقیت فرهنگی عظیمی به‌رغم چرندیات و اغلب برخلاف چرندیات و کمی با حفظ فاصله (به دلیل گران بودن) از همه چرندیات فرهنگی وجود دارد.

افراد زنده‌اند، اما آنها فقط زنده نیستند. آنها به طور وسیعی خلاق هم هستند. این است معنای جمله «فرهنگ، عادی است». افراد عادی، خلاقند و اجتماعی نیز هستند. بنابراین آنها همواره در حال خلق معانی مشترک و شکل‌های فرهنگی مشترک هستند. سیاست ما و نیز سازمان‌هایی مانند حزب کارگر و جنبش مومنتوم باید هرچه بیشتر بر اساس بازشناسی فرهنگ خلاق بنا شود.

ما پیرامون مسائلی که فعالان سیاست جدید باید انجام دهند، صحبت کردیم. در اینجا چه چیز در اولویت است؟

من فکر نمی‌کنم اینها بدیل یکدیگر باشند. یک اصل مهم در سازماندهی وجود دارد. اگر شما با سیاستی آغاز کنید که در آن تغییر از طریق مردمی سازمان یافته، آگاه و هشیار، با اعتماد به نفس و خودگردان اتفاق می‌افتد، سپس همه چیز شکل می‌گیرد، این به نحوه کار شما در حزب کارگر شکل می‌بخشد، بنابراین دیگر نیازی نیست که کار کنید تا صرفاً بیانی‌هایی را صادر و رای بیاورید. در حقیقت شما کار می‌کنید تا مردم را سازماندهی کنید تا جایی که حزب کارگر یک قطب سازمان یافته در جامعه شود تا تغییرات بیشتری بیافریند و انسجام بیشتری بین مردم در حوزه‌های مسکن، نیازمندی‌های جامعه و همچنین در محل کار ایجاد کند. این به نوبه خود، جامعه را تغییر می‌دهد، زیرا فرهنگی برای طلب‌تر را ایجاد می‌کند.

بنابراین ایده اصلی این است چیزی که ما در حال حاضر به دنبال آن هستیم، این فلسفه مشترک است که شما در کتاب‌تان از آن صحبت کرده‌اید (از دموکراسی، از مشارکت). آیا به نظر شما، تنها به کارگیری آن در هر حوزه سازماندهی که در آن کار می‌کنید، کافی است؟

بله، سیاست خودتان را پیرامون این موضوع برپا کنید. به قابلیت‌های خود و دیگران اطمینان داشته باشید و با همکاری با یکدیگر کار کنید تا جامعه را تغییر دهید.

بنابراین درک یا حساسیتی فمینیستی در جنبش مومنتوم جاری است. البته هنوز نمی‌توانم بگویم مسلط است، اما شخصی مانند لارا پارکر (موسس سراسری جدید مومنتوم)، این سیاست را تسهیل خواهد کرد. سیاست ریاضت اقتصادی بر زنان تأثیر بدی دارد. به شیوه‌های مختلف جنبش‌های جدید زنان برانگیخته است. این جنبش ممکن است تجزیه شده باشد، اما از زمینه‌های مجزا برآمده است.

در باره شیوه رهبری زنان در جنبش مومنتوم و حزب کارگر چه نظری دارید؟

مطمئن نیستم با این نوع رهبری زیاد آشنا باشم. مثال‌های زیادی وجود دارد که زنان در آنها سازماندهی می‌شوند. امثال اعتصاب پیکچرهاوس (Picturehouse) عمدتاً زن بوده‌اند و بسیاری از کارگران شرکت مک دونالد (McDonalds) زن هستند. زنان نه تنها به دنبال گرفتن این موقعیت‌ها هستند بلکه آنان موقعیت‌های حاشیه‌ای، وابسته و تحت استثمار را رد می‌کنند.

زنان زیادی در حال ظهور در نقش رهبری سازماندهی کارگران هستند. تعداد زیادی از زنان جوان تر تغییراتی را که جرمی کوربین برای آنها در حزب کارگر می‌جنگید، می‌پذیرند. آنها از او دفاع و هم‌اکنون نقش مهمی را در کابینه سایه ایفا می‌کنند. زنانی مانند ربه کالانگ، بیلی، داون باتلر، آنجلا راینر. من به شدت تحت تأثیر تعداد زنانی که با علاقه شروع می‌کنند و نقش‌های مرکزی به دست می‌آورند، قرار می‌گیرم.

شما در کتاب راجع به شکل‌های افقی و دموکراتیک سازماندهی و اینکه جرمی کوربین یک رهبر معمولی نیست، صحبت می‌کنید. آیا مهم است که از انواع رهبران جدید تجلیل و سعی کنیم آنها را گسترش دهیم؟ یا این موضوع به شکل ارگانیک اتفاق می‌افتد؟

من فکر می‌کنم ضروری است که از رهبران جنبش‌ها تقدیر کنیم؛ رهبرانی که نیاز گروه‌های مختلف مردم را پشتیبانی، بازنمایی و مفصل‌بندی کردند و به توانمندسازی مردم یاری رساندند. رهبرانی که ریشه در مردم دارند، نه در خارج از آن. شما در باره فرهنگ عادی در کتاب خود صحبت کرده‌اید...

بله. ریموند ویلیامز می‌گوید «فرهنگ، عادی است». او به این حقیقت اشاره می‌کند که مسلماً «فرهنگ والا» وجود دارد، همچنان که هست - موسیقی کلاسیک، ادبیات، تئاتر - فرهنگی که به طرز آگاهانه به عنوان فرهنگ خلق شد. اما

مروری بر فیلم «سوی دیگر امید»

تصاویر مهاجرت

کیوان مهتدی



منتقد فیلم

مهاجرت در سایه جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای از جمله مسائل حال حاضر بشر است. این سوژه دستمایه برخی فیلمسازان و مستندسازان قرار گرفته تا به بررسی زندگی مهاجران بپردازند. جامعه ما در چند دهه گذشته پدیده مهاجرت را از هر دو سوی آن تجربه کرده است. از یک سو، مهاجران افغان در ساخت این جامعه نقش موثری داشتند؛ هر چند موانع فرهنگی و سیاسی متعددی تلاش کردند (و می‌کنند) که از ادغام آنها در جامعه ما جلوگیری کنند و از سوی دیگر ما با چند موج مهاجرت از ایران به سایر نقاط دنیا مواجه بوده‌ایم و نسل‌های پیاپی به واسطه مهاجرت چندپاره شده‌اند. اکثر ما در زندگی روزمره خود تجربه‌هایی از هر دو سر این طیف داریم: در محیط کار، اجتماعات محلی، یا دعوای حقوقی شاهد تبعیض مضاعف نسبت به مهاجران هستیم و از طرف دیگر، بخشی از اعضای خانواده، دوستان، همکاران و چه بسا خودمان به دنبال مهاجرت به جایی دیگر هستیم و خود را برای مسائل مشابهی آماده می‌کنیم. این کشمکش‌ها کجا بازتاب می‌یابند و این تجارب از چه طریقی منتقل می‌شوند؟ تصور ما از مهاجرت و درک ما از جامعه مهاجرپذیر چطور شکل می‌گیرد؟

گذشته از رسانه‌ها که اغلب تصویری مغرضانه با اهداف مشخص سیاسی به ما ارائه می‌دهند، سینما یکی از مهمترین زمینه‌هایی است که می‌تواند محملی برای انتقال این تجربه و درکی فراگیر نسبت به این پدیده اجتماعی و سیاسی باشد. در واقع، پرده سینما عرصه نبردی است میان بازنمایی‌های گوناگون که هر کدام ادعایی بر واقعیت‌های مهاجرت دارد. نیروهای اجتماعی متفاوت، تصاویر متفاوتی از این پدیده ظاهراً واحد ارائه می‌دهند، تا جایی که گاه ممکن است فصل مشترک آنها به «اشتراک لفظی» محدود شود. اما کدام یک تصویر حقیقی است و کدام یک جعل واقعیت؟

برای درک بهتر این جنگ میان تصاویر می‌توانیم نمونه‌های متنوعی را بررسی کنیم. مثلاً فیلم «لاتاری» همانطور که از عنوانش پیداست، اشتیاق بخشی از جامعه ما به مهاجرت را هدف قرار می‌دهد؛ زوج جوانی که هر دو شاغل هستند و امیدوارند در لاتاری سالانه اقامت در آمریکا بخت به آنها روی خوش نشان دهد. اما سهم واقعی آنها از مهاجرت به خودکشی یکی در دوی و خونخواهی دیگری منجر می‌شود. در این فیلم، مهاجرت در شبکه‌ای از انتخاب‌های فردی اشتباه نمایش داده می‌شود که میوه

۸

سوی دیگر امید

- کارگردان: آکی کوریسماسکی
- بازیگران: ساکاری کوسمانن، کاتی اوتینن، ویله ویرتانن و...
- محصول: ۲۰۱۷

آن چیزی کمتر از یک فاجعه با ابعاد اجتماعی و سیاسی نیست. اگر پدر دستفروش این اندازه بی‌اراده نبود، اگر پدر دیگری همراهی بیشتری می‌کرد و از همه مهمتر، اگر این زوج سودای کاذب مهاجرت را در سر نمی‌پروراندند، چنین سرنوشت شومی برایشان رقم نمی‌خورد. چنین تصویری از مهاجرت عملاً خاستگاه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مهاجرت را حذف و انتخاب‌های فردی را به جای آن می‌نشانند.

نمونه دیگر مستند «آتش در دریا» ساخته ۲۰۱۶ جان فرانچسکو رزی است. این فیلم کمپ لاپدوسا در جزیره سیسیلی را نشان می‌دهد که یکی از مقاصد اصلی پناهجویان در دو دهه گذشته بوده است. آتش در دریا نیز هیچ اشاره‌ای به خاستگاه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مهاجرت نمی‌کند. اما برخلاف فیلم اول (لاتاری) تلاش نمی‌کند دلایل فردی برای آن برتراشد. رزی اهمیت تاریخی موج مهاجرت چند سال گذشته به اروپا را می‌داند. همان پدیده‌ای که بخشی از رسانه‌های اروپایی تلاش کرده‌اند آن را در قالب یک «بحران» به تصویر بکشند و بخش دیگر آن را به زیاده‌خواهی اقتصادی جونا کشور‌های توسعه‌نیافته نسبت می‌دهند و عبارت عجیب «پناهانده اقتصادی» را برای توضیح آن جعل کرده‌اند. در برابر چنین رویه‌هایی، دوربین رزی به بی‌طرف‌ترین و عینی‌ترین شکل ممکن مسیر پناهجویان و زندگی دو گانه پناهجویان و بومیان سیسیلی را ثبت می‌کند. این دو جهان کاملاً از هم منفک هستند و هیچ همدلی میان آن دو شکل نمی‌گیرد. فیلم به شکل هوشمندانه‌ای از خلق تصاویر احساسی و تاثیرگذار پرهیز می‌کند تا مخاطب نیز خواه ناخواه در کنار اروپاییانی قرار گیرد که از برقراری ساده‌ترین دوالوگ با پناهجویان ناتوان هستند. در اینجا مهاجرت در قالب یک مسئولیت جمعی و بین‌المللی ترسیم می‌شود و مخاطب از قضاوت درباره افراد هر دو جامعه منع می‌گردد. در مقابل، نقش دولت‌ها و تصمیم‌های کلان در حذف یا ادغام مهاجران به خوبی به تصویر کشیده می‌شود (می‌دانیم که تا سال‌ها اتحادیه اروپا از کمک به پناهجویانی که در آب در حال غرق شدن بودند امتناع می‌کرد زیرا با این کار ممکن بود تعداد بیشتری تشویق به انتخاب این شکل از مهاجرت شوند).

آخرین ساخته آکی کوریسماسکی فیلمساز فنلاندی نمونه دیگری از به تصویر کشیدن مهاجرت است که رویکرد متفاوتی



درس‌های پناهنده

را دنبال می‌کند. شخصیت اصلی فیلم «سوی دیگر امید»، خالد یک پناهجوی سوری است که پیش از قدم گذاشتن به فنلاند، کشورهای متعددی را پشت سر گذاشته است. کارگردان به سیاق فیلم «آتش در دریا»، هیچ فضایی برای قضاوت درباره انتخاب خالد به مخاطب نمی‌دهد و مهاجرت را در حکم یک حق برای خالد محفوظ می‌داند.

به موازات مسیر پرفراز و نشیبی که خالد برای درخواست پناهندگی طی می‌کند، ما شاهد یک کوچ دیگر هستیم. ویکستروم، مرد سالمند فنلاندی که آشکارا زندگی به دور از هیاهو و بی‌ثباتی را تجربه کرده، همان ابتدای فیلم همسر و زندگی خود را ترک می‌کند تا به دنبال رویایش، یعنی راه انداختن یک رستوران برود. به رغم خاستگاه‌ها و شرایط متفاوت، مهاجرت این دو شخصیت سوری و فنلاندی با یکدیگر همپوشانی دارند. برای نمونه، صحنه پر تنش که ویکستروم با قمار کردن تمام دارایی‌اش می‌خواهد به رویای خود برسد، تداعی گر قمار است که خالد برای عبور از دریای مدیترانه با زندگی خویش کرده است. به این اعتبار، فیلم مرزهای هویتی میان دو شخصیت را بیش از پیش محو می‌سازد (برعکس فیلم لاتاری که تکیه گاه روایت خود را اصالت بخشیدن به هویت ایرانی قرار داده بود و امنیت ملی را در گرو «غیرت ملی» می‌دانست).

نقطه عطف دیگر «سوی دیگر امید» زمانی است که دادگاه شرایط جلب را به قدر کافی ناامن تشخیص نمی‌دهد و درخواست پناهندگی خالد را رد می‌کند. این حکم با واقعیت سوریه جنگ‌زده و اودیسسه‌ای که خالد تا این لحظه طی کرده در تضاد کامل قرار می‌گیرد. همزمان با صدور این حکم، ما شاهد صحنه‌هایی از بمباران حلب هستیم. به این ترتیب «سوی دیگر امید» برخلاف رزی، ارجاع ظریفی به خاستگاه این موج پناهجویان می‌دهد تا رابطه پویاتری با زندگی خالد برقرار گردد.

اما صبح روزی که بناس به ترکیه و از آنجا به مرز سوریه استرداد شود، خالد به کمک یکی از کارمندان محلی کمپ پناهجویان فرار می‌کند. به این ترتیب، همدلی مردمی رودر روی سیاست‌های دولتی و شانه به شانه خالد قرار می‌گیرد. این تقابل با آشنایی خالد و ویکستروم به اوج می‌رسد: ویکستروم در رستورانش به خالد کار می‌دهد، او را در انباری خانه‌اش مخفی می‌کند، به او کمک می‌کند

تا خواهرش را به فنلاند بیاورد و در نهایت برایش کارت شناسایی جعلی تهیه می‌کند. ویکستروم، خالد و سایر شخصیت‌های فیلم، کلیشه‌های غالب درباره مهاجرت را درهم می‌شکنند، هر کدام از آنها به نحوی در خانه و جامعه احساس بیگانگی می‌کند و حاضر نیست به درست و نادرست‌های دیکته شده گوش دهد.

اما خوش‌بینی کاذبی است اگر واقعیت را به این افراد شریف و ساده تقلیل دهیم. در سراسر فیلم، دوشادوش این افراد، کینه‌توزانی نیز بر سر راه خالد ظاهر می‌شوند که به صرف نفرت از دیگری می‌خواهند به او آسیب برسانند. در یکی از این درگیری‌ها که نژادپرستان قصد آتش زدن خالد را دارند، کارتن خواب‌ها به کمک او می‌شتابند. در واقع، جامعه فنلاند نیز همچون سوریه جنگ‌زده دوباره است و ترمیم یکی بدون پرداختن به دیگری ناممکن به نظر می‌رسد. همبستگی سرنوشت خالد و ویکستروم به معنای پایان نژادپرستی یا جنگ نیست، اما اولین قدم برای خروج از این بن‌بستی است که هر دو جامعه گرفتار آن هستند.

مهاجرت در این فیلم محل تقابل نیروهاست؛ تقابل میان شهروند و پناهجو، میان سیاست‌های دولتی و خواست عمومی، میان همدلی و نفرت از دیگری. هنوز هیچ‌یک بر دیگری چیره نشده و آینده آن بستگی به نقشی دارد که هر کدام از ما در این زمینه ایفا می‌کنیم. در تقابل با فیلم اول که آن روی سکه مهاجرت را فاجعه‌ای محتوم تصویر می‌کرد، سوی دیگر امید پیوندهای جدیدی نهفته است.

به این ترتیب سینما دست کم سه سنخ تصویر متمایز از پدیده واحد مهاجرت در دو سال گذشته ارائه داده است. در مورد اول با تصویرسازی ایدئولوژیک مواجه هستیم که تلاش می‌کند تمام ریشه‌های اجتماعی و سیاسی مهاجرت را در گلدان تصمیمات فردی بگنجانند و عملاً مهاجرت را به عنوان حق طبیعی هر انسانی زیر سوال ببرد. در فیلم دوم، شاهد ثبت وسواسی یک برهه از زندگی پناهجویان هستیم که به رغم اهمیت تاریخی آن، در عمل هیچ سویه‌رایی بخشی در قبال آن نمی‌گنجد و سرانجام در آخرین فیلم، شاهد رابطه‌ای دوسویه و آرگانیک میان پناهجو و میزبان بودیم که در ادامه تضاد میان این دو را تدریجاً مناسبات جامعه میزبان و مهمان دنبال می‌کند؛ نوعی همبستگی نوین میان تمام افرادی که به دور از شعارهای همیشگی می‌خواهند جهان برای همگان قابل زیستن باشد.

مهاجرت و تقابل نیروها

مهاجرت در فیلم «سوی دیگر امید» محل تقابل نیروهاست؛ تقابل میان شهروند و پناهجو، میان سیاست‌های دولتی و خواست عمومی، میان همدلی و نفرت از دیگری. هنوز هیچ‌یک بر دیگری چیره نشده و آینده آن بستگی به نقشی دارد که هر کدام از ما در این زمینه ایفا می‌کنیم

مروری بر فیلم «پایان خوش»
آخرین ساخته میثائل هانکه

زوال خانوادہ در سایہ

علی محمدی



روزنامه نگار

«پایان خوش» آخرین ساخته میثائل هانکه متکی به نبوغ سازنده آن است و به مانند بیشتر فیلم‌های او، ما با زوال خانواده بورژوازی و اعمال خشونت از طریق رسانه روبه‌رو هستیم. اینکه چگونه بورژوازی پوسته عاطفی مهرآمیز روابط خانوادگی را از هم دریده و افراد در این نظام به فروپاشی رسیده‌اند.

داستان فیلم «پایان خوش» در مورد خانواده ثروتمندی است که صاحب یک شرکت ساخت‌وساز هستند که توسط پدر سالخورده خانواده تاسیس شده و امروز شرکت توسط دختر خانواده اداره می‌شود. از طرف دیگر «ایوی» نوه خانواده که از رفتار انسان‌های اطرافش روز به روز بیشتر سرخورده می‌شود، مادر خود را مسموم می‌کند و پیش پدر خود که از مادرش جدا شده، باز می‌گردد. پس از آن، شاهد از بین رفتن روابط خانوادگی و نیست شدن افراد در هسته مرکزی خانواده هستیم. فیلم برش‌هایی از زندگی این خانواده را روایت می‌کند. به عنوان نمونه پس از دیدار ایوی با مادرش در بیمارستان، در صحنه دیگر متوجه مرگ مادر می‌شویم و یا به یکباره ایوی را در تخت بیمارستان بعد از خودکشی مشاهده می‌کنیم. روایت در این نوع سینما، یعنی سینمای مدرن، به طور غالب از حرکت در مسیر سینمای کلاسیک و تفسیرکننده پرهیز و خرده پیرنگ‌هایی را در جهت پیچیدگی درونی، یعنی ساختار ذهنی و عینی روایت می‌کند. مسیر فیلم در همان ابتدا با یک صحنه عجیب عوض می‌شود، دختر نوجوان فیلم، مادر خود را مسموم می‌کند. اما پس از آن شاهد روایت تکه تکه‌ای از زندگی این خانواده هستیم. در واقع هانکه برش‌هایی از زوال انسان و خانواده را در درام سیاه خود که برخلاف نام طعنه‌آمیزش تلخ است، به نمایش می‌گذارد. اما این مهم در ابتدای فیلم از طریق رسانه بازنمایی شده است. در جامعه معاصر که سینمای آن و سرخط خبرهای روزش هر دو خشونت را تبلیغ می‌کنند و به دنبال فریب مخاطبان خود از طریق لذت بصری به وسیله خون و کشتار هستند، هانکه به نقد این جریان مسلط فیلمسازی می‌رود تا این لذت بصری را با چالش جدی مواجه کند. به گفته خود هانکه، رسانه به مانند فیلتری بین فرد و دنیایی که او را احاطه کرده قرار گرفته و به این ترتیب نمی‌گذارد در کی صحیح از واقعیت و آدم‌های شی‌واره صورت گیرد و هر تصویری، حتی تصویر خیالی نیز ما را با یک بازنمایی از واقعیت مواجه می‌کند. به مانند سکانس پایانی فیلم دیگرش به نام «بازی‌های خنده‌دار» که یکی از شخصیت شکنجه‌گر فیلم می‌گوید: «قصه واقعیه‌ها؛ فقط اینکه داری

۸

پایان خوش

- کارگردان: میثائل هانکه
- بازیگران: توبی جونز، ایزابل هاپرت، متیو کاسوویتز
- سال ساخت: ۲۰۱۷

اون رو تو فیلم می‌بینی». این دیالوگ نشان‌دهنده این است که به اعتقاد هانکه چه به امر واقع پرداخته شود و چه یک قصه، به هر حال، با نوعی بازنمایی مواجه هستیم. بنابراین شروع فیلم علاوه بر تنهایی ایوی یا انسان مدرن با یک بازنمایی از واقعیت ما رو مواجه می‌کند، این بازنمایی چنان تلخ است که دختر نوجوان لحظه کشتن موش آزمایشگاهی و مسموم کردن مادر را با دوربین خود ضبط می‌کند. در ادامه نیز ویرانی خانواده را به صورت استعاری با فروپاشی قسمتی از پروژه جدید خانواده از طریق دوربین شرکت که صدای اخبار تلویزیون روی آن است، مشاهده می‌کنیم. هانکه با این نگاه کنترل‌کننده رسانه، ما را وارد جهان خود می‌کند؛ چراکه وی اعتقاد دارد رسانه سرد است، بنابراین با سرمای رسانه وارد سرمای خانواده ویران شده بورژوازی می‌شویم.

در این فیلم، هانکه شخصیت‌ها و مفاهیم فیلم‌های قبلی خود را تکرار می‌کند. شخصیت ایوی به مانند شخصیت نوجوان فیلم «ویدیو بنی» دست به قتل می‌زند و لحظه مرگ را با دوربین به ثبت می‌رساند. پدر خانواده روابط پنهانی و خارج از عرف دارد که ما را به یاد فیلم «معلم پیانو» می‌اندازد. زوال خانواده یادآور فیلم «قاره هفتم» و فیلم «عشق» است. پدر سالخورده به مانند فیلم «عشق» زن خود را خفه کرده و «پایان خوش» به مانند فیلم «بازی‌های مسخره» برخلاف جریان اصلی فیلمسازی هالیوود و یا به اصطلاح جهانی‌سازی است.

فرهنگ بصری نه تنها بخشی از زندگی روزمره، بلکه تمامیت زندگی روزمره ما را تشکیل داده است. فیلم‌ها دچار ذائقه آمریکایی شده‌اند و هانکه فیلم‌هایش را برخلاف جریان اصلی سینما می‌سازد؛ چراکه یکی از ابزار جهانی‌سازی، سینما است. ادغام بازار جهانی در زمینه تجارت و سرمایه‌گذاری مستقیم و جابه‌جایی و انتقال سرمایه، نیروی کار و فرهنگ در چارچوب سرمایه‌داری و بازار آزاد، منجر به سرافروزدن جهان در برابر ابر قدرت‌های جهان شده است. انسان در این نوع سینما به مثابه سوژه‌ای شکل می‌گیرد که بدون تامل نقشش را در نظام روابط تولیدی می‌پذیرد. آدرنو و ماکس هورکهایمر در کتاب «دیالکتیک روشننگری» در نقد صنعت فرهنگ می‌نویسند به محض آنکه فیلم شروع می‌شود، به طور کامل روشن است که چگونه پایان خواهد یافت و چه کسی برنده و مجازات یا فراموش خواهد شد. اگر نگاهی به فیلم «بازی‌های خنده‌دار» بیندازیم، متوجه این موضوع خواهیم شد. لحظه‌ای که مادر خانواده یکی از دو قاتل

بازنمایی رسانه

او می‌گوید: «اون روز داشتم به حیاط نگاه می‌کردم و اتفاقی دیدم که چطور به پرند شکاری به پرند کوچولو رو تیکه‌تیکه کرد و تو هوا گرفت و تکونش داد و بعد با پنجه‌هاش تیکه‌تیکه‌اش کرد. پرهاش رو هوا بود و بعد هم افتاد. انگار داشت برف می‌مو. بعدش به ماشین رد شد و پرند شکاری پرواز کرد و رفت. پرهاش را بذاریم کنار تقریباً هیچی از اون پرند باقی نموند. حداقل من از اینجا اینطوری می‌دیدم. در واقع اگر همچین چیزی تو تلویزیون ببینی احساس می‌کنی که طبیعیه، طبیعت این جوری دیگه، ولی دیدنش تو واقعیت دستات رو به ریشه میاره.» صحبت پیرمرد فیلم، گویی صحبت هانکه در سن ۷۶ سالگی است. فیلم پر از نگاه‌های سرد و قاب‌های خالی و نماهای بلند است که به تماشاگران فیلم خود تاکید می‌کند اسم فیلم یک عبارت طعنه‌آمیز برای کاوش در زندگی بی‌روح خانواده‌ای است که گویی سال‌هاست با یکدیگر ارتباطی ندارند. پدر ایوی دوباره ازدواج کرده و صاحب فرزند شده، اما با این حال باز دیگری ارتباط پنهانی از طریق فضای مجازی دارد. ایوی با دسترسی به لپ‌تاپ پدرش پیام‌های او را می‌خواند و بیشتر سرخورده می‌شود. تماشای «پایان خوش» هانکه هنگام به نمایش گذاشتن اینکه چگونه رسانه عصر مدرن به بدتر شدن انزوای انسان‌ها در دنیای تنهایی‌شان دامن زده، خیره‌کننده است.

از طرف دیگر فیلمساز اشاره‌هایی به مهاجران و فاصله طبقاتی دارد. پیر، پسر «آن» دختر خانواده نیز با مادرش روابط خوبی ندارد و گویی او نیز به دلیل سقوط یک کارگر مهاجر در پروژه ساختمانی شرکت احساس گناه می‌کند. پدربزرگ خانواده چند بار دست به خودکشی می‌زند که هر بار ناموفق است. هانکه شخصیت فیلم خود را عذاب می‌دهد؛ چراکه هیچ پایانی تلخ‌تر از این برای شخصیت مرد سالخورده تصور نمی‌شود. زیرا هر بار دست به خودکشی ناموفقی می‌زند مجبور است در کنار آدم‌های اطرافش که هیچ ارتباطی با آنها ندارد، زندگی کند. در آخر، ایوی او را تالاب دریا می‌برد تا خودکشی کند، باز پسر و دخترش از راه می‌رسند و مانع خودکشی پدر می‌شوند. اما کنش ایوی قلب را به درد می‌آورد. او باز گوشه‌ای همراه خود را روشن می‌کند و از غرق شدن پدربزرگش فیلم می‌گیرد. در آخر به مانند ابتدای فیلم، مجدد با بازنمایی از طریق رسانه مواجه هستیم. پایانی تلخ و هشداردهنده که به ما گوشزد می‌کند بازنمایی خشونت از طریق رسانه چه از طریق اخبار روزمره و چه به وسیله سینمای هالیوود، قلب‌ها را سرد، نگاه‌ها را بی‌روح و روابط انسانی را منجمد می‌کند.

جانی را به قتل می‌رساند، یکی از شکنجه‌گران فیلم، کنترل تلویزیون را برمی‌دارد به سمت ما می‌گیرد و صحنه فیلم را به عقب بازمی‌گرداند تا دوست شکنجه‌گر خود را زنده کند. در ادامه هر دو به شکنجه‌گری خود ادامه می‌دهند. اما دلیل این کار چیست؟ هانکه می‌خواهد مخاطبان خود را آزار دهد و بگوید هنگامی که در سالن سینما نشست‌اید و از خون‌هایی که ریخته می‌شود و از سینمای وحشت لذت می‌برید، با یک بازنمایی روبه‌رو هستید. هانکه خشونت سینما هالیوود را عریان در مقابل مخاطب می‌گذارد تا از طریق آن صنعت فرهنگ را به نقد بکشاند. محصولاتی که به نوبه خود تماشاگر منفعل و خودکار شده مخصوص خویش را قالب می‌زنند.

مکتب انتقادی با بر گرفتن مفاهیم مارکسیستی نظیر شی‌وارگی، چیزانگاری و بیگانگی، اصطلاح جدید «صنعت فرهنگ» را وضع کردند که نشانگر دستگاه صنعتی‌ای باشد که هم فرهنگ عامه‌پسند را تولید و تعدیل می‌کند و هم ضرورت بازار را بستر آن می‌سازد. آنها به جای واژه فرهنگ توده از اصطلاح صنعت استفاده کردند تا آن را از فرهنگی که به طور خودجوش از میان توده‌ها ظهور می‌کند، مجزا کنند. صنعت فرهنگ آنگونه که در جهان کالاشدگی و ارزش تبادل به چشم می‌خورد، آنچه را مخاطب مورد هدف خود می‌داند به ابژه بدل می‌سازد.

اخبار تلویزیون شرح فاجعه و خشونت و رنجی است که فیلم‌های داستانی برای از بین بردن معنای واقعیت، بعدی تماشایی به آنها می‌دهند. رسانه‌ها در مسئولیت تبدیل خشونت به امری روزمره سهم دارند. از این‌رو، همانگونه که «بنی» در فیلم «ویدئو بنی» (ساخته میشل هانکه) با والدینش ارتباطی ندارد جز رهگذر تصویری که فیلمبرداری کرده است، «ایوی» نیز با مادر خود از طریق رسانه ارتباط دارد و این ارتباط قلب تماشاگر را به درد می‌آورد. عفونت احساسات ایوی از طریق رسانه نمایان می‌شود و احساس گناهش را در واقعیت فیلم می‌بینید. در جایی که پدر او را از مدرسه می‌آورد و یا مادر خود را در تخت بیمارستان می‌بیند، زیر گریه می‌زند. همچنین در صحنه تماشایی دیدارش با پدربزرگ خانواده که او را درست یادش نیست، نیز به این مساله اشاره می‌کند. ایوی به پدربزرگ خود می‌گوید به وسیله دارو دوست خود را مسموم کرده و احساس گناه می‌کند. اما پدربزرگ از خفه کردن زن خود احساس اندوهی ندارد. با این حال در این سکانس، پدربزرگ دیالوگ تأثیرگذاری می‌گوید که بر بازنمایی رسانه از زبان دوربین هانکه تاکید می‌کند.

سینما، ابزار جهانی‌سازی

فرهنگ بصری نه تنها بخشی از زندگی روزمره، بلکه تمامیت زندگی روزمره ما را تشکیل داده است. فیلم‌ها دچار دانقه آمریکایی شده‌اند و هانکه فیلم‌هایش را بر خلاف جریان اصلی سینما می‌سازد؛ چراکه یکی از ابزار جهانی‌سازی، سینما است.

زیر پوست جامعه طبقاتی

نگاهی به فیلم «فراری»

محمد صدراغوری



روزنامه نگار

۸

فراری

- کارگردان: علیرضا داوودنژاد
- نویسنده: کامبوزیا پرتوی
- تهیه کننده: جهانگیر کوثری
- بازیگران: محسن تنابنده، ترلان پروانه، سیامک صفری، سیما تیرانداز، رضا کیانیان، محمد رضا داوودنژاد، رضا داوودنژاد
- سال ساخت: ۱۳۹۴

علیرضا داوودنژاد در فیلم فراری، بار دیگر به سراغ معضل جوانان رفته است و بابر جسته کردن تضادهای اقتصادی، مسائل و معضلات مهم اجتماع همچون تقابل زندگی تجمل گرایانه با فقر، بالای شهر و پایین شهر، قشر نوکیسه و قشر زحمتکش و ... را هدف قرار می دهد. فراری، داستان دختر نوجوانی را روایت می کند که برای دستیابی به رویاهایش از دیار خود فراری می شود و به تهران می آید.

فیلم «فراری» درباره دختری است که از شهرستان به تهران می آید و تلاش می کند تا با خودروی فراری ۸ میلیاردی، عکس یادگاری بگیرد و در این میان در گیر ماجراهایی می شود. این فیلم در سی و پنجمین جشنواره فیلم فجر در سال ۱۳۹۵ سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد (محسن تنابنده)، سیمرغ بلورین ویژه هیات داوران، سیمرغ بلورین بهترین فیلمنامه (کامبوزیا پرتوی) و سیمرغ بلورین بهترین صدابرداری (پرویز آبنار) را به دست آورد.

گلنار که خودش از دل یک ناهنجاری اجتماعی بیرون آمده، در جستجوی یک فراری با راننده ای همسفر می شود و شهر را بالا و پایین و مخاطب را در این مسیر با خود همراه می کند. داستان در تمام زمان فیلم، روایت گونه و روان پیش می رود اما موقعیت ها دائما تغییر می کنند و با ورود شخصیت های فرعی همچون زن مسافر (سیما تیرانداز) فرازونشیب هایی نسبی به درام می بخشد. آنچه در فیلمنامه به آن توجه شده جامعه ای بیمار است که هر روز گستره آن شیوع بیشتری پیدا می کند و مصائب آن طیف وسیع تری را مبتلا می سازد. فیلم در راستای نقد شکاف طبقاتی موجود در جامعه، قصد پیام رسانی دارد و موفق می شود در زیر لایه تصاویر، نقد مورد نظر خود را بیان کند. در عین حال «فراری» دغدغه های جوان دهه هفتادی را به خوبی نشان می دهد. اینکه به وسعت اقیانوس به مسائل

مختلف علاقه دارند ولی عمق آنها در بسیاری از مسائل به اندازه یک بند انگشت است. جوانانی که عکس سلفی انداختن ارضای شان می کند. از این منظر، فراری مبین رابطه تنگاتنگ میان فضای مجازی و بحران هویت اجتماعی و در عین حال، نمایشگر نمودهای تلخی است که به واسطه نبود حداقلی از فرهیختگی در میان اقشاری از جوانان، رنگی دگر به خود می گیرد. در فیلم این نمود با دلپختگی دختری که در شمال کشور زندگی می کند تبلور می یابد که نماد مواجهه همسن و سالان خود با فضای مصرف زده و نمایشی قشرهای بالای اجتماعی در فضای مجازی است که در مقابل آن به راحتی خود را باخته و سر در گم به سمت سراب سرنوشت خویش قدم می گذارند. فیلم نمایش دهنده نسلی منززل، مردد، مضطرب و وامانده است که پیشاپیش در میان موج تبلیغات سرمایه سالارانه و زندگی های مصرفی، بدون هیچ اعتماد به نفسی، قافیه را باخته اند. در «فراری»، گلنار نماینده نسلی است که همراهی با آقا زاده های عیاش و نمایش آن در فضای مجازی برایش هدف زندگی است. بر این اساس فراری، روایتگر دوران کنونی عصری مجازی است. چنانکه در فیلم شاگرد نمایشگاه اتومبیل پیشاپیش می داند که خیلی ها همچون گلنار برای عکس گرفتن با پورشه به نمایشگاه می آیند و همین مساله باعث می شود حتی با صاحب نمایشگاه که فردی مسن است، همراه شوند. از سوی دیگر فضای مجازی ای که گلنار دلبسته آن است او را به پایتخت می کشاند تا او هم از این نمایش سهمی داشته باشد. آن هم در رقابت خیال پندارانه و رویا پردازانه ای که حاضر است برای آن از جسم خود نیه مایه بگذارد تا به آن دست پیدا و احیاناً در صد بالاتری از فالوور و لایک را کسب کند. فیلم با وجود پرداختن به موضوعاتی همچون دختران فراری، تضادهای طبقاتی، شبکه های مجازی، سریال های ماهواره ای و خود فروشی زنان، بسیار ساده و گویا بدون هیچگونه بزرگنمایی فرم گرایانه سعی دارد به بیان مسائل زیر پوست شهر بپردازد و این موضوع علاوه بر دلنشین تر کردن اثر، قصه آن را برای مخاطب قابل هضم تر می کند. در عین حال، فیلم ادعایی ندارد و از ادا و اطوارهای روشنفکر مابانه این روزهای سینمای ایران هم به خوبی دوری می کند و در این دام نمی افتد. از طرف دیگر، فیلم در عین اینکه حرف هایش را به خوبی و رسامی زند، شعارهای خودنمایانه هم نمی دهد. «فراری» فیلمی قابل تامل است که در میان فیلم های عمدتاً تکراری و تقلید شده این روزها حرف های تازه ای را مطرح می کند. این فیلم با داستان یک خطی ای که دارد، می تواند بسیاری از معضلات، مشکلات، ضعف ها و کمبودهای جوانان را به تصویر بکشد. «فراری» دنبال گزاره گویی نبوده و اصل قصه برایش اهمیت بیشتری داشته و در یک کلام فیلمی اجتماعی و دغدغه مند است. بر این اساس، در فیلم نقد شبکه های اجتماعی و تأثیر آن روی جوانان و به طور کلی جامعه آنقدر درست و به جا به تصویر درآمده که می تواند به تلنگری مفید بر مخاطب منتهی شود.



هیچ شبی مثل امشب نیست

نگاهی به فیلم خرگوش



محمد صدراغروی



روزنامه‌نگار

می‌برد و در نهایت به موقعیتی می‌رسد که ناشی از تضادهای درونی شخصیت‌های فیلم در جهانی پست‌مدرن است؛ جهانی که در یک دور باطل بیهوده‌گی است. خرگوش فیلمی بکر و جسور است که در آن فیلمساز سعی می‌کند با تغییر نام قرص‌های روانگردان به قرص‌های تدبیر و امید، کنایه‌ای سیاسی بزند و درونمایه‌های سیاسی را برای مخاطبان به شیوه‌ای طنزآمیز به نمایش بگذارد. در عین حال با میزگردهای نمادگونه‌ای که آدم‌های فیلم بر گزار می‌کنند، به نقد اجتماعی می‌پردازد. خرگوش به نقد وابستگی به فضای مجازی، شیوع مواد مخدر، شادی‌های زودگذر، دروغ، دورویی و ضعف روابط اجتماعی می‌پردازد. فیلم از مردمانی سخن می‌گوید که ادعای روشنفکری دارند و درباره هر چیزی اظهار نظر می‌کنند، در حالی که اطلاعات‌شان نه در عمق بلکه در سطح است. در عین حال، زندگی یک معمار را در لایه‌ای از داستان خود دنبال می‌کند که نشانه کار او هر روز در مقابل دیدگان همه است، اما در بنا کردن و معماری زندگی کوچک خود مستاصل شده است. پزشکی را روایت می‌کند که می‌خواهد درمانی برای درد انسان‌ها پیدا کند اما از واقعیت وجودی خود فرار می‌کند و از عهده کوچکترین مشکلات زندگی‌اش نیز بر نمی‌آید. مسائلی همچون قضاوت، رانندگی و شرایط هنرمندان امروز و غیره، هر کدام در گفت‌وگوهای شخصیت‌های فیلم مطرح و مورد نقد قرار می‌گیرند. همچنین وجود تابلوهای لیخن‌ژکوند و جیغ در طراحی صحنه خانه و پوشیدن لباسی شبیه به فیلسوفان یونان و رنگ‌بندی‌های سیاه و سفید در یک گراند اکثر نماها به نقد فلسفی - اجتماعی خرگوش یاری می‌رسانند. خرگوش به زبان ساده یک اثر آزرده است؛ اثری که می‌خواهد وضعیت انسان مدرن را به چالش بکشد.

۸

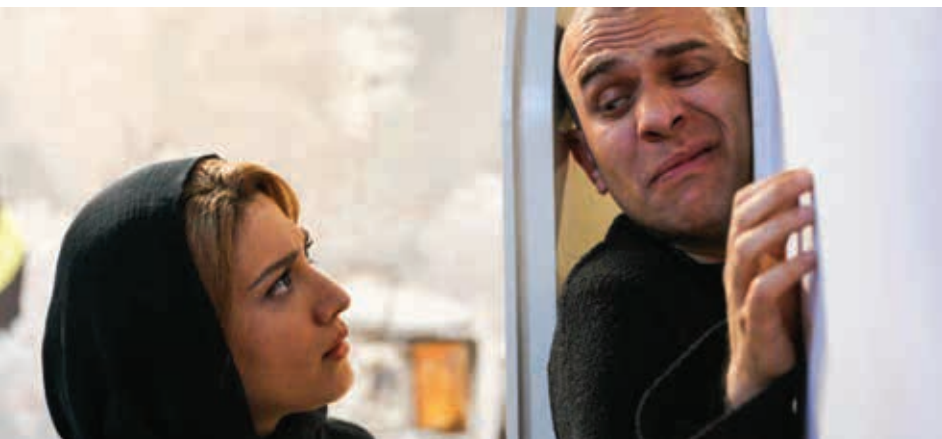
خرگوش

- کارگردان: مانی باغبانی
- نویسنده: مانی باغبانی
- بازیگران: مینا ساداتی، بابک حمیدیان، سیامک انصاری، جواد عزتی، پانته‌آ سیروس، همایون ارشادی، امید روحانی، ملیکا شریفی‌نیا، مانیا علیجانی
- سال ساخت: ۱۳۹۵

۱۱

خرگوش اولین فیلم مانی باغبانی در مقام کارگردان، روایتگر ماجرای سه دوست به نام‌های آرش (بابک حمیدیان)، بابک (سیامک انصاری) و بهنود (جواد عزتی) است که با مصرف قرص‌های روانگردان، شبی متفاوت را سپری می‌کنند. پدر آرش سرطان دارد و برای همین به خارج از کشور رفته است. دوستان او بابک و بهنود، برای اینکه او غم پدرش را فراموش کند و افسرده نشود قرص‌های شادی مصرف می‌کنند. در خلاصه داستان فیلم با تاثیر از ترانه معروف پاپ ایرانی آمده است، هیچ شبی مثل امشب نیست...

خرگوش که با انجام برخی اصلاحات مجوز نمایش دریافت کرد فیلمی فانتزی و دیالوگ‌محور است که در آن بیننده شاهد موقعیت‌هایی طنزگونه است. طنز فکر شده فیلم که در دیالوگ‌ها نهفته شده، بسیار قابل تامل‌تر از فیلم‌های کمدی سطحی است که سعی دارند با شوخی‌های سخیف مخاطب را به هر حربه‌ای که شده بخندانند. شوخی‌های فیلم خرگوش لایه‌های فلسفی دارد، بنابراین فراتر از چند شوخی لحظه‌ای است. از سوی دیگر میزانشن‌های فیلم خلاقانه و همسو با هدف کارگردان است و دکوپاژی تمیز و یکدست باعث شده تا فیلمبرداری کار به دل بنشیند. خرگوش از نظر فنی و بصری قوی عمل کرده و نماهای چشم‌نوازی را رقم زده است. بدون شک یکی از مهمترین دلایل شکل‌گیری تصاویر چشم‌نواز طراحی صحنه و لباس است که توانسته با تم فلسفی فیلم همسو باشد. فیلم در فرم و ساختار روایی خود واجد نوعی شادابی و رنگ‌آمیزی و قاب‌بندی‌های هنری و زیبایی‌شناسانه است. خرگوش یکی از متفاوت‌ترین کمدی‌های سینمای ایران چه از لحاظ فرم و چه از حیث مضمون و پیرنگ است. بر این اساس، رویکرد و پرداخت آن در سینمای ایران، نوگرایانه است و تعلیق‌ها و گره‌های کوتاه و پر تعداد فیلمنامه همراه با ریتم و تمپو سریع، بازنمایی از جهان پر سرعت امروز است. چنانکه بابک حمیدیان، در این فیلم شخصیت‌محور، توانسته است مخاطب را از طریق ذهن آرش وارد فضای سوررئالیستی فیلم کند و با اندیشه پر تلاطم و ناآرام او روبه‌رو سازد. نوعی پوچی که در تجربه فردی و جمعی شخصیت‌های دیگر قصه نیز قابل ردیابی است و مخاطب با همذات‌پنداری به آن می‌خندد. خرگوش قصه آدم‌هایی است که به لذت‌های لحظه‌ای و سطحی تن داده‌اند و بی‌خیالی را تنها راه گریز از فکر و خیال‌های آزاردهنده هر روزه و مصائب زندگی می‌دانند. رفتار و منش همه آنها بر ساخته از همین موقعیت است. خرگوش را می‌توان فیلم فضا و اتمسفر هم دانست، به این معنا که بیشتر بر فضاسازی موقعیت درونی و بیرونی شخصیت‌هایش و ترسیم اتمسفری که بر این کمدی فانتزی حاکم است تاکید دارد. همچنین خرگوش را می‌توان فیلمی کمدی در بستری فانتزی دانست زیرا از همه اشکال کمدی بهره



کتاب‌های ماه

V

متفکران کلاسیک رفاه

- نویسنده: ویک جورج
- مترجم: دکتر کرم حبیب‌پور گتایی
- نشر: دانشگاه خوارزمی
- قیمت: ۲۵ هزار تومان
- تعداد صفحات: ۴۰۲ صفحه



V

مقدمه‌ای بر اقتصاد سیاسی در عصر جهانی کردن

- نویسنده: احمد سیف
- نشر: نگاه
- قیمت: ۲۲ هزار تومان
- تعداد صفحات: ۲۲۴ صفحه



نویسنده در کتاب «متفکران کلاسیک رفاه» به بررسی دیدگاه‌های بسیاری از نظریه‌پردازان از آغاز تا قرن نوزدهم در زمینه طیفی از موضوعات رفاهی، مانند فقر و نابرابری، بردگی، جنسیت و خانواده، تربیت و آموزش فرزند، جرم و تنبیه و نقش تدارک دولتی در برابر تدارک بازار می‌پردازد. علاوه بر این، به ارزش‌های این نظریه‌پردازان و نیز نظر آنان درباره طبیعت انسان توجه دارد و به خواننده این امکان را می‌دهد که موضوعات معاصر را در بافت تاریخی ارزیابی کند. به باور نویسنده کتاب، رفاه انسان به رضایت او از طیفی از نیازهای مادی و غیرمادی و پایه و نسبی بستگی دارد که اکثر آنها در طول زمان تغییر می‌کنند. از این‌رو، محال است بتوان تعریف سفت و سختی از رفاه ارائه داد. بنابراین در کتاب به موضوعات اصلی پرداخته شده، چنان که در هر فصل دیدگاه یک یا چند متفکر درباره ثروت، فقر و ارضای نیازهای پایه به بحث گذاشته شده است. همچنین در هر فصل دیدگاه متفکران درباره اهمیت منابع گوناگون رفاه از جمله دولت، خانواده، انجمن‌های دوستانه یا خیریه و بازار کار مورد توجه قرار گرفته است. در عین حال، هر فصل نشان می‌دهد که چگونه دیدگاه متفکران درباره رضایت از رفاه فردی، تحت تاثیر نوع نگاه آنان به گروه‌های اجتماعی مختلف در جامعه است. همچنین هر فصل به دیدگاه متفکران درباره جایگاه زنان در جامعه توجه ویژه دارد، چون تا این اواخر گزارش‌های تاریخی از رفاه، این موضوع بسیار مهم را نادیده گرفته‌اند. از سوی دیگر، در فصل‌های مختلف توجه ویژه‌ای به دیدگاه متفکران درباره آموزش می‌شود، چون اعتقاد عمومی بر این است که آموزش برای تامین رفاه جامعه ضروری است. همچنین هر فصل از پنداشت متفکران درباره طبیعت انسان بحث می‌کند، چون این پنداشت معمولاً بر دیدگاه آنان درباره ماهیت نیازها تاثیر می‌گذارد. هر فصل برخی از مفاهیم علوم فلسفی و سیاسی را نیز بررسی می‌کند، چون این مفاهیم، خواه مستقیم و خواه غیرمستقیم بر تامین رفاه انسانی تاثیر می‌گذارند. کتاب حاضر اولین کتاب در ایران است که در متنی منسجم و با روایتی تاریخی به بررسی موضوعات رفاهی در اندیشه متفکران کلاسیک و البته کلیدی رفاه می‌پردازد. فقدان چنین منبعی در ایران به‌ویژه برای دانشجویان رشته‌های سیاست اجتماعی، رفاه اجتماعی و مددکاری اجتماعی بسیار بارز بوده است.

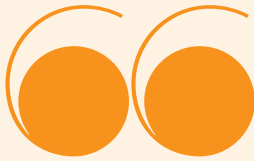
احمد سیف، نویسنده کتاب «مقدمه‌ای بر اقتصاد سیاسی در عصر جهانی کردن» دارای مرتبه استاد ارشد اقتصاد در دانشگاه استنفورد است. سیف مقدمه کتاب را با سوالاتی

ساده آغاز می‌کند: از اقتصاد چه انتظاراتی داریم؟ وی سپس پرسش‌های دامنه‌دارتری را مطرح می‌کند: در میان مکاتب مختلف اقتصادی، به واقع دعوا بر سر چیست؟ یا به عبارت دیگر، معیار سنجش و مقایسه یک نظام اقتصادی با دیگری کدام است؟ وی معتقد است در جوامع بشری نیازهایی وجود دارد و در کنار آن هم، منابع محدودی که باید صرف تولید آن چیزهایی شود که برای رفع این نیازها لازم است.

هر جامعه‌ای با محدودیت منابع و نیازهای بی‌انتهای خود روبه‌روست. وقتی چنین است پس طبیعتاً باید این منابع محدود به شیوه‌ای صرف تولید شود که حداکثر نیازها را بر آورد. نکته این است کمیابی منابع باعث می‌شود بین شیوه‌های مختلف استفاده از این منابع محدود تصمیم‌گیری شود. پس، پرسش‌های اصلی به اختصار به این صورت است: چه محصولاتی باید تولید شود؟ چه مقدار؟ محصولات تولیدشده چگونه باید بین مصرف‌کنندگان توزیع شود؟ بسته به اینکه به این سوالات چگونه جواب می‌دهیم، ما با نظام‌های اقتصادی مختلف روبه‌رو هستیم.

مولف سپس نتیجه می‌گیرد: یکی از کارهای اساسی که باید انجام دهیم مشخص کردن این نکته است که در ایران ما به کدام الگوی اقتصادی تمایل داریم و بعد برای پیشبرد آن الگو دست به کار شویم. سیف برای موشکافی شرایط موجود بیکاری را نشانه‌ای از این می‌داند که نظام اقتصادی کارآمد نیست. از سوی دیگر، استدلال می‌کند اگر همگان برای اینکه کسی باشند، نیاز دارند غذایی بخورند و لباسی بپوشند و سرپناهی داشته باشند، پس هر جا که تعداد بیشتری از جمعیت از این ضروریات زندگی محروم یا کمبود داشته باشند، می‌توانیم نتیجه بگیریم که نظام اقتصادی‌اش معیوب است و خوب کار نمی‌کند. وی ادامه می‌دهد: تردیدی نیست اگر در شرایط امروز ایران از «آغازده‌ها» یا به قول معروف «از مولتی میلیونرها» بپرسید، از دید آنها نظامی بهتر از نظام اقتصادی فعلی ایران وجود ندارد ولی باید دید که در این و با هر نظام مشابه بر سر اکثریت مردم چه آمده است یا می‌آید؟ سیف معتقد است، تکیه صرف بر تئوری‌های اقتصادی مفید فایده نخواهد بود. این حق مسلم همگان است که از یک حداقل امکانات در زندگی برخوردار باشند. آنچه در این کتاب گردآوری شده در بخش اول به مباحثی در اقتصاد سیاسی از منظری کلی پرداخته شده و در بخش دوم سعی شده از اقتصاد سیاسی ایران معاصر نمونه‌هایی نیز ارائه شود.

کتاب بحران فراگیر سرمایه، پژوهشی بر پایه نقد اقتصاد سیاسی است در به چالش کشیدن اشکال امروزی اقتصاد



یکی از کارهای اساسی که باید انجام دهیم مشخص کردن این نکته است که در ایران ما به کدام الگوی اقتصادی تمایل داریم و بعد برای پیشبرد آن الگو دست به کار شویم

▼

بحران فراگیر سرمایه؛ نقد اقتصاد سرمایه‌داری

- نویسنده: سپهدار منصوری
- نشر: ژرف
- قیمت: ۱۸ هزار تومان
- تعداد صفحات: ۱۸۴ صفحه



▼

زنانه شدن شهر؛ باتاکیدبر فضاهای شهر تهران

- نویسنده: نعمت‌الله فاضلی
- ناشر: انتشارات علمی و فرهنگی
- قیمت: ۸ هزار تومان
- تعداد صفحات: ۹۹ صفحه



در عرصه‌های گوناگون اداری، بازار، آموزشی و فراغتی‌اند. رمز گذاری و رمز گشایی شهر به دست این زنان، به زنانه شدن فضای شهر انجامیده است. بنابراین نمی‌توان تغییرات زنانه شدن یک‌صد سال اخیر در فضاهای شهری را نادیده انگاشت. از سوی دیگر، امروزه نه تنها فضاهای سکونتگاهی، بلکه فضاهای تجاری، فراغتی، آموزشی و انواع فضاهای شهری در ایران به طور تصاعدی دائماً زنانه‌تر می‌شوند و زنان از طریق حضور خود در فضاها و همچنین دستکاری و مداخله در آن به شیوه‌های آشکار و پنهان به رمز گشایی از فضاها می‌پردازند. امروزه زنان نقش تعیین‌کننده‌ای در نظام‌های بازنمایی فضای شهری در جامعه دارند. زنان از طرق مختلف هر روز بیش از گذشته در زنانه‌تر شدن فضاهای بازنمایی شده تاثیر می‌گذارند. اساس دیدگاه مولف کتاب در دفاع از زنانه شدن فضای شهری در ایران امروز از این واقعیت اجتماعی سرچشمه می‌گیرد که به طور کلی پیوند ناگسستنی و اجتناب‌ناپذیری میان زن و زندگی به‌ویژه زندگی شهری امروزی ایران وجود دارد و هرچه زمان پیش می‌رود، به دلیل مجموعه تحولات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که طی دوران معاصر و مدرن در جامعه جهانی و جهان ایرانی رخ داده، بر اهمیت، جایگاه، نقش و کارکردهای زن در زندگی اجتماعی جامعه شهری و زندگی روزمره شهری افزوده می‌شود. نویسنده زنانه شدن را در افزوده شدن کارکردها، نقش‌ها و اهمیت زنان در فرایندهای تولید، توزیع و کاربست فضاهای شهری به‌ویژه کلانشهری تفسیر می‌کند، بنابراین پیوند دوسویه میان کردارهای فضایی و کردارهای جنسیتی در جامعه شهری و کلانشهری امروزی در ایران تشدید شده و به نحو بارزی قابل مشاهده است. فصل اول کتاب با عنوان زنانه شدن شهر به مثابه مساله با مقدمه و طرح مساله آغاز می‌شود و پس از پرداختن به اهمیت بحث، ملاحظات نظری و مفهومی و روش‌شناسانه را دربر می‌گیرد. در فصل دوم با عنوان پیشروی آرام و پیشروی انقلابی زنان در فضاهای شهری، تاریخ زنانه شدن فضاهای شهری مورد بررسی قرار می‌گیرد و به حضور زنان در فضاهای شهری امروز، خیابان‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها می‌پردازد.

کتاب «اعتلای ضدتاریخ» بحران معرفت در شناخت معماران بورژوازی کمپرادور، نوشته‌ای است که از پیوستن سه گزارش درباره روزگار پادشاهی خاندان پهلوی فراهم آمده است. اولین گزارش کتاب، درباره دستور کار جامعه ایران در سال‌های انقلاب مشروطه و پس از آن است. دومین گزارش کتاب، به کارکرد و جایگاه احمد قوام در

سرمایه‌داری، جهانی‌سازی و بحران فراگیر ناشی از آن. به نظر مولف کتاب، با توجه به بحران‌های کنونی در دستگاه کلان مالی و مناسبات تجاری حاکم بر وضعیت جهانی شده فعلی، پرداختن عینی به این موضوع، بی‌ش از قبل ضرورت پیدا می‌کند. این پژوهش بر مبنای تئوری‌های اقتصاد سیاسی از مساله پیشرفت بشری و رشد سرمایه‌داری، همین‌طور با در نظر گرفتن چالش‌های تاریخی بشر و اخلاقیات و باورهایی که در شکل‌گیری سرمایه‌داری موثر بوده‌اند، مسائل کنونی انباشت سرمایه و ارزش اضافی را شرح می‌دهد. به علاوه، آنچه امروزه به مناسبات بحران‌زای مالی و نوسانات چرخه تولید منجر شده؛ به موازات آمارها و گزارش‌هایی از این وضعیت انباشت و مصرف، تشریح می‌کند. گزارش‌های موردی این کتاب از مسائل در گیرودار جوامع از قبیل ورشکستگی مراکز تولید، نابودی توان نیروهای کار، تداوم بیکاری، رقابت‌های مالی، فرهنگ کاسب‌کاری، کاهش رفاه اجتماعی، جنگ‌افروزی بر سر منابع، تخریب محیط‌زیست؛ حائز اهمیت است. انتشار این پژوهش موجب می‌شود تا راهکارها و وظایف مواجهه با کشمکش‌ها و آسیب‌های درهم آمیخته قدرت‌های اقتصادی و دولت‌های سرمایه‌داری در شرایط بحران کنونی مطرح گردد. کتاب با بررسی سوال «سرمایه چیست؟» آغاز می‌شود و بخش‌هایی همچون سرمایه‌بدی، انباشت، جهان بر لبه پرتگاه، تضاد اصلی سرمایه، سرمایه صنعتی، سرمایه سوداگر، سرمایه بازرگانی، قیمت تولید کالا، قیمت واقعی کالا و سرمایه مالی را شامل می‌شود. در بخش دیگری از کتاب به بازار سرمایه پرداخته می‌شود و مولف نتیجه می‌گیرد در بازار بورس و سهام هیچ ارزش تازه‌ای تولید نمی‌شود. بحران برهه کنونی، نیودیل، مونترایسم، پیمان سرمایه‌گذاری چندجانبه (MAI)، شوک درمانی، دکترین شوک یا فاشیسم اقتصادی میلتن فریدمن، اقتصاد کازینویی و تاکسی‌تابین، اقدامات سرمایه‌داری برای مهار بحران، معیارهای جدید مدیریت سرمایه و کیفرخواستی سرگشوده از دیگر بخش‌های کتاب است. همچنین در کتاب به تجربه و رویکردهای کشورهای مانند آرژانتین، روسیه، یونان، چین، آمریکا، بریتانیا، ایرلند، آلمان، ایتالیا، پرتغال، فرانسه و... در دوران بحران فراگیر سرمایه می‌پردازد.

در کتاب «زنانه شدن شهر» به مناسبات زن و شهر از منظر زنانه شدن فضاهای شهری پرداخته شده است؛ زیرا به باور نویسنده فضای امروز شهر تهران زنانه شده و زنان با پیشروی آرام حضورشان را در شهر تثبیت می‌کنند. نویسنده بر این عقیده است که شهروندان تهرانی روزانه شاهد حضور زنان



V

اعتلای ضدتاریخ

- نویسنده: علی پورصفر (کامران)
- انتشارات: پژواک فرزانه
- قیمت: ۳۵ هزار تومان
- تعداد صفحات: ۳۰۴ صفحه



V

زوال پدرسالاری؛ فروپاشی خانواده یا ظهور خانواده مدنی؟

- نویسنده: سید محمدامین قانع‌راد
- انتشارات: نقد فرهنگ
- قیمت: ۲۱ هزار تومان
- تعداد صفحات: ۲۶۸ صفحه



ایران پس از مشروطه می‌پردازد و سومین گزارش کتاب، ارزیابی کتاب «نگاهی به شاه» نوشته عباس میلانی و بازنمایی نادرستی‌های آن کتاب و کوشش نویسنده برای دور ساختن امپریالیسم آمریکا از کار کرده‌هایش در ایران و کاستن از بار و بهره‌او در ساختن و نگاه داشتن دیکتاتوری محمدرضا شاه است. چاپ این گزارش‌ها، کوششی است برای رویارویی با گرایش فزونی‌یافته‌ای که پادشاهی پهلوی به‌ویژه پادشاهی رضاشاه را بایسته تاریخ و مردم ایران می‌داند و دمی از سرزنش مردم ایران که با انقلاب خود، آن رژیم را برانداخته‌اند، خودداری نمی‌کند. به باور نویسنده کتاب، آنچه که انگیزه‌های چنین پاسخگویی‌هایی را دوچندان کرده، آشفتگی‌های ژرف در شناخت تاریخ میهن و برآمدن آگاهی‌های دروغین از میان چرخه‌ای است که جز ستایش پادشاهی پهلوی و برخی چهره‌های نامدار آن روزگار، گفتاری ندارد. این چرخه از یک‌سو بر نبود آماجگی‌های ملی در زدودن پس ماندگی‌های گذشته و ساختمان اکنون و آینده دلخواه پافشاری دارد و از سوی دیگر توان پیشبرد چنین خواسته‌هایی را در فرمانروایی پادشاهی خودسر همچون رضاشاه می‌بیند و به این بهانه بر همه بیدادگری‌ها چشم می‌پوشد. کتاب اعتلای ضدتاریخ خود بخشی از کارزار میان دو گرایش پژوهشی است که یکی از آنها پشت به دانش و آگاهی دارد و دیگری پشت به دانش و آگاهی کرده و می‌کوشد با گذر از الگوی در گردش که از سوی نئولیبرالیسم بر گرده تاریخ سوار شده است - بدون چشم‌پوشی از درستی اندک مایه و کارایی‌های آن - پژوهش در تاریخ ایران و ارزیابی آن را بدان گونه انجام دهد که خود در پایان کار بگوید نیکوکار کیست و بدکار کدام است. شیوه به کار آمده در این کتاب، جایگاه نیروهای نشانگذار بر جامعه و تاریخ را می‌پذیرد، اما این باور بایسته را نیز پذیرفته است که برای کاستن از گنجایش دوبارگی نادرستی‌ها، باید آشکارا درستی‌ها و نادرستی‌ها را بازگفت. ستایش درستی‌ها و نکوهش نادرستی‌ها به خودی خود، درستکاران را در شمار نمونه‌های آموزنده الگوهای پیشرفت آینده می‌نهد و بدکاران را سرمشقی برای پرهیز از کهنه‌گرایی و خودداری از ستیز با مردم می‌سازد. گزارش‌های کتاب «اعتلای ضدتاریخ»، بر پایه ده‌ها کتاب و مرجع سرشناس فراهم آمده و برای یکایک گفتارهای آن اسنادی به کار گرفته شده است.

کتاب «زوال پدرسالاری» آخرین اثر سید محمدامین قانع‌راد، عضو هیأت علمی مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور است. وی در این کتاب یکی از زمینه‌های

اساسی تحول نهادین در جامعه ما را دگرگونی ساختار قدرت در خانواده می‌داند. قانع‌راد معتقد است: در شرایط کنونی خانواده در یک وضعیت ابهام‌آمیز و در میانه فروپاشی و مدنی شدن به عنوان دوامان متفاوت قرار دارد. جامعه ایرانی از یک‌سو با «خانواده‌های گسسته» فروپاشیده و از سوی دیگر با «خانواده‌های مدنی» روبه‌رو است. زوال پدرسالاری فقط در خانواده رخ نمی‌دهد و به عنوان فرایندی گسترده همه نهاد‌های اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. قانع‌راد، دموکراتیک شدن خانواده را بیانگر پیشرفت دگرگونی در ساختار قدرت در مقیاس خرد قلمداد می‌کند. به باور وی، اعضای جامعه در سطح کلان خواهان مشارکت در فرایندهای قدرت و در سطح خرد به دنبال مشارکت در تعیین سرنوشت خانواده خود هستند. زمانی که فرایند دموکراتیک شدن جامعه با مقاومت نخبگان سیاسی مواجه شود، ممکن است فعالیت مسالمت‌آمیز مردم برای به دست آوردن حق انتخاب، به شورش و خشونت اجتماعی بینجامد. وی نتیجه می‌گیرد تنش‌ها و خشونت‌های خانوادگی نیز معادل خشونت‌های اجتماعی در مقیاس خرد هستند که در شرایط فقدان به رسمیت‌شناسی حق تصمیم‌گیری و یا تعارض بین حقوق افراد متفاوت برای تصمیم‌گیری در خانواده اتفاق می‌افتد. در بخش دیگری از کتاب، قانع‌راد بر این نظر است که فرایند دموکراتیک شدن خانواده را نمی‌توان با بازگشت به شیوه‌های سنتی خانواده درمان کرد. به نظر وی، دموکراتیک شدن خانواده با تمامی آثار مثبت و منفی‌اش اجتناب‌ناپذیر و غیرقابل بازگشت است. وی برای اثبات نظر خویش بر این باور است که زوال پدرسالاری محصول تصمیم آگاهانه آدمیان نبوده و در ضمن کردارهای اجتماعی بر اساس یکسری فرایندهای واقعی و عمدتاً ناخودآگاهانه صورت گرفته است. بدین ترتیب امکان بازگشت به وضعیت پیشین وجود ندارد، چون این موضوع نه همچون یک اختیار بلکه به مثابه یک تحول با ریشه‌های واقعی‌اش به ما تحمیل شده است. قانع‌راد در انتها نتیجه می‌گیرد، اگر میزان طلاق در خانواده‌های جدیدالتاسیس افزایش یافته، راه حل آن کاهش نقش زنان در تصمیم‌گیری‌ها نیست بلکه افزایش مهارت‌های گفت‌وگویی نسل‌های جوان برای تعامل‌های منصفانه‌تر با یکدیگر است. در دوران اخیر با وجود همه سیاستگذاری‌ها برای حفظ ساختار سنتی، پدیده تغییر ساختاری خانواده در حال رخ دادن است.